

خدمت سید در شهر ماندیم
 حضرت شاه با آن جاه یک منزل سائیدی میان - - رحمت
 حضرت ودود جل جلاله و عم نواله چند سال متواتر میان
 خدمت سید جلال الدین طاب ثراه و سلطان فیروز شاه طالب
 دین هم برین طریق گذشته - چون نوبت آخرین خدمت
 سید جلال الدین مخصوص برای ملاقات سلطان فیروز شاه در شهر
 آمدند درین نوبت خدمت سید از حسب عادت چندگاه زائد
 در شهر ماندند - باز طرف ارچه روان شدند - چون خدمت
 مخدوم سید جلال طالب رضای حضرت آله جل جلاله و عم نواله
 سلطان فیروز شاه را میان خویش از اسرار آثار محبت بیش وداع
 کردند درین محل خدمت سید بر سلطان فیروز شاه گفت
 و گوهر اسرار کرامت سفت - که گمان

ایستاده سید ... خدمت سید در محل حجاب رسیدی
 حضرت فیروز شاه هم بالای جامخانه ایستاده بودی - چون
 خدمت سید در محل حجاب سلام کردی حضرت شاه نیز سلام
 کردی - چون خدمت سید از نظر شهنشاه غائب شدی بعده
 حضرت شاه در تخت سلطنت نشست - زهی حسن ادب که
 جهانداران کبار و بختیاران نامدار بعد از درم روز سیوم روز
 برای ملاقات سید ابوالبرکات در مقام خدمت سید رفتی
 هر دو بزرگوار برگزیده حضرت پروردگار جل جلاله و عم نواله یکجا
 نشستند - از تاثیر محبت و مودت بیش حکایت میکردند
 شتر خلق اوچه و اکثر خلایق دهلی را هر حاجت و غرض
 بودی خدمت سید باز نمودی - سید میفرمودند بر خاندان
 ویش تا حاجت حاجتمندان کتابت کنند - خدمان خدمت
 و حاجات هم در کتابت میکردند - چون حضرت شاه
 پادشاهی برای دیدن خدمت سید آمدی دران محل
 سید بر خدمان فرمودی - که آن کاغذ حاجتمندان
 مستمندان پیش بندگان حضرت شاه جهان بگذرانند
 رت شاه فیروز آن کاغذ حاجتمندان و مستمندان خواندی
 هر یکی بر حسب مطلوب او برآوردی - چون چند گاه

مقدمه پانزدهم از احوال و ذاع آحرین مین خدمت

سید السادات سید حلال الحق و الشرع

والدین قدس سره العزیز و سلطان فیروز

بقل است که خدمت سید حلال الدین بحاری رحمه الله
 علیه بعد از یک سال و دو سال از اوچه برای ملاقات خسرو
 شش جهات آمدی - میان هر دو بزرگوار محبت و مودت
 از بطانه چون دوستان یگانه بود - هر یکی برای ازدیاد انکسار
 از دل و حال کوشش بیش می نمود - چون خدمت سید
 حلال الدین از اوچه می آمدند چون نزدیک فیروز آباد می رسیدند
 حضرت شاه تا منذ رفتی استقلال میکردی - میان هر دو
 بیک محبت ملاقات میشد - حضرت شاه حضرت سید را با عرار
 و اکرام درون شهر آوردی - گاهی درون کوشک معظم فیروز آباد
 متصل مغاره و گاهی در شفاخانه و گاهی در حظیرة شاه رانده
 فتح حال مرحوم فرود می آوردند - المقصود چون خدمت
 سید السادات بر طریق معنای از محل عبادت خود در سلطان فیروز
 میرفتند بمحور آنکه خدمت سید السادات سید حلال الدین
 قدس سره العزیز در محل حکایت سلام کردی حضرت شاه جهان
 با آن حال از تبحرگاه ایستاده شدی - و بتواضع تمام خدمت کردی
 هر دو بزرگوار در آن محل بالایی جامعانه می نشستند - چون

حاجتمندان برآوردی - و اگر آن شخص گله اصحاب دیوان رسالت نکردی با آن هم حاجت آن حاجتمندان برآوردی بعده سمند دولت ازان محل پیشتر راندي - آخر عمر حضرت شاه فیروز را هم درین سه چیز گذشت - زهی نیت صادق و صالح - هر آن خصلتي پسندیده و فعلی گزیده که سلاطین پیشین داشتند آن جمیع صفات در ذات با برکات احسن صفات و عالی درجات حضرت فیروزشاه تعبیه بود - بلکه اضعاف آن داشت - اکثر اوصاف اولیا در ذات فیروزشاه با صفا بود آری عجب اسراری - وقتی پیغامبر ما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مهتر جبرئیل علیه السلام را پرسید - یا اخي جبرئیل اگر الله تبارک و تعالی شما را در قالب آدمي آفریدی و در دار دنیا فرستادی شما در دنیا کدام کار اختیار کردی - درین محل مهتر جبرئیل علیه الصلوة و السلام گفت و در اسرار سفت که معاونت سلاطین - زیراچه حاجات حاجتمندان و کار مستمندان تعلق بدیوان رسالت دارد - حضرت فیروزشاه نیز برای انصاف مظلوم و تدارک ظالم تقصیر نکرده *

* بیت *

* اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبى *

* برآورند غلامان او - درخت ازبیدغ *

قیامت قائم شود جمیع مساجد عالم را نقره گین کنند - و در جنت
 برند - بعده قیامت قائم گردد - آمنا و صدقنا - زه عظمت
 مساجد لقوله علیه الصلوة و السلام من بنی مسجدا لله بنی الله
 له نصرا فی الجنة - چنانچه شیخ سعدی فرموده * * بیت *
 * در دارنا ساری عمارت نمی کنند *
 * بشتات تا عمارت کار بقا کنیم *

مشغولی سیوم حضرت سلطان فیروز شاه را انصاف دادن مظلومان بود
 درین کار چون تاجداران اهل تبار کوشش بیش می نمود - چون
 شخصی در عین سواری شهریاری عرض داشت احوال اموال
 خود دادی و شرح حالت خویش باز نمودی در محلی که آن
 حاجتمند عرض داشت میداد حضرت شاه با مکت پادشاهی
 همداران محل عفان خنگ دولت میکشید - و آن شخص را نزدیک
 خود می طلبید - عرض او بتمام می شنید - بعده فرمان میفرمود
 ای مسکین چندین دواوین بر آئین سلاطین پیشین برای اتمام
 کار حاجتمندان غمگین تعیین کرده ام تو عرض خود بر ایشان
 نگفته - اگر آن شخص باز نمودی که بارها از آثار این گذارها
 برایشان گفتم - و جوهر گوهر اندوه خود سفتم - چون احوال
 و اغفال ایشان بسیار دیدم بعده پیش بندگی تخت باز نمودم
 درین محل حضرت شاه فیروز اصحاب آن دواوین را پیش
 خویش طلبیدی - برایشان زجر بسیار کردی - و حاجت آن

فی الحال تعبیر خواب عزیز مصر کرد - من که محمدم اگر درین محل می بودم تا مرا از زندان بیرون نمی آوردند نمی گفتم مقصود ازین اینست که بند زندان سخت بلائی ست - معذرا سلطان فیروز شاه مستثنی از سبب بندیان ضعفا بر کارکنان درگاه و عمال بارگاه تاکید بسیار کردی - تا کار بجائے کشید و بمرتبہ رسید که در هر غره ماه جمیع کارکنان کیفیت بندیان پیش می بردند *

* بیت *

* بر خلق دری ز لطف بکشد *

* بندی بجهان بکرد آزاد *

مشغولی دوم برای تازه کردن مساجد بود - از حضرت شاه بر عمال درگاه و کارگذاران بارگاه فرمان شد تا مساجد هر چهار شهر تذکره کنند و پیش بیاورند - زیراچه بعضی مساجد را بانی نقل کرده بود - و بعضی را بانی مفلس شده - و بعضی مساجد قدیم و کهنه گشته - این جمله مفصل و مکیف کرده کیفیت پیش تخت باز نمودند - سلطان فیروز بتوفیق حضرت آله جل جلاله و عم نواله تمام مساجد را امامان و مؤذنان تعیین کرده - و وجه روشن چراغ و صنف بوریا دهانیده - و بعضی مساجد را که لائق مرمت بودند مرمت کفانیده - این چنین شده که جمله مساجد روشن و معمور گشته - سبحان الله و بحمده در حدیث پیغامبرست صلی الله علیه و سلم - پیش از آنکه

که بندگی در بند دیر بماند - آه دل او که بستاند - و هربار حضرت
 شهریار چون جهانداران نامدار این لفظ فرمودی که مسکین
 محبوسان دائم خاطره‌های ایشان پریشان مدام عاجز و حیران
 از سبب خیانت خویش از تأثیر بی‌عاقبتی بیش در بند
 می‌مانند - آری عجب کاری و بوالعجب اسراری - بند
 سخت بلایی و مشکل جانگهی ست - اندران هنگام که عزیز
 مصر خواب سہناگ دید جمع معتبران را طلبید - هیچ کس
 با مهارت بسی خواب تعبیر کردن نتوانست - دران جمع آن
 شرابدار بود که با مهتر یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام در زندان بود
 شرابدار مذکور بر عزیز گفت - که غلامی ست کنعانی در زندان
 او دانا است - تعبیر این خواب خواهد دانست - عزیز مصر
 همان شرابدار را در زندان بر مهتر یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام
 فرستاد - تا از تعبیر آن خواب بپرسد - چون شرابدار از مهتر
 یوسف نیکوکار علیہ الصلوٰۃ والسلام تعبیر آن خواب پرسید مهتر
 یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام فی الحال گفت - مدت هفت سال
 کمال درین شهر قحط مهلک خواهد افتاد - غرض ازین سطور
 درین محل برای آنست که حضرت سرور عالمیان و رحمت
 جهانیان محمد رسول الله صلی الله علیہ وسلم درین محل قسم
 رانده و فرموده - که رحمت خدای تبارک و تعالی جل جلاله
 و عم نواله بر برادرم مهتر یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام باد - که

* در عدل بگرد سخت بنیاد *

* در پای شغال شیء—رافتاد *

مقدمه چهاردهم مشغول بودن سلطان فیروز شاه

در آخر عمر بسه چیز یاد کردن بندیان

و آراستن مساجد و انصاف

رسانیدن مظلومان

نقل است که حضرت فیروز شاه بعنایت الله و توفیق آله در آخر عمر خویش از تاثیر خوف بیش درین سه چیز چون سلاطین اهل تمیز کوشش بسیار و قصد بی شمار کرده - یکی برای بندیان بیچاره - هر بار که حضرت شهریار از سواری شکار باز آمدی و در شهر فیروز آباد نزول کردی بندیان بیچاره را یاد آوردی - و از حال مقال احوال ایشان استفسار نموده - هر آن کس که لائق رها کردنی بودی در محل رها کردی - و هر که لائق جلا کردنی بودی در محل جلا کردی - احسن آنست چون حضرت شاه شخصی را در محل فرستادی بر سبیل جلا برای آن شخص در آن محل وظیفه تعیین فرمودی - تا آن شخص را از جهت معاش و انتعاش درماندگی نباشد - المقصود سلطان فیروز برگزیده حضرت ودود جل جلاله و عم نواله هر بار بلکه بتکرار هزار بار بر عمال حضرت تاکید بر تاکید کردی - نباید

خون این مقتول هشتاد هزار تنگه میدهم - خانجهان دستور بمستور
 از احوال خواجه احمد مغرور بحضرت شهریار مشهور باز نمود - که
 خواجه احمد مبلغ هشتاد هزار تنگه بهای خون میدهد - سلطان
 فیروز شاه از آثار خوف حضرت آله جل جلاله و عم نواله فرمان
 فرمود - و برین جمله باز نمود که ای وزیر کم دان و ای دستور
 ندادن هرکرا مال خواهد بود او بزور مال خون مردمان خواهد
 ریخت - اگر مال بستانند و از سر خون مسلمانان باز آیند
 حالت مقاتل خلأق بدشواری کشد - و فردای قیامت پیش
 کرسی قضا شرمندگی آرد - درین محل خانجهان گفت که
 محاسبه لکھوک جمع خزانه در ذمه این احمد ست - چند روز
 معذره اگر توقف کنند ازو حساب ستده آید - اموال بیت المال
 ضائع نرود - درین محل حضرت شاه فرمود از سر لکھوک باز آمدم
 احمد را سیاست کنند - عاقبت الامر خواجه احمد را با آن
 دو نفر غلام بچه بحضور خلأق خواص و عوام سیاست کردند
 و معنی عدل شاهی بقوله علیه الصلوة و السلام (عدل ساعة
 خیر من عبادة ستین سنة) بجا آوردند - اگر هریک از علامات
 و مقامات فضل حضرت فیروز شاه این مورخ ضعیف بنویسد
 کذابها شود *

* بیت *

* آورده بضبط ربع مسکون *

* گنجینه فزون ز گنج قارون *

شدت کنند - چون کوتوال بر غلامان و کنیزکان خواجه احمد مغرور
 شدت کرد ایشان هر همه راستی حال و صدق مقال بیرون دادند
 و این لفظ باز نمودند که خواجه احمد با دو غلام بچه و با این مقتول
 یکجا شراب می خوردند - همدران لحظه کشتند - آخر الامر آن
 غلامان را آوردند که با خواجه احمد یار شده بودند - ایشان اقرار
 کردند - که ما این متعلم را گرفتیم - خواجه احمد کار در حلق او
 راند - درین محل خواجه احمد گفت که این غلامان دروغ می گویند
 من ذبح نکرده ام - همین غلامان ذبح کردند - غلامان گفتند که جامه
 خون آلوده خواجه در خانه گازر داده اند - چون گازر را طلب
 کردند گازر مذکور جامه خواجه احمد مذکور شسته آورد - دران
 جامه بجای داغ خون زرّی علامت می نمود - خواجه احمد را
 پرسیدند این چیست - خواجه احمد مذکور تقریر کرد که مذبحه
 ذبح کرده بودم این علامت آن است - درین محل حضرت جهانداز
 اکل فرمان فرمود تا قصابان را طلب کنند - قصابان را حاضر
 کردند - و آن علامت زرّی نمودند - چون ایشان دیدند بحضرت
 شهریار باز نمودند - که این علامت زرّی از خون مذبحه نباشد
 اما چون خون مردم بشویند بعده علامت زرّی پیدا آید - چون
 قصابان این چنین تقریر کردند حضرت شاه فیروز فرمان فرمودند
 تا احمد خونی را در محل سیاست برند - درین محل خواجه
 احمد برپای خانبهان افتاد - و ابواب لجاجت کشاد - که بهایی

فیالحاصل سو روزی مقتول را شستند - و خون از روی او درز گردانیدند - و بالای تن او نهادند - و تن او را در تکیه کت داشتند تا شاید بود کسی او را بشناسد - و نشانی دهد که این مقتول از کجاست - و مولد و منشای او چه جای - چون دران محفل هجوم خلق بسیار و بیدمار شد و جمیع خلق شهر فیروزآباد برای تماشا آمدند ناگاه بتقدیر حضرت آله جل جلاله و عم نواله شخصی آن مقتول را شناخت - و تقریر کرد که خانه این مقتول درون حصار سیری ست در محلت فلان - مالک حسام الدین نسانی یافته کسان خود را درون حصار سیری فرستاده - بعد از تفحص و تجسس خانه مقتول یافته - در خانه او خبر کرده آن بشپارگان حیوان و طیران هر همه بسوی شهر فیروزآباد دویدند چون بر سر مقتول رسیدند چه ببینند که هم از ایشانست بعد از گریه و زاری و قلق و اضطرابی ایشان باز نمودند - که این مقتول در خانه خواجه احمد نویسنده خزانه تعلیم خودگان او میکرد - ما را که خواجه مذکور بمستور بر مقتول مذکور گمان داشت - شاید بود برای کشش این مقتول کوشش گماشت خواجه احمد را پیش کوتوال ممالک حاضر کردند - خواجه احمد مذکور از قاتیو غرور منکر شد - کوتوال احوال این حال و قیل این مقال پیش خسرو خوش خصال برد - درین محفل حضرت شاه اکمل فرمود تا غلامان و کنیزگان خانه احمد را

گمان خیانت افتاد - ماذا که آن متعلم با عورتی ابواب عشق
 کشاده و دل بباد داده - آن متعلم روز شنبه از دهلی در فیروز آباد
 می آمد - مدت پنج روز در خانه خواجه احمد می ماند - خودگان
 او را تعلیم می کرد - در روز پنجشنبه در شهر دهلی میرفت
 شبی از شبها خواجه احمد اهل دغا دو نفر غلام بچه خود را
 با خود یار کرده با آن متعلم در فیروز آباد در شراب خوردن
 مشغول گشت - در عین خوردن شراب باد غرور در کار شد - ایشان
 هر سه نفر اتفاق کردند - و آن مسکین متعلم را زیر کارد آوردند
 و حلقش بردند - و هم دران نیم شب از خانه خود بیرون آوردند
 بالای پل ملک (که جانب راه سالوره بود) بیرون انداختند - و
 جامه های خون آلوده خویش از تاثیر خوف بیش برای شستن
 بگازر دادند - چون روز شد و آفتاب نمودار گردید اتفاقا دران روز
 حضرت شاه بالای آن پل میگذشت - آن کشته شده را دید
 و همدران محل ایستاده شد - و عذاب سمند دولت کشید - و دران
 ایام ملک نیک آمدی کوتوال نقل کرده بود - ملک حسام الدین
 پسر او کوتوالی داشت - حضرت شاه مستثنی همدران جایگاه ملک
 حسام الدین را طلبیده این لفظ از زبان بے زبان خود کشید - اگر
 کشنده این مقتول را پیدا نیاری بجای این مقتول ترا بکشم
 ملک حسام الدین ازین فرمان بغایت حیران و متحیر گشت
 چون متأملان نشسته که کرا گیرد - و اثر این خون در دامن که بندد

برادر در یوسف پور رفتند - برادر مهتر میخواست که برادر کهتر
 را بکشد و دفع گرداند - فرصت نمی یافت - چون این هردو
 برادر در قصبه یوسف پور رفتند و چند روز در آن مقام مقام
 کردند برادر مهتر مر برادر کهتر را نکست - مادر او در حالت
 این مقاتل پیش تخت فیروزشاهی گفت - شنیدن این اخبار
 حضرت شهریار متحیر ماند - ندان سبب که برادر مهتر حضرت
 شهنشاه اسیر قرب داشت - و حضرت شاه در باب او اشعاع فراوان
 و الطاف بی پایان میفرمود - معذرا چون کشتن برادر کهتر بر
 برادر مهتر اثبات شد درین محل حضرت شهنشاه اکمل در تامل
 افتاد - بعد از تامل بسیار و تفکر بی شمار فرمان از حضرت شهنشاه
 جهادار شد تا برادر مهتر را پیش در شاه و مکنت شهنشاه
 کردن زنده - و حضرت شهنشاه بر پسر مهتر ملک یوسف نورا
 شفقت بسیار و مرحمت بی شمار داشت - تا آن هم قصاص
 فرمود - هم همچنین بتقدیر حضرت رب العالمین جل جلاله و عم
 دواله در آخر عهد حضرت فیروزشاه طالب دین خواجه احمد نام
 نویسنده بود - در خزانة موفوره نویسنده گی میکرد - ما نا که
 متعلمی در خانه او برای تعلیم کردن خواندگان می آمد - آن
 متعلم خانه در شهر دهلی داشت - و خواجه احمد در شهر
 فیروز آباد می ماند - میان خواجه احمد و آن متعلم قضیه
 محبت نیز جاری بود - قصا را خواجه احمد را بران متعلم

جلاله و عم نواله بود - که قوله عليه الصلوة و السلام العنایة
قبل الماء و الطین *

* پیت *

* پیدش از من و تو بر رخ جانها شده آمد *

* طغرای خط نیک و بد و نیک و بد اختر *

مقدمه سیزدهم کشتن سلطان فیروز طائفه

خونیان را باهتمام تمام

نقل است حضرت فیروزشاه چون آئین جهانداران و قوانین
تاجداران هرگز خونیی را نگذاشتی در زمان واحد قصاص فرمودی
چنانچه در آغاز جلوس نیک نفوس حضرت شهریار پسران ملک
یوسف بغرا نامدار میان خود جنگ کردند - راویان محقق
برین مورخ مدقق باز نمودند که ملک یوسف بغرا در عهد
دولت سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه طاب ثراه صاحب
جاء و جایگاه دارند کلاه با سپاه و بسیار دستگاه بود - در میان
مقربان آن درگاه اختصاص بی قیاس داشته - چنانچه از آثار
عظمت و مکنت او جمله عالم متفق اند - المقصود ملک
یوسف بغرا دو پسر داشته برای پرورش هر دو پسر کوشش
میگماشت - و این هر دو پسر از مادری دیگر بودند - اتفاقاً
ایشان هر دو برادر در عهد دولت حضرت فیروزشاه در قصبه
یوسف پور که آن مقام قدیم از آن ملک یوسف بغرا بود هر دو

- * یک صبح باخلاص بیا بر در من *
- * گر کار تو بر نیارم آنکه گله کن *

اکنون شمه از کشتن دامغانی نبشته آید .

تا پندی باشد مر خردمندان را

راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج
عفیف گفته جوهر گوهر آن حالت برین مقالات نوشته که شمس الدین
دامغانی از حضرت جهانبانی روی نافته و مخالفت ورزیده
سر از فرمان برداری کشید - تمام خلایق عجرات بر حال او خندید
جمیع خانان کبار و ملوک نامدار و امیر صدکان کامگار و توکشداران
اهل اختیار یکجا متفق گشتند - هر همه یکدل شدند - خصوص
ملک شیخ فخر مال و امثال آن جمله بیک حمله خروج عالم
کردند - بوقت صبح صادق خون ترغاک او روان گشت - و خانه او
خالی شد - این جمیع گردان با نیزه های گردان در خانه دامغانی
در آمدند - دامغانی را کشتند - راویان مذکور این نیز روایت
کردند - که بمجرد آنکه شمس الدین دامغانی از آثار نادانی
و اسرار کم دانی خطر مخالفت و اندیشه مغایشت در دل خود
گذرانید جمله خلایق از زمره صغیر و کبیر و از فرقه جوان
تا پیر از طائفه آشنا و بیگانه که دران آستانه بودند سنگ ملامت
میزدند - این همه اثر عنایت بی غایت حضرت عزت جل

کسی را خبری ندان - بعد از چند گاه دامغانی خود خواه اسرار این آثار بر خلق گجرات کشاد - و هر یکی را بزبان شیرین مستظهر^(۲) کرد . و امیر صدکان نیکو صفات بیکجا جمع آمدند - دامغانی را کشتند - مع هذا آن نبشته عین بحضرت شهنشاه بردند - هنوز آن نبشته پیش تخت میخواندند که سر دامغانی رسید - الاغان بر سبیل سرعت دوان فرستاد؛ امیر صدکان با عرائض ایشان آمدند - در آن نبشته های ایشان باز دیده بودند - که سر شمس الدین دامغانی حوا مخوار بریده پیش حضرت جهانبانی فرستاد - چون سر دامغانی آوردند از حضرت شاه سلیمان چاه فیروز شاه فرمان شد تا سر دامغانی را پیش دربار بدارند - آری این همه حشمت و مکنث عقید؛ سلطان فیروز شاه است که بغیر جنگ سر دامغانی بیک واقعه بریده شده - گفته اند بزرگان بلکه حدیث ست هر که با خدا ست کرم خدای تبارک و تعالی جل جلاله و عمنواله با اوست - چنانچه مناسب این حال و بر لزوم این مقال عزیزی نبشته *

* بیت *

* ای بنده بمن بگرد و غیوم یله کن *

* گو شاهجهان نکودی آنگه گاه کن *

* رو گرد جهان بگرد پا ابله کن *

* گر همچو مغنی یابی مارا یله کن *

عم نوالیه برین بود حضرت شاه التماس عیاه الملک در باب ملک
شمس الدین دامغانی اجایت نمود - و فرمان فرمود تا دامغانی
را برای نیابت اقطاع گجرات پیش تخت بیارند - بعد از
چند روز او را در پای سلطان فیروز انداختند - در آن حالت از
حضرت شهنشاه با جلالیت فرمان شد شمس تو مرا ضمان نفس
خود بده - دامغانی چون از زبان حضرت سلیمانی این لفظ شنید
علی الفور از زبان خود کشید - هرکرا فرمان خسرو جهان شود
درین محل حضرت شهنشاه اکل فرمود که بندگان شیخ الاسلام
نظام الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز را آن ضمان نفس
خود بده - دامغانی قبول کرد - روز دیگر حضرت جهاندار چون
شهربازان کامکار سواری کرد - در روضه شیخ الاسلام مخصوص کرده
دامغانی را برابر خود کرده برد - دامغانی غلاف تیر خدمت
شیخ الاسلام بدست خود گرفت - و مستقبل قبله شده خدمت
شیخ را ضمان نفس خود داد - حضرت شاه آن خود خواه را در
گجرات فرستاد - المقصود چون دامغانی از پیش حضرت جهان
بانی روان گشت پس از چند روز در گجرات رسید - از
محصولات برگذات و معاملات و قریات و جز آن اموال فراوان
گرفت - در دل عقد فطرت بست - آلات و ادوات آن پیش
گرفت - یک دانگ و درم از محصول گجرات در حضرت
فرستاد - و آن مقدار اصحاب بردات که برابر او رفت بودند هیچ

در دهن این خراسانی اندازند - بعده موكلان برابر دهند از مملكت
 مابديرون كنند - چون خراسانيان بخوي نخود در دهن او انداختند
 آن خراساني كرد در شكم خويش زد - و خود را هلاك گردانيد
 چون ازان حالت و اثر - از اثر آن مقاتل پيش تخت باز نمودند
 حضرت شاه فرمان فرمود گوسپند را بپاي خويش آويختند - حاصل
 از كذايت مذکور درين سطور براي آنست - كه اول تيغ كه در ميان
 در سروي حضرت شاه فيروز از نيام بيرون آمده اين بود كه در
 سال سنه ۷۸۰ ثمانين و سبع مائه آن خراساني تيغ از نيام كشيده
 و بر سر مملكت آمدي کوتوال ممالك گذارد - تا چه وقت نحس
 بود - بعده در سال سنه ۷۸۱ احدي ثمانين و سبع مائه حضرت
 فيروز شاه مانند سلطان اهل كاه براي باختن شكار چون جهانداران
 كبار سواري كرده سمت اناوه و تيلاي رفته - دران سال بتقدیر ذوالجلال
 و قادر پر كمال لم يزل و لا يزال جل جلاله و عم نواله سپاه
 ديگر در هواي بشكال همان بجانب شده - دران سال بيشتري
 از ملوك هم عهد سال شاه فيروز نقل كرده - اكثر تابوت در شهر آمده
 در فوت هريك ملوك حضرت شهنشاه طالب اسرار سلوك تأسف
 فراوان و حزن بپايان كرده - بعده در سنه ۷۸۲ اثنين و ثمانين
 و سبع مائه شمس الدين دامغانی در گجرات فطرت كرده - و در
 سال سنه ۷۸۳ ثلاث و ثمانين سبع مائه ابورجا شغل استيفاي
 ممالك يافته - و تا سال سنه ۷۸۵ خمس و ثمانين و سبع مائه

هریک تنی بسوی آن گوش داشت - چون غوغا بسیار و شور
خلایق بی شمار شد و ازان آواز بگوش جهاندار برسید دران
حالت حضرت شهنشاه با جلالت در محل چهچه چوبین نشسته
بود - از غایت هیبت و نهایت دهشت حضرت شهویار با مکنبت
بر بام کوشک برآمد - چون خراسانی مانند دشمنان جانی تیغ
بر ملک نیک انداخت از کوتوال ممالک گذار کرده بعده سمت
در پاشیب دویده خواسته تا بیرون آید - و طرفی فرار نماید
چون تیغ برهنه بردست او بود هیچ تیغداري و سپرداري نزدیک
خراسانی شدن نتوانست - چون آن خراسانی خواست از بالای
پاشیب فرود آید در عین دویدن و پوئیدن پای او لغزید - و بر
زمین افتاد - بعضی تیغداران که نرنی پاشیب بودند و جمله
ملک برو دویدند - و سپرهای خود بران خراسانی انداختند
و او را گرفتند - و در قید مفید گردانیدند - چون از حال این احوال
و کیفیت این مقال پیش حضرت خسرو خوشخصال بردند درین
محل جهاندار اکمل فرمان فرمود که ای مرد تو که از خراسان
باشی برین کوتوال این چنین تیغ اندازی که او سلامت نه ماند
نه بینی که چون مجرمی را پیش ما آرند قید از پای او در نکند
بعده فرمان شد که او را چه کنند - که مردی شهر غریب ست
این خراسانی را پیش دربار ایستاده کنند - و تمام طایفه ایشان را
پیش دربار حاضر آرند - جمله خراسانیان را بگویند تا خوی خود

خویش پیش تخت فلک رفعت برده - چون هر دو نفر بالای
 پاشیب در محن آن مقام رسیدند ملک نیک آمدی پیش بود
 و آن خراسانی در عقب او - دران محل طائفه بندگان تیغدار نوبتی
 می نشستند - خراسانی مذکور از بسیاری غرور سر ازان محل
 دست انداخت - یک تیغ تیغداران مذکور ستد - و از نیام کشید
 و بر سر ملک نیک آمدی زد - دران محل ملک مذکور درون بغل
 خراسانی در آمد - تیغ بر او کار نکرد - سلامت ماند - مگر اندکی
 تیغ بر سر ملک نیک آمدی رسید - درون پاشیب شور خاست
 و آن خراسانی خواجه نامدار صاحب دستگاه مرده معارف
 و میان طائفه سوداگران بسیار عزت و عظمت داشت - سبب جثایر
 در دیوان ملک نیک آمدی بدست کوتوال ممالک گرفتار شد
 او را در بندبخانه داشتند - و در زندان سخت محکم قیدها
 کرده میداشتند - و قضیه او چندین کورت ملک مذکور پیش
 خانجهان گذرانید - چون خانجهان در مسند می نشست او را پیش
 مسند حکومت وزارت حاضر می گردانیدند - و خانجهان
 با جمله اصحاب دروین استفسار کرد - خانجهان را دشوار آمده
 و حضرت رایات جهاندار نامدار شهریار خوش کردار سلطان فیروزشاه
 طاب ثراه در سواری شکار بود - خانجهان از جهت گذرانیدن
 پیش تخت موقوف داشت - چون بدولت سرای خود پادشاه
 آمد کیفیت بندیان طلبید - او را کشاده بردند - او تیغ انداخت

در آمده بود - حضرت شاه لب آب گنگ چون لهنک گذارا شده
فتح خان از جهان خرامیده - دران سواری شهریاری این مورخ
ضعیف شمس سراج عقیف برابر رکاب بود - فی القصد در نقل
شاهزاده فتح خان مرحوم طاب ثراه سلطان فیروز را اندر بسیار
رسید - آب در دیده میگردانید - دران سال چون حضرت خسرو
خوشخصال درون شهر در آمد با استعداد در آمدن شهر چنانچه
هر سال می فرمود دران سال منع شد - بعد در سال سنه ۷۸۰
ثمانین و سبعمائه حضرت شاه در شهر بود - که یک نفر خراسانی
درون محسن پاشیب بر ملک نیک آمدی بر کوتوال ممالک تیغ
کشید - اول اول تیغ که در عهد سلطان فیروز درون در سرای از نیام
بیرون آمد آن روز بود - چنین گویند راویان شریف برین مورخ
ضعیف شمس سراج عقیف که یک نفر خراسانی بتقدیر حضرت
ربانی جل جلاله و عم نواله از جمله تجار خراسان بچنانی در
بندبخانه کوتوال موقوف بود - دران موقوفی بسیار محنت او را
روی نمود - بعد چندگاه از حضرت شاه فرمان شد تا کیفیت
بندیان بندبخانها پیس بیارند - در مضمون این فرمان ملک
نیک آمدی کوتوال چون قانون پاسبان کیفیت آن خراسانی
در حضرت سلیمانی برده - درین محل حضرت شهریار اکل فرمان
فرمود که او مردی شهر غریب است او را پیش بیارند - ملک
نیک آمدی آخر وقت آن خراسانی را بندها بندها بریده برابر

تغلق شاه بحکمت حضرت علام جل جلاله و عم نواله هژده محل
 فطرت شد - چنانچه دنبال آن فطرتها سلطان محمد تغلق خون
 خورد - اما بکرم حضرت الله جل جلاله و عم نواله در عهد
 دولت فیروز شاه مدت چهل سال کمال هیچکس از آثار دستگاه
 بسی بیک نفسی دم مخالفت نزد - مگر ملک شمس الدین
 دامغانی بحکمت ربانی جل جلاله و عم نواله - آری عجب کاری
 و بوالعجب اسراری - از جلوس نیک نفوس سلطان فیروز شاه
 تا سال سنه ۷۷۷ سبع و سبعین و سبعمایه بکرم آله و عنایت الله
 تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله در ملک زانی و جهانبانی
 و سلیمانی و کامرانی و پادشاهی و کز کلاهی از ماه تا بهماهی
 خوش خرم گذشت - هر روز دولت روزافزون گشت - مدت
 بیست و شش سال کمال بفیض و فضل حضرت ذوالجلال و قادر
 پرکمال لم یزالی و لایزال جلت قدرته و علت کلمته هر روز در
 مملکت و پایة سلطنت دولتهای روزافزون چون شاه فریدون زیادت
 بود - و در سال سنه ۷۷۸ ثمان و سبعین و سبعمایه سلطان فیروز
 صاحب فتح و بهروز در سواری شکار سمت کتبر بود - در باختن
 شکار و تاختن سپند دولت نامدار جد بلیغ مینمود - ناگاه
 بتقدیر حضرت آله جل جلاله و عم نواله از آغاز سال مذکور
 در ماه صفر جگر گوشه شاهزاده فتح خان طاب ثراه برحمت حق
 پیوست - حضرت شاه از سواری بازگشته بود - هوای بشگل

در تهاک و مروت جلا ماند - چون دور محمد شاه بن فیروز شاه رسید سلطان محمد ابورجا را ازان مقام باهتمام تمام آورانید - اما از آسیب اثر زخمها که از خانجهان خورده بود بر آسیب سوار شدن نمیتوانست - پالکی سوار می گشت - بعد چندگاه ابورجای خود خواه خرامید - و سربدان جهان نهاد - ابورجا مدت سه سال در دیوان وزارت نشست - و طائفه جمع اصحاب فرود گرفت - جمله مملکت را درهم و برهم زد - بعد ازان در سال سنه ۷۸۹ تسع و ثمانین و سبعمائة شورشاست •

- در ازان بقا چو باد صحرای بگذشت •
- تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت •
- پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد •
- در گردن او بماند و بر ما بگذشت •

ایدرن و همیدرن چند مقدمه دیگر از احوال تعبیه عهد سلطان فیروز شاه کتابت کرده آید - بعده تمام کرده شود بر ذکر مناقب فیروزشاهی بتوفیق حضرت الهی جل جلاله و عم نواله •

مقدمه دوازدهم بیان خط ملک شمس الدین دامغانی
و اظهار کرامت سلطان فیروز شاه بکرم الله تبارک
و تعالی جل جلاله و عم نواله

نقل ست که در عهد دولت سلطان محمد شاه بن

برای طلب مال تسلیم خانجهان کردند - مدت شش ماه دستور هواخواه هر روز در مسند نشست - دران محل ملک شمس الدین را چندان میزدند که چوب شکسته شده - و ذره ذره گشتی اما زهی دلیری ابورجا که چندان لت میخورد هیچ وقتی لفظ توبه نگفت - هر روز چندان لت خوردی از غایت لت بے طاقت شدی - پای او گرفته کشاله کزان از پیش مسند خانجهان بیرون می آوردند - باز روز دیگر دو چندان لت خوردی - چون مدت شش ماه دستور هواخواه ملک شمس الدین اهل تباه را لتهای بلیغ و شدت های گوناگون کرد بعد ازان از حضرت شاه و مکنت شهنشاہ فرمان بجانب خانجهان آمد تا شمس الدین ابورجا را در مروت و تهلک جلا کنند - و این تهلک و مروت سمت غربست میان نهالستانها و بیابانها - و دران زمین بی آبی ها بسیارست - چنانچه مناسب آن شیخ سعدی علیه الرحمة و الغفران فرماید *

* بیت *

* در بزرگی و دار و گیر عمل *

* ز آشنایان فراغتی دارند *

* روز در ماندگی و معزولی *

* درد دل پیش دوستان آرند *

قصه بطولها و عزقبولها چند گاه که حضرت فیروز شاه در حیات بود بر تختگاه مملکت جولان گری می نمود ملک شمس الدین ابورجا

بیرون آمد - بعده خالجهان گفت ای شمس مگر مال دیگر بیار
 ابورجایی بے هنجار جواب داد که مال دیگر ندارم - کیفیت این
 پیش حضرت شاه باریک بین بودند - حضرت شاه بردستور هواخواه
 مزاح کرد فرمان فرمود مگر تو مال سندن نمیتوانی - مدام در تن
 آسانی میکندانی - خالجهان که دشمن ابورجا بود ابورجا را
 در بست - و شدت کشیده کار ابورجا بدین پایه رسیده - معهذا
 بتقدیر خدای تبارک و تعالی عز و جل چون اسباب خانه
 ابورجا می آوردند و درون در ساری انبار میزدند مانا که در میان
 یک صندوق سه بدره زهر حلاهل با نبرهای زرین بیرون آمد
 آن بدرها را پیش حضرت شهنشاه جهان پناه بردند - از حال آن
 مقال بتمام و کمال باز نمودند - درین محل حضرت جهاندار اکمل
 فرمود - تا از ابورجا به پرسند که این چندین زهر حلاهل برای
 چه جمع کرده بودی - ابورجا مذکور جواب فرستاد که این زهر
 برای عیال و اطفال خویش جمع کرده بودم - ازین سخن حضرت
 جهاندار فرمود که ابورجا مردی شیاد و مکارست - برای جان
 بعضی مسلمانان جمع کرده - حضرت الله تبارک و تعالی آن
 اشخاص را از قید و کید او خلاص داد - فرمان شد این هر سه
 بدره زهر را فرود کوشک شهر معظم فیروز آباد بر لب آب جورا
 بسوزند - الغرض بعد از چند روز حضرت شاه فیروز صاحب رحمۃ اللہ علیہ
 و بهروز در سواری شکار سمت کفار حرم بداون شد - ابوجا را در

برای تماشای اسباب ابورجا آمده اند - فرمان شد اگر ابورجا بدی کرد با اهل مملکت ما کرد - ازان بازاریان چه کرد - که ایشان با فرحت تمام برای دیدن تماشا آمده اند - اهل اختصاص باز نمودند چون ابورجا در مملکت ضابط گشت - درین مدت کالای هرکه خرید کردی بران مسکین زور آورد - و البته از بهای اصل چیزی نقصان دادی - از خوف رعب او کسی چیزی گفتن نتوانستی - چون اهل بازار شنیده که احوال شمس الدین ابورجا بدین پایه رسیده برای دیدن او و اسباب او آمده اند - درین محل شهنشاه اکمل فرمود زه حیات بد که ببدنامی گذرانیده - و حضرت شاه این بیت فرمود *

* بیت *

* سعدیا مرد خردمند نمی‌رد هرگز *

* مرده آنست که نامش به نکویی نه برند *

حضرت شهنشاه فرمان فرمود تا در درها بگویند که خلایق درون آمدن نج نباشند - خلق خدا بیاید به بیند - المقصود اسباب خانه شمس الدین بها کردند - مبلغ هشتاد هزار تنگه را شده بود در کوی عداوت پویند بحضرت فیروزشاه گویندگی کردین جمله باز نموده که ابورجا درون حصار جهان پناه خانه دارد ، آن خانه میان آستانه جائی یافته درون آن جا تنگهای زر داشته ، آن خانه تفحص و تجسس کردند مبلغ سه هزار تنگه زر

بود. و بدین گفتار ناظر - میان بازرگانان دیوان عالی وزارت خدمت میکرد - معهذا چون ملک عبد الله ابورجا را از کمز گرفته، ایستاده کوفه درین محل، ابورجا فی الحال، ایستاده شد، و کله علم که در بر او بود کشید - و کلاه دولت که بر سر داشت فرو آورد. - و پیش خانجهان ایستاده کیفیت میگفت - سبحان الله، و بحمد الله این دنیا هیچ ثباتی و درجاتی ندارد - و الهی - برای آن کسان که دل بر دنیا بستند - و از نعمت آخرت دور افتادند •

• بیت •

• سعدی زمانه گز بشکو، پرورد تو را •

• چون میکشد بزهز ندارد فضلی •

روز دیگر فرمان ارخسرو جهان شد تا ابورجا را پیش تخت ببنده و هر دو دست کله بگنجد - همچنان کردند - و مطالبه و مصادره کشیدند - و تسلیم خانجهان گردانیدند - تمام اسباب خانه او را آوردند - میان در سوا ایستاده کوفه و اسباب خانه او از هر جنس، بیشمار آورده درون در سوائی - انبارها زدند - و دران روز تمام خلق اهل بازار از ساکنان هر چهار شهر برای دیدن اسباب ابورجا آمدند - در میان در سوا هجوم خلاق بیشمار شد - و از غایت هجوم بسیار آواز آن گفتار اهل بازار بگوشت حضرت شهریار افتاده - درین محل حضرت شاد فرمود این شون چیست حاضران درگاه و ناظران بازگاه، باز نمودند که بازار این هر چهار شهر

گردانیده - و اصحاب خود را بر راه کرده تا در غیبت من
این کیفیت پیش تخت بگذرانند - اصحاب دیوان وزارت چون
ارباب اهل مهارت از حال این کیفیت و مقال این خیانت
پیش تخت اعلیٰ باز نمودند - حضرت شاه و مکنت شهنشاہ
از ابورجای اهل تباہ بکلی بد اعتقاد گشت - چنانچه شیخ
سعدی علیه الرحمة و الغفران فرماید *

* حرامش بود نعمت پادشاه *

* که هنگام فرصت ندارد نگاه *

المقصود روز دیگر خانجهان در ملوک خانہ سلطان نشسته بود
و ملک شمس الدین پیش خانجهان رعنائیها می نمود - دران
حالت حضرت جهاندار با مہابت رخ بسوی ملک عبد آله
کارکن آورد - و فرمان فرمود کہ عبد آله در ملوک خانہ کیان
نشسته اند - ملک عبد آله باز نمود کہ خانجهان و ملک
ضیاء الملک نشسته اند - درین محل حضرت شہریار اکمل فرمان
فرمود کہ ابورجا را چه مجال کہ پیش خانجهان بنشیند
فرمان شد عبد آله برو ابورجا را باز بگیر و ایستاده بکن - همان
زمان ملک عبد آله از پیش شاه جهان در ملوک خانہ آمد
و ابورجا را از محل کمرگاہ گرفت - و گفت فرمان میشود - ترا
چه مجال کہ پیش خانجهان بنشینی - سبحان الله و بحمدہ
دران روز این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف دران جمع حاضر

حضرت شاه چون آئین خسروان عالم پناه بر اصحاب خزانه مزاج گرم کرده - ایشان هر همه خاموش مانده هیچ جواب نداده سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله جل جلاله و عم نواله دریافت چون ابورجا در مملکت قابض و ضابط گشت در صحن چمن اعلی و ادنی اشجار غفلت کاشته - از غایت خوف او کسی این مال طلبیدن نتوانست - درین محل فرمان خسرو جهان شد تا خانبهان را بگویند که این مال از ابورجا ذوالکمال فی الحال بقیل و قال بستانند - و ملک نظام الملک نقل کرده بود - فی القصه چون دستور مسطور دریافت که تنور گرم شده اصحاب خود را طلبید - و ایشان را بر راه گردانیده که تنور گرم کرده دیگر میباید زد - اصحاب مناصب دیوان باز نمودند - و ابواب راز باز گشودند - و هر همه متفق گفتند - دران ایام که ملک شمس الدین ابورجایی خود کام در گجرات بود از درگاه حضرت شاه و مکنش شهنشاه فرمان برین جمله بود هر آن سوداگر که پیل از جزائر رود نیل برای حضرت بیارد هر پیل که در میان راه سقط شود بهایی آن پیل نیز آن سوداگر را از خزانه بدهند بر مضمون این فرمان ملک شمس الدین فتان بدروغ بهایی چند پیل از دیوان وزارت مجرا برده - و آن مال میان اموال خود داخل گردانیده - چون خانبهان همچون دستوران اینچنین کیفیت متین از اصحاب دیوان شنیده آن سوداگران را حاضر

سلطنت و انصار مکنفت مملکت که دران محل حاضر بودند بیک اتفاق باز نمودند - و ادواب باطن بظاهر کشودند - و متفق اللفظ والمعنی گفتند - هم همچنین است که ملک عبد آله باز نموده حضرت فیروز شاه پادشاهی با فراست و کیاست بود دریافت که شمس ابورجا در گلزار مملکت و بوستان سلطنت تخم عداوت کاشته - حضرت شاه از غایت تأمل و تفکر بسیار فی الحال از محل برخاست - و خانجهان بازگشت - چون در خانه خود رسید دران وقت کارکنان دیوایی آن درهائی نمین و تگورهای متین که خیانت ملک شمس الدین در سلک گفتار و دفتر کردار منسلک گردانیده بودند پیش دستور بمستور باز نمودند - یک ازان این بود دران ایام که ملک شمس الدین فیباب اقطاع گجرات یافت از پیش تخت فلک رفعت مبلغ نود هزار سکه بوجه قرض برای استعداد بخودش از خزانه موفوره سده بودند و آن مبلغ تا غایت روز که ملک مذکور شغل استیفا یافت فرود نیاورده بود - و خط قرض او همدران محل بود - خانجهان اصحاب بخزانه را طلبیده ایشان را آگاه گردانیده - تا آن خط مبلغ نود هزار تنکه را در محل خلوت در غیبت من پیش تخت بگذرانند - چون اصحاب خزانه مانند هواخواهان یگانه از حال و مقال آن خط پیش تخت باز نمودند از زبان شاه جهان این الفاظ کشاد - که تا غایت روز این مبلغ بر او برای چه گذاشته

اود را برین آورده ، تا شرح این مقال و فصل این اموال و افعالی
 و وقایع و قال بد خصال ابورجا در سمع مبارک حضرت فیروزشاه
 برساند - و جهانی را از شر ابورجا خلاص سازد - معبداً روزی از
 روزها حضرت شهنشاه مصفا در محل بارچایی با مصفا بار داده بود
 و ملک عبد آله کارکن پیش تخت فلک رفعت دام رفیعاً باز نمود
 و ابواب راز خود بازگشود - آغاز کرد که از صدقه شاه جهان
 و شهنشاه دوران بنده درگاه و اکمینۀ این بارگاه دو پرگنه دارد
 و ملک خیاءالملک در پرگنات بنده درگاه بغایت و بی نهایت
 مین پیچید برای آن تا رشوت ستاند - درین محل حضرت فیروزشاه
 اکمل ملک شمس الدین را طلبید - و این لفظ از زبان بی زبانی
 خرد کشید - فرمان شد عبد آله چه میگوید - ابورجا باز نمود
 که - پرگنات ملک عبد آله محصول اندکست - و حاصل بسیار
 و بی شمارست - ملک عبد آله جوهر گوهر ملکی نکات مشهور
 سفت - و گفت که از صدقه شاه جهان تمام مملکت دارالملک
 دهلی بعنایت ازلی جل جلاله و ع نواله در عهد دولت شاهی
 و طور مکنش شهنشاهی خراجها و محصولات می که هست یکجا
 بده رسیده - هرکجا که نورشوت می ستانی ازو میگذری - و هر که
 ترا رشوت نمیدهد بر او قصد می نمایی - من بنده رشوت ندارم
 ترا از سر خود چه نوع باز آرم - هر آئینه در کار من پیشتر
 بسیار و قصد بی شمارست - درین محل جمیع اعوانان حضرت

مزاج حضرت شاه بر او بغایت و بی نهایت صالح بود
 خانجهان برای گذرانیدن مکث می نمود - همدرین میان بتقدیر
 حضرت سبحان جل جلاله و عم نواله کار ملک عبد آله کارکن
 پیش ملک شمس الدین افتاد - چنانچه ملک عبد آله مذکور
 پیش حضرت جهاندار مشهور بصریح کلمات قبیح ابورجا بزبان
 ضلیح بیرون داد - و ابواب راستی بدرستی و درشتی کشاد - راویان
 روایت کرده اند - و برین جمله باز نموده اند که ملک عبد آله
 کارکن از آل پادشاهان خراسان بود - بحضرت فیروزشاه خدمت
 میکرد - مانا که ملک عبد آله مذکور دو پرگنه داشته - دران
 هر دو پرگنه از رقم دیوانی و محصل قانونی زیادت حاصل میشد
 ملک شمس الدین هم در پرگنات او پیچید - و کارکنان او را
 آزارید - و در مباحثه و محاسبه کشید - خانجهان نیز چون اصحاب
 تمیز از سبب مصلحت الفاظ معاملات از زبان کشید - عبد آله
 کارکن بر ملک شمس الدین منت بسیار کرده - و از دل و جان
 برو رجوع آورده - چون مضداق ابورجا بر پیچش بود منت
 عبد آله نشنید - ملک عبد آله کارکن از احوال این حال بر
 خانجهان گفته تا ابورجا را از سر من باز دارد - دران محل
 خانجهان بر ملک عبد آله مذکور گفت که خصال ابورجا
 که افعال او قبیح ست تا چیزی نستاند هرگز از پیچیدن نماند
 درین محل دستور اکمل بر ملک عبد آله بسیار گفت - و بعده

چنین بزرگوار کبار که اهل این کار بودند هر همه ازین سرای
 فانی سوی سرای باقی خرامیدند - اگرچه خواجه رکن الدین
 پسر خواجه جنیدی و خواجه یمن الدین پسر خواجه شرف الدین
 مالوه کار پدران خود یافته بودند بر دفاتر خود می نشستند
 از غایت قریب ملک شمس الدین دم زدن نمی توانستند
 درین محل خانجهان برای پرداخت کارها و کردارهای دیوان
 وزارت نائب اشرف ممالک ملک خطرالدین را مردی کافی
 و صالح و عاقل و دانا و قراهم در امور ملکی و مالی با مهارت
 یافته - در غور عمل عمال رسیده - در بحث نکات تحریر و گفتار
 تقریر نهایت دریافته - خانجهان اسرار نهانی به پنهانی بر ملک
 مذکور بمستور کشاده - و از حالت مخالفت ملک شمس الدین
 آگاهی داده - که چنان میباید کشید که این خار قبیح ازین
 گلزار نسیج بصریح باید کشید - چون از زبان خانجهان شنیدند
 جمله اصحاب دروین یکجا شدند - و ملک فضل آله علی بلخی
 اگرچه نائب مستوفی بود محرر میماند - المقصود بحکمت حضرت
 و درود جل جلاله و عم نواله جمله اصحاب دیوان در علمهای ملک
 شمس الدین شروع کرده نظر بر جمال اوراق عمل ابورجا انداخته
 دفاتر اقطاع سامانه و گجرات سمت پیش داشته - در هریک
 رموزات عملیات برای تحقیق نکات ذهن گماشته - پس نیمتهای
 ابورجا بر دست آورده پیش دستور مستور بآرموده - چون

دراز را و هم دست دراز -- اگر زبان درازا میکنی دست را کوتاه
باید گردانید -- درین مجلس ملک زاده مذکور بمسطور گفت ملک
ضیاءالملک من شنیده ام که شما را در دیوان عرض هم شروعی
شده است -- تا سلسله یارمی یاران در جنبش آید -- ملک شمس الدین
گفت -- چه میکنم مشتبه دزدان مانند رهنان جمع آمده اند
و دزدیها میکنند - از استماع این کلام و شنیدن این پیام ملک
زاده نیکام فومرد که ملک ضیاءالملک نیز شده است که هر همه
یکی شوند و متفق گردند -- صاحب تاب آور گردند نباید که بروتو
روز را بسر آرند *

* پندم بدهم بشنوم خواهم که صبرم هم کنم *

* چون تو بخاطر بگذری دل باز خسرو را همان *

افسانه جلا وطن کردن سلطان فیروز ملک

شمس الدین را در مرقات میان فیالستانها

معهد خانجهان را کار ملک شمس الدین مهم را از اهم
پیش آمده - و از اصحاب دیوان وزارت از جمله متقدمان اهل بصارت
و مهارت کسی آن چنان نبود که با ملک شمس الدین بدین بیان ملیح
و زبان فصیح تصریح مقالات معامتی تواند کرد - زیراچه بندگان
ملک الشرق و ملک نظام نائب وزیر ممالک و خواجه حسام الدین
جنیدی پرتدبیر و خواجه شرف مالو صاحب تحریر و تقریر این

در خانه ملک شمس الدین آمد و شد میکردند - و برای انعام کار خرد مزاحم میشدند - چون احوال و اغفال او بسیار دیدند از حال آن مقال و قیل و قال احوال کار بتمام و کمال در لشکر بر ملک سید الحجاب نبشتند - و برین جمله باز نمودند - که البته ملک ضیاء الملک در کارهای بندگان ملکی احوال میکند - برای او نوشته بفرستند - ملک سید الحجاب مکتوبی برای ملک شمس الدین نبشت - و انواع اشجار محبت در گلزار مودت کشت و در پایان قرطاس این بیت نوشت *

• چند روزی دزد اگر قصد متاعی کرد *

• خانه هم خالیست خصم خانه هم بیدار نیست *

هم بدین طریق تمام خاندان درگاه و ملوک بارگاه حضرت فیروزشاه دشمن او شدند - و در پی او افتادند - دران ایام و بدان هنگام ملک زاده فیروز پسر ملک تاج الدین ترک (که در عهد سلطان تغلغسه در ممالک شده بود و خطاب خانجهان یافته بود) در صدر عزت جولانگری می نمود - روزی از روزها ملک زاده فیروز و ملک شمس الدین یکجا نشسته بودند - دران وقت پیش ملک شمس الدین محاسبه اقطاع میگذشت - در هر یک لفظ ملک مذکور الفاظ پیشش میگفت - چنانچه آن کار کن را پای از ته میرفت - درین محل ملک زاده فیروز جوهر گوهر احسن سفت - و کلام مستحسن گفت ملک ضیاء الملک این دو چیز هرگز دست نخواهد داد - هم زبان

اقطاع و عمال پرکنت و متصرفان کارخانها رشوت ستد - انگاه درباب او سخن مستحسن گفت - تا کار رشوت بجائے کشید و بمرتبه آرامید که ملک شمس الدین براهل عمال بے غایت و بے نهایت پیچیدگی میکرد - چنانچه آن بیچاره بیچاره شدی - و در عالم تحیر افتادی چون ازو رشوت ستدی بعد ازان ازسراو باز آمدی - در اول حال و ابتدای مقال چون ملک شمس الدین خواستی که بر کسی پیچد و سختی کند او را پیش وزیر کردی - چون ازو رشوت ستدی باز پیش خانجهان چنان ذکر او کردی که او را خلاصی دهانیدی - و خانجهان نیکو دانستی که ملک مذکور بمستور سبب رشوت چندین میکند خانجهان بر تائید قول ملک شمس الدین حکم کردی - برای آن تا نابکار ابورجایی بے هنجار از آزار وزیر باز آید - و حضرت شاه و مکنش شهنشاه را معلوم گردد که مخلص درگاه کیست و منافق درگاه کیست - و همانکس که ملک شمس الدین را رشوت دادی همان زمان پیش خانجهان آمدی - و ازان حال بتمام و کمال باز نمودی که من بنده همین لحظه چندین رشوت داده ام - درین محل خانجهان فرمودی ای نادان رای هرچه ابورجا میطلبد باید داد - تا حکم خدای عز و جل چیست - سبحان الله و بحمده وقتی کاری از کارهای ملک سید الحجاب بر شمس الدین افتاد - دران ایام بتقدیر حضرت علام جل جلاله و عم نواله ملک سید الحجاب نیکنام برابر رکاب سلطان فیروزشاه در سواری بود - کسان ملک سید الحجاب هر روز

این طائفه حلال خوار و دوستدار - و طائفه دوم برای منتشر شدن نام و آزاره خویش از تاثیر نخوت بیش هواخواه پادشاه باشند - و برای زیادت شدن جاه و منزلت دنیاری اخلاص نمایند - توفیرات مالا یعنی بیش پادشاه نمایند - و احداث حدید کنند - بدان سبب خلق خدا مستهلک گردد - چنانچه خواجه شرف الدین قاسی در عهد سلطان علاء الدین کور - برای توفیرات لایعنی مملکت را مستهلک گردانید چنانچه از حالت آن این موج ضعیف شمس سراج عقیف در ذکر مناقب علایی بتویق حضرت کبریائی شرح باردیده - اگرچه این طائفه مخلص باشند بیک وجه محروم باشند در حقیقت - زیراچه از توفیرات سیار و کاریدن ۷۷ شمار مملکت روی بحرانی آرد *

* بیت *

* طمع را تا توانی دور میساز *

* بسا سر رین طمع بر باد رفته است *

طائفه سیوم هواخواهی سلاطین بریا و بفاق کنند برای خلاص جان خویش - اما رموز سلاطین و مرقه امامان دین عجب قومی اند در کلیله و دمنه نوشته است عجب گوهری سفته است - که ایشان مانند جمال امرد و جوانی عورت اند - و طائفه چهارم هواخواهی برای طمع حود کنند - چنانچه ملک شمس الدین ابورجا کرد - اثر غایت هواخواهی سلطان فیروزشاه را بر تمام مملکت و کل سلطنت بد گمان گردانید - و حود دست در طمع درار گرفته از همه مقطعان

بندگان زیر حکومت او شدند - و کار مقطعان بجائے رسیده و بمرتبه کشیده که چون مقطعان از اقطاع در حضرت مي آمدند اول در خانه ملک شمس الدین ابورجا میفرستادند - و او را مي دیدند بعده پایدوس سلطان فیروز میکردند - و مسکین متصرفان کارخانها همیشه در زیر پای او مي بودند - و خانجهان نیز چون اصحاب تمییز همان حکم کرد که دران مطلوب ملک شمس الدین بود - چون ملک شمس الدین دید که حضرت شاه فیروز وابسته کمین من گشت و وزیر محتاج کلام من شد و جمله مقطعان اقطاع و عمال معاملات مطیع و منقاد من گشتند راه طمع ملک شمس الدین (که برای آن تعبیه کرده بود) پیش گرفت - و درین کار از دل و جان در نشست و دست بر رشوت دراز کرد - هم بر خلق سختي کرد - و هم از خلق رشوت ستد - دوم روز سیوم روز خالي نبود که حضرت شاه سلیمان جاه باراني کسوت خاص از وجود خویش از آثار شفقت پیش داد - آرے بوالعجب اسرارے - هرانکس که بر سلاطین امامان دین هواخواهي کند (تا رضاي پادشاه و پیشوای ایشان پیش گیرد برای آن تا ازین چهار گوهر آبدار یک گوهر نامدار بدست آید) چهار طائفه اند - یک طائفه برای آن هواخواهي کند تا پادشاهي را مخلص باشند - و همه وقت گوهر حلال خواري تراشند - و برای قوام مملکت و نظام سلطنت مدام و علی الدوام در هواخواهي کوشند - و ذره طمع در دلهاي ایشان نباشد - زه

عادل و فاضل و کامل بگویانی : از آثار عقل نباشد که خود را
 درین معرض آری - ملک شمس الدین بران شخص گفت چکنم
 مرا با وزیري کم ذات و دستوري نادان صحبت افتاد که او مدام
 ابراب بے فهمي کشاد - چنانچه روزي از روزها کیفیت شخصی
 پیش وزیر آوردند - مانا که آن شخص چیزی خیانت کرده بود
 و وی را خیانت ثابت شده - من بران شخص بحجت برآمدم
 و برو الفاظ معاملات گفتم - دران محل خانجهان آغاز کرد ملک
 ضیاء الملک بر بندگان الله تبارک و تعالی بسیار نه پیچند - اگر
 خدا بر بندگان عدل کند آثار وجود ایشان نماند - درین باب
 چنانچه حدیث پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم ست - کما قال النبی
 صلی الله علیه و سلم هل جزاء الا حسان الا الاحسان - خانجهان این
 آیه کلام الله را حدیث ساخت - دران محل من گفتم که خود خان
 این آیه نص کلام الله است - که الله تبارک و تعالی فرموده
 حدیث نیست - خانجهان معلوم کرد که آیه قرآن را لفظ حدیث
 گفتم - خانجهان گفت خواهی این حدیث باشد خواهی نص
 باری بهمه حال احسان نیکو چیز است - اکنون وزیري که میان نص
 و حدیث فرق نداند او چه وزارت تواند کرد - القصه بطولها و بن
 قبولها ملک شمس الدین ابررجا بر کل اصحاب این چنین عیب
 آغاز کرد - الفاظ تکبر و کلمات تجبر از زبان بر آورد - بلکه در کل دیوانها
 دست انداخت - چنانچه دیوان عرض و دیوان رسالت و دیوان

حضرت شاه در باب پسران ایشان مرحمت کرد - و شغل پدران به پسران داد - و ایشان از کارها و کردارهای دیوان وزارت و عملهای آن قاصرند و از آثار ادراک مایوس و غافل - ایشان مشتغله از طائفه مخلولیان اند و بعضی را لنگر جامخانه نام کرده بود - یعنی چنانچه لنگر جامخانه در وقت فراش جامخانه در کرانه آن میدارند تا جامخانه از آسیب باد سرد نجنبند هم همچنین ملک شمس الدین فرمود بعضی اصحاب دیوان وزارت از عقل و کفایت خالی و عاری اند - و بوقت نشستن وزیر ایشان پیش مسند می آیند - و طریقه لنگر جامخانه بالایی جامخانه می نشینند - و از کارها و عملهای مملکت هیچ نمیدانند گویا که سنگها اند - هم همچنین ملک شمس الدین با مکرمان خود گفتی و مهره محبت سفتی - که خانجهان را در کرانه چاه رسانیده ام - همین یک زینه مانده است - بعضی از حال غفلت و سهر جبلت او در کارهای دیوانی پیش حضرت سلیمانی چنان باز نموده ام که سلطان قیروز شاه برین شده است تا خانجهانرا از دیوان وزارت معزول کند *

* بیت *

* بزرگش نخوانند اهل خرد *

* که نام بزرگان بزشتی برد *

آری عجب کاری و بوالعجب کرداری - آن روز که ملک شمس الدین ابورجا را بند کردند و جلاوطن گردانیدند مردی نزدیک او رفت و گوهر اسرار سفت - و گفت ای ضیاء الملوک تو خود را کافی و

ندامت و شماتت است - زمره اهل عقل و فرقه ارباب فضل از سبب مصلحتی عارضی مردمان معتبر را در معرض ملامت و اهانت نیارند - زیراچه عجب قومی اند زمره کارکنان و فرقه عابدان هر یکی کارهای تحریر و کردارهای تقدیر از قلیل یا کثیر نهایت بدانند - اما چون روش سلطان فیروزشاه دالهام حضرت آله همه وقت سوی علم و احسان و ایثار بودی و برای منافع خلق کوشش مینمودی بدان سبب جمیع کارگزاران عهد دولت او در محاسبه اعمال عمال سهولت میگرفتند - و متابعت ملک خود می کردند *

• شعر •

• زور مندی مکن بر اهل زمین •

• تا دعایت بر آسمان نرود •

افسانه عیب کردن ملک شمس الدین ابوجا

بر اصحاب مناصب دیوان عالی

وزارت دام عالیا

چون ملک مذکور از آثار قرب شهنشاه مشهور در دیوان وزارت چون هوا خواهان ضابط گشت جمله اصحاب در روزگار پستی نشستند ملک شمس الدین بر اصحاب دیوان الفاظ عیب گفت - و جوهر گوهر نا حفاظی سفت - بعضی را گفت مشتی مخلولیان - یعنی پدران ایشان در دیوان وزارت کاری و شغلی داشتند - چون نقل کردند

می دانست - و بدان سبب قاضی صدرالملك در مهبوبه خود را در چندین جنگها انداخت - چون تقدیر او نبود سلامت می ماند چون باقی مال اقطاع بر او فرود آمد او خود التماس کرد که من بنده از سر خون خود بازآمدم - بعده او را پیش دربار حضرت جهاندار سیاست شد - الغرض چون دور پادشاهی و طور شاهنشاهی فیروزشاهی این چنین بود هر آئینه جمله مکرران و جمیع نویسندگان آن عهد بر زمره عمال و فرقه کارکنان پراغفال همه حال و بهمه احوال عفو میفرمودند - و در حجتها تاکید بسیار نبود - و گرنه معاذ الله که از ذات شایسته صفات خواجه جنیدی و خواجه شرف مالوه ذره خیانت آید - و یا شمه آثار مدهفت روی نماید - و یا بغیر تبلیغ و فرمان طغرا خرچی غیر پسند شود - اما ایشان باندک حجت پسند کرده بودند - آری بوالعجب اسرار - بارها درین گفتارها آن شهنشاه با جاه سلطان فیروزشاه فرمودی که من دست چپ خود را استوار ندارم - و خواجه شرف مالوه را استوار بدارم - حاصل ازین آنست که هر یکی دران عهد این چنین اشخاص بودند - و هر همه قذاعت داشتند - و مردمان مصالح بودند - مع هذا چون ملک شمس الدین اهل هوا در دیوان وزارت نشست مصداقهای سلاطین ماضیه پیش گرفت - بدان سبب بر اهل دیانت و امانت لفظ عیب گفت و این جمله از آثار نادانی و رعونت نفسانی و تاثیر حرص انسانی و اشکال و سوسه شیطانی ست - در اقامت این چیزها موجب

و حکم شرع کرده - و بحکم قراران عمر بسر برده - خیانت هریکی
از قسم ملکی و مالی بخشیده - و در مدت چهل سال کمال هیچ
کارکنی را سیاست نکرده - و در عهد سلاطین ماضیه از سبب اندک
خیانت و طلب مالی قلیل اهل عمل پراغفال پریشان حال را
سیاستهایی گوناگون و شدتهایی روز افزون شدی - در عهد دولت و
دور مکنت فیروزشاهی هیچ کارکنی را و کاردارے را سیاست نشد
مگر قاضی صدرالملک مقطع خط مهریه را - و آن چگونه بود - مانا که
بر قاضی صدرالملک موازنه پنجاه لک سکه باغ معاملتی فرود آمد
آن باقی را بتمام او تلف کرد - رازیان شریف برین مورخ ضعیف
شمس سراج عقیف گفته که پسر قاضی صدرالملک یک پاتر را بر
خود داشته بود - با او انواع تمتعات مینمود - او را هر روز پنج سیر
مروارید را چونه برای خوردن مییابست - مردمان پسر قاضی
صدرالملک این قدر مروارید را چونه آن پاتر را میخورانیدند - المقصود
چون بر قاضی صدرالملک مقطع خط مهریه این قدر باقی دیوانی
بیرون آمد با آن هم سلطان فیروزشاه صاحب فتح و جاه او را
نمیگشت - و میگفت که خون همچو تویی که ریزد او سرخون
خود میدارد - او خود التماس کرد و این لفظ از زبان خود
بر آورد که من از سرخون خویش باز آمدم - درین محل رازیان
روایت کرده اند - و برین جمله باز نموده که قاضی صدرالملک را
زحمتی شده که از تاثیر آن زحمت دلیل هستی خون دشوار

واقعہ حال این معنی نبود کہ جنیدی در کارها و عملها نرسیدے
و یا از قسم فہم کارکنی قاصر بودے - و یا سند کارہای ملکی
ندانستے - ہمہ میدانست - آری رسمیست قدیم و آئینیست مستقیم
چنانچہ والی مملکت باشد و ہر مہرے کہ از قسم روش خویش
می تراشد جملہ توابع او بر مزاج آن پرداخت رسانند - و بر مزاج آن
کوشش بیش گمارند - اگر در عہدی پادشاہی دست بظلم دراز کند
ہر آئینہ خلائق دیگر کہ تبع او اند مانند شیر باندک قیل و قال و
مقال بد حال بر خلائق ظلم کنند - و در ہر عصری و نوبتی و دہری
چون پادشاہی با جاہ دین پناہی صاحب دستگاہی دانا و آگاہی
در شہری عدل و فضل و بذل کند متعلقان او نیز زاہ عدل و فضل
و بذل گیرند - و انصاف پیش گیرند - و متابعت والی خود کنند
کہ الناس علی دین ملوکہم *

* بیت *

* پادشاہی کو روا دارد ستم بر زیر دست *

* دوستدارش روز سختی دشمن زور آور ست *

* با رعیت صلح کن و زجنگ خصم ایمن نشین *

* زانکہ شاہنشاه عادل را رعیت لشکر ست *

فی الحاصل ہمچنین سلطان فیروزشاہ برگزیدہ حضرت آلہ جل جلالہ
و عم نوالہ در دور عظمت و طور مکنت خویش از تاثیر خوف
قہاری و ہراس جباری حضرت پروردگار غفار ستار آمرزگار کامگار
جہاندار جل جلالہ و عم نوالہ بر جمیع خلائق کبار و صغار احسان ورزیدہ

ارین دنیا سوبی عقبی خرامید - آری عجب کاری و نوالعجب
اسراری کہ ہریک نندہ را در درگاۃ حضرت ے بیار الوہیت صمدیت
جاست قدرتہ و علت کلمتہ عجبی و زاری و فیاری دیگرست
و کاری و بازی و ساری بیشترست *

* مراد اہل طریقت لباس ظاہر بیست *

* کمر خدمت سلطان نہ بند صوبی ناش *

رہے بزرگی خواجہ جنیدی - خواجہ مذکور مردی صالح و متقی و
متدین و امین و راستکار و خوش گفتار و بیک رفتار و احسن کردار
و تمام وقار بود - و مرید خدمت شیخ المشائخ شیخ رکن الحق و
الشرع والدین ابوالفتح قدس اللہ سرۃ العزیز بود - یک کرامت
ہمیں بود کہ مکرد مناجات حاجات بحصرت قاضی الحاجات آلہ
ے چہات اجاست افتاد - و بحصرت الوہیت محیب الدعوات جل
جلالہ و عم نوالہ عرف یافت - و سر بر آستانہ دارالذقا نہاد - تا معلوم
جہان و جہانیان و عالم و عالمیان گردد کہ در عہد دولت و برورشہ
بعنایت حصرت آلہ این چنین اہل قلم محیب الدعوات بودند - و
کارہائے حاجتمندان و کردارہائی مستمندان ناتمام می رسایند
اکثرن بعنایت بچہوں و حمایت بچگونہ حل جلالہ و عم نوالہ ہار
آمدہ شود بر سر سخن - یعنی ملک مذکور ار آثار عروج و اسرار
فجور بر خواجہ حنفید مشہور مواخذہ کرد - و بر آئینہ جمال پاک او
کلف عیب پدید آورد - و ے ناگوار کلام ار رہاں بر آورد - و در

خرچ غیر پسندیدہ بگو کہ کردہ - آن متصرف باز نموده کہ دیوان خرچ
 کذا نیدہ - درین محل ملک شمس الدین رخ بخواجه جنیدی آورد
 و این کلام باہتمام از تاثیر رعونت تمام بر آورد - و گفت کہ ای خواجہ
 این گندگیہا و نا رسیدنیہا کار شماست - در کارها و کردارها کہ من نشستہ
 راست می آرم اگر شما را در کارها و کردارها احتیاط شود من
 چندین خون نخورم - و این مقدار مشقت نہ بینم - ملک
 شمس الدین ابورجا ہمین مقدار لفظ گفت - و مهرہ عذف سفت
 و بالای جامخانہ دیوان ایستادہ گشت - بندگی خواجہ جنیدی را
 ہم بالای جامخانہ گذاشت - و خود راہ برداشت - دران وقت
 این مورخ ضعیف بدان مجلس حاضر بود - و درین گفتار ناظر
 معہذا چون ملک شمس الدین ابورجا ازان جا رفتہ و خواجہ را
 همانجا گذاشتہ درین مجلس خواجہ جنیدی مستقبل قبلہ ایستاد
 و بدست راست از سبب بے حرمتی پیش محاسن خود گرفتہ و
 چشم پر آب کردہ رو بسوی آسمان آوردہ - و این کلام باہتمام تمام از
 زبان بر آوردہ - و گفتہ الہی تو برہمہ پادشاہی - بکرم عام و شفقت
 تمام من بندہ را باز درین جامخانہ نیاری - تا بوقت پیران سال و
 درایام ضعف کمال از دست این مشتی بے ہنجاران بے باکان فصاحت
 نشوم - و با آب روی ازین جہان روم - بندگی خواجہ جنید این
 سخن گفت - و از بالای جامخانہ سمت خانہ باز گشت - سبحان اللہ
 و بحمدہ ہمدان شب خواجہ بزرگوار را تب گرفت - بعد از ششم روز

ملک مذکور از تاثیر غرور و پندار مشهور از در سرای باز میگشت
چندان هجوم از اشخاص خاص و عام بتمام برابر او بیرون می آمدند
که سینه بسینه سائیده شدی - و ملک شمس الدین میان نویسندگان
دواوین قرار داده بود بلکه خط کرده بود که هر که ارایش
پیش از آمدن من در دیوان نیاید و بعد از بازگشتن من باز نگردد
او را تدارک الیم کنم - و استقامت او باز آرم - و در بوستان آمید او
خار قبیح بصریح بکارم - مسکین نویسندگان و بیچاره محرران (که مدت
چهل سال کمال در عهد دولت خسرو خوشخصال راحتها گرفته و
مدام و علی الدوام بر بستر راحت بفرحت خفته و همیشه گوهر تنعمی
به بیغمی سفته و یکایک درین مشقت افتاده) حالت این بیچارگان
و مقامات این در ماندگان بتقدیر حضرت سبحان و الله رحمن جل
جلاله و عم نواله بدسوار پی کشید - و در مقامات اضطراری رسید - اتفاقا
شبی ارشدها ملک شمس الدین ابورجا و خواجه حسام الدین جلیلی
در دیوان نشسته بودند - و نویسندگان دواوین بر آئین پیشین کیفیت
کارخانه با متصرف آن کارخانه پیش دیوان برده بودند - و هر یک
چیزها پیشتر میگذرانیدند - ملک شمس الدین از هر یک چیز با
اصحاب تمییز سوال و جواب میکرد - و در بحث عطف بر می آورد
ناگاه در عین گفتار و ... ~~که خرجی دران کارخانه در سنون~~
گذشته غیر پسند رفته بود - دران محل ملک شمس الدین در بحث
شروع کرد - و بر متصرف آن کارخانه گفت - که ای فلان این چنین

* حذر کن ز دود درونهای ریش *

* که ریش درون عاقبت سر کشد *

* بهم بر مکن تا توانی دلی *

* که آهی جهان بهم بر کشد *

افسانه سخن سخت گفتن ملک شمس الدین

ابورجا بر زوی خواجه حسام الدین

جنیدی برگزیده حضرت خدای

تبارک و تعالی جل جلاله

و عم نواله

چون ملک شمس الدین ابورجا را محرران دیوان وزارت و نویسندگان اهل بصارت و مقطعان مملکت بعهده ضبط شدند و در زیر امر او مامور گشتند ملک مذکور دو وقت در دیوان می نشست - و کیفیتهای جزوی و کلی پیش او می گذشت - و خانجهان بر آئین دستوران یک وقت در مسند نشستی - و یکپاس روز مرتباً نشسته بودی - از کارها منحرف شده مکدر خاطر بودی بعده ملک شمس الدین ابورجا تا دو و نیم پاس با جمیع اشخاص در دیوان بودی - و رعب خویش از اسرار کفایت بیش باهل عمال نمودی - و آخر وقت نیز در نماز پیشین تا یکپاس شب در دیوان می نشست - و محاسبه مقطعان اقطاعات پیش میگرفت - چون

مشرفست - و بعضی نویسنده مستوفی - و بعضی نویسنده وزیر
و بعضی نویسنده برید - چون شمس در دیوان باشد و اصحاب شما
از سبب موانعی در خانه خود مانده باشند و شمس را بدیدن
کاغذی یا رجوع دفتری ضرورت افتد دران هنگام شما را سواي این
گفتن چاره نیست که اصحاب خود را خبر کنم بعده بدهم بدین
صورت کار ما در حیز تعطیل افتد - چون حضرت شاه و مکنت شهنشاه
این لفظ فرمود جمله محرران و کل نویسندگان سر بر زمین آوردند
و دعای شاه و ثنای پادشاه از زبان بر آوردند - و بحضرت شهنشاه چون
دولتخواهان بار نمودند و هر همه متفق گفتند - که چون ملک ضیاء الملک
کاغذی و رجوع دفتر از ما بطلبد هرگز حواله بر اصحاب خود نکنیم
فی الحال بدهیم - درین محل خالجهان چون دستوران دانا و وزیران
مستثنی گفت - و جوهر گوهر بر مزاج حضرت شاه سفت - هر آن
محرریکه در امر ملک ضیاء الملک یک لحظه و یا یک لمحہ تقصیر کند
و یا توقف نماید سزای او کنم - بشنیدن این کلام حضرت جهاندار عظام
بغایت و بے نهایت خورم شد - حضرت شاه برای بزرگی و عظمت
ملک شمس الدین ابورجا را بارانی خاص از اندام مبارک کشیده در
برش پوشانیده - و تمام اصحاب دیوان را یار او گردانیده - از آن روز باز
دیوان وزارت بکلی دست از کارها و کردارهای مملکت باز داشته
چنانچه مناسب این حال آن شیخ صاحب قال در گلستان مقال خود
برای تذکره دوستان نوشته *

دیوان عالی وزارت - چون نظام الملک نائب وزیر ممالک این چنین گفت لفظ مذکور بر مزاج حضرت شهنشاه مشهور موافق افتاد - و این کلام از درج دهن کشاد - و برین نوع اعلام داد - فرمان فرمود آری چنین است - چنانچه میگویند - شمس کارگذار دیوان وزارت درین محل حضرت جهاندار اکمل تکرار کرد که خانجهان از شمس چیزی کار دیوان تو برمی آید - خانجهان گفت تا آنکه ملک ضیاءالملک در دیوان وزارت معین شده است از کارها و کردارهای ملکی بکلی بیغم شده ایم - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز فرمود - که خانجهان کسی که در کارها و کردارها حاوی باشد جمیع سگان گاستان مملکت و کل متوطنان بوستان سلطنت با او دشمنی کنند - اگر کسی از تاثیر عداوت بسی پیش تو بگوید که ضیاءالملک در غیبت تو ترا بدیهایی قبیح بزبان فصیح بصریح میگوید تو سخن صاحب غرض در گوش کنی - و عقده نقار در دل اندازی این نوع چگونه باشد - با شمس بنیاد عداوت نهی درین عداوت خرابی کار ما میشود این چگونه باشد - خانجهان گفت ملک ضیاءالملک هرگز بد نگوید - و من بنده گفت کسی در حق ملک ضیاءالملک استوار ندارم - درین محل دستور اکمل قسم عظیم بر زبان راند - بعده حضرت شاه و مکنت شهنشاه رخ جانب محرران دواوین آورد و این لفظ از زبان بر آورد - که ای خواجگان شما محرران مملکت و نویسندگان سلطنت هستید - هر یکی از شما بعضی نویسند

بار نمایند - و من بنده را تلف کنند - چون جمله اصحاب یکی شوند گفته^(۲) من بیچاره که بجای می آرد - بشنیدن این کلام حضرت جهاندار نیکنام فرمان فرمود - که ای شمس من هرگز گفته^(۳) کسی بید نفس در حق تو نشنوم^(۴) - تو بخاطر فراغ دنبال کارها و پرداخت کردارهای دیوان باش - انشاء الله تعالی جل جلاله و هم نواله فردا بر اصحاب دیوان چه میکنم - چون روز دوم شد حضرت شاه بر قانون و آئین تاجداران صاحب تختگاه در محل با جاه بار داد - و بر خانجهان فرمان شد - تا جمله اصحاب مناصب دیوان عالی وزارت دام عالی با نویسندگان ایسان و یاران دیوان و نقیبان هرهمه را پیش تخت سارد - خانجهان در همان زمان هرهمه را پیش برد درین محل چون شهنشاه اکمل ایسان را دید پیشتر طلبید - و رخ مبارک بسوی خانجهان آورد - و فرمود خانجهان این کیست یعنی شمس الدین اورجا - درین محل دستور مسطور باز نمود مستوفی ممالک - بار از حضرت شاه فرمان شد مستوفی چه باشد خانجهان گفت خرجهای مملکت صحیح کفد - دران محل ملک نظام الملک نائب وزیر ممالک حاضر بود و ندان ناظر - علی الفور چون هور بار نمود - که ملک ضیاء الملک مستوفی ممالک و کارگذار

(۲) (ن) شده • (۳) (ن) گفت من بیچاره که می آرد شید •

(۴) (ن) از اینجا سبب تا تمام بودن دیگر کتابهای قلمی از یک کتاب قلمی

حضرت شهنشاہ اہل بصارت

چون ملک شمس الدین در مملکت و امور سلطنت قابض و ضابط گشت و در کارها و کردارها در نشست یک روز در محل خلوت پیش شهنشاہ رفت - درین محل حضرت شاہ فرمود شمس کجا بروی - و کدام ابواب کردار کشودی - ^(۲) ملک شمس الدین باز نمود و حضرت شاہ را بزبان احسن ستود - و این لفظ فرمود کہ در دیوان بودم - این مقدار ملک شمس الدین گفت و ساکت گشت - ^(۳) از حضرت شاہ و بارگاہ شهنشاہ بتکرار فرمان شد - شمس کارها نیکو می شود - درین محل ملک شمس الدین سر فرود افکند - و چیزی نگفت - حضرت شاہ سوم کرت گوهر اسرار سفت - کہ شمس من از تو می پرسم جواب سبب چه نمیدهی - ملک مذکور بحضرت شهریار مشهور گفت کہ بیچاره شمس چه کند - هر همه یکی گشته میان چند روز من بندوق درگاه را تلف خواهند کنانید * بیت *

* مـزن فال بد کہ آورد حال بد *

* مـدادا کسے کو زند فال بد *

ملک شمس الدین مذکور برای خود فال بد از زبان کشید همان دید ازین کلام حضرت شهنشاہ عظام فرمان فرمود سبب چه هر همه متفق شوند - ملک شمس الدین ازین باز نمود چون هر همه متفق شوند عاقبت کار و انتهای گفتار روزی باشد کہ چیزی پیش بندوقی تخت

بر سه نوع است - یک طبیعت را حافظ گویند - یعنی آنچه در
 سمع صاحب طبیعت رسد البته یاد ماند - و طبیعت دوم را
 طبیعت مدرک گویند - و مدرک آن باشد یعنی آنچه در یابد یاد ماند
 و طبیعت سیوم را طبیعت متصرفه گویند - اعنی آنچه در یابد
 در محل قابل تصرف کند - این همه تصنیف مصنفان و اجتهدان
 مجتهدان از آثار اسرار انوار این طباع مثلثه است - چنانچه مناسب
 این نیک بختی نوشته •

• نی هر که گوش و دهن دارد آدمی است •

• بس دیو را که صورت فرزند آدم است •

فی القصه ملک شمس الدین ابورجا البته خالی ازین هر سه
 طبیعت نبود - از تاثیر این طبائع ثلثه بود که اینچنین پادشاهی با جاهي
 صاحب تختگاهی را ملک شمس الدین ابورجا از ره برده - و بر کل
 مملکت بدگمان گردانیده - اینچنین اصحاب مناصب دیوان عالی
 وزارت دام عالی با آن کثرت مهارت و فراست در تماشای گفتار و
 کردار ملک شمس الدین ابکم مانندند •

• بیت •

• هر چه شاه آن کند که او گوید •

• حیف باشد که جز نکو گوید •

افسانه گله کردن ملک شمس الدین ابورجا

ازان اصحاب دیوان وزارت پیش

شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمة و الغفران لاف زده بود - در قسم فضل کار اینجا رسانیده بود که وزیر و مشرف و مجموعه دار و ناظر و برید و وقوف و نائب مشرف و نائب مستوفی در مسند نشسته می بودند آنچه ملک ضیاء الدین مستوفی ممالک سخن مرتب کردی خانجهان هم همبران سخن موافق او حکم کردی - و ملک ضیاء الملک با همه جهان بدی کردی - و هیچ اندیشه عاقبت نکردی - و یک کوچه^(۲) برای گشت نگذاشت - ملک شمس الدین ابورجا در وظیفه هریک اصحاب شروع در گفتار بدان کردار کردی که خانجهان وزیر بے نظیر و ملک الشرق نظام الملک نائب وزیر پرتدبیر و مشرف ممالک و غیر آن هر همه درین محل ساکت می بودند - و هر همه دم میکشیدند - و ملک مذکور اره زبان بود - طبیعت پر بیان^(۳) داشت - در گفتار خود بسیار پنداشت داشت - تا اصحاب دیگر بفکر و اندیشه جواب گویند ملک شمس الدین چون کارکنان پیشین در زمان واحد بر بداهت جواب گفتی - و سخن باریک گرفتی - و با زمره محرران و فرقه^(۴) نویسندگان در بحث شروع کردی - درین محل این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف که خوشه چین مورخان باریک بین ست از از مراتب طباع انسان بتوفیق حضرت سبحان جل جلاله چند سخن نوشته - تا فائده باشد مرخردمندان را - گفته بزرگان ست که طبائع

اصحاب، مناصب در محل خویش . می نشستند^(۲) - دران ایام
 خواجه حسام الدین جفیدی نیک نام مجموعه دار دیوان عالی
 وزارت در صدر حیات بود - و در اشغالیهای امور مملکت جد بلیغ
 می نمود - المقصود ملک شمس الدین ابورجا طرف راستای
 خانجهان در محل مستوفیان قدیم نشسته - چون کیفیت های مملکت
 و شرح کارهای و کردارهای سلطنت از محاسبه و مکاتبه و طلب
 مال از قسم زیادت و نقصان در جمع و خرج حجت و غیر حجت
 و قسم باقی صحیح و سقیم نویسدگان و محرران دواوین بر قانون و آئین
 سلاطین پیشین با مقطعان اقطاع و عمال معاملات می کردند و
 پیش مسند می بردند و می گذاردند بمجرد خوالدن کاغذ ملک
 شمس الدین ابورجا مستوفی ممالک در هر کلیات و جزئیات در
 پیوستی - و یکن تقریب باریک در قسم تحریر پیدا کردی که مجموعه
 دیوان ابکم ماندی - و کسی را مجال نطق نبود که سوال او را جواب
 با صواب تواند گفت - و ملک ضیاء الملک مردی معلم^(۳) و فاضل
 و محرر و مقرر و مدبر و متکبر بود - پیش خود جز ذات با صفات
 حضرت جهاندار خسرو نامدار سلیمان با وقار شهنشاه کامکار شاه عالم
 مدار ممالک با وقار سلطان فیروز شهریار دیگر کسی را در نظر نیارودی
 و آدمی نداشته - چنانچه چند دیوان ابیات از تصنیف خویش
 نوشته و پیش تخت گذرانیده بود - و با خدمت شیخ المشائخ

وقوف وظائف هرهمه^(۲) فرو گرفته بود - جمله اصحاب دست از کار باز داشته - آری ملک^(۳) شمس الدین از بسیاری جاه دنیاوی از جمیع اصحاب سلطنت پناهی برگشت - چون تقرب حضرت پادشاه با رفعت یافت از غایت قرب حضرت شهنشاه دانا جمله مملکت در انداخت - و در بوستان دل جمیع اهل اختصاص حضرت نخم عداوت کاشت - و کوشش برای سدن رشوت گماشت - و دست برای رشوت دراز کرده - و هم سلطان فیروز را بر جمیع مملکت بدگمان گردانیده و هم جمله خانان و ملوک را بر خود مدعی کرده - و هم دعای بد خلق در کار او شده - و هم تمام سران و سروران از سلطان فیروز هراسان گشته - عاقبت کار و انتهای کردار ملک شمس الدین ابو رجا بے هنجار خود را تلف کنانیده *

* مثنوی *

* نماند ستم‌نگاره بد روزگار *

* به‌اند برو لعنت کردار *

افسانه نشستن ملک شمس الدین ابو رجا

در دیوان وزارت

چون خانجهان همچون دستوران خسروان در مسند وزارت نشسته و برای پرداخت کارها و کردارها کوششی گماشتی جمله

(۲) برهمه * (۳) ن) ملک شمس الدین ندانست و *

دنیاوی از جمیع اصحاب ثقات می‌گشت *

در دل میبرد میگفت و باز میگشت - تا کار این کردار به محلی رسید و آثار اسرار این گفتار بمرتبه کشید که چون ملک شمس الدین در محل خلوتها رفتی جمله خراسان حضرت شهنشاه بغیر گفت شاه ازان جایگاه بیرون می آمدند - ملک شمس الدین را هرچه در دل بودی بحضرت شاه گفتی و باز گشتی - تا کار این کردار بحدی رسید که اگر ملک شمس الدین خواستی که الفاظ نهانی به پنهانی بحضرت شاه سلیمانی باز نماید و حضرت شاه در محل بارجایی بار داده باشد ملک شمس الدین همدران محل نزدیک تخت دولت رفتی - و آستین خویش بردهن خود داشتی - و در کوش سلطان گفتی - حاصل از ابراد نکات مذکور درین سطور آنست که ملک شمس الدین این چنین قرب یافته بود - بلکه از غایت بسیاری دلتنگی و نهایت بیشماري فتنگی ملک مذکور بمستور حضرت شاه را چنان از ره برده بود که حضرت فیروزشاه با آن جاه تمام روز شمس شمس گفتی - تا اینکه زبان خشک می شد - تمام کارها و کردارهای دیران وزارت ملک شمس الدین ابورجا کردی - و وظیفه مستوفی چیست - تا در خرچهای مملکت که در حق خلایق سلطنت می شود احتیاط کند - و با قسم جمع و باقی کاری ندارد اما ملک شمس الدین ابورجا از بسیاری قرب حضرت شاه کار وزیر و نائب وزیر و مشرف و مستوفی و مجموعدار و برید و ناظر و

اکنون هر یک افسانه از افسانه‌های دلتنگی

و داستانهای فتنگی او شرح داده آید *

افسانه حالت ملک شمس الدین ابورجا

با حضرت شهنشاه مصفا

امروز چگون در دل سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز بر اصحاب
 مناصب دیوان وزارت ^(۲) خطره بنام ^(۳) افتاد بدان سبب زمام
 امور اموال بیت المال بدست ملک شمس الدین داد - ملک
 شمس الدین را مقرب حضرت خویش گردانید - ^(۴) ملک مشهور این
 چنین قرب یافت که در بوستان دل و گلستان قلب اشخاص اعلی و ادنی
 اشجار عداوت کاشت - در هر محلی که حضرت فیروزشاه بودی ملک
 شمس الدین در محل و غیر محل رفتی - بلکه بحدی منزلت تقرب
 یافت که ملک مذکور از آثار قرب رستم را زال پنداشت - چون
 ملک شمس الدین در خلوتها بحضرت شاه مستثنی میرفت ^(۵)
 چون خلوت میشد ^(۶) حضرت شاه بکیاست کفایت معلوم می کرد ^(۷)
 که شمس الدین ابورجا البته چیزی از کیفیت دیوان وزارت
 خواهد گفت - و جوهر گوهر عجیب خواهد سفت - حضرت شاه جمله
 خواصان خود را ازان محل دور میکنند - هرچه ملک مذکور را

(۲) عدالت • (۳) ملک مذکور به دستور • (۴) قربت •

(۵) میبرد • (۶) می شود • (۷) می کند •

را در دیوان وزارت اجلاس شد - آری عجب کاری و بوالعجب اسراری - بتقدیر الله تبارک و تعالی جل جلاله سلطان فیروزشاه را این گمان در دل افتاد؛ و ابواب منقلب در قلب آن شهریار کشاد مگر کار کنان دیوان وزارت در کارهایی مملکت و کودارهایی امور سلطنت تقصیر میکنند - و دل از هواخواهی برداشته اند - اگر شمس الدین ابورجا را (که در فراست و درایت مستثنی است) در دیوان وزارت تعیین کنم جمیع کارها و کل کودارها را سرانجام کند - اما این ندانست که از ذات او همه صفات بلاها خواهد زاد - که جمیع مملکت زیر و زبر خواهد نهاد - زیرا که ملک حضرت آن شهریار و ملک و مملکت آن جهاندار بفیض مفضل^(۲) کردگار و عنایت ے غایت حضرت پروردگار جل جلاله مدت چهل سال کمال آرامیده بود جمله خلایق ے علائق در مقام تن آسانی بودند - چون ملک شمس الدین ابورجا که بتقدیر خدا ۱۰٪ استیفاي ممالک یانت برای پرداخت اوامر و نواهی آن کوشش گماشت - مصداقها در مملکت پیدا آورد - که درین چهل سال نبود - گویا که بنیاد شور و اساس فتنه در مملکت دهلی بحکمت لم یزلی ازو بود *

* مثنوی *

* تقدیر خدا کس نداند *

* فردا که رود کدام ماند *

غیري گنجد^(۲) - ملک قبول را با جمله اهل اختصاص حضرت فیروزشاه
محرّمیت بود - هر یکی مختص در کار ملک شمس الدین کوشش
نمود - ملک شمس الدین را از نیابت اقطاع سامانه معزول کنانیدند
بعده ملک شمس الدین نیابت اقطاع گجرات یافت - بسوی اقطاع
گجرات شتافت - دران ایام از پیش تخت شهریار عظام اقطاع گجرات
ظفر خان بن ظفر خان یعنی دریاخان علیه الرحمة و الغفران داشت
المقصود ملک شمس الدین چون در اقطاع گجرات رفت در گجرات
نیز چیزهایی بسیار بنیاد نهاد - و ابواب عملهای باریک کشاد - چنانکه
مقطع را با وجود نصب حالت عزل پیشین آمد^(۳) - بعد از چندگاه
ملک شمس الدین از اقطاع گجرات نیز معزول شد - و خلق گجرات
خلاص یافت - و ملک شمس الدین از گجرات در شهر دهلی درآمد^(۴)
الحاصل در آخر عهد فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه در
سوارچی - شکارگاه طرف زمین اقطاع بدوئن و انواله رخ آورده بود
و در باختن شکار و تاختن گناز تا بکار کوشش بیشمار و بسیار می نمود
دران سوارچی حضرت جهاندار ملک شمس الدین مذکور از پیش
شهنشاه مشهور شغل استیفای ممالک یافت - حضرت شاه ضیاءالملک
خطاب کرد - چنانچه ظاهر و باطن او بیاراست - ملک شمس الدین

(۲) نمی گنجد * (۳) بدین * (۴) فی الحاصل در آخر عهد

فیروزشاه در سال سنه ثلث و ثمانین و سبعمائة تاریخ قمری حضرت فیروزشاه
چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه در سوارچی شکارگاه طرف زمین اقطاع بدوئن *

این قضیه بنام و کمال از آغاز تا انجام بر سلطان محمد نوشت - از سلطان محمد فرمان طغرا بر ملک کبیر صادر شد - و دران فرمان سلطان محمد باز دیده که اعظم همایون ملک کبیر پسنیدیده کرده که آن چنان خود رائی و خود نمائی را سیاست کرده *

• مثنوی •

• خطرهاست در کار شاهان بسی •

• که با شاه خویشی ندارد کسی •

القصة ملک شمس الدین ابورجا برادر راده ملک مجیر ابورجا بود ابورجا ازان گویند که ابورجایان طائفة اند از ملک بالا - ملک شمس الدین ابورجا مردی دانا و کافی و شاعر بود - که در سخن باریک نکمال رسیدی - اول حال و در آوان مقال ملک شمس الدین ابورجا در عهد دولت حضرت شهنشاه مستثنی و طور مکنت سلطان فیروزشاه اهل صفا میان باریدهان دیوان وزارت تعیین شده بود - چندگاه میان بلاییدهان بود - بعده فاکب اقطاع سامانه شد - و دران ایام و بدان هنگام مقطع اقطاع سامانه ملک قبول قرآن^(۲) خوان امیر مجلس بود چون ملک شمس الدین ابورجا در اقطاع سامانه رفت در کارها و کردارهای عمل اقطاع هریکن مصداق پیش گرفت - از غایت کنایت و کفایت و درایت و فراست ملک قبول را گرد کار سامانه گشتن نداد - در هر مصداق چیزهای بسیار بنیاد نهاد - که در وهم و فهم

هم سلام نکرد - چون ملک مجیر نزدیک ملک کبیر رفت بزبان خود لفظ سلام گفت که السلام علیکم - درین محل ملک کبیر در روی ملک مجیر بظرف تیز دید - و این کلام بر زبان گردانید - که از جهت سلطان محمد در مقام حکومت باشم - نیابت غیبت امر مطلق من دارم - ترا کدام هوا بر سر افتاد - که بغیر ملاقات من مخصوص از دهلی منحرف شده روی از من بگردانی - و سویی لشکر رخ آری - مگر تو چیزی هوا در سرداری - درین محل ملک مجیر بر روی ملک کبیر لفظی گستاخ وار گفت - که هر یک شیر را مرغزاری هست - هرگز هیچ یکی با دیگری نه پیوست - قانون جهان برین رفت - چون ملک مجیر کم تدبیر اینچنین الفاظ پیش ملک کبیر گفت غضب ملک کبیر زیاده گشت - درین محل ملک کبیر گفت - تا این حرامخوار بدگدار را پیش دربار حضرت جهاندار چون دزدان اهل اضطرار دره زنان خونخوار دو پرکاله کنند درین محل چون اعوانان عذیف و سرهنگان مهینان دویدند و آستینهای ملک مجیر چون مجرمان گرفتند و جانب سیاستگاه روان کردند درین محل ملک مجیر عقل گم کرده سپید گونه گشت و انگشتان هر دو دست در دهن انداخت - و پیش ملک کبیر زبان عجز چون عاجزان کشاد - عاقبت کار ملک مجیر بی هنجار را پیش داخل سلطان محمد گردن زدند - چون ملک مذکور مانند مجرمان مشهور سیاست پیوست همان زمان ملک کبیر از حال

ارتهه طلب ملک محیر فرستاد - ملک مجیر از اقطاع خویش
 با سوار و پیاده بیش سمت سلطان محمد رح نهاد - اندران ایام
 در شهر دهلی ملک کبیر نائب غیبت بود - چون ملک مجیر
 در جوار دهلی رسیده از سبب ملک کبیر از نائیر تکبر و تکبر
 از دهلی منحرف گشته کدازای لب آب چون رفته با ملک کبیر
 ملاقات کرده - چون ملک مجیر در میان دو آب ورود آمده بعضی
 اشخاص از رمزه اهل اختصاص بر ملک کبیر مستور گفته - که
 ملک مجیر چیری هوا در سر دارد - که از سیارچی غرور بسیار و پندار
 ناشمار بغیر دیدن بندگی ملکی در میان دو آب برول کرده - و از
 شهر دهلی عمدا منحرف گشته - ملک کبیر (که در شهر دهلی از
 جهت سلطان محمد در امور غیبت امر مطلق داشت) کوشش
 برین گماشت تا ملک مجیر را بطلبد - بعد اتفاق بسیار و مشورت
 بیشمار ملک کبیر نامدار در میان دو آب طلب ملک مجیر فرستاد
 ملک مجیر کام و ناکام دشتاب گام در دهلی آمد - و حشم خود را
 هم در میان دو آب گذاشت - چون ملک مجیر بر ملک کبیر آمد
 در آن وقت ملک کبیر در مسند حکومت نشسته بود - ملک مجیر
 پایان در مقام حجاب خدمت نکرد^(۲) - هر چند که جهد کردند و
 کوشش نمودند ملک مجیر کم تدبیر در محل پایان سر ورود دیوار
 سرانکار بر آورد - چون ملک مجیر را پیستور کردند در مقام دوم

مذاب بود در مقام ندیمی جولانگری نمودی - و پیش از سلطان فیروز
ازین جهان خرامید *

* دنیات که منزل عذابست *

* پندار که نزد تو خرابست *

* برنام و نشان کس نشان نیست *

* وز مرگ بهیچ کس امان نیست *

مقدمه یازدهم شرح احوال ملک شمس الدین

ابورجا که در عهد سلطان فیروز مستوفی

ممالک شده بود

نقل است ملک شمس الدین ابورجا برادر زاده ملک مجیر ابورجا
بود - پیش تخت سلطان محمد تغلق انواع رموزات حرکات
و سکانات خود می نمود - این ملک مجیر مذکور را ملک کبیر مشهور
در غیبت سلطان محمد امرزیده حضرت غفور پیش داخل دو پرکاله
کنانیده بود - راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف
شمس سراج عفیف گفته و گوهر صدق بصدق سفته - مانا که
ملک مجیر در عهد دولت سلطان محمد جهانگیر در مملکت دارالملک
دهلی اطاعی داشت - اندران ایام که سلطان محمد اهل عظام دنبال
طغی بدنام در تهته رفته چنانچه از حالت آن مقاتل این مورخ
در مناقب سلطان محمد مشرح نبشته است - الغرض سلطان محمد

بقراءت تفاسیر الفاظ حضرت رحمان جل جلاله و عم نواله جهد
 بلیغ نمودی - و همیشه در لقمه و کسوت احتیاط بسیار و هشدداشت
 بیشمار داشت - شب و روز کوشش درین کار بیکد می گماشت
 اگرچه گفته اند لقمه حلال در جهان اندک ست - اما علمای
 شریعت و مشائخ طریقت بحقیقت^(۲) گفته - و در اسرار بیشمار سفته
 که لقمه حلال وجه قرض حسنه است - ملک سید الکجاب مدام
 و علی الدوام اروجہ قرض خوردی - و در لباس نیز احتیاط بقیاس
 کردی - آنچه مشروع بودی پوشیدی - و هرچه نا مشروع بودی^(۳) گرد
 آن نگشتی - در ذات خود ملک سید الکجاب جمله صفات اخلاق
 احسن و خصال مستحسن داشت - و البته نا خانان درگاه و ملوک
 نارگاه حضرت شهنشاہ طیبیت کرده - و الفاظ ضحک باز نمودی - و
 حضرت شاہ و مکنت شهنشاہ را کلمات طیبیت او بغایت خوش
 آمدی - چندین اهل نفتی را که حضرت شاہ میخواست زنتی کند
 ملک سید الکجاب در هنگام طیبیت باز خریدی - مدت چهل سال
 کمال که دور آن خسرو خوش خصال بود پیش تخت شاهي و
 بازجای شهنشاهی و مجلس نامتناهی ملک سید الکجاب که اهل

(۲ ن) بحقیقت گفته در اسرار ناآثار بیشمار • (۳ ن) نمودی • (۴ ن)

و البته نا خانان درگاه و ملوک نارگاه حضرت شهنشاہ طیبیت کرده - و
 بر نسبت حال و اقوال و خصال هریکی نامی داشته - پیش حضرت جهاندار

نا هر یک طیبیت کردی الفاظ ضحک باز نمودی •

آن گندم از دست سید الحجاب بدست خود گرفت - و بر چشم خویش داشت - درین محل حضرت شهنشاه اکمل فرمود که این گندم را در مطبخ برسانند - تا برای خوردن من باریک نان پزند حضرت شهنشاه فرمود - معروف این فقیر چه حاجت دارد - درین محل ملک مذکور باز نمود - که این مردی ابوالبنات است - هیچ استقامتی ندارد که بدان روزگار بگذراند - فرمان از خسرو جهان شد روزی یک تنگه بوجه معاش برای این فقیر از عشور و زکوة شهر بدهند - آری ملک سید الحجاب این چنین استقامتها کنانیدی - تا کار این کردار و گفتار این اسرار بجائی رسیده بود که ملک مذکور بعضی را از سلطان فیروز اقطاع میدهند - و بعضی را نان می کنانید - این چنین محل و مرتبه که ملک سید الحجاب داشت این مرتبه ندیم نباشد ملک مذکور بمستور در دریای دل شهنشاه مشهور در آمده بود - هرچه گفته بر مزاج شاه افتادی - سبحان الله عجب خصال و بوالعجب افعالی ملک سید الحجاب داشت - چون کسی از تاثیر حاجت بے بیلک نفس بر ملک مذکور توجه کردی البته کار آن کس بر حسب مطلوب او برآمدی - و البته از خلق بعد اتمام کار و انجام کردار بوجه شکرانه چیزی ستدی - و این جمله بحضرت با رفعت و مکنت بارتبت جهاندار رسیدی - و هیچ چیز نگفتی - چون ملک سید الحجاب از در سرای شهریار بازگشته و در خانه آمدی بیشتر اوقات متبرکات مشغول^(۲)

(۲ ن) مشغول بقرآن و تفاسیر و الفاظ حضرت رحمن جل جلاله *

بر ملک سید الحجاب آمد - و از حال زار و تن نزار خویش و آثار درد دل پریش باز نمود - و ابواب راز کشود - که من بنده فقیرم و بغایت حقیرم - با این همه حال و شرح این مقال ابوالبناتم - هیچ استطاعت بسبب کار خیر ندارم - برای رضای خدای تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله و شفاعت حضرت مصطفی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم دستگیری کن - ملک سید الحجاب گفت که فقیرم تدبیر برو - و پنج سیر گندم پاک بکن - و در دستارچه کن - فردا چون حضرت شهنشاه اهل صفا جانب سواری کند مقابل سلطان ایستاده شو - تا در باب تو حکم الله تبارک و تعالی جل جلاله چیدست - آن فقیر همچنان کرد - بوقت سواری حضرت شهریار گندم بدست گرفته ایستاده شد - چون نظر ملک مذکور برو افتاد مرکب خود را بسرعت تمام و به شتاب گام بسوی او رانده و بر سر او رسیده آن گندم از دست آن سنده پیش حضرت شاه برد، گذرانیده بگوش شهنشاه رسانید - که این فقیر میگوید که درین گندم بر هر یک دانه یکبار برای حضرت شهریار سوره اخلاص خوانده ام - چون ملک سید الحجاب پیش حضرت شاه این لفظ گفت حضرت جهاندار چون شهریاران باتبار و بختیاران نامدار بدان اعتقادی که در حق فقر و بساکین بینوا داشت و همیشه خود را در پناه ایشان می انداخت

ملک سید الحجاب (۳ ن) حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم .

ملک مذکور هر دو وقت پیش در سلطان بے نافع حاضر شدی
 بمجرد آنکه دو سه روز ملک سیدالاحجاب پیش تخت نیامدی
 حضرت خسرو خوش خصال فی الحال یاد کردی - و در عین کلام
 این لفظ فرمودی - که کلام ما و شرح رموزات پیام ما بجز معروف
 غیري نداند - و فهم نکند - و همان زمان طلب شدی - سبحان الله
 و بحمدہ ملک سیدالاحجاب برگزیده حضرت وهاب جل جلالہ
 چندین کسان اهل گناه را از حضرت فیروزشاه در حال تفتنی
 و هنگام زفتی خلاص دهانید^(۲) - و چندین اشخاص را بهندسہ
 فواست و زمزمہ کیاست استقامتها کنانید - چون حضرت جهاندار
 و مکنت شہریار بر کسہ تفت شدی و بروی الفاظ زفت گفتی
 البتہ ملک سیدالاحجاب مذکور تا وسع امکان او بودی در باب آن
 شخص سخن نیک گفتی - و اگر بکنایت کفایت معلوم کردی
 کہ حضرت شاه با آن شخص بازآورد بخواهد کرد چون سخن نیک
 گفتن نتوانستہ لفظ قبیح نگفتی - و دران هنگام باہتمام تمام ساکت
 شدہ ماندی - عموم خلایق را از ملک سیدالاحجاب اهل مثاب
 منفعت بود - همچنین چون ملک مذکور خواستی ذکر کسی پیش
 تخت کند بہ بہانہ دگر کسی کردی - چنانچہ غرض آن مسکین
 غمگین حاصل شدی - چنین گویند راویان باریک بین و مشغول
 خوشہ چین گلستان قرب سلاطین کہ روزی فقیری حقیر

که خواجه وحید ملک سید الحجاب را - در نظر خدمت شیخ
برده خدمت شیخ گذراند - و در آن وقت خدمت شیخ تعیین و ضر
می ساختند ، بمحور آنکه ملک سید الحجاب را در نظر خدمت شیخ
گذراند درین محل خدمت شیخ فرمودند - خواجه وحید این معروف
دو جهان و مشهور عالم و عالمیان را پیشتر بیار - چون پیشتر آوردند
خدمت شیخ قدری آب وضو خویش از آثار شفقت بيش در دهن
ملک سید الحجاب انداختند - و بیت خواجه وحید همین بود که
در نظر شیخ بدم تا نام تعیین کنند - چون از زبان ے زبان خدمت
شیخ لفظ معروف بیرون آمد خواجه معروف نام شد - المقصود ملک
مذکور مرد صالح و متقی و متدین خاست - راه خانه کعبه مبارک
برابر حاجیان پیمود - مدام و علی الدوام ادواب درک چون عقلا
می کشود - در دریای فضل و کفایت مهم و عقل بکمال داشت
همیشه در درگاه سلاطین چون عقلایی تاریک بین می آراست - در عهد
سلطان محمد تعلق پیشوایی عماد الملک سریر بود - و در عهد فیروزشاه
ملک سید الحجاب خطاب شد - و بغایت معظم گشت - پیش
حضرت سلطان فیروز ندیم بود - و سلطان فیروزشاه با آن عقل
کمال و آئین ملکی که اکمل الحال بود با آن هم در کارهای ملکی
با ملک سید الحجاب مشوره میکرد - اگر سلطان فیروز به سببی از
ملک سید الحجاب رنجیدی و چند روز پیش خویش آمدن ندادی ،

خرامید - معینا چون عماد الملک نقل کرد سلطان فیروزشاه فرمود
مال بشیر مال من است - دوازده کرور مال بود - نه کرور سلطان فیروز
سند - و سه کرور ملک اسحاق و دامادان و محارم و پسر خواندگان
و غلامان او را داد - و ملک اسحاق عماد الملک نیز مال خاصه خود
بسیار داشت - محتاج مال بدر نبود - خارج مال مذکور و
اجناس دیگر چهار هزار قبابی زردوزی و دو هزار بند سپید و
بند زر کمر - سبحان الله اینچنین مبالغه که وجه نا وجه جمع کردند
و گذاشتند حساب دادنی است - آن کسان که گرد دنیا نگشتند اگر
بضرورت میل میکردند آخر الامر بدیگران ایثار کردند *

* مننوی *

* کسان ذره ذره بیکجا نهند *

* کسان توده توده بهر سودهند *

بعد از نقل ملک عماد الملک ملک اسحاق پسر او عماد الملکی
یافت - این بود کیفیت ایشان - والله اعلم *

مقدمه دهم بیان ندیمی ملک سیدالحجاب

نقل است ملک سیدالحجاب معروف نام داشت - او و پدر او
خواجه وحید قریشی از مزیدان خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الحق
والشرع والدین قدس الله سره العزیز بودند - آن روز که ملک
سیدالحجاب اهل مثناب تولد شد راویان شریف برین مورخ ضعیف
شمس سراج عقیف بروایات لطیف گفته جوهر گوهر صدق بصدق سفته

میرفتند - و دران محل دستور اکمل از جهت حرمت عمادالملک
چتر خود را از سر خود دور میکرد - و با آنکه اصحاب حشم و
ارباب خدم برابر خانجهان بودند اما خانجهان مقبول التفات از
عمادالملک بسوی غیره نداشت *

* از خدا ترسم و از غیر نترسم بخدا *

* که نه من بنده غیرم نه خدای دگرست *

افسانه آزاد کردن بندگان

منقول ست چون عمادالملک پیر گشت سستی باسخوان او
پیوست - اول خود را از سلطان فیروز آزاد کنانید - و خط آزادی
نویساید - بعده موازنه چهار هزار بنده بده دار مال خریدند خود را
آزاد گردانید - و ایشان هر همه را خط آزادی داد - و هریک بنده دار را
بر اندازد او مایه فرمود - تا ایشان را از جهت قوت در ماندگی نشود
الغرض بعد از چندگاه ملک عمادالملک ازین جهان سوری آن جهان
خرامید - سبحان الله و بحمد چنانچه جمیع خانان و ملوک هواخواهان
سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه پیش از نقل او ازین جهان
خرامیدند و بدان جهان رسیدند همچنان بتقدیر حضرت^(۲) سبحان
جل جلاله خانان و ملوک که دولتخواهان و رای زنان سلطان فیروزشاه
بودند هم در حیات او خرامیدند - بعد از ایشان سلطان فیروز نیز^(۳)

(۲) حضرت حق سبحانه (۳) بعد از ایشان سلطان فیروز نیز خرامید

ملك عمادالملک نیز از پیش سلطان خرامید مع هذا *

رسید و ملک عماد الملک پیر معمر گشت جمیع اعضای او فتور پذیرفت - چون سلطان فیروز شاه برای شکارگاه سواری کرد ملک عماد الملک را در شهر گذاشتی - ملک مذکور بعضی اوقات درون کوشک شهر فیروز آباد ماندی - و بیشتر اوقات در خانه خود بودی چون ملک عماد الملک طالع شدی خانجهان اگرچه در مسند نشسته بودی فی الحال ایستاده شدی - و از مقام خویش پیشتر شدی^(۲) و خدمت کردی - و تواضع بسیار نمودی - و شتاب کام بسوی ملک عماد الملک دزدیدی - ملک عماد الملک نیز تواضع کردی - و بردست خانجهان تکیه کردی - هر دو میان خویش از تاثیر محبت پیش با یکدیگر حکایت میکردند - خانه خانجهان و خانه عماد الملک در فیروز آباد متصل بود - مدام گذر خانجهان پیش در عماد الملک افتادی - و خانجهان بآداب وزارت چون دستوران خسروان با برکات سوار میشد - چون پیش در عماد الملک میرسید خانجهان پیش از آن اصحاب خود را بر راه میگردانید - که چون پیش در عماد الملک برسند دهل و شهنها را نواختن بدانند - سبب آنکه نباید که ملک عماد الملک تنگ آید - و او را مستنکر نماید - و در ایام اعیاد در غیبت شهریار چون خانجهان از خانه خود سواری کردی^(۳) پیش در ملک عماد الملک ایستاده شدی - چون عماد الملک از خانه خود بیرون آمدی آنگاه هر دو بزرگوار حکایت کفان و کلمات مستحسن گویان در مصلاهی نمازگاه

برای بندگان حضرت آورده است - هرچند که حضرت شاه چون سلاطین اهل گاه انکار آورد و فرمود نخواهم ستم عمادالملک بالحاج و لجاج پیش آمد - درین محل حضرت شهریار اکمل فرمود که بشیر^(۲) ملک خاص منست - آنچه در ملک بشیرست آن از آن منست این یک کرور مال تسلیم در خزائن بیت المال ندارند - زیراچه خزانه گنجینه بیت المال ست - این یک کرور مال تسلیم مقبول عطردار کنند - همچنان کردند - و هر وقت که خانجهان را در سواری حضرت شهریار بجهت استعداد اسباب برای چیزی حاجت شدی پیش تخت علم دادی - و ازان یک کرور مال که تسلیم مقبول عطردار بود بوجه قرض سندی - و استعداد کارخانها موجود کناییدی - بعده چون از اقطاع و معاملات مال آمدی (بر ملک مقبول عطردار قرض ادا شدی - تا آنکه سلطان فیروزشاه بر تختگاه در صدر حیات بود ازان یک کرور مال چیزی خرج نشدی * * شعر *
 شامت چوشاه پادشاهان * بد شاه غلام پادشاهان

افسانه حالت ملک مدکور با خانجهان دستور

منقولست چون آخر دور و انتهای طور ملک حضرت جهاندار

(۲ ن) بشیرا خامه ملک من است * (۲ ن) از یلجا دو کتاب یعنی کتاب
 نمبر ۷۸ و کتاب نمبر ۱۵۹۱ صحیح البیاض تا آخرست اردو کتاب دیگر (یعنی
 کتاب نمبر ۱۰۰۲ و کتاب نمبر ۱۰۰۳) تصحیح کرده شد *

ملک عمادالملک اقطاع^(۲) را بری داشت در استمالات آن کوشش
 بیش میگماشت :- البته از خوف عمادالملک دیوان وزارت در
 محاسبه اقطاع و معاملات ملک مذکور اهمال کردی - کارکنان او را
 هیچ کس در دیوان نطلبیدی - چون بعد از چند سال^(۳) محاسبه اقطاع
 را بری شدی مبلغی مال باقی بیرون آمد - از حال آن مقال پیش
 خسرو خوشخصال گذرانیدند - دران باب شهریار جهاندار فرمان فرمود
 چه مال من و چه مال بشیر - چون عمادالملک شنید که حضرت شهنشاہ
 بوقت گذشتن کیفیت باقی اقطاع را بری از قسم خزانه این چنین^(۴)
 مرحمت فرمود عمادالملک مال خود را تذکره کفانیده^(۵) پیش تخت
 گذرانید - و التماس خود بگوش شاه فیروز رسانید - که بندگان این قدر
 مال دارد - درین محل شهنشاہ اکمل آن تذکره خواند - و هیچ چیزی
 بر زبان نراند - و آن تذکره باز بدست عمادالملک داد - روز دیگر چون^(۶)
 خسرو خاور از منزلگاه خود رخ به باختر نهاد و یکسواره چرخ عذرا
 مسافرت بسوی مغرب کشاد حضرت خسرو خسروان و سرور سروران
 در محل بارجا بار داد - عمادالملک^(۷) مبلغ یک کرور مال بدرها کرده
 بدرگاه با جاہ عالم پناه حضرت فیروزشاہ برده - فرمان شد بشیرا
 این چیست - عمادالملک التماس^(۸) کرد که بندگان درگاه چیزی علوفه

(۲ ن) اقطاع را بری * (۳ ن) محاسبه اقطاع را برای شدی *

(۴ ن) خیرات چنین * (۵ ن) کرده * (۶ ن) را *

(۷ ن) روز دیگر عمادالملک * (۸ ن) گردانیده *

قسمت کرده داده بود مال در خرائن بیت المال مقداری رسید
 اموال فراوان و دفائن^(۲) ے پایاں ملک عماد الملک داشت - و مدام برای
 جمع کردن اموال کوشش میگماشت - این همه شورها و فتنها^(۳) در عهد
 سلطان محمد شاه بن فیروزشاه بنقدیر حضرت آله که طائفه زندگان آن
 درگاه کردند برای همان مال بود - انشاء الله تعالی و بعون آله بیان آن
 شورها و فتنها در ذکر سلطان محمد شاه نبشته آید - المقصود
 عماد الملک بشیر صاحب اموال کنیز - و همچنین در عهد دولت
 شاه طالب دین اکثر خاندان درگاه و بیشتر ملوک بارگاه مالداری بودند
 اما مال عماد الملک بسیار و بیشمار بود - و بهیچ^(۴) کسی مالداری این
 مقدار روی ن نمود - بلکه در هیچ عهدی بهیچ^(۵) خانی و هیچ ملکی
 این مقدار مال نبود *

* هر مدتی که چو شاه دیگر *

* با پیل و سپاه و چتر و بر سر *

* شب و روز بخندمتی گرایند *

* چندان به حساب در نیایند *

امسانه سندن شاه آسمان جاد سلطان فیروزشاه به مرور مال عماد الملک^(۶)
 منقول ست ملکت عماد الملک سیرده مرور مال جمع کرده بود - و
 برای دیگر اردیاد مال جد فراوان و جهد ے پایاں می نمود - مع هذا^(۷)

(۲) فتنها • (۳) داشت • (۴) غی • (۵) شاه آگاه

سلطان فیروز شاه • (۶) و برای آن دیگر ازدیاد •

* هرچه که سلطان بکند آن کند *

اکنون نبشته آید از افسانه‌های روش ملک عماد الملک بشیر
 افسانه شرح مال عماد الملک - منقول است عماد الملک مال فراوان
 و زرهای بے پایان داشت - مال او از کوررات گذشته بود - چنین گویند
 راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف که وقتی بدره^(۱) ت
 برای مال ملک عماد الملک حاجت شده مبلغ دو هزار و پانصد
 تنگه را همین ت برای بدرها خرید کردند - و بهای بدره^(۲) ت
 چهار چیتل میباشد - حاصل ازین آنست که این مقدار مال کثیر بر
 عماد الملک بشیر موجود شد که مبلغ دو هزار و پانصد تنگه را
 بدره^(۳) ت خرید کردند - مع هذا چون کارکنان ملک مذکور مشهور
 روزنامه رخت خانه پیش عماد الملک گذرانیدند دران محل پیش
 خواندند بهای بدره^(۴) ت مبلغ دو هزار و پانصد تنگه - چون روز نامه
 پیش او گذشت درین لفظ گفت - چون مال را قیاس بدره کردن
 بگذرد آنچنان مال را در بدره کردن مصلحت نیست - درین محل
 ملک عماد الملک کارکنان خود را بر راه کرد - و این لفظ از زبان برآورد
 تا چاهها بکارانند - و آنرا گچ کزاند - این جمیع مال را بطریق غله^(۵)
 دران چاهها اندازند - ازان باز همچنان کردند - در گنجینه حضرت شاه
 و خزائن و دفائن آن شهنشاه مال مقداری بود - ازان سبب^(۶) که سلطان
 فیروزشاه بالهام حضرت آله حامل مملکت خود را بر جمیع خلایق

حکم فرمان حضرت شهنشاه^(۲) خدمت میکردند - چندی اقطاع
 و برگزانت در وجه یاران و بدل انعام خود از حضرت شهنشاه تعیین
 داشت - سر لشکر جیوش حضرت فیروزشاه بود - برای غمخوارگی زمره
 حشم و فرقه خدمت کوشش بسیار مینمود - در مدت چهل سال (که دور
 ملک خسرو خوش خصال بود) بر هیچ یاری ذره ظلم نکرده - و هیچ
 وقتی شکایت حشم بصریح و کفایت پیش تخت نگفته - همیشه
 لشکر را تازه داشته - سبحان الله و بحمده چه عهد بود عهد دولت
 فیروزشاه - جمیع خانان درگاه و ملوک بارگاه آن پادشاه^(۳) هر همه با آن
 و جاهت جاه و دستگاه صاحبان امانت و دیانت بودند - مدام
 علی الدوام ابواب نیکنامی و نیک خلقی^(۴) میکشوند - و این تمام امانت
 و دیانت از آثار انوار خوش خوئی و خوش بوئی حضرت فیروزشاه
 بود - و اگر نه در عهده که پادشاه آن دور هر روزه که میان خلق
 مملکت پدید آرد و بهر حضالی که تاجدار آن کشور کوشش ببلغ نماید
 هر آئینه توابع آن پادشاه نیز چون اهل تمیز میل هم بدان چیز
 کنند - چون حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز خصال حام
 و انعال نعم بکمال رسانیده هر آئینه در عهد دولت او و دور مکنیت
 او جمله ارکان دولت و اعوان ملت سلطنت بصفه حلم و کرم
 موصوف بودند *

* چون همه کس خدمت سلطان کنند *

نذکه میبودی بلکه اگر یک لک نذکه بودی همچنین لفظ فرمودی
 که پگ از سر این مردک فرود آرند - دران ایام میان خلایق تمام
 این سخن برین جمله شده بود که چنانچه کودکان صغیر بوقت
 باختن بازی کودکانه در عرف گویند که پگ از سر تو بستانم مگر ملک
 مذکور بدان طریق گفتی - و این همچنین نیست - ملک نائب باریک^(۲)
 فرمودی چون پگ از سر مرد فرود آوردند گوئی سر آن کس بریدند
 وقار مرد به پگ است - ملک مذکور بمستور لفظ اهانت گفتی
 و کارکن خود را از سبب مال پگ فرستادی - و بدین طریق اهانت
 کردی - معینا چون پگ از سر مقطع از سبب باقی مال فرود
 می آوردند بعد ازان هر بار که آن مقطع پیش ملک نائب باریک
 میرفت بغیر پگ رفتی - چون ملک نائب باریک او را بغیر پگ
 دیدی بدیدن او چشم خود پوشیدی - و فرمودی زه مردک
 بے شرم - چون پگ از سر مرد فرود آوردند چه حرمت ماند
 چون آن مقطع چند کرت سر برهنه پیش ملک مذکور رفتی ملک
 مشهور بر کارکنان خود اشارت کردی - و گفتی که پگ او بدهند
 و آن باقی مال هر چه ازو حاصل شدی می ستند - و آنچه دیگر
 می ماندی باقی بتمام محو شدی - این همه از اخلاق پاکیزه ملک
 مذکور بود - چنانچه شیخ سعدی شیرازی فرموده *
 * بیت *

(۲ ن) مذکور بمستور * (۳ ن) فرود آوردی * (۴ ن) چنانچه

مصلح الدین سعدی *

از خوي نيك ست - و آن زمان كه در محل بارجاي حضرت شاه^(۲)
 با صفا ملك مستثنى مذکور ايستاده شدي گاه پيش محل چپه
 چوبين شدي - و پيش در ايستاده شدي - با آن عظمت و مكنت
 كه داشت و شغل كه او را بود هيچكس را به تندي نخواندي - چنانچه
 شيخ سعدي عليه الرحمة و الغفران فرموده^(۳) *

* قطعه *

* شيدم كه مردان راه خدا *

* دل دشمنان هم نكردند تنگ *

* ترا كي مبسر شود اين مقام *

* كه با دوستانت خلافت و جنگ *

افسانه مكاسبه كه با كاركنان خويش ميگرد - منقول است
 ملك نائب باريك را حضرت جهاندار اهل صفا اقطاع و معاملات بسيار
 داده بود - ملك مذکور مشهور دران اقطاع و پرگفتا مقاطعان از جهت
 خويش تعيين کرده و نصب گردانیده - چون مقطعي^(۴) از اقطاع
 آمدي ملك مذکور فرمودي و بر عهد داران خيلخانه^(۵) خود باز نمودي
 تا مكاسبه او كنند - چون مكاسبه او ميگردند^(۶) و مبلغ مال بران
 كاركنان حال باقي بيرون مي آوردند پيش ملك مذکور ميگذرانيدند
 درن محل ملك نائب باريك گفتي كه تا پگ از سر اين مردك
 بستانند اگرچه باقي مال بسيار بودي - اگر بيست هزار يا سي هزار

(۲) شهنشاه مصفى * (۳) فرمايد * (۴) اقطاعي * (۵) ن

رخت خانه خود * (۶) گردنمي *

بود - اگرچه خانجهان مدام و علی الدوام نائب غیبت می بود
 و در امور ملکی و مالی جد بلیغ می نمود - با این هم حضرت شاهنشاه
 معظم چون تاجداران متقدم ملک نائب باریک اهل اعظم را نیز
 در شهر داشتی^(۲) - دستور مشهور و ملک مذکور هر دو در شهر میبودند
 و میان خویش از تاثیر حرمت^(۳) بیش ابواب اخلاص میکشودند
 چون خانجهان در در سرائی آمدی تا در چوکهندی وزارت نشیند
 اول در محل درون کوشک بر ملک نائب باریک آمدی - و سلام کردی
 و دران ایام ملک نیک نام در میان میانگی کوشک شهریار عظام نشست
 معینا چون خانجهان بر ملک نائب باریک آمدی ملک مذکور
 نواضع تمام نمودی - چند گام باهتمام تمام استقبال کردی - میان
 یکدیگر نواضع و فروتنی بسیار رفتی - بعده خانجهان ازان مکان
 بعد زمانی برخاستی - و بازگشتی - و بیرون آمدی در مسند
 نشست - و ملک نائب باریک هم در میان صحن میانگی نشست
 دران محل پیش ملک مذکور هر روز تیغداران پیش او صف زده
 ایستاده میشدند - ملک مذکور همه را فرمودی بنشینید - تا دیر
 ایستاده شدن ندادی - هر جا که صف زده ایستاده بودند همانجا
 می نشستند - و هر روز بوقت شام^(۴) بر حکم اشارت ملک نیک نام
 دوکان قرص و یگان پرکاله پختی - و تمام نوبتیان می یافتند - این همه

(۲ ن) گذاشتی * (۳ ن) حرمت داشت پیش * (۲ ن)

سبحان الله زه محبت - اینچنین آثار محبت و اسرار مودت کمتر
 میان کسی باشد - انگاه بوالعجب اسرار نیست در لذت محبت
 زمره مریدان و فرقه پیوند کنندگان با پیران - واجب است که نا پیر
 خود اینچنین محبت کنند - زیراچه چون ملک نائب بارک
 با سلطان فیروزشاه اینچنین محبت کرد میان هر دو نفر درگانی
 برخاست - یگانی حاصل آمد - اگر مرید با پیر در تقه و کسره
 اینچنین محبت و مودت از بطانه چون اهل یگانه کند الله تبارک
 و تعالی جل جلاله و عم نواله بتقدیر اعلی محبت مرید در دا
 پیر القا کند * کما قال البی علیه الصاوة والسلام القلوب
 مع القلوب تتشاهد *

این رمان نوشته آید از افسانهها و داستانهای ملک
 مذکور بعنایت حضرت غفور شکور جل جلاله
 و عم نواله - افسانه نیکخواهی و نیک
 خلقی ملک نائب بارک

منقول است در آخر عهد چون سلطان فیروزشاه با اوج جاه
 بر آئین سلاطین اهل گاه در سواری شکر سوار شدی البته
 ملک نائب بارک در شهر ماندی - درون کوشک حضرت شاهنشاه

ملک نائب باربک را بوجه بارگیری داده بود - چون ملک
 نائب باربک در در سراسر حضرت شاه آمدی پیلان مذکور پیش ملک
 مشهور شده می آمدند - میان سلطان فیروزشاه و ملک نائب باربک
 هواخواه اینچنین محبت بود که ملک نائب باربک طعام انگاه
 خوردی که سلطان فیروز طعام خوردی - و اگر وقتی حضرت فیروزشاه
 نیت روزه نفل کردی ملک نائب باربک نیز از غایت دوستی شاه
 و دوستداری شاهنشاه نیت روزه نفل کردی - تا کار محبت
 ملک مذکور بجائی رسید و بمحلی آرامید تا آنکه سلطان فیروز
 برگ نخوردی ملک نائب باربک نیز برگ در دهن نه انداخته
 چون حضرت شاه برگ در دهن مبارک کردی آبداران خاص که
 اهل اختصاص بودند آثار این اخبار بر ملک نائب باربک
 میرسانیدند - که خداوند عالم این زمان برگ خورده اند - انگاه
 ملک مذکور برگ خوردی - و اگر گاه گاه در اندام مبارک
 حضرت شاه زحمتی و یاگرانی پدید آمدی و بدان سبب فاقه کردی
 آن روز ملک باربک نیز فاقه کردی *

* بیت *

* برادر با برادر بشنو آن ست *

* که گرمی خون شان پیوند جان ست *

(۲ ن) شهریار * (۳ ن) صحبت بود و موزونی روی نمود که ملک نائب باربک *

(۴ ن) همچنان آرامیده * (۵ ن) شرابداران خاص * (۶ ن) و بدان

سبب فرموده اطبا فاقه کرده *

بجائی رسید و بموتی کشید که در آخر کار و انتهای کردار خلایق این دیار از صغار و کبار به نهب مغلول پیوست - چنانچه بیان آن مخالفت و شرح آن مجادلت (که میان شاهزاده پرنده و دستور بے نظیر شده) این مورخ در ذکر سلطان محمد بن فیروز نبسته ست *

* بیت *

* جهان گرچه نیرنگ سازی نمود *

* بدان خسروان بین چه بازی نمود *

مقدمه هشتم در بیان عظمت ملک نائب باریک

نقل است که ملک الشرق ملک نائب باریک برادر شهنشاه ابوالبرکات بود - اما از مادری دیگر - و ابراهیم نام داشت - در هواخواهی و دوستداری حضرت شاه گوشش بیش گماشت - و حضرت فیروزشاه برادر دولتشاه خود را دوست بسیار داشتی - فرزندان نائب باریک را فرزندان خود پنداشتی - دران ایام خیل او را سپاه میگفتند - و بر همه خیلها بالائرمی نوشتند^(۲) - حضرت فیروزشاه با آن جاه پسران ملک نائب باریک را خطاب خوانی چون مشفقان جانی از تاثیر مهربانی تعیین کرده بود - چنانچه یکی از ایشان خیلخان^(۳) و دوم نصرت خان و سیوم عمرخان بودند - و همچنین حضرت شهنشاه طالب دین شش زنجیر پیل چون جوش نیل

(۲) می نوشتند * (۳) خیلخانان و دوم نصرت خانان و سیوم

عرا خیلخانۀ خانجهان بر سلطان رفت - حضرت شاه فیروز بسیار
 تأسف کرد - و یک یک چیز ارحالخواهی و نیکوخواهی خانجهان
 مقبول باز نمود - و ابواب مرحوم پادشاهی در باب خیلخانۀ وزیر کشود
 و خیلخانۀ وزیر را جمال نکمال افزود - جوانشۀ مذکور را خلعت
 وزارت داد - و خطاب خانجهان بن خانجهان تعیین کرده - معہذا
 این خانجهان نیز مریدی دانا و کافی و عاقل و مدبرک بود - در
 فراست و کیاست نظیر نداشت - چون فرمان سلطان جانب
 این خانجهان آمدی حضرت سلطان فیروز این خانجهان را فرزندم
 کردہ بپشتی - بعد از نقل خانجهان مقبول این خانجهان مدت
 بیست سال کمال با حضرت خسرو خوشحصال در امور ملکی
 و قضایای مالی مشیر بود - هر رائی کہ زدی موافق مزاج
 حضرت شاه افتادی - البته حضرت شاهنشاه بررایی دستور هواخواہ
 کار کردی - چون این خانجهان پیش خسرو جهان بودی حضرت
 شاهنشاه را رخ بسری کلام غیرے نبودی - چون حضرت شاه
 و مکنٹ شاهنشاه از سواری بازگشتہ و بسری شہر دارالملک دہلی
 مراجعت فرمودی آن زمان^(۳۱) کہ در حرم شہر رسیدی و خانجهان
 برای پایبوس رفتی چنانکہ در اول ملاقات با خانجهان مقبول
 ار لاسپ فرود آمدی کنار گرفتہ همچنان با این خانجهان نیز در
 اول ملاقات حضرت شاهنشاه با برکات^(۳۲) از خنگ دولت فرود آمدی

و گذار گرفتني - و شفقت و مرحمت و تربيت و پرورش فزاولن
 فرموده - و خانجهان مقبول البته خدمتي از مقطعات ميگرفتني
 و از حال آن پيش تخت علم ميداد - و از آن وجه خدمتي براي
 گذرانيدن پيش تخت مرتب ميکنانيد - و در کارخانههاي خاص
 ميرسانيد - و اين خانجهان يک دانگ و درم از مقطعات و از
 هيچکسي نخواست^(۲) - و هر سال چون دستوران خوش خصال مبالغ^(۳)
 چهار لک تنگه را خدمتي پيش تخت ميگذرانيد - سلطان فيروزشاه
 بالهام حضرت آله جل جلاله جميع امور سلطنت و زمام مملکت
 من کل الوجوه حواله خانجهان بن خانجهان کرده بود - اما بتقدیر
 الله تبارک و تعالی در آخر عهد سلطان فيروزشاه بفرمان حضرت آله
 جل جلاله (چون همچنين قلم رفته بود و اهل حساک پرباد درميان
 درآمدند - و در بنياد مملکت و بيخ سلطنت نقبي زدند) میان
 شاهزاد محمد خان (که بعده سلطان محمد شده بود) و میان خانجهان
 عداوت بيغاييت و غباري بے نهايت انداختند - جوهر گوهر ملڪي را^(۴)
 منقلب سفتند - بدان سبب جمله مملکت دارالملک دهلي بحکمت
 ازلي زیر و زبر گشت - خلأق هر يک مکان از فرقه پير تا زمره جوان
 هفت راه گشتند - کار اضطرار آن مسکينان از گفتار گذشت - شرح^(۵)
 اينچنين داستانها و شرح اينچنين افسانها کس نگفت - تا کار

(۲ ن) نبي سته * (۳ ن) خوش مقال * (۴ ن) عنادي *

(۵ ن) گشت *

غرا خیلخانہ خانجہان بر سلطان رفت - حضرت شاہ فیروز بسیار ناسف کرد - و یک یک چیز از حلاخواری و نیکوخواهی خانجہان مقبول باز نمود - و ابواب مراحم پادشاهی در باب خیلخانہ وزیر کشود و خیلخانہ وزیر را جمال کمال افزود - جوانانشہ مذکور را خلعت وزارت داد - و خطاب خانجہان بن خانجہان تعیین کردہ - معہذا این خانجہان نیز مردی دانا و کافی و عاقل و مدرک بود - در فراست و کیاست نظیر نداشت - چون فرمان سلطان جانب این خانجہان آمدی حضرت سلطان فیروز این خانجہان را فرزندم کردہ نبشتی - بعد از بقل خانجہان مقبول این خانجہان مدت بیست سال کمال با حضرت خسرو خوشخصال در امور ملکی و قضایای مالی مشیر بود - هر رائی کہ زدی موافق مزاج حضرت شاہ افتادی - البتہ حضرت شاہنشاه برای دستور هواخواہ کار کردی - چون این خانجہان پیش خسرو جہان بودی حضرت شاہنشاه را رخ بسوی کلام غیرے نبودی - چون حضور شاہ و مکنت شاہنشاه از سواری بازگشتن و بسوی شہر دارالملک دہلی مراجعت فرمودی آن زمان^(۳) کہ در حریم شہر رسیدی و خانجہان برای پایبوس رفتی چنانکہ در اول ملاقات با خانجہان مقبول از اسب فرود آمدی کنار گرفتہ همچنان با این خانجہان نیز در اول ملاقات حضرت شاہنشاه با برکات^(۴) از خنگ دولت فرود آمدی

* شاهان شهنسوار و عروسان مه جبین *

انسانۀ عظمت خانجهان بن خان جهان * راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف روایت کرده و برین جمله باز نموده - دران هنگام که خانجهان بن خانجهان اهل اکرام تولد شد دران ایام خانجهان مقبول اقطاع ملتان داشت - در کارها و کردارهای آنجا کوشش بیش میگماشت - و دران ایام سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه طاب الله تراهما در دارالملک دهلی امور سلطنت می آراست - خانجهان مقبول از حال ولادت پسر بر سلطان محمد شاه نوشت - از دهایی فرمان بخانجهان رفت که این پسرک را جونانشه نام گذد - خانجهان بن خانجهان را که جونانشه میگفتند هم ازینجا بود - المقصود راویان مصدق این نیز گفته و گوهر راستی و درستی سفته - که بعد از تولد خانجهان مقبول خانجهان را پیش خدمت شیخ رکن الحق والدین نبیسه خدمت شیخ بهاء الحق و الشرع والدین ذکریا رحمة الله علیهم بردند - چون خدمت شیخ رکن الدین خانجهان جونانشه را دیده بر زبان خود گذرانیده - و گفته که قوام الملک این پسرک نیکو خواهد شد - ترا ازین خواهند شناخت - و دران زمان^(۶۱) خانجهان مقبول را قوام الملک خطاب بود - المقصود چون خانجهان مقبول نقل کرد بعد از شرائط^(۷)

(۲ ن) سلطان * (۳ ن) بر خانجهان * (۴ ن) جونانشه * (۵ ن)

گفتند همین بود * (۶ ن) ایام * (۷ ن) شرط *

و آفتابه میداشتند - بمجرد آنکه خانجهان پهلو گردانیدی همان
 زمان از بالای پلنگ فرود آمدی - و بدان طشت و آفتابه وضو کردی
 باز در خواب شدی - هیچکس را بیدار نکردی - آخر الامر در پایان
 خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین
 قدس الله سره العزیز جای یافت •
 • ابیات •

- بود ست بملک خویش با کام •
- ناکه اجل بداد پیغام •
- کو بود بملک سال خورده •
- پیریش ضعیف و سست کرده •
- آن سر که بملک بود پر باد •
- در پاش بمرض رار افتاد •
- این چرخ برو وفا نه کرده •
- در ملک خودش رها نکرده •

معهداً چون حضرت شهنشاه مستثنی ارحال نقل خانجهان اهل صفا
 خبر یافت آب در چشم مبارک خویش گردانید - که بعد ازین^(۲) در
 مهمهای بزرگ سواری نکنم - و از جهت خانجهان مقبول سلطان
 قبول بسیار بسیار گردست - این بود عظمت خانجهان مقبول
 علیه الرحمة و الغفران که شمه آن در کتابت آمده • • بیت •
 • رفتند زیر خاک کز ایشان نشان نماند •

از پیش تخت خلاص دهانیدی^(۲) - در نقل خانجهان مقبول^(۳)
 جمله خلایق شهر دهلی و بلاد ممالک را ماتم پیش آمد - آری
 این همه اثر امرزش او بود - زیراچه خانجهان مرید حضرت شیخ^(۴)
 نصیرالدین محمود علیه الرحمة و الغفران بود - آن روز که خانجهان
 مشعل جهان و جهانیان و شمع جمیع عالم و عالمیان پیوند با خدمت
 شیخ کرد از زبان خدمت شیخ از آثار انوار پیش و اعتقاد
 بیش از طاعات و عبادات التماس کرد - درین محل خدمت شیخ
 اکمل فرمود - که شما وزیري - شما را همان بهتر که کوشش فراوان
 و جد بے پایان در کارها و کردارهای حاجتمندان شود - و آب مراد
 در جوی محتاجان رود - خانجهان چون مریدان صادق الحاح بسیار
 و لجاج بیشمار کرد - الفاظ تکرار بتکرار برآورد - خدمت شیخ فرمود
 و هم برین جمله باز نمود - اگر مدام شما را با وضو مانده شود بهتر بود
 خانجهان امر شیخ جهان بدل و جان قبول کرد - ازان زمان باز
 خانجهان صاحب راز دائم با وضو بودی - درین باب کوشش بیش
 نمودی - اگر وقتی بالایی^(۵) مسند نشستنی و حاجت وضو افتادی
 فی الحال از مسند خاستنی و وضو ساختنی - و باز در مسند نشستنی
 بلکه خانجهان را درین کار کوشش بحدے بود - و چون بر بالای پلنگ
 بر بستر حریر بے نظیر در خواب رفتی متصل پلنگ او طشت

(۲) کنانیدی * (۳) مذکور * (۴) خدمت * (۵) ن) بالای
 مسند نشسته حاجت وضو افتادی *

بر خیرست^(۲) - چون دران ایام دستور انام اهل کرام در زحمت بود بدین سبب حضرت شاه سوازی یکایک کرد - و همدران آخر شب جمعه دستور مذکور پرنور بحضرت عفور شکور پیوست * انا لله و انا الیه راجعون - سبحان الله فوت خانجهان مقبول در سال سنه ۷۷۰ سبعین و سبعمائه بود بعد از جلوس نیک نعرس حضرت فیروزشاه هزدهم ۱۸ سال - المقصود چون خانجهان مقبول نقل کرد تمام خلای دهلی را مانم پیش آمد - هر یک ننی که در انکمنی بود در مساجد و مقابر به تعزیت نشسته - رپاچه^(۳) خانجهان مقبول دربر پرتنبیر بود - ترس خدا بسیار و بیشمار داشت - مدام در درگاه و حشم و خدام بکوشش تمام آراستی - همه وقت بسوی رعیت کوشیدنی - ذره ظلم بر کس روا نداشتی - در آسودگی ایشان کوشش بیش گماشتی - اگر مقطعی در ولایت ظلم کرده و مال آوردی خانجهان تو میرات او را نه پسندیده و همه وقت رعایا را پروریدی - مدام طائفه کارکنان را در حمایت خود داشتی - از دل و جان پرده پوشی ایشان کردی - و اگر جنایتی بر سبیل خیانتی از وجود صاحب عمل صادر شدی با ضرب شاهنشاه اهل نصارت بار آوردی - اگرچه سلطان فیروزشاه را از خیانت آن عامل روشن شده بودی هم بحسن کفایت او را^(۴)

(۲) در هنرهاست - در چیزهاست * (۳) رپاچه خانجهان دربر

پرتنبیری لافظیری بود * (۴) جانب *

شود کتابی جداگانه باید - آری زهی وزیر حضرت جلالی با کیاست
فراوان و درایت بے پایان که بعقل کامل و درک شامل چه شغل
پدید آورده - حضرت فیروزشاه نیز اینچنین وزیر پرتدبیر داشت *

* ابیات *

• اما چو برای بود تدبیر *

* در کار نکرد هیچ تقصیر *

* در ملک اساس سخت افکند *

* هر فتنه که خاست پست افکند *

افسانه فوت خانجهان - چون خانجهان مرد معمر گشته عمر او از
هشتاد گذشته تمام اعضای او فتور پذیرفته - چون اجل او بر سر
رسید زحمت بسیار کشید - دران شب که خانجهان نقل خواهد کرد
دران روز حضرت شاه فیروز بعد از نماز جمعه یکایک سواری کرده گذارای^(۳)
لب آب چون رفته هشت گروهی منزل کرده - و دران حال این
مورخ دیرینه سال درمیان آن اشخاص خوش خصال حاضر بود
و بدان احوال ناظر - معینا منجمان دانا و کاهنان باریک بینان
پیش حضرت شهنشاه علیا از حال اختران زیبا باز نمودند - که در علم
نجوم همین معلوم میشود که این ساعت بعضی ستارگان سعد و^(۴)
بعضی نحس بیک جا هجوم کرده اند - تابش نحوست ایشان

(۲) پدر معمر • (۳) بلب آب چون رفته • (۴) همچنین

معلوم میشود •

مستوفی بالا تر مشرف ایستاده شدی - اما ناظر و وقوف با کل نواب
 پس پشت نائب وزیر ایستاده میشدند - درین محل روایان اکل
 روایت کرده - و برین نمط بار نموده که شغل وقوفی در دستورهایی
 سلف نیست - چون سلطان جلال الدین خلجی در تختگاه دارالملک
 دهلی بهادشاهی نشست انواع مصداقها پیش گرفت - و سلطان
 جلال الدین را قریبی^(۲) بود که با سلطان جلال الدین ابواب ملکی
 میکشود - سلطان جلال الدین خواست تا آن قریب را میان اصحاب
 دیوان وزارت شغلی بدهد - چون تفحص کردند در دیوان وزارت هیچ
 شغلی نبود - وزیر پرتدبیر بارتمود اگر فرمان شهریار شود یکی را
 از شغل معزول کنند - شغل بدین شخص دهند - درین محل سلطان
 جلال الدین فرمود - یکی را بغیر جنایت معزول کردن مستحسن
 نباشد - چون وزیر دریاست که البته مزاج جلالی برین ست که
 آن قریب را شغلی میان اصحاب شود آن وزیر شغل وقوفی پیدا
 آورد - اعنی وظیفه ناظر چیست که در جمیع مملکت که عمال^(۳)
 سلطنت در دیوان اشراف ممالک بدهند ناظر دران جمع نظری
 کند - و وقوف در خرجهای مملکت واقف گردد - قریب سلطان
 جلال الدین شغل وقوفی یافت - برای وظائف آن کار کوشش بیش
 گماشت - المقصود اران روز بار وقوف و نائب وقوف میان اصحاب
 دیوان عالی وزارت تعیین شدند - اگر وظائف اصحاب دیوان نوشته

* دشمن دانا که پی جان بود *

* بهتر از آن درست که نادان بود *

افسانه اصحاب مناصب که برابر وزیر برای پرداخت امور ملکی تعیین شده بودند - چون خانجهان در مسند وزارت نشستی نظام الملک امیر حسین امیر امیران نائب وزیر جانب چپ متصل مسند نشستی - و فرود تر نائب وزیر مشرف ممالک نشستی - و فرود تر مشرف بفرجه برید ممالک نشستی - و جانب راستی وزیر مستوفی نشستی - چنین گفتند^(۲) رایان شریف بروایت لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف که مقام مستوفی همیشه فرود مشرف ست - اندران ایام که دخترزاده سلطان محمد خوش کلام (که محمد نام او بود و ایشان دو برادر بودند - یکی را محمد میگفتند و دیگری را فرمود) در عهد دولت حضرت فیروزشاه شغل استیفا یافت و عزیزالملک خطاب او تعیین شد درین محل حضرت شهریار اکمل فرمود که عزیزالملک دخترزاده خدایگان مغفور است فرود تر مشرف چگونه نشیند - و اگر بالایی مشرف خواهم نشاند روش سلاطین با تمکین و قوانین امامان دین خواهد برگشت - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله جل جلاله فرمود - که چون جمله اصحاب مناصب دیوان وزارت جانب چپای خانجهان نشیند عزیزالملک طرف راستا نشیند - و آن زمان که محل بار حضرت شهریار شدی

آوردند آثار اسرار این گفتار آن مجلس بتمام مشرح بر ار
گفتند - درین محل خانجهان ار شنیدن این سخنان بغایت
متحیر گشته - و چون مغمومان پرغم نشسته - چون سلطان فیروزشاه
دستور هواخواه را در دریای اندر غرقاب دیده حضرت شاهنشاه
همدران محل با دستور مسطور بیعت کرد - و خلعت خاصه خود
پوشانید - و با عوار و اکرام نارگردانید - چون دستور مذکور با خوشی
و خرمی ظاهر و باطن ازان مقام چون دستوران عظام بارگشته
عین الملک را کنار گرفت - و این لفظ گفت که من نمی دانستم که
البتة ترا با من این مقدار محبت ست - من بر غلط بودم که با
تو ابواب مراي می کشودم - درین محل عین الملک گفت
و مبروه راستی مقال بصدق سفت - که این گمان ار خاطر خود
دور می باید کرد که من این رای احسن و کلام مستحسن ار سبب
تو گفته ام - میان من و تو عداوت و مناقشه همان که بود هست
من این همه که گفته ام ار برای مدار مملکت پادشاه و قرار سلطنت
شاهنشاه - هر چند که خانجهان خواست تا عین الملک را در خانه
خود بدر عین الملک در خانه خانجهان فرست - آری عجب
اسراي ست در لوح ملکی نوشته - چون ارین حال حضرت
سلطان شنید گفت *

* بیت *

(۲) آثار اسرار این گفتار برو کشاند از هریک آثار گفتار آن مجلس بتمام

مشرح برو گفته * (۳) من بد بودم *

مملکت برقرار ماند و یا جهاز سلطنت در جنبش آید جهانی را
افلاس روی نماید *

* بیت *

* بر گردن مرد نیک خواهی *

* شمشیر مکش بهر گزاهی *

معهد الفایز عین الملک مستثنی حضرت شاهنشاه اهل صفا را بغایت
پسندیده افتاد - بعده حضرت فیروزشاه با عین الملک دولت خواه
مشورت کرد - و این لفظ از زبان برآورد - که این زمان چه باید کرد
درین محل عین الملک اکمل باز نمود - و ابواب اسرار ملکی کشود - که
این هرگز نبود که از حالت این مخالفت در گوش دستور مسطور^(۲)
نرسیده باشد - او را میباید طلبید - و بگوش او میباید رسانید
تا هر خوفي و هراسی که در دل وزیرست برود - و با او بیغمی
بتجدید نیز میباید کرد - تا وزیر پرتدبیر و دستور بی نظیر بیغم شده
دنبال - کارهای ملکی تواند شد - و اگر نه چون در دل او رموزات
خطرات افتاد بدین سبب او جان خود را بر کف دست نهاده^(۳)
کارهای بسته ملکی نتواند کشود^(۴) - در مرور ایام مبادا تمام کارهای
مملکت و اشغال سلطنت معطل ماند - بعضی اشخاص که درین
قضیه ها بودند برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته - گوهر
احسن سفته - همان زمان خسرو جهان گفته تا خانجهان را همداران
محل بیارند - چون اهل اختصاص شاه خان مذکور را حاضر

(۲ ن) دستور * (۳ ن) نهاد * (۴ ن) کشاد *

ملتان روان شده بود - تا بیست و چهار کوره از دهلی رسیده بود - از حضرت شاه فرمان بر عین‌الملک رفت - که رخت و اشیای همانجا بگذارد - مصلحتی بخیرست - زود بیاید بشوق و بازگردد - چون فرمان خسرو جهان بر عین‌الملک رسید بسرعت تمام و بشتاب گام در دهلی رسید - حضرت شاه با آن بندگان درگاه و عین‌الملک هواخواه در محل خلوتگاه نشست - هر یک بنده مخلص اسرار نهانی از آثار به دانی گفت - و هر یکی جوهر نصیحت چون ناصحان سفت - که وزیر را بدین حد مرتبه دادن مصلحت کدام ست - در کار و کردار او اندیشه می‌باید کرد - از استماع این کلام حضرت شهریار نیک نام رخ بجانب عین‌الملک آورد تا او چه خواهد گفت - و کدام گهر خواهد سفت - از استماع این کلمات و شنیدن این رموزات عین‌الملک چون ناصحان ملک باز نموده ابواب ملکی گشوده - و گفته که در این چنین چیزها اندیشیدن و خیالات تبیح - بصریح در دل گذرانیدن در بنیاد مملکت و بیخ سلطنت خلل آرد - و هر آن کس که در چنین چیزها کوشش گمارد آنکس هواخواه نباشد - زیرا که خالجهان وزیری دانا و دستوری مستثنی ست - جنبانیدن او - تا چه نوع افتد

(۲) تا سماعه بیست و چهار کوره از دهلی • (۳) اسباب • (۴)

اسرار پنهانی از آثار به دانی به نهانی گفت • (۵) مصلحت گذشت •

(۶) این کلام • (۷) نماید •

بحضرت شاهنشاه زبان راستی بدرستی کشود - چون من بنده
 در اقطاع عمل کنم و کارهای آنجا بپرداخت رسانم در دیوان
 وزارت حساب دادن نتوانم - پیش خدمت خواهم کرد - درین
 محل حضرت شاهنشاه اکل فرمود خواجه عین الدین اقطاع ملتان
 از دیوان وزارت خارج گردانیدم - هرچه شما را در اقطاع ملتان عمل
 افتد همان مسموع باشد - کتبۀ شما کافیست - بدین شرط عین الملک
 اقطاع ملتان قبول کرد - ^{سبحان الله} حکایتی عجیب و افسانۀ
 غریب از ان عین الملک در سمع این مورخ رسید - که این چنین
 داستان بر قانون پاستان لائق آنست که در تواریخ نویسنده
 چون عین الملک را از سبب خانجهان از اشراف ممالک عزل شد
 بندگان اخص خواص و اهل اختصاص حضرت فیروزشاه میان
 خویش از تاثیر فکر بیش ^(۲) بیک خانه جمع گشتند - و با یکدیگر
 گفتند که این نیکو نشد - که عین الملک معزول شده - امروز از سبب
 وزیر او را عزل کردند فردا با دیگری هم از سبب وزیر این حال
 خواهد شد - ایشان هر همه دل سلطان فیروز را از خانجهان گردانیدند
 و خواستند تا خانجهان را در پایۀ اهانت آرند - حضرت فیروزشاه
 چون خسرو گزکلاه ^(۳) صاحب جاه پادشاهی با فراست و کیاست
 و درایت بود - درین محل فرمود - اگر خواجه عین الدین ^(۴) اینجا
 برمدی برای این کار با او مشورت کرده شدی - و عین الملک در اقطاع

(۲) بیک جای • (۳) کجکلاه • (۴) عین الملک •

عین‌الملک فرمان برسان که نو از اشراف ممالک معزول شدی
 آری عجب کاری و احسن کرداری - این همه دادنی چیست
 عظمت خانجهان و حرمت و مکنت او - بلکه بارها درین کردارها
 هر بار که حضرت شاه از سواری شکر مراجعت کردی و عنان
 سمند دولت بسوی شهر گردانیدی چون اول اول خانجهان
 در پای سلطان افغانی حضرت شاه با آن مکنت جاه از مرکب
 فرود آمدی - و خانجهان را کنار گرفتی - و پرسش فراوان کردی
 تا آنکه خانجهان مقبول در حیات بود میان شاه و وزیر هواخواه
 غیریت نبود - ^(۲) المقصود باز آمده شود بر سر سخن - چون عین‌الملک
 را فرمان عزل رسانیدند و از شغل اشراف معزول گردانیدند
 عین‌الملک سه روز در در ساری نیامد - بعد از سیوم روز پیش
 حضرت شاه فیروز در محل سلام سلام کرد - درین محل حضرت
 شاهنشاه اکمل عین‌الملک را نزدیک خود طلبید - و این الفاظ
 از زبان خود کشید - فرمان فرمود خواجه عین‌الدین بشنو که
 در ^(۳) مخالفتها اقالیمها خراب شود - خلایق آن مکن از پیر نا جوان
 در کوی نا امیدی درد - چون بتقدیر حضرت سبحان جل جلاله
 میان تو و خانجهان مقاتلت ست ^(۴) اقطاع ملتان و اقطاعات بهک
 و سیستان بر تو مفوض گردانیده شد - در اقطاع برو - و در کارها
 و کردارهای آن مقام مشغول باش - چون عین‌الملک این فرمان شنید

در سرای بر سلطان رفته - چون خانجهان شنید که عین‌الملک بازگشت و در در سرای سلطان رفت خانجهان نیز سوار شده بر سلطان رفت - و از حالت و مقاتل آمدن و بازگشتن عین‌الملک بتمام پیش حضرت شهنشاه عظام گفت - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز عین‌الملک را طلبید - و به تبسم خندید - و بر زبان مبارک راند - که خواجه عین‌الدین در آمدن درون سراپچه‌های خانجهان سبب چه بود - و بعیر ملاقات بازگشتن سبب چه - باری ملاقات میبایست کرد - درین محل عین‌الملک کلامی از اسرار ملکی برآورده و گفته - که من بنده در وثاق خانجهان نرفته بودم مخصوص در در سرای می‌آمدم - چون میان دائره وزیر و دائره پادشاه هیچ فرقی نیست که سراپچه لعل هم از آن پادشاه و هم از آن وزیر - و دهلیز و بارگاه و خوابگاه هم از آن پادشاه و هم از آن وزیر و پیلان هم پیش در پادشاه و هم پیش در وزیر - چون من بنده در هیچ چیز فرقی نیافتم همچنین تصور کردم مگر این سراپچه‌های خاص است - بدین گمان پیش در خانجهان فرود آمدم - مع هذا چون عین‌الملک پرهاو اینچنین کلمات پیش حضرت شهنشاه علیا گفت و جوهر گوهر اسرار ملکی منقلب سفت درین محل خانجهان گفت که ماندن من بنده درین مملکت گذشته - من بنده بسوی خانه کعبه خواهم رفت - زیراچه تا غایت روز میان ما ^{منازعه} ~~منازعه~~

باریک بین کاغذ مفصل و متکیف می‌رسانیدند - الغرض ^(۲) کار
مکالمت و اسرار معاندت هر دو فریق بجائی کشید و بمرتبۀ رسید
که بارها در عین گفتارها خانجهان بر روی عین‌الملک سخنان سخت
بیرون انداخته گفتی - و عین‌الملک نیز الفاظ پریشان بر روی
خانجهان بیرون دادی - هیچ پرده نگاه نداشتی - درین محل
راویان روایات و حاکیان حکایات برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف
گفته - و گوهر صدق بصدق سفته - وقتی حضرت فیروزشاه چون ناچاران
اهل گاه برای سوارچی شکار از شهر دهلی بیرون آمد - خانجهان
مقبول و عین‌الملک بوالفضل برابر بودند - ناگاه حضرت شهنشاه در
منزل نزول کرده بود - عین‌الملک بوقت میانه روز یکایک از وثاق
خود سوار شد - و پیش در سراپچه‌های خانجهان آمد - و در آن ^(۳) محل
عین‌الملک از اسب فرود آمد - و درون سراپچه‌های خانجهان رفت
اهل اختصاص خانجهان بر خان مذکور از حال آمدن عین‌الملک
گفته - تا آن زمان که خانجهان از محل خود بیرون آید و با عین‌الملک
توافق نماید همدرین میان شخص از نزدیکان ^(۴) عین‌الملک بر ملک مذکور
گفت - که این سراپچه‌های خانجهان ست - درین محل عین‌الملک
اکمل بر کسان خود نفست شد - و گفت که ای غیبیان چو من
پیش در سراپچه‌های وزیر فرود آمدم همان زمان چرا نکفتی - پس
عین‌الملک از درون سراپچه‌های خانجهان بغیر ملاقات او بارگشته

(۲) فی الغرض • (۳) درین • (۴) از نزدیکان بر ملک ملوک گفت -

و نقار بیدشمار هر دو بزرگوار در درسرای نشسته مکالمت بسیار
و معاندت بیدشمار و مجادلت بیهنجار از حد بیرون گفتن گرفتند
و هر یکی از حد و خویش الفاظ بد اندیش زیادت کردند - یک روز
دستور حضرت شاه فیروز بر عین الملک^(۲) گفت - و جوهر گوهر وظیفه
اشراف سفت - که مشرف را با کاغذ خرج مفصل چه کار - که از
مقطعات خرج مفصل بطلبد - زیراچه مشرف صاحب استقامت
جمع ست - وظیفه تحقیق خرج مخصوص وظیفه مستوفی ست
درین محل - عین الملک اکل گفت که مستوفی را با کاغذ جمع
مفصل چه نسبت - مع هذا هر دو بزرگ مستثنی بحث کنان و
کلمات اشطاط گویان بحضرت خسرو جهان رفتند - و از حال وظائف
عمل مشرف و مستوفی پیش تخت بازگفتند - دران روز حضرت
فیروز شاه فرمود که مقطعان اقطاع و کارکنان معاملات را بر راه کنند
تا در دیوان اشراف جمع مفصل دهند - و خرج^(۳) منتخب - و در
دیوان استیفا خرج مفصل دهند و جمع منتخب - و در دیوان
وزارت جمع و خرج مفصل دهند - آری بوالعجب کاری و اسراری
ازان روز باز که از زبان بے زبان حضرت خسرو جهان این لفظ بیرون
آمد تا غایت روز در دیوان وزارت همان^(۴) سند ماند - و اگر نه پیش
ازین در طور جمیع سلاطین اهل دین درین هر سه دواوین زمره کارکنان

(۲) عین الملک را * (۳) و جمع منتخب * (۴) بهمان بسته ماند

همان پسند ماند *

بار نمودند - ابواب راز بار کشودند که میباید ستد - گذاشتن مصلحت
 نیست - چون آثار این کلام و انوار این پیام بگوش سلطان محمد
 افتاد کلمات صریح و نغمات فصیح از زبان کشاد - و برین جمله آگاهی
 داد - و اشارت بسوی عین‌الملک کرد - و این لفظ از زبان برآورد
 که آن گوهر خواجه عین‌الملک ما ست که میان برادران نجاست
 صفت افتاده بود - ما گوهر خویش بیافزیم - دران روز فرمان شد تا
 عین‌الملک را دران زیلوچه بنشانند - المقصود عین‌الملک در کفایت
 و درایت اینچنین شخص بود - و قسم فضل او را غایتی نبود - چنانچه
 چندین کتب فضل در عهد دولت محمد شاه و فیروز شاه تصنیف
 کرده است - یکی اران ترسل عین‌الملکی ست که در جهان بهر یک
 زبان معروف و مشهور ست - القصه بطولها و عز قبولها بارآمد شود
 بر سر سخن ^(۲) - چون عین‌الملک در عهد فیروز شاه اشراف ممالک
 مملکت دارالملک دهلی یافت در درگاه وظائف اشراف آراست
 بر ^(۳) امور اشراف کوشش بیش گماشت - در دیوان وزارت
 بنشست - اما بتقدیر حضرت آله و حکمت الله عین‌الملک را با
 خانبهان وزیر زمان زمان گفتگو بودی - هر یکی میان خویش از تاثیر
 مرئی بمریض الفاظ کنایت بار نمودی - از غایت گفتار بسیار

(۲) سخن خویش * (۳) در دیوان وزارت نشست و کارها و کردارهای

اشراف پیش گرفت برای محاسبه مقطعان در نشست اما بتقدیر * (۴)

هر زمان *

فعلي ناشايسته و عملي نا بایسته در وجود موجود شد بدین سبب
 سلطان محمد عین‌الملک^(۲) را از سبب مصلحت ملکی تهدید
 معنوی کرده - بعده بعد از چند روز سلطان محمد بارعام چون
 خسروان عظام داده - و یک زیلوچه متصل تخت سلطان محمد
 انداخته - و در آن روز سلطان محمد جمله قضات و علمای احسن
 صفات و مشائخ بابرکات و زمرة خانان مستحسن ذات و فرقه ملوک
 اهل درجات و معارف خوش حکایات و جمیع خلائق از خواص و
 عوام هر یک جهات طریقه محضر طلبید - اعوان^(۴) درگاه و انصار
 بارگاه در زمان واحد جمع گردانید - چون اشخاص مذکور و اصحاب
 مشهور بحضرت سلطان محمد حاضر آمدند زمین عبدودیت بجبهه
 سوئند - هر یکی در محل و مرتبه خویش از آثار رعب بیش
 بایستادند - درین محل سلطان محمد فرمان فرمود - که همه اشخاص^(۵)
 اهل اختصاص را پیش بیازند - چون ایشان هر همه پیشتر شدند
 سلطان محمد رخ بدیشان آورد - و فرمود که ما از شما سوالی میکنیم
 اگر نزد مردی گوهری بیش بها و جوهر قیمتی باشد و آن گوهر
 از آن مرد گم شود بعد چندگاه بتقدیر حضرت آله ناگاه آن مرد آن
 گوهر را در میان نجاست بیاید بستاند یا نه - درین محل این
 همه اشخاص اکمل از جمله استاند و مملکت و ارکان سلطنت

(۲) بر عین الملک * (۳) و آن روز * (۴) اعوان * (۵) ن .

که این هر همه اشخاص * (۶) بر مردی *

حاجیهان بنده درگاه خود را ارمسند معرول کرد - چون من بنده بر
 مسند خویش در چوکهندي پيس دربار حضرت جهاددار نشينم
 دران محل جمله خلایق دهلي براسه دیدن بیایند - چه گویند که
 خانجهان برمسند بشسته است - برین وجوه من بنده مرتبه مسند
 میخواستهم - و نهالچه^(۲) رودري بهر که فرمان شود بدهند - اربن سخن
 سلطان بیروز تبسم کرد *

* من نعروشم گلیم من نعروشم^(۳)

* کر نعروشم برهنه ماند درشم *

آسانه معرولی عین الملک - منقولست عین الملک را عین ماهرو
 گفتندي^(۴) - حصروت بیروزشاه بر آئین قوانین نکتگاه در عهد دولت
 خویش از آثار اسرار ملکي بیش در آغار جلوس اشراف ممالک
 و دیوان وزارت احلاس کرد - تا کارهای مملکت و عملهای سلطنت^(۵)
 بپرداخت رساند - و عین الملک مردمي دانشمند کامل و کافل
 در خرد اکل و در کفایت و درایت اشم - بلکه در کمالیت عقل
 و مهم اینچنین که راویان شریف روایت لطیف برین مورخ ضعیف
 شمش سراج عقیق گفته - و جوهر گوهر صدق بصدق سفته - اندران
 ایام که در عهد سلطان محمد بن تعلق شاه اردات برادران عین الملک^(۶)

۲ (۲) و نهالچه رودري فرمان شرد بطرحان بدهند * (۳) نعروشم

سزکله من نعروشم * (۴) گفتند * (۵) ممالک * (۶) سلطان محمد

که حضرت شاه و مکنت شهنشاه که نوشته خود را چنانچه بقلم مبارک خویش در کتابت آورده همچنان^(۲) این نوشته خود را بدست مبارک خوش پاره کند - و مسند بظفرخان دهد - چون ملک ساهن و ملک سید الحجاب بحضرت شهنشاه اهل متاب آمدند و التماس دستور مستور بحضرت شاه مشهور باز نمودند درین محل آن جهاندار اکمل فرمان فرمود - و برین جمله باز نمود مبادا و عیاذا بالله مذهبها که خانجهان را از مسند معزول کنم - ما میخواستیم^(۳) که مرتبه خانجهان زیادت گردد - و در رتبه بالاتر شود چون او را خوش نمی آید هم در مسند خود بنشیند - روز دیگر چون خانجهان برای گذراندن کیفیتهای دیوان وزارت با تمام اصحاب با مهارت از فیروزآباد در سالوره آمد حضرت فیروزشاه چون سلاطین صاحب کلاه با اوج جاه آغاز کرد - خانجهان مطلوب ملایین بود تا مرتبه شما زیادت گردد - و در خاطر شما چیزی دیگر گذشت - درین محل خانجهان چون عاقلان پیش تخت آغاز کرد و الفاظ خجسته نهفته برآورد - که من مرتبه زیادت و پایه رتبت بے نهایت نمی خواهم - من بنده درگاه را چه کار آید آن زمان که من بنده نهالچه زردوزی متصل تخت باندازم و بنشینم - اگرچه این همه مراحم در حق بنده میشود اما بازاریان شهر دهلی من بنده را دران محل کجا بینند - و چه گویند که حضرت فیروزشاه

تونهاچۀ زردوزي متصل تخت انداز - و در وقت بازجاي من
 نزديک تخت بنشين - و مسند از جهت خود بظفرخان بده
 زیراچہ مرتبۀ نهاچۀ زردوزي متصل تخت از مرتبۀ مسند زيادت
 و برترست - چون اين هر دو نفر يعني ملک ماهن و ملک
 سيد الحجاب در فيروزآباد بر خانجہان آمدند رموزات کلمات
 حضرت شهنشاه شش جهات براو کشادند - آنچه از حضرت پادشاه
 شنيدہ بودند بتمام و کمال باز نمودند - دستور مذکور از غرور رموز
 مستور معلوم کرد - و جواب گفت - مگر حضرت جهاندار و مکننت
 شہريار بدین بہانہ ميخواهد کہ مسند ارمن بستاند - و از وزارت
 معزول گرداند^(۲) - و در ديوان وزارت ظفرخان را بنشانند - درين محل
 دستور اکمل گفت جوهر گوهر اطاعت چون مطيعان سفت - کہ
 مسند هم عطايي خداوند عالم ست - و نهاچۀ زردوزي نيز عطايي آن
 حضرت ست - اما آن روزیکہ من بقدۀ درگاه و کمينۀ اين بارگاه
 در حد سرستي بحضرت شاه پايبوس کردم آن روز خداوند عالم
 بقلم توقييع مسند وزارت بغام بقدۀ خود نبشته - بلکه بران نہ بسند^(۳)
 قسم ہم رانده - کہ تا من باشم و اولاد من باشد مسند و شغل وزارت
 از تو و از فرزندان تو بيرون نيارم - و اين توقييع^(۴) بر بقدۀ درگاه
 موجود ست - دستور مذکور آن کاغذ توقييع بر دست ملک ماهن
 دک - و از زبان خود اين لفظ کشاد - کہ شما را التماس ميپايد کرد

چون حضرت شاه فیروز صاحب فتح و فیروز از سواری مهم تهنه بازگشت برای عمارت کوشک سالوره در نشست - بیشتر اوقات در مشغولی آن گذشت - در آن ایام حضرت شهنشاه نیکنام در سالوره میبود - در کار عمارت چون سلاطین اهل مہارت کوشش بلیغ مینمود و خانجہان وزیر بی نظیر^(۲) در شهر فیروزآباد میبود - در کارها و کردارهای دیوان وزارت از تاثیر مہارت ابواب جد و جهد میکشود هر روز در مسند می نشست - و محاسبه اعمال عمال میگرفت - و در^(۳) هر شبہ در سالوره میرفت - و تمام کیفیت کلی و جزوی بحضرت شهنشاه میگذرانید - چون حضرت شاه را هواخواهی خانجہان محقق^(۴) گشت در خاطر حضرت شهنشاه گذشت کہ خانجہان را از مرتبه وزارت مرتبه بلند عطا کند - یکرز حضرت شاه فیروز دو ملوک معتبر را از سالوره در فیروزآباد بر خانجہان فرستاد - یکی ملک ساهن دوم ملک سید الحجاب - و گلدسته بشارت بدست شان داد - و این کلام از زبان کشاد - تا ایشان از زبان سلطان بر خانجہان بگویند - چه من و چه تو - چون ترا با ما محبت از بطانه چون^(۵) مخلصان یگانه افتاده است ما میخواستیم مرتبه تو زیادت گردانیم - مسند چه لائق تست

(۲) لا نظیر * (۳) پیش میگرفت * (۴) و در هر شبانه * (۵)

هواخواهی خانجہان محقق گشت کہ کلی و جزوی بحضرت شهنشاه

میگذرانید در خاطر حضرت گذشت * (۶) مخلصان یگانه افتاده تخت

در وقت بارجای من نزدیک تخت بنشین و مسند از جهت خود بطفرخان بده *

مکالمات ناظر - چون عفف شاه^(۴) دید در دل اندیشید که این زمان^(۳)
حضرت شاه و شهنشاه رمین و زمان این کارکنان را هفت ره
خواهد گردانید - فی الحال دستور خوش خصال چون دستوران حال
و استقبال پیش حضرت خسرو خوب^(۴) مقال ایستاده شد - و آستینهای
آن عهده داران معفف گرفته ار پیش حضرت فیروزشاه با تندی
تمام بیرون آورد - چون ار نظر شهنشاه در حجاب رسید بران عمال
اهل اغفال گفته - که ای خورن گرفتگان شما را ار جان خلاص دهانیدم^(۵)
بهای موزه مبلغ هشتاد هزار تنکه در خزانه میباید رساید - چون روز
دیگر شد حضرت شاه ار دستور هواخواه پرسید - و این لفظ بر زبان
گردانید که کارکنان آن موزه را چه کردند - دستور^(۷) مذکور گفت که
بهای موزه مبلغ هشتاد هزار تنکه در خزانة شهنشاه رسید اگرچه
موزه یادگار در لکهنوتی رقت یا درفت - رهی عقل کامل خانجهان
و خهی درایت حضرت شهنشاه دوران *

* ابیات *

- * با شاه چنان بگشته یکی *
- * کاندل دل شان نماده شکي *
- * میگردن بخلق زندگانی *
- * دستور شده بگردانی *

افسانه جواب صریح دادن خانجهان بر روی خسرو جهان - نقل است

(۲) شهنشاه • (۳) که فرمان حضرت شاه • (۴) جمال • (۵)

گردانیدم • (۶) آن کارکنان • (۷) دستور مذکور بمسئور گفت *

خیانتی می‌آمد آن کسان را بدان سبب پیش تخت فلک
 رفت میبردند - خانجهان که اعلی جهان بود^(۲) در قضایای ملکی
 و مالی ابواب جد میکشود - و بهندسه^(۳) تهذیب کفایت و زمزمه^(۴) درایت
 از پیش تخت باز خریدی - و غضب شاه فیروز نشاندی - راویان صادق
 بروایت صدق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیق گفته و آثار اسرار
 بیشمار سفته - مانا که در فراشخانه^(۵) آن خسرو خسروان و سرور سروران
 حضرت فیروزشاه سلطان یک عدد موزه زرین مرصع و مکمل با جواهر^(۶)
 متین تسلیم عهده داران کارخانه^(۷) مذکور بود که بهای آن موزه مرصع
 و مکمل هشتاد هزار تذکمه بود - اتفاقا کارکنان میان خویش از تاثیر
 عمل کارکنی بیش جمع شدند - آن موزه را در میان یادگار لکهنوتی
 ارسال داشتند - و میان خود قسمت کردند و بردند - ناگاه بعد چندگاه
 حضرت شهنشاه آن موزه را یادگار کرده - زمزه^(۸) عمال که فرقه اغفال اند
 باز نمودند که موزه مذکور برابر یادگار نمشهور در لکهنوتی روان کردند
 سلطان فیروزشاه (که پادشاهی با درایت و کفایت بود) در دل خود
 ابواب فکر کشود - که این کارکنان آن موزه را تلف کرده اند - عذر
 ایشان نه پسندید خواست تا بران کارکنان و غلامان تهدید خسروی
 چون خسروان کند - درین محل دستور اتمل حاضر بود - و بدان

(۲) ن) بودی * (۳) ن) بهندسه گفت کفایت * (۴) ن) السلطان

(۵) ن) عهده داران کارداران کارخانه مذکور بود * (۶) ن) انفعال *

(۷) ن) براند *

کوشش بیدشمار گماشت - کنیزکان صاحب جمال با کمال^(۲) در حرم خود جمع
کنانید چنین گویند گویندگان باریک بین که در هزار کنیزک از زمین روم
و چین در حرم خود داشت - هر یک تنی خود را به پیرایه‌های مرمع
و مکمل می‌آراست - خانجهان با آن اشغال ملکی بی‌پایان بیشتر
اوقات و ایامهای متبرکات در حرم مشغول بودی - خانجهان را ولد
بسیار شد - چون از احوال این حال و قیل این مقال بگوش خسرو
خوشحال رسید بمرحمت الفاظ عاطفت از زبان مبارک کشید - هر پسری
که در خانه خانجهان تولد شود^(۳) بمجود تولد شدن مبلغ یارده هزار تنگه
نان کنند - و کمر بند سپید بدهند - و هر دختری که از آن خانجهان کار
خیر شود مبلغ پانزده هزار تنگه نان آن داماد کنند - و کمر بند
سپید بدهند - تمام پسران و دامادان خانجهان با کلاه و کمر بودند
تا عظمت خانجهان بجائی رسید و مرتبه او بمرتبه کشید که بارها^(۴)
حضرت فیروزشاه با آن جاه فرمودی - بادشاه دهلی اعظم همایون
خانجهان ست •

• دادست زمام^(۵) ملک او را •

• بسپرد تمام ملک او را •

افسانه خلاص دادن خانجهان کارکنان را از سلطان فیروزشاه - اگر از زمره
کارکنان و فرقه عاملان از وجود کسی از آثار طمع بسی جنایتی برسبیل

• (۲) با جمال کمال • (۳) شد • (۴) بارها درین کردارها حضرت

فیروزشاه (۵) زلام •

والدین این مورخ برین مورخ گفته و جوهر گوهر صدق بصدق سفته که حضرت فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه در آغاز جلوس نیک نفوس خود هفت سال کمال سیزده روز در شهر بود - هر بار که بعد از دو سال و سه سال در شهر آمدی^(۲) چند روز معدود در شهر ماندی باز بطرفی سواری کردی - خانجهان مقبول چون دستوران عقول جمله مملکت و تمام خلائق سلطنت را بر قرار داشتی - زیرچه بر خانجهان سپاه بسیار و حشم او بیشمار^(۳) - پسران و دامادان و نواسگان بی پایان - و غلامان دانا و توانا - و خانجهان خود بذات خویش وزیر هواخواه^(۴) و دولت خواه چون حضرت سلطان بر اعتماد خانجهان چند سال مهمات توانر کرد دست عذف بر مخالفان بر آورد - هر یک سری که دعوی سرکشی میکرد هر یکی را زیر امر خود آورد - بعد از نقل خانجهان مقبول سلطان فیروزشاه قبول از سواری مهمها بکلی^(۵) بازماند - اگر سواری کردی هم در جوار گشتی - چنانچه عزیزی بنفوش^(۶) * بیت *

* ما این وطن از بهر بتان ساخته بودیم *

* ایشان چو نسازند بسوزیم وطن را *

افسانه پسران و دامادان خانجهان - خانجهان را پسران بسیار بودند زیرچه خانجهان رغبت بحرم بسیار داشت - برای جمع کردن حرم

(۲ ن) ماندی باز بطرفی سواری کردی * (۳ ن) حشم داخل او بیشمار *

(۴ ن) وزیر سیرت هواخواه و دولتخواه - حضرت فیروزشاه بر اعتماد

خانجهان حضرت سلطان چند سال * (۵ ن) بکله * (۶ ن) ماند *

یا در غیر محل ضائع رود بنیاد مملکت و بیخ سلطنت روی بنقصانی
آرد - و اگر مبادا و عیاذا بالله منها خزائن سلاطین و گنجینه اموال
جهانداران دوربین بسببی تهی گشت قوام آن مملکت و آرام آن
سلطنت بنایت دشوارست - بدین سبب دستور مذکور شب و روز
دنبال جمع کردن اموال مشغول بودی - چنانچه مناسب این حال
خواجۀ نظامی خوش خصال علیه الرحمة و الغفران می فرماید *

• بیت •

* سکندر بدست سوار می رهنمون *

* ز مقدونیۀ برد رایت هرون *

افسانۀ سوار می خانجهان - چون سلطان فیروز شاه بعنایت حضرت آله
و حمایت الله در مهم و یا برای شکار ارشهر دهلی سوار می کرد
خانجهان وزیر ممالک را در شهر بجای لاکب غیبت گذاشتی - دستور
مذکور چون نائبان مشهور بعد از دوم^(۲) سیوم روز در جوار شهر دهلی
سوار می کردی - رعب خود بخلق نمودی - زهی سوار می وزیر - حشم
بیشمار پیلان دنبال بسیار پیادگان که همه بندگان او بودند بی حد و
بی عد - جمله پسران و نواسکان و دامادان و غلامان در اسبان نازی
و دریائی و ترکیان هیکل بیش بها سوار - و هر همه را بند سپید در کمر
و کلاه بیش بها بر سر - با این ادوات و آلات از فیروز آباد در شهر دهلی
آمدی - خلق را آرام نمودی - و نظام مقام روی نمودی - بلکه خدمت

در صدر این شرح نموده - ^(۲) معهذا خواجۀ جهان اهل صفا و قوام الملک
 مستثنی در دهلي بودند - چون خانجهان شنید که سلطان فیروزشاه
 نزدیک رسید خانجهان چون گردان و گندآوران از آثار قوت
 بے پایان و دلیري فراوان در روز روشن از درون شهر دهلي بیرون آمد
 و بحضرت فیروزشاه پیوست - پیوستن خانجهان حضرت فیروزشاه را
 فتح دهلي دست داد - آیدون چیزهاي که حضرت فیروزشاه را یا وزیر
 هواخواه بود و دستور را نیز با حضرت شهنشاه روي نمود این مورخ
 درین سطور مسطور گردانید * افسانه نشستن خانجهان در مسند
 خانجهان بر آئین وزیران و قوانین دستوران هر روز در مسند نشستی
 و مکاسبۀ مقطعان اقطاع و حساب عهده داران معاملات بتأکید
 و احتیاط تمام کردی - اموال باقی حصۀ بیت المال بتحصیل
 رسانیدی - هر روز روزنامۀ خزانه پیش او گذشتی - درین محل دستور
 اکمل تأکید بر تأکید کردی - که بی قیاس مال روزینه در خزانه
 میرسد - اگر روزی مال در خزانه حضرت خسرو خوشخصال اندکی
 واصل شدی دران روز دستور سلطان فیروز بر جمیع کارکنان و
 کارگذاران تفتی بر تفتی کردی - بلکه دران روز از غایت اندیشه
 و نهایت فکر طعام نخوردی - و درین محل فرمودی - ^(۳) قوام مملکت
 و نظام سلطنت از مال است - اگر مال در خزانه اندک شود

(۲ ن) در صدر مشرح و موضح باز دیده * (۳ ن) قوام الملک

مدار مملکت و سلطنت از مال است *

نائب وزیر شد - و در آن ایام خواجه جهان اهل اکرام وزیر سلطان محمد بود - الغرض ^(۲) خانجهان نائب وزیر قابض و ضابط ^(۳) خاست - امور دیوان وزارت بکمال حال آراست - و مقطعان اقطاع و معاملات را چندان خوف از خواجه جهان نبود - از قوام الملك بغایت بے نهایت میترسیدند - چون خواجه جهان خواستی که صاحب اقطاع را تهدید کند بر قوام الملك سپردی - قوام الملك ^(۴) بر آن اشخاص بمعاملت بے قیاس ^(۵) سختی بسیار کردی - همچنین چون خواجه جهان طالب دین از دیوان خاستی قوام الملك دیوان داری کردی بر مقطعان سختی بر آمدی - مالهای فرادان و اسباب ^(۶) بے پایان در خزائن سلطان جمع کنانیدی - خواجه جهان را نام بیش نبودی کارهای دیوان وزارت و علمهای آن از آثار مهارت قوام الملك صاحب فراست بپرداخت رسانیدی - خانجهان هم در عهد سلطان محمد عظمت گرفته بود - چون دور پادشاهی و طور مکنیت شهنشاهی سلطان فیروز شاه بکرم حضرت آله رسید خواجه جهان با آن عقل و کیاست ^(۷) بے پایان رخ از خسرو جهان گردانید - پسر سلطان محمد را بپادشاهی اختیار کرد - سمت سلطان فیروز دست بقتال بر آورد - چنانچه بیان آن حال و شرح آن مقال این مورخ دیرینه سال اعنی شمس سراج عقیف درین تاریخ ^(۸) سلاطین شریف

(۲) ضابط ضابطه خواست • (۳) فرزندی • (۴) و آن باشخاص

معاملت بے قیاس • (۵) کفایت - کنایت • (۶) توارخ •

اختصاص بیشمار و بسیار داشت - چون راهی تلنگ را سلطان محمد
جانب شهر دهلی روان کرد در انذای راه راهی بدخواه بدونج
پیوست - خانجهان چون مطیعان پیش سلطان محمد ایمان آورد
و کلمه طیبه طاهره^(۲) از زبان کشاد - کما قال الله تبارک و تعالی
ان الحسنات یذهبن السيئات - بدرستی و راستی نیکی
برنده بدی ست *

* حاصل دنیا چو یکی ساعت است *

* طاعت کن کز همه به طاعتی است *

معهدا چون خانجهان اهل صفا بشرف اسلام مشرف گشت
سلطان محمد او را مقبول نام داشت - و در حق او مراجع فراوان
و عاطفت بے پایان گماشت - چون سلطان محمد در ذات
خان اعظم خانجهان همه صفات اهل گیاسیت و فراست دید
خانجهان را نیابت وزارت شهر دهلی داد - و ابواب مراحم کشاد
و چون خانجهان در پروانها نشان کردی و امضای خود نبشته
دران امضا همچنین باز دیدی که (مقبول بنده محمد تغلق) معهدا
اگرچه وزیر مستثنی خواندن و نوشتن نمیدانست اما اعقل الناس
بود - درک فراوان و خرد بے پایان داشت - بقوت عقل درگاه^(۳)
تختگاه دارالملک آراست - هم در عهد سلطان محمد در ابتدای حال
و آغاز مقال قوام الملک خطاب شد - اقطاع ملتان یافت - بعده

تحت پوش کفایده بود - و مانند حجره ساخته کنیزگان را درون گردونها قفل میکردند - تا نظر نامحرم بر ایشان نه افتد - زه احتیاط که تانارخان اهل برکات داشت - همه اعمال پسندیده و خصال ستوده در ذات تانارخان مرکب بود - بتقدیر الله تبارک و تعالی خان مذکور بعد چند سال معدود از جلوس نیک نفوس شهنشاه سلیمان جاء ویروزشاه خان هواخواه حضرت آله پیوست * بیت *

* مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست *

* کمر خدمت سلطان نه بند و صوفی باش *

مقدمه هفتم بیان عظمت خانجهان

نقل است خان جهان دستور خسرو جهان مقبول نام داشت حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله او را همه چیز آراست - در عالم جاهلیت او را کتو میگویند - اصل^(۴) او ار تلنگ بود - میان طائفه خویش از همه اعلی می نمود - در عالم جاهلیت به رای تلنگ

(۲) و مانند حجره ساخته رای بهتر پرداخته کنیزگان را درون آن گردونها تحت پوش می بشاندد و درهای آن گردونها قفل میکردند تا نظر نامحرم بر ایشان نیافتد * (۳) کتو - کتو * (۴) اصل او - اصلا آن * (۵) در ایام جاهلیت برای تلنگ اختصاص بسیار و بشمار داشت - آمدن حاججهان از تلنگ در مذاقب سلطان محمد بن سلطان تعلق مشرع نوشته شد چون رای تلنگ را سلطان محمد از تلنگ برادر خود حاج شهردهلی روان کرد در اثنای راه رای بدخواه بدو نوح پیوست *

گماشت - از غایت طلب فراوان و جدی پایان تاتارخان پای بر
 نردبان عشق نهاده - حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله بقدرت
 اعلی ابواب شوق^(۲) در دل او کشاد - چنانچه خان مذکور خبر داد *

* بیت *

* گفتی که تاتارخان دیرینه غلام تست *

* انما از چنان کردی گوئی که نمیدانی *

سبحان الله دیر باز ست که نیک بختی این مصراع گفته و در^م

* مصرع *

احسن سفته *

* سخن کز دل برون آید نشیند لا جرم بر دل *

* نیکبختی دیگر مناسب این حال بیتی نوشته *

* بیت *

* هر که سخن را بسخن ضم کند *

* قطره از خون جگر کم کند *

القصة^(۱۴) در دل خان اعظم و خاقان^(۵) معظم عالم دین حاجی و غازی

تاتارخان چندان خوف امور شرع بود که چون خان اعظم مذکور

در لشکر منصور روان شدی (البته رسم خانان و ملوک ست که

چندگان کنیزک از جنس بکستری^(۶) برابر خود روان کنند) تاتارخان

کنیزگان خود را اسب سوار نبردی - گردونها راست کفانیده بود

که آنرا بزبان هندی^(۷) بهرگر گویند - خان مذکور برای ستر آنرا

(۲) شرف * (۳) آخر * (۵) فی القصة * (۵) خان معظم *

(۶) تسری * (۷) بهرکه *

اهل عظام علمای کرام و مشائخ خوش نام^(۲) می بودند - تفسیر تاتارخانی
 که در حها مشهورست آن تفسیر جمع کرده تاتارخان بود - چندی
 گویند راویان روایات و حاکیان حکایات که تاتارخان خواست که تفسیری
 معصل مرتب کند - تمام تفاسیر را جمع کنانیده جماعه^(۳) علما را
 حاضر گردانیده - در هر آیتی و کلمه آن قدر معسران گذشته که
 اختلاف نوشته بودند تاتارخان آن جمیع اختلاف در تفسیر خویش
 نوشته بود - برای تکلیف تفسیر بدل و حال در نشست - و در
 هر یک اختلاف حواله بدان صاحب تفسیر کرده - گویی جمله
 تفاسیر در یک تفسیر جمع گردانیده - چون آن تفسیر مرتب گشته
 تاتارخان آن تفسیر را تفسیر تاتارخانی نام داشته - و همچنین
 خا اعظم طالب دیی یک فتاوی راست کنانیده - و آن نوی^(۴) نوع
 بود که حمله نسخ فتاوی شهر دهلی بر خویش جمع کرد - در هر
 مسئله و در هر کلمه که اختلاف هر یک معنی ست در فتاوی
 خود برشته و آنرا فتاوی تاتارخانی نام داشته - و اختلاف هر یک
 معنی حواله بصاحب آن فتاوی کرده - اینچنینی فتاوی موارنه
 سی حلد مرتب شده - آرسه احس کرداری - تاتارخان در علم
 شریعت علو نسیر داشت - بقوت شریعت در درگاه طریقت بحقیقت^(۵)
 آراست - برای ادراک نکات کمال این هر سه مقامات کوشش بیش

(۲) خوش نام * (۳) محول علما * (۴) بودند * (۵) و آن

چه نوع بود حمله نسخ * (۶) نام *

چتر قطفه یافت - عظمت دیگر آنکه بالایی چتر تاتارخان بجای همای
 زرین طائوس^(۲) زرین داشت - و این طائوس زرین مخصوص بالایی چتر
 سلاطین میباشد - زه عظمت و مکنت تاتارخان - چون حضرت
 فیروزشاه در محل صحن گلین بار دادی و در محل بارجا نشسته
 جانب راستی سلطان فیروز که آن دائم محل وزراست تاتارخان
 می نشست - و جانب چپای سلطان فیروز خانجهان مقبول
 می نشست - اگر چه خانجهان وزیر بے نظیر بود در محل بارجا
 متصل تخت آن شاه اهل صفا جانب راستا تاتارخان نشسته
 چون بتقدیر الله تبارک و تعالی تاتارخان نیکنام در مرور ایام
 بحضرت علام پیوست بعده خانجهان طرف راستا در محل وزرا
 نشست - حضرت فیروزشاه را بر تاتارخان درلتخواه اعتماد کلی بود
 در امور ملکی بیشتر احوال حضرت خسرو خوشخصل مشورت
 با تاتارخان کردی - و البته حضرت فیروزشاه با اوج جاه بر راء
 تاتارخان نیکخواه کارهای مملکت و کردارهای سلطنت بپرداخت
 رسانیدی - خان مذکور چون دوستداران مشهور مخلص و هواخواه
 حضرت فیروزشاه بود - صلاحیت بسیار داشت - حضرت الله
 تبارک و تعالی جل جلاله ذات او را بانواع آراستگی آراست - تاتارخان
 بعزایت سبحان و توفیق حضرت رحمان سمت خانه کعبه رفت - و
 حج گذارده بازگشت - مدام و علی الدوام در صحبت تاتارخان

بزرگ شد - در جلالت و شجاعت آینه خاست - و در دلآوری
 گند آوری اعجبانه دهر گشت - در عهد سلطان محمد در لشکر کشیها و
 صفدریها نشانه دهر شد - چنانچه ارغایت قوت و نهایت فتوت مقامات
 فلب گرفت - رازیان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف
 بروایت لطیف گفته جوهر گوهر احسن سفته - که وقتی سلطان محمد
 از تاتار ملک به سببی دل گران کرد - از زبان خود الفاظ عذف
 برآورد - تاتار ملک را در محلی جدا گردانید^(۲) - تاتار ملک چون دران
 مقام رفت چند بیتی از احوال خود برای سلطان محمد نبشت
 ابیات مذکور درین سطور^(۳) برین جمله است * غزل *
 و ندانم از کجا رنجیده * ے سبب از دوستان بدید
 بانگ بیخوش^(۴) میزند جانان من * ناله بیچارگان نشنیده
 در تواری هرگز این عادت نبود * از طریق خود مگر گردیده
 گر گناهی کرد ام ما را بخش * زانکه تو چندین گنه بخشیده
 از تار خسته ناله العظیم * نیست جرمی ے سبب رنجیده
 المقصود چون سلطان محمد این ابیات پر از آیات سخاوته کلام احسن بر
 زبان راند - تاتار ملک را اران محل آوزانید^(۵) - و مراحم فراوان و عواطف
 ے پایان در باب او مبدول گردانید - معینا تاتار ملک اهل صفا را
 در عهد دولت حضرت فیروز شاه مستثنی تاتار خان خطاب شد

(۲) کردند * (۳) درین سطور برین جمله است ابیات این ست *

(۴) بیخوش * (۵) زیارند *

آن که تاتارخان مرحوم از اصل ترک بود - راوی محقق بروایت مصدق باز نمود - که در ایام خالیه و قرون ماضیه پادشاهی با جاھے صاحب دستگاہی مالک تختگاہی از پادشاهان خراسان در عهد دولت سلطان غیاث الدین تغلق غازی در ولایت بے نہایت زمین ملتان و دیبالپور تاخت - و برای نہب و تاراج کوشش بیش گماشت - آن پادشاه زنی صاحب جمال داشت کہ بے او یکزمان قرار نہداشت - اتفاقاً آن پادشاه آن زن را نیز برابر خویش از آثار اسوار انوار محبت بیش آوردہ بود - و آن زن باردار بود - چون آن پادشاه در حدود ولایت ملتان و دیبالپور رسید بتقدیر اللہ تعالیٰ (۴) آن زن بچہ آوردہ - قضا را ہمدران شب سلطان تغلق بر لشکر آن پادشاه برای شبخون افتاد - و ابواب قتال چون قتال کشاد - و درمیان لشکر ہزیمت افتاد - ہر یکی رخ بسمتہ نہاد - در عین دویدن و پوئیدن و گریختن این بچہ را در گہوارہ گذاشتند - و ہر یکی روی بتقدیر نہادند - چون لشکر سلطان تغلق شاہ در انجا رسید ہر چہار جانب بطریقہ تجسس و تفحص دوید - خلق لشکر سلطان تغلق این بچہ را در گہوارہ یافتند - پیش سلطان آوردند - چون سلطان تغلق این بچہ را دید بغایت پسندید - و بجای پسر پرورد - و تاتارملک نام کرد تاتارملک در عهد سلطان تغلق خرد سال بود - در عهد سلطان محمد

(۲) سابقہ * (۳) گوش کوشش بیش * (۴) بتقدیر اللہ تبارک

و تعالیٰ (۵) چون قتال * (۶) ہر ہمہ * (۷) دید *

کردن نمی توانست - آن پای طریقه انگشت ششم که برداشته
آمد می باشد همچنان می نمود - چندگاه پیش دربار بسته بود.

• منتهی •

ششم انگشت بهر رنج باشد • نه نژدی زیب بحر^(۲) نباشد

افسانه گاو که سم او بطریقه سم اسب غیر چاک بود - این رخ آنرا
دیده بود - سمهای در دست او طریقه سم اسب و سمهای دو پای
او طریقه سمهای گاو یا چاک - و آن گاو پرنیک سپید می نمود
آری زه عجایب است قدرت حضرت آله^(۳) جل جلاله و عم نواله •

• بیت •

اگر پای پیلست و گر پر مور • بهر یک نژدای می ضعیفی و نژد

ایدون و همیدون آغاز کرده شود بیان عظمت

بعضی خاتان درگاه و بعضی ملوک بارگاه

حضرت فیروز شاه بمتابعت مؤرخان

تواریخ هر یک پادشاه

مقدمه ششم بیان عظمت خان اعظم تاتارخان

نقل ست خان اعظم و خاتان معظم صاحب السیف و القلم^(۴)

برگزیده حضرت سبحان جل جلاله و برگزیده خسرو جهان خان

اعظم تاتارخان علیه الرحمة و الغفران - معلوم کسان و مفهوم جهانیان

همیباشد - اما آن زاغ با نول و پایهای لعل بود - چندگاه آن زاغ را پیش
 دربار شهنشاه داشته بودند - این مورخ آن زاغ را دیده بود - افسانه
 طوطی سپید با نول^(۲) و پایهای سیاه و شرح سر ماهی دریا - معینا چون
 در سلطان فیروزشاه طوطی سپید آوردند حضرت شاه فرمان
 فرمود تا این طوطی را در کوشک نزول بدارند - تا خلایق^(۳) نظاره کنند
 و صنع آسمانی به بینند - و عبرت گیرند - ایضاً یک سر ماهی دریا آوردند
 و پیش دربار داشتند - آن سر ماهی بغایت بزرگ بود - در بزرگی
 بقیاس سر پیل بزرگ که با خرطوم باشد آن مقدار مینمود - آری
 عجب اسرار - از افسانههای مار و داستانهای ماهی در بزرگی
 و درازی هرچه گویند بیشتر باشد - آن سر ماهی نیز چندگاه پیش
 دربار بود - افسانه گاو با پنج پای - در عهد دولت آن شاه جهان و
 شهنشاه زمین و زمان فیروزشاه سلطان^(۴) انار الله برهانه یک گاوی را
 آوردند که آن گاو پنج پا داشت - این مورخ او را دیده بود - آن گاو
 برنگ سپید بود - چهار پا بر قانون چهار پایان داشت - و پای پنجم
 از گردن او بیرون آمده بود - و آن پای پنجم که از گردن بیرون آمده
 بود تا شانه آریزان بود - اما آن گاو هیچ حرکتی بدان پای پنجم

(۲) نوک * (۳) و خلایق * (۴) وضع * (۵) السلطان * (۶)

آن گاو پنج پا داشت و پای پنجمی از گردن او بیرون آمده بود - و آن پای
 پنجم که از گردن او بیرون آمده بود هیأت آن با طریقه هیأت دستهای

گاران مینمود از گردن که بیرون آمده بود تا شانه آریزان بود *

مورخ ایشان را دیده بود - و این علامات یکی از عجائبات است *

* ابیات *

می دانی که از بهر چه تقدیر * ترا بر لوح هستی کرد تصویر
 سر آنکه در خدمت شتایی * بیک لحظه سرار خدایین ^{نمایی}
 روح داده آید از حیوانات عجیب - از قدرت ^ح آله جل
 رانگوار ^۲ با سه پا در عهد دولت سلطان فیروز شاه آوردند - این
 کامر ^۳ ز را دیده بود - رنگ ابله ^۴ - گوسپند را
 آن ^۵ مت بود و یکسر از ^۶ و بجای پای دوم بقیاس پستان ماده ^۷
 پستان شکل دیده شد - و آن گوسپند این چنین بود که
 پا ^۸ درین راه برادر ^۹ و دو پستان ^{۱۰} رفت - علف و آب
 خود میخورد - چندگاه آن گوسپند پیش دربار شهنشاه
 بودند - بلکه در میان کوشک فیروز آباد ^{۱۱} میداشتند - تا خلایق
 نند - و تماشای قدرت حق جلاله کنند - آنسانه زاغ سیاه بانول
 پای لعل - در عهد دولت سلطان فیروز شاه یک زاغی ^{۱۲} سیاه را
 د - که تمام وجود او ^{۱۳} سیاه بود مگر نول و پایها لعل داشت
 چنین زاغ ^{۱۴} عجونه جهان و نادره دوران باشد - زیراچه زغان زمانه
 مام سیاه اند بر طریقه ^{۱۵} دورنگ - و نولها و پایهای ایشان نیز سیاه

ان (گوسپند) سه پا آوردند - این مورخ * (۳) در راه خود میتواند

ن (یک نذر) (۶ ن) سیاه و کش * (۷ ن)

ابواب شریعت بحقیقت کشاده - که رخصت شرع بدین است تا این زناردار و کافر بدکردار مسلمان شود - و اگر از ایمان آوردن ابا آرد او را زنده بسوزند - المقصود بران زناردار مردود هر چند ایمان فرض کردند و راه راست نمودند قبول نکرد - و کلمات انکار از زبان برآورده سردر اسلام نیاورد - الغرض آن زناردار را بحکم فرمان شهریار و اشارت جهاندار پیش دربار آوردند - و هیزم انبار کردند - دست و پای آن زناردار محکم بستند - و در میان آن همیه انداختند - و آن مهرگی را بالای انبار هیزم نهادند^(۲) - و فرود انبار هیزم آتش زدند این موزخ ضعیف شمس سراج عفف دران روز پیش دربار حضرت شاه فیروز حاضر بود - و بدان حالت ناظر - بوقت نماز دیگر در مهرگی آن زناردار از دو جانب آتش زده - یکجانب طرف سر آن زناردار و دوم جانب طرف پایان او - چون هیزم خشک بود اول آتش بدان زناردار از طرف پایان رسید - زناردار از آثار اضطراب آه از سینه کشید همدران حالت و هم بدان مقاتل آتش از جانب سر آن نیز دوید زناردار مذکور در زمان واحد سوخته شد - زه صلابت شریعت که شهنشاہ طالب اسرار طریقت ذره از شرع تجاوز نکرد * * بیت *

* هم بتان را سوخته هم بت پرستان را بسوخت *

* هم بکشت آتش پرستان آتش شان هم بکشت *

(۲ ن) انداختند و انبار هیزم را آتش زدند * (۳ ن) درین محل زناردار

بسیار صلیب زناردار مذکور در زمان واحد سوخت *

سلطان میروزشاه نارموند که درون دهلوی قدیم ربارداری ے ھکاری پیدا کسنتہ کہ برای ست پرستی آشکارا در شستہ - در حانہ آن ست پرست ست پرستی میشود - و تمام حلائق شہر ارطا^(۱) مسلم و ہنود^(۲) برای پرسیدن ست در حانہ او میروند^(۳) - و آن رباردار و کامر بد کردار یک مہرگی چوبیس راست کردہ - درون و بیرون آن صورت دیول انواع نقاشی معقش گردانیدہ - و اہل کفر در روز معین در حانہ آن رباردار جمع آمدہ اساس بت پرستی بنیاد نہادہ - چنانچہ ھیچ عہدہ داری پرکارے اریں حال حبر ندارد - دریں محل پیش حصرت شہشاہ اکمل ہنگوار رسانیدہ کہ عورتے مسلمہ را آن رباردار مرنڈہ کردہ - و در دیں کفر درآوردہ - چون چندگاہ حکایدہای آن رباردار ار آثار گفتار محبرل بیکوکار منتشر شدہ^(۴) و اعلوں درگاہ و انصار نارگاہ بحصرت شہشاہ متواتر گفتہ فرماں ار پیش خسرو حہاں شدہ تا آن رباردار را ناں مہرگی ہم در شہر میرورآباد بیارند - چون آن رباردار باصطرا تمام در میرورآباد آمد^(۵) ار حصرت میروزشاہ فرماں شد تا تمام علمای عظام و مشائخ اہل اکرام و معنیان خوش کلام را در حصرت بطلند - و ار ایشان فتوی طلبند و دران فتوی ایں تمام رابعہ بیان کنند - چون علما و مشائخ صلحا و معنیان اہل صفا حاضر شدند و بر ایشان ار حال آن رباردار نارموند^(۶) اہل علم مدوی دادہ

(۲) ہنود • (۳) میروند • (۴) مجموع • (۵) آوردند •

(۶) آن طریف •

برای استماع این ندای مستثنی کل خلایق بلاد ممالک از اعلی تا ادنی اشخاص بقیاس حاضر آمده - چندان آدمی بر روی زمین جمع شده که از گفتار و شمار گذشته - چون قاضی نصرالله دران جایگاه در عین خواندن فصل در بیان الفاظ دانگانه رسید الفاظ تکرار تقریر بر زبان گردانید - و بگوش جهانیان رسانید - دانگانه که آن را دهنگانه گویند زه روش فیروزشاهی در قسم پادشاهی که حاصل محصول این چیزها حضرت شهریار عظام بتمام از رقم بلاد ممالک دور گردانیده^(۲) راویان صادق بروایت مصدق برین مورخ گفته و جوهر گوهر احسن^(۳) سفته مبلغ سی لک تنکه از جمع بلاد ممالک دور گردانیده - و این تمام چیزها که دور شده^(۴) در سنه ۷۷۷ سبع و سبعین و سبعمایه بود چنانچه عزیز مناسبت این حال باز نمود *

* مثنوی *
در عدل چنان بکرد بنیاد * کان شیر بپای میش افتاد
مردم ز منار ذلق افتد * بهتر که زبان خلق افتد

مقدمه سیوم سوختن زناردار پیش دربار

حضرت شهریار

نقل است در عهد ذوات فیروزشاهی و دور مکنت حضرت پادشاهی آن شهنشاه برگزیده درگاه حضرت الهی جمیع آثار اخبار ملکی بدرگاه او آگاهی بود - مخبري صادق بدان درگاه با جاه عالم پناه

(۲) کذائیده * (۳) بروایات * (۴) شده بود *

جمع محصل دور کنند - الغرض حمله علمای با صفا و تمام مشائخ
مستثنی و صاحبان دیوان قصا بحضرت شاه طلب شده - و از ایشان
استفتا طلبیده - جمیع علما و مشائخ متفق اللفظ و المعنی فتوی
دادند - و از کتب معتبر روایات راجع بیرون آوردند - که سندن
این وجوہات در علم شریعت یکی از نامسرعات است - (۲)
همچنین و مشائخ طریقت فتوی بحقیقت تحقیق داده
علمای شریعت این (۳)
درین محفل حضرت شهیدشاه ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰} ^{۱۰۰۱} ^{۱۰۰۲} ^{۱۰۰۳} ^{۱۰۰۴} ^{۱۰۰۵} ^{۱۰۰۶} ^{۱۰۰۷} ^{۱۰۰۸} ^{۱۰۰۹} ^{۱۰۱۰} ^{۱۰۱۱} ^{۱۰۱۲} ^{۱۰۱۳} ^{۱۰۱۴} ^{۱۰۱۵} ^{۱۰۱۶} ^{۱۰۱۷} ^{۱۰۱۸} ^{۱۰۱۹} ^{۱۰۲۰} ^{۱۰۲۱} ^{۱۰۲۲} ^{۱۰۲۳} ^{۱۰۲۴} ^{۱۰۲۵} ^{۱۰۲۶} ^{۱۰۲۷} ^{۱۰۲۸} ^{۱۰۲۹} ^{۱۰۳۰} ^{۱۰۳۱} ^{۱۰۳۲} ^{۱۰۳۳} ^{۱۰۳۴} ^{۱۰۳۵} ^{۱۰۳۶} ^{۱۰۳۷} ^{۱۰۳۸} ^{۱۰۳۹} ^{۱۰۴۰} ^{۱۰۴۱} ^{۱۰۴۲} ^{۱۰۴۳} ^{۱۰۴۴} ^{۱۰۴۵} ^{۱۰۴۶} ^{۱۰۴۷} ^{۱۰۴۸} ^{۱۰۴۹} ^{۱۰۵۰} ^{۱۰۵۱} ^{۱۰۵۲} ^{۱۰۵۳} ^{۱۰۵۴} ^{۱۰۵۵} ^{۱۰۵۶} ^{۱۰۵۷} ^{۱۰۵۸} ^{۱۰۵۹} ^{۱۰۶۰} ^{۱۰۶۱} ^{۱۰۶۲} ^{۱۰۶۳} ^{۱۰۶۴} ^{۱۰۶۵} ^{۱۰۶۶} ^{۱۰۶۷} ^{۱۰۶۸} ^{۱۰۶۹} ^{۱۰۷۰} ^{۱۰۷۱} ^{۱۰۷۲} ^{۱۰۷۳} ^{۱۰۷۴} ^{۱۰۷۵} ^{۱۰۷۶} ^{۱۰۷۷} ^{۱۰۷۸} ^{۱۰۷۹} ^{۱۰۸۰} ^{۱۰۸۱} ^{۱۰۸۲} ^{۱۰۸۳} ^{۱۰۸۴} ^{۱۰۸۵} ^{۱۰۸۶} ^{۱۰۸۷} ^{۱۰۸۸} ^{۱۰۸۹} ^{۱۰۹۰} ^{۱۰۹۱} ^{۱۰۹۲} ^{۱۰۹۳} ^{۱۰۹۴} ^{۱۰۹۵} ^{۱۰۹۶} ^{۱۰۹۷</}

سه دانگ میستانند و نه او را میگذارند - چون مدتی آن شخص در آن حالت ماند در آن سه من پنبه آتش زد - و سوخت و برفت اعني عجز تبار بدین حد است - و از سبب دوری نیز چون بر طائفه سوداگران تعدی شد هرآینه سوداگر در شهر آمدن ماند هرآینه گرانی غله و نمک و بعضی قماش دیگر پیش آمد - و همچنین مستغل یعنی کرا زمین چون از طائفه عورات بیهوده این طائفه درگاه و انصار بآرگاه ایشان تخت حضرت پادشاه چون دوستداران خواخواه این آثار کردار و اسرار گفتار مشرح باز نمودند و ابواب راز باز گشودند سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله این همه افراء ناصحان دولت خواه شنیده و بتمام از آغاز و انجام استماع نموده جمیع علما و مشایخ بلاد و ممالک و شهر را طلبیده فرمان فرموده - اگرچه بعضی چیزها در جمع مستصل مملکت و حاصلات اموال سلطنت سلاطین پیشین سبب مصلحت وضع کرده و یا در گوش ایشان از قیاحت این چیزها نرسانیده این زمان این احتیاط در دور ما کردن شاید - تا بهایمان را جمال شود - و در آئینه جمال کمال نماید - اگر از روی شرح شدن این چیزها باشد نستانند - و اگر نه مانع شوند - و از

(۳) چون مدتی آن شخص در آن سه من پنبه آتش زد و سوخت و برفت و از سبب دوری نیز چون بر طائفه سوداگران تعدی شد هرآینه سوداگر در شهر آمدن ماند هرآینه گرانی غله و نمک و بعضی قماش دیگر پیش آمد - و همچنین مستغل یعنی کرا زمین چون از طائفه عورات بیهوده این طائفه درگاه و انصار بآرگاه ایشان تخت حضرت پادشاه چون دوستداران خواخواه این آثار کردار و اسرار گفتار مشرح باز نمودند و ابواب راز باز گشودند سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله این همه افراء ناصحان دولت خواه شنیده و بتمام از آغاز و انجام استماع نموده جمیع علما و مشایخ بلاد و ممالک و شهر را طلبیده فرمان فرموده - اگرچه بعضی چیزها در جمع مستصل مملکت و حاصلات اموال سلطنت سلاطین پیشین سبب مصلحت وضع کرده و یا در گوش ایشان از قیاحت این چیزها نرسانیده این زمان این احتیاط در دور ما کردن شاید - تا بهایمان را جمال شود - و در آئینه جمال کمال نماید - اگر از روی شرح شدن این چیزها باشد نستانند - و اگر نه مانع شوند - و از

و دوری آن بود که در آن ایام سوداگران از طائفه خواص و عوام غله و نمک و قند و شکرتری و قماش دیگر نکوشش تمام ستوران نار کرده در شهر می آوردند - آن ستوران ایشان را کسان دیوان برور می گرفتند و در دهلی قدیم میبردند - و در دهلی قدیم هفت حصار بر آوردند هفت تاجدار نامدار ست - و آن بتمام کهنه گشته است - و در آن مقام از گردش ایام خشتهای ۷۰ پایان از حصارهای مذکور انداده و شکسته و دوری کشته - در آن محل کسان دیوان طائفه سوداگران را با ستوران بهم میبردند - و یک دفعه خشت دوری در ستوران نار کرده در شهر میروآباد برای کهور میروسانیدند - بدین طریق هر سوداگری که از اطراف و اکناف در دهلی میآمد او را میگرداشتند تا آنکه یک دفعه خشت از دهلی قدیم در شهر میروآباد نرسانیدی^(۳) چون این چنین تعدی آغاز شد طائفه سوداگران از اطراف جهان در شهر دهلی آمدن کلی احتراز کردند - بدین سبب در شهر دهلی غله و نمک گران شدن گریست - از احوال این حال و شرح قیل این مقال بتمام و کمال پیش حضرت خسرو خوش خصال رسانیدند - و از هر یک چیز شرح ناممودند - بلکه پیش تحت حضرت شاه و مارگاه شهنشاہ بدین حد گفتند - که سوداگری سه من پنبه آورده بود - عهده داران خرینده^(۴) دانگاه آن شخص را درون خرینده دانگاه بردند - و در احوال انداختند - نه از آن سوداگر بیچاره

محصول ستدن نداده - و منع کرده - و از جمع نقصان کفایند .
 وقت پیدش تخت فیروزشاهی علمای درگاه شهنشاهی از آثار خوف
 حضرت الهی جل جلاله و عم نواله چند چیز از قسم نا مشروعات
 پیدش حضرت شهنشاه شش جهات باز نمودند که در عهد سلاطین ماضیه
 وضع کرده بودند - ^(۲) یکی از آنها از حال دانگانه گفتند - و دانگانه چه بود
 آن مقدار قماش که در سراسر عدل زکوٰۃ شود از قسم نصاب و غیر نصاب
 بعد از فارغ شدن و ستدن مال زکوٰۃ آن تمام اقامش در خزینۀ ^(۳) می آوردند
 و از سر وزن میکردند - و در تنگه یکدانک میستدند - ازین چنین وجه
 مبلغی مال جمع میشد - اما در خزینۀ دانگانه اهل تجارت از آشنا و
 بیگانه حیران میشدند - زیراچه برای ستدن آن دانک و احتیاط کردن
 کارکنان بر طائفۀ تاجران سختی میکردند - و اکثر احوال در اهمال
 می انداختند - بدین سبب اهل تجارت در اضطراب میبودند - مدتی
 در خزینۀ دانگانه میماندند - دیگر در شهر دهایی مستغل نا مشروع
 بود - و مستغل چه باشد کرا زمین خانها و دوکانها - و این آئین
 بر مصداق فرمان سلاطین ماضیه بود - مبلغ یک لک و پنجاه هزار تنگه
 جمع میشد که آنرا کرا زمین گفتندی - دیگر نا مشروع وجه جزاری
 بود بر مصداق فرمان شهریاران ماضیه - و جزاری چه باشد - چون قصای
 ماده گاوی ذبح کند در هر سرے درازده جیتل بدهد - ازین وجه نیز
 مبلغی مال در بیت المال میرسید - و همچنین فرمایش دوری ^(۴) میشد

(۳ ن) یکی ازان حال دانگانه بود * (۳ ن) ضریبه * (۴ ن) روزی *

ملکی وضع بود و آن روشها مخالف شرع^(۲) می نمود همه را منع گردانید - یکی اران نقاشی مصور در محل خلوتگاه سلاطین - و آن آئین تاجداران برین است - که البته در مقام آرامگاه ایشان نگار خانهای مصور راست کنند - تا سلاطین بوقت خلوت نظر بدان تصویر کنند - سلطان میرورشاه ارغایت خوف حصرت آله بر ماں فرمود تا تصویر درین کارخانها نکنند - زیرا که مخالف شرع است - بکامی صورتگری نقش انواع بوستان بروفق^(۳) بوستان نگارند برای تماشا و نا مشروع دیگر آن بود که در عهد سلاطین ماضیه از روئین و مسین و زرین و نقرگین صورتگری بودی - و آن برخلاف شرع بودی سلطان میرورشاه بنویس حصرت آله آن جمله دور کنایید - و همچنین بيشترى سلاطین ماضیه از این زرین و سیمین استعمال^(۴) مینمودند و طعام و آب هم بدان آوندها میخوردند - سلطان میرورشاه از بسیاری خوف حصرت آله استعمال^(۵) در آوندهای سنگین و گلین کرده - و همچنین در علمها و نشانهای مراتب همیشه صورت تصویر میکردند سلطان میرورشاه آن جمله چیزها دور کنایید - آری چون همیشه رمزه علما و فرقه صلحا پهلوی آن حصرت علیا مینمودند آنچه ایشان از محصول بلاد ممالک نا مشروع مینمودند سلطان میرورشاه آن چنان

(۲) روی می نمود = (۳) مقدار - مقداری • (۴) استعمال •

(۵) حصرت الله تبارک و تعالی استعمال در آله • (۶) نشانهای

مراتب و در سونشانهای مراتب •

دور کردند - سبحانه الله چون سلطان فیروزشاه در دار دنیا محبت اولیا بکمال رسانید الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی آثار اسرار انوار ولایت اولیا در جبین او آشکارا گردانید - همیشه روی سلطان فیروزشاه از انوار اولیا تابان بود - چون مخلوق شد یک شیخی صاحب سجاده می نمود این همه چه بود از برکت محبت علما و مشائخ صالحا - کقوله علیه السلام لا یسقی جلیسهم * * رباعی *

بیواسطه واسط اگر راه روی * ار راه یافتی بسوی چاه روی
ور پیرویش کنی زین قدمی * در یکدو زمان عالم شه راه روی
فی الحال حضرت شهنشاه کامل بعد از مخلوق شدن و موی سر
فرو آردن آنچه در مملکت و روشهای سلطنت نا مشروعات بود
و خلق را مستنکر می نمود بتمام دور کنانید - تا آنجا که ذهن او
رسید آنچه در محصولهای بلاد ممالک نا مشروع دید جمله دور
کنانید - و برزمره عمال اعمال و فرقه کارکنان اهل اغفال^(۲) تاکید بر
تاکید گردید - تا وجوهات ناجائز نستانند *

مقدمه دوم دور کردن^(۳) نا مشروعات

نقل است^(۴) که سلطان فیروزشاه بعنایت اله و حمایت الله آنچه
در بلاد ممالک نا مشروعات بود و برخلاف شرع روی می نمود بتمام
از محصول بلاد مملکت دور کنانید - و آن مقدار روشها که در قسم

(۲ ن) اهل اعتقاد * (۳ ن) نا مشروعات حضرت شهریار شش جهات *

(۴ ن) نقل است آنچه نا مشروعات بر خلاف روی می نمود بتمام *

مرا رنده پندار چون خویشتن * من آیم بحال گرتو آئی نه ن
 المقصود سلطان فیروزشاه در (سنه ۷۷۹ ست و سبعین و سبعمایه)
 سمت بهرایج سواری کرده - چون در بهرایج رسیده زیارت نذگئی
 سپه سالار مسعود غازی رحمه الله علیه بجا آورده - و درل مقام چند
 مقام کرده - اتفاقا شبی ار شبها خدمت سپه سالار مسعود خود را
 سلطان فیروزشاه در خواب نمود - و دیدن سلطان فیروز دست بر
 محاسن خود مود آورد - یعنی این اشارت بدین آورده که ایام پیری
 علیه آورده استعداد آخرت میباید کرد - خود را یاد میباید آورد
 چون شهنسوار خاور از مشرق رو بر آورد سلطان فیروزشاه مخلوق شد^(۲)
 دران روز ار غایت محبت شاه فیروز بیشتر خاندان مملکت و ملوک
 سلطنت مخلوق گشتند - آری عجب اسراری ست در قصیه محبت
 و مودت - دران ایام که حضرت پیغامبر ما محمد رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم در آخر مخلوق شدند (دران هنگام که فرمان حضرت
 سبحان جل جلاله و عم مواله آمده کما قال الله تبارک و تعالی
 مخلوقین رؤسکم و مقصودین لا تحافون دران روز پیغامبر ما
 صلی الله علیه و سلم مخلوق گشت) جمیع اصحاب کرام رضوان الله علیهم
 اجمعین موی سر مود آوردند ار غایت محبت و بهایت مودت
 پیغامبر علیه الصلوٰه و السلام - سلطان فیروزشاه دیر چون مشائخ اهل تمیز
 در آخر عمر عربی مخلوق شده بیشتر خاندان و اکثر ملوک موی سر

قسم پنجم شرح مخلوقی سلطان فیروزشاه و
 بیان نقل شاهزاده فتح خان و بیان عظمت
 بعضی خانان و ملوک و شرح آخر

عهد او هژده مقدمه

مقدمه اول در بیان مخلوقی سلطان فیروزشاه
 طاب ثراه

نقل است سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت اله ارادت بر
 خدمت شیخ الاسلام شیخ علاءالدین نبیسه خدمت شیخ الاسلام شیخ
 رید الدین اجوده‌نی قدس الله سرهم العزیز داشت - آن قدر ایام که
 حضرت شهنشاه عظام در ملک بود بمتابعت اولیا اتباع نمود - در
 خر عمر مخلوق نیز شد - همه وقت اعتقاد با مشائخ داشت - برای
 محبت ایشان سعی بیش می‌گماشت - مدت چهل سال کمال با اتباع
 ریعت تخت دولت آراست - هر بار که خواسته جائی سواری کند
 مام مشائخ شهر دهلی را زیارت میکرد - چنانچه بیان آن این مورخ
 عیف شمس سراج عقیف در مقدمات بالا مشرح نبشته است *

* بیت *

هر دو نشانه اژدر بالاي پيل در ميمنه و ميسره ميرفتند - و دوگان
 نفر نشاندار درون صندوق پيل مي نشستند - و آن نشانها ميگرفتند
 با طفاها با صندوق پشت پيل مي بستند - چون حضرت شاه فيروز
 اردور نموداري کرد از مسافت دو سه كروه آن دو نشانها نموده^(۲)
 ميشد - ايشا چنانچه حضرت فيروزشاه اين دو نشانه وضع کرد
 همچنين دو دهل بزرگ نيز وضع گردانيد - و آن دو دهل ار دهلهاي
 قانوني يک دست در طول و عرض بيش بود - و اين هر دو دهل بالاي
 صندوق پيلان مي بستند - و ميان آن صندوق دو نفر دهولي را
 مي نشاندد - دنبال آن نشانهاي دهلهها هم ميرفت - آري هو العجب
 اسراي - اين هر دو نمونه جديد وضع حضرت فيروزشاهي بود - يکي
 آنکه دو نشانه اژدر پيل و دو دهل بزرگ و اسطراب نام نشانه متصل
 مناره زرین آويخته بودند - و اسطراب نصفي دائم پيش پادشاه بودي
 اين بود شرح قسم چهارم که در کتابت آمده - ايدون آغاز کرده آيد و
 هميدون شرح داده آيد از مقامات^(۳) قسم پنجم تا آخر عهد سلطان
 فيروزشاه که بعد از حجاز مملکت بجفتيش^(۴) آمده - و بتقدير الله تبارک
 و تعالی در دهلي چها رفته *

* ابیات *

هر نفس ار عمر غنيمت شمر * ياد کن ار تاجـوران ديگر
 کاول شان چرخ ببالا کشيد * آخر شان خاک بخارا کشيد
 قصه ضحاک و جم ايدون بخوان * نامه جمشيد و فريدون بخوان

انعام دهانیدے و بازگردانیدے - مقصود ازین چیست - در عهد دولت
آن شهنشاہ بکرم آلہ بہر بہانہ خلائق را فرحت و بہجت بود - زہ
دور با سعادت و مکنت بود *

* نہ چندان آرزومندم کہ وصفش در بیان آید *

* اگر صد نامہ بنویسم حکایت بیش ازان آید *

مقدمہ ہفدہم در بیان احوال طالب کردن مطربان

بعد از نماز جمعہ بحضرت سلطان فیروز

نقل است چون روز جمعہ میشد بعد از نماز جمعہ حضرت شاہ
میفرمود^(۲) - کہ طائفہ مطربان ہر چہار شہر و طائفہ پهلوانان این ہر
چہار مقام و طائفہ ادوتیان را ہر روز جمعہ بعد ادای نماز درون در
سرای حاضر آرند - چون حضرت شاہ فیروز از نماز جمعہ بازگشتہ
در محل چہچہ چوبین بار دادے - این ہر سہ طائفہ موازنہ در سہ
ہزار آدمی را جمع میکردند - ایشان را بحضرت سلطان فیروز شاہ
میدردند - حضرت سلطان یکزمان^(۳) با طائفہ مطربان و شنیدن سرود
ایشان مشغول میگشت - چون بعد از زمانے از ایشان فارغ میشد بعدہ
طائفہ پهلوانان و گروہ^(۴) یلان چون یلان کشتی میگرفتند - چون بعد از
زمانے از ایشان نیز فارغ میشد بشنیدن قصہا و افسانہای ادوتیان^(۵)

(۲ ن) فرمودہ بود * (۳ ن) سلیمانی * (۴ ن) گروہ ملازمان * (۵ ن)

آن ملک عالی - چهارم از آن ملک یعقوب پسر ملک محمد حاجی
 درین هر چهار انگ ^(۳) سی گان خروار طبل و دمامه تعیین می شد
 و در کوشک نزول درین هر سه شب چندان مشعل و چراغ میداشتند
 که تمام میدان گرد بر گرد کوشک نزول طریقه روز روشن نمودی - و
 هر چهار انگ کشتیها میبستند - دران کشتیها مشعلها بر میداشتند
 و درین هر سه شب در هر چهار انگ طبل میبواختند - باریهای
 گوناگون میگذاشتند - و فرود کوشک نزول درین هر چهار انگ دهل
 و بهیر و شهنای میبواختند - خلایق از اطراف و اکناف دارالملک
 دهلی و خلق شهر دهلی مخصوص کرده درین شبها در فیروز آباد از
 عوام و خواص مسلم و هندو ^(۴) صغیر و کبیر حاضر شده تماشا میدیدند
 القصة تا سه شب اینچنین باریهای بوالعجب میگذاشتند - و حضرت
 شاه فیروز صاحب فتح و بهروز ^(۵) درین شبها خود کمتر آمدی مگر بنادر
 گاه گاه - و از زمره شاهزادگان و فرقه خانان و ملوک هر همه در کوشک
 نزول حاضر میشدند - اصحاب پیلخانه ^(۶) پیل گلین راست میکردند
 و اصحاب نفر شتر گلین - این تمام چیزها در شب برات پیش حضرت
 خسرو شش جهات می آوردند - و شهنشاه بتوفیق آله هر یکی را

(۲) می گاه • (۳) میداشتند • (۴) جهود • (۵) حاضر
 میشدند و تماشا • (۶) فیروز نا نصرت و بهروز • (۷) اصحاب
 پیلخانه پیل گلین راست میکردند و اصحاب پایگاه حضرت شهنشاه نادیان
 و اصحاب نفرالح •

میگذارد - و چون از نماز فارغ می شد در گوشک همایون بازگشته در بارجا می نشست - در آن وقت خدمتیات میگذشت - اگر در هوای زمستان عید شدی سلطان فیروزشاه مخصوص زمستانی همه در روز عید پوشیده - و اگر نه در روز عید بعضی خانان و ملوک جامه میپاافتند - مع هذا ^(۳) چون بانگ پاس آمدی غیر محل شدی ترتیب آرایش جشن بازگشتی - تمام طائفه قوال و اهل طرب در آن روز انعام میپاافتند *

در داد صدا بعیش و شادی * زد طبل برسم کیقبادی ^(۴)

شاهانه بکرد مید-ربانی * شد شهر همه بشادمانی
افسانه باختن بازیهای شب برات - چون ماه شعبان در میآمد از پیش تخت ملک رفعت فرمایش بازیهای شب برات میشد - در پانزدهم شب ماه شعبان خسرو جهان درون گوشک فیروزآباد هوائیهایی گلریز عنبر پیز میباخت - درین کار چون تاجداران اهل تبار کوشش میگماشت - چون شب برات نزدیک رسید شب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم بازیهای بسیار موجود میگردانیدند - و در گوشک نزول فیروزآباد برای رها کردن بازی شب برات چهارالذک تعیین میشد یک الذک خاص - درم از آن ملک نائب باریک - الذک سیوم از

(۲ ن) سمت گوشک همایون باز میگذشت باز در بارجا می نشست * (۳ ن)

چون شاه آمدی عز محل شدی ترتیب آرایش جشن بازگشتی تمام طائفه قوال و اهل طرب از نذر انعام میپاافتند * (۴ ن) در داد صدا بعیش کاری *

در سرو قدش دو نار پیدا * در سرو که دید نار پیدا

سر تیر دو نار بود چون تیر * نوشیده رهر در بیشکر شیر

القصه چون این چغنی محل مرتب گشت طائفة قوال ساز برگرفته

اهل طرف برقص مشغول شدند - بعدة تمام خلق از رمره جانان کبا

ملوک نامدار و معارف پرگار و علمای کامکار و مشائخ^(۲) روزگار در مس

سلام رها میشدند - بعدة تمام خلق میروست - و اصحاب دیوان را

رسالت دام رعیعا با طائفة خویش و اصحاب دیوان قصای ممالک

دام تعظیمهم و اصحاب دیوان مذکور و اصحاب دیوان عالی وزارت د

مالیا ترانر دستور با مهارت و اصحاب دیوان عرض ممالک دام حما

هر یکی در مقام خویش بنسخته و ایستاده - معهدا^(۳) چون نور بقیاس

یک پاس کم و بیش برآمدی حصرت میروزشاه در نمار عید سر

شدی و این جمله جانان و ملوک و تمام اهل سلوک از محاسن حش

بیرون آمدندی - و سلطان میروزشاه نالهام حصرت آله متاعه

تاحد ازان صاحب کلاه گاه کاهی در پیل سوار شدی - و گاه کاهی

اسب - و با دو چتر بیرون آمدی یک چتر بر سر سلطان - دوم چ

بر سر تعلق شاه میبود - و تعلق شاه با چتر مقداری پیش شد

میرفتی - و باقی چیزها^(۴) همه در محل جسی میداشتند - سلطان^(۵)

میروزشاه برگزیده درگاه حصرت آله نمار عید در سواد کوشک روز

(۲) مشائخ روزگار و انبی سید ۷ شمار - در دیگر - و انباء سید

۷ شمار - (۳) چترها - (۴) سلطان میروزشاه نالهام حصرت آله

در جشنهای ایام اعیاد تمام نشانه‌های مکسانی مکلف و مکمل
پیش تخت می‌بردند - و نشانه رساله دران روز دران محل بردن
فرمان نبود - و نشانه‌های مکسانی موازنه صد و ششت یا صد و هفتاد
بودی - و بغایت زیبا نمودی - المقصود اصحاب علمخانه برابر
مراتب در محل درون می‌رفتند - بعده اسپان پایگاه خاص با
زینهای مغرق محل درون می‌بردند - بعده بعضی پیلان ارسته بکمال^(۲)
لباس با تختگاه زرین و زینهای نقرگین و جلهای دو رنگین در محل
درون می‌رفتند - و پیش تخت فلک رفعت دام رفعتها سر بر زمین
می‌آوردند - و سلام می‌کردند - و بزبان خود دعا می‌کردند - و در می‌منه
و میسره در محلهای خود ایستاده میشدند - بعده اصحاب شکره‌خانه
با اکثر شکره‌داران درون می‌رفتند - بعده طائفه مطربان و اهل طرب را
می‌بردند - تمام مطربان جامه‌های معصفر در بر و دستارهای لعل بر
سر - و طائفه اهل طرب با پیرایه‌های مرصع و مکمل و لباسهای^(۳)
بیش بها هریک نفر چهل‌گان هزار تنکه را پیرایه پوشیده - هریکی
نادوشیده - چنانچه مناسب این حال عزیزه باز دیده * * بیت *^(۴)
همه نارستان ببالا چوتیر * ز پستان هریک شکر خورده شیر
مناسب این حال و لائق این مقال عزیزی دیگر نیز فرماید *

* ابیات *

(۲) کمال فهم و لباس * (۳) و با کسوتهای بیش بها هریک چهارگان

هزار تنکه * (۳) این خصال عزیزی حال باز دیده *

در هر دو بغلک آن کوشک دو پا شیب از چوب می بستند - و نهالها
 از هر جیس میداشتند - بعضی نهال از انبرشم و بعضی از نرمینه
 و بعضی از جنس کمان و رونقره و بعضی نهالها از جامه^(۲) سپید و بعضی
 از موم و بعضی از گل و بعضی از اصل نهال ۷ عدد و ۷ شمار دران
 محل میداشتند - و تمام دیوارهای صحن میادکی جامه^(۳) نرمینه
 میگرداند - و جامه^(۳)های لشکری در تمام صحن نارجا قرار میگرداند
 و از جیس میوه تر و خشک دران میزدند - چون چاشت میشد
 حضرت فیروز شاه می آمد - در محل کوشک می نشست - ملک
 نائب ناریک بیرون می آمد - اول نندگان تبعدارها میشدند - بعده
 بیست و یک چتر در میمنه و میسره میگذاشتند - ده چتر راستای
 سلطان و ده چتر در چپا - و یک چتر بر سر سلطان میداشتند - و تمام
 چتر بانواع رنگها بودی - بعضی چتر لعل و بعضی سبز و بعضی بزرگ
 گل لعل و بعضی در رنگ و بعضی کنگ و بعضی سیخ و بعضی سیاه و
 بعضی سپید و بعضی مشع در رنگ لعل که آردا میگذد بزر میگویند^(۵)
 و در برشکال پادشاه بر سر میداشت^(۷) - چون چترهای مذکور در
 محلهای خود ایستادند بعده نشانهای مراتب درون میبردند - و

(۲) از حامه رنگین ارحامه میزدند • (۳) لنگری • (۴) مهلبک • (۵)
 میگذد • (۶) هوای شکال • (۷) میگذاشت • (۸) بعده نشانهای
 مکسانی و کللی و مکلل پیش تحت میزدند و نشانه پادشاه دران دران محل
 بردن فرمان دود و نشانه مکسانی موارنه ص و شخص و بانص و هفتاد بودی •

چون روز عید نزدیک رسیدی پیش ازان ساختگی جشن شدی - و در شب عید حضرت فیروزشاه بسیار شب بیدار بودی - بلکه بارها درین کردارها حضرت شاه رخ بسوی ملک نایب باریک آوردی و فرمودی - ابراهیم تو چیزی ندی - اگر تو درین کار شروع کنی من چندین خون نخورم - و اگر نه در عهد خدایگان مغفور مرحوم سلطان محمد شاه بن تغلق شاه انارالله برهانم چون شب عید شدی سلطان محمد بر من همین قدر گفتی که نایب امیر حاجب فردا عید ست - بمجرب آنکه از زبان سلطان محمد این مقدار لفظ بیرون آمدی من همان زمان تمام استعداد جشن روز عید موجود میکنانیدم تو آنچنان ندی که اسبابهای جشن مرتب توانی گذایدی^(۲) - من بدین سبب تمام شب برای استعداد روز عید نشسته میباشم - المقصود شهنشاه مسعود برگزیده حضرت ودود معبود خود اهتمام میکرد افسانۀ جشن روز عید - چون روز عید میشد در هر هفت صحن^(۳) کوشک شهر معظم فیروزآباد برگ درختان نوزک که آنرا در عرف پتی گویند در تمامت صحنها فراز میکردند - و در محلهای شیب که آنرا صحن میانکی گویند بر حکم فرمان شاه بارگاه جهان پناه نصب میکردانیدند^(۵) که آن محل را محل بارجایی بارعام نیز گویند - و دران محل پادشاه اکمل یک کوشک برای عام فرمایش کرده بود - چون حضرت جهاندار خواستی که بارعام بر خلایق خواص و عوام دهد دران محل نشستی - و

(۱) کرد * (۳) هشت * (۴) محل پا شیب * (۵) میگردند *

ار بلاد ممالک بوجه ادرار تعیین داشتند - بلکه چهار هزار و دویست نفر
 که مدام دل ریش^(۲) بودند ار دیوان استحقاق مشاخره میبردند - و
 عهده دار مستحقان در عهد دولت آن شاه جهان علیحده بود - ار صدوق
 سلطان فیروزشاه^(۳) نکرّم الله هر همه را بخوشی و حرّمی گذشت
 هر چند که این ضعیف میخواهد که ذکر سلطان فیروزشاه تا آخر رساند
 ار عایت ے نهایت الطاف و اشفاق که آن شهریار را با خلق افتاد
 تا آخر نمیرسد - چنانچه مناسب این حال امیر خسرو^(۴) علیه الرحمة
 میفرماید *

* بیت *

- * یافتمی ار گشت ازل خوشه *
- * راست کی ار هر خدا^(۵) نوشه *
- * گرچه جهانداري و شاهیت هست *
- * سوي خدا بین و مشو خود پرست *
- * در حق او گشت بحود داشتی *
- * دیر حصومت شو و رود آشتی *

مقدمه شادهم شرح حشها

دقل است حصرت شهشاه سلطان فیروزشاه مرقوانی آئین
 سلاطین اهل گاه در مواسمات روز اعیاد و شب نرات و روز نوروز
 جشنهای عام کردی - درین کار کوشش چون خسروان اهل تعار نموده

(۲) نا دل ریش * (۳) نکرّم الله تبارک و تعالی (۴) امیر خسرو

تری الله * (۵) اند *

گویی غفلت باخت - زبان با ترجمه بیان لسان در عالم شکر نی شکر
 شتافت - تا غایت بیمار بے تیمار را قصد صلوات بتائیر کثرت بلیات
 و نکبات با تیمم بود - بمجرد صحت نن شفای بدن برای لطافت
 نظافت بشارت اشارت بسوی وضو کرد - مریض مذکور بعد از اتمام
 طهارات بدو گانده تحیات^(۲) مشغول گشت - بعد از فراغ نماز و اتمام نیاز^(۳)
 بدعای مزید دولت دارین حضرت فیروزشاه طالب کونین مشغول
 گشت - مناسب این حال و موافق این مقال حضرت پیغمبر ما
 محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از غایت صفا ازان حال بدین
 مذوال فرمود - کما قال النبی صلی الله علیه و سلم ادخال السرور
 فی قلوب المومنین صدقه *
 * بیت *

دور بتو خاتم دوران نبشت * باد بخاک تو سلیمان نبشت
 آری عجب اسراری - در دیوان خیرات و شفاخانه بابرکات شهنشاه
 شش جهات از آثار شفقت بطانه برای آشنا و بیگانه دیبهای معمر
 و مزروع داخل کرده - تا حاصلات آن قریات در دیوان خیرات و
 شفاخانه خرج شود - چنانچه حضرت جهاندار این چنین خیرات
 اقامت کرده همچنان برای اهل علم و حفاظ و علما ادرارها تعیین کرده^(۴)
 و ایشان را وجهها داده - راویان شریف بروایت لطیف برین مورخ
 ضعیف شمس سراج عقیف گفته - که مبلغ سی و شش لک تذکة^(۵)

(۲ ن) حیات * (۳ ن) راز * (۴ ن) فرموده (۵ ن) تنکه ایمنه بداد

ممالک بوجه ادرار تعیین داشتند *

مهرداد اطبايي حادق و حکمايي صادق که رير قبه آستانه کارخانه
 سخاخانه تکیه رده بانتظار بیماری منتظر دشسته بمحرد آبکه بیماری
 محموره و مریضه محموره برایشان رفته و ار حالت مقاتل رحمت
 خود شرح داده طبیبان مذکور و حکیمان مشهور بمعالجت معلولان و
 تربیت محموران مسعل شدند - حدس حواس خمسة خود را بر بیمار
 ے بیمار مبدول کردند - چهار طبع مریض را بتائیر سه هوا بدر ایل
 عقلي و نقلي در روز واحد دریافتند - و بر حسب مزاج نسوي
 علاج شناسند - ار غایت اشفاق و مهربانی بلکه ار مهربانی داروي
 تلخ ار داروخانه سخاخانه چون گلاب در کام بیمار نگام و ناکام چکانیدند
 و معکوبهای تدوي حیات ترکیب یافته آب حیات در حلق بیمار
 ے بیمار چون گلاب چشاییدند - بمحرد معالجت مریض بیچاره ار
 علت مرض خلاص یافته چون شیر زیاں سوی آهوی جهاں دواں دواں
 رواں شده - آرے آن مریض افتاده ایستادی - و ایستاده را بنیادی
 نسوي تدبیرها ار سادی نحت کشادی - عمل امل را پیش بهادی
 در نعت بدست دولت کشادی - گوش را نگوش گوشه گوشي چشم
 را بچشمک ردی نگوشه ریاں را رماں رماں نمنا مهر نوشي و نفس را
 آرزوي بهر نوشي نحت را در عالم اقبال خوشي نكروشي - چون
 مریض ار درد الیم و محنت عظیم رهایی یافت دستش نسوي
 کربانی شناس و پای مریض در میدان رواني بچوگان صحت

معهدا چون سلطان فیروزشاه بچندین قید بموکلان تاکید بتاکید کرده
 آستانه شفاخانه و صحتخانه برای عامه مریضان بنا فرمود
 طبای خافق و حکمای صادق و خدمای مصدق و جراحان و کحالان
 دران مقام تعیین گردانیده - و ادویه و اطعمه و اشریه برای مریضان از
 خزانه مقرر کرده - باب کرم عام به شفقت تمام بر خلایق خاص و عام
 کشاده - چاوش درگاه ندا هل من سائل در داده - لاجرم بیماران
 گرفتار و معلولان بے تیمار برخاستند - و لنگان و افتان و خیزان هر گامی
 ده جا افتادند - و بهر قدمی صد جا نشستند - چون یکی بدستش یا
 دست کش غیره به پیش آستانه شفاخانه شتافتند بمجرد منظوری
 نظر و دیدن اصحاب شفاخانه را بے صبر بیماران و بیچاره چون اهل اضطرار
 دست سوال بانگشت مقال برداشتند - خادمان مملکت که نصب
 گردانیده شهنشاه بودند بتاب شتاب بسوی اهل تپ و تاب شتافتند
 تخم بشارت صحت در صحن چمن گلزار امید حیات ایشان کاشته
 باعزاز عام و مرحبای تمام با بشارت سلامتی و سلام علی الدوام چون
 اصحاب یکنه جانب آستانه شفاخانه اشارت به بشارت داده - کقوله
 تعالی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین * * بیت *

* چون تو شدی سایه یزدان پاک *

* سایه نشان باش برین مشیت خاک *

(۲ ن) نصب گردانیده * (۳ ن) دربار کرم * (۴ ن) ندا به سائل

در داده * (۵ ن) بسوی اهل شتاب بتاب شتافتند *

کوشش ناجداران بسیارست - چنانچه مناسب این قول امیر خسرو^(۲)
 فرموده * بیت *

در عمل خیر توقف مکن * چون بکنی هیچ تاسف مکن
 الغرض سلطان فیروزشاه با عون عنایت حضرت آله نفقده بیماران و
 تربیت زمره گرفتاران از سر شفقت بطنه مبدول داشته کارخانه
 شفاخانه و آستانه صحت خانه از آثار تربیت خسروانه برای آشنا
 و بیگانه بنا فرموده بر معلولان ضعیف و معمو مان نحیف در دولت
 سعادت کشوده طبیبان حاذق و حکیمان صادق بعهده داری آن داشته^(۳)
 تخم امید در کشت زار بیمار بے تیمار کاشته - ادویه^(۴) و وجه اطبا تعیین
 فرموده - و برین جمله بار نموده - چون مریض مسکین از تاثیر مسجوری
 وثامت و مخموری سقامت بر ایشان پریشان دل آید و از احوال مقال
 خویش و اقوال درد دل پریش بدیشان بار نماید باید که طبیبان
 دانا و حکیمان توانا نبض مریض بگیرند - و دلیل او را بدلائل عقلی
 و رموز فهمی به بینند - بر حسب مزاج بیمار علاج از سر تیمار کنند
 بران علل مختلف تداوی متفق سازند - معجونها علی التماسی^(۵)
 ایثار نمایند - تا مزاج بیمار به تیمار معتدل ایشان در اعتدال آید
 وقت صحت نی و سلامتی بدن در آید * بیت *

نیست سر آغاز تر از آدمی * نیک سرانجام تر از مردمی

(۲ ن) امیر خسرو تری الله طالب دین علیه الرحمة و الغفور فرمود

(۳ ن) قرار داشته * (۴ ن) مال ادویه * (۵ ن) علی التماسی پرنارند *

(۲) * هر درد را که بی‌بختی درمان و چاره هست *

* درمان درد سعدی با دوست سازواری *

الجرم همیشه تاجداران تفقد حال بیماران باهتمام تمام و کوشش دوام
مدام کرده - هر یکی در عهد دولت خویش بفرست و کیاست
بیش بر دل پرریش^(۳) نوش ایثار مبذول داشته تفقد مہجوری و
مجبوری بکمال کوشش در ذمہ شفقت خود پنداشته این افعال^(۵)
سنیه و خصال مرضیه را بسر برده - هر یک شهریار در ادوار و اطوار
عهد خود صحت خانه از تاثیر شفقت بطانه برآورده - ابواب کرم و
اسباب نعم برآشنا و بیگانه کشاده - شربت خوشگوار بر کف معلولان
نهاده - معجونهای مختار از داروخانہ اختیار بمغمومان داده - در
کلمات بقراط و علامات سقرات است که مدام سلاطین خوش نام
تربیت بیماران و تفقد مریضان کرده - شاه جمشید با عظمت خورشید
سوال این مقال بدین منوال از وزرای خوش خصال خود کرده - که
سلاطین را در آئین جهانداري و قانون شهریاری از گفتار و کردار کدام
آثار بهترست - باجماع^(۶) گفتند - و جوهر گوهر این شبهه شبیه متفق
سفتند - که دور گردانیدن خار بناچار از صدر بیمار که همیشه بیچاره
بیمار در علت مرض گرفتارست - در اقامت این فعل ثواب بسیار
است - از شجره مراد ثمره بیشمارست - در اقامت عمل این امل

(۲ ن) گشت * (۳ ن) بر درویش کوشش بسیار * (۴ ن) مخموری *

(۵ ن) این افعال مفید و خصال مریحیر * (۶ ن) تا جماعه *

یقین میان دو بلا درآید - یکی علت بیماری - دوم کثرت فقر و اضطرابی
 آثار این دو رخم در دل مریض بیچاره همواره تازی^(۲) - لاجرم مریض
 مسکین در ایام مرض که فلسفی وجه معاش و پشیری برای انتعاش
 بدست او نموده از عایت ے قوتی و ضعف جبلی جانب کوی
 ناامیدی رانده - و آیت فامرادی خوانده - موکلات فضایی زمانه برای
 قوت عیال خانه برسیل عادت زمانه زمان رمان رمان ملامت کشاده
 مریض بیچاره از آثار بیچارگی بسیار دل بر مردن نهاده - ارغایت
 اضطراب و دیده در اسکات مریض در قلب دریای علت افتاده - آثار
 ازادت ربانی و اسرار حکمت حضرت سبحانی اکثر اسباب باری پررنا
 بر چشمهای طاهری و باطنی مریض کشاده - مریض مسکین بادل غمگین
 میان بلاهای گوناگون و علتهای روزامروز که در صحت در نکاپو بود در
 ایام مرض از تک مرو مانده در دل گذرانیده - که ازین جلبت الیم^(۳)
 و هلاکت عظیم جان درویم کے برود کارم مگر یکسو شود - المقصود چون باز
 این دو اندوه مانند کوه با شکوه یکے علت رحمت دوم کثرت اضطراب قوت
 صحت بر تن بیمار نفاچار روز آورده حضرت سرور عالمیان و شفیع
 مچرمان برای معالجت بیماران و تدویتی مریضان مرموده^(۴) - کما قال
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم العلم علمان علم الادیان و علم الادیان
 صدق یا رسول الله صلی الله و سلم *

(۲) گاری • (۳) رحلت در دیگر هله • (۴) تاکید بر تاکید

مرموده قال النبی صلی الله علیه و سلم *

بناکرد همچنان دار الشفا برای هریک بیگانه و آشنا شهری و غریب
 نزدیک و دور جوان و پیر اهل دولت و فقیر بنا گردانید - افسانه
 بنای شفاخانه که آن را صحت‌خانه نیز گویند - کما قال الله
 تبارک و تعالی لیس علی الاعمالی حرج ولا علی
 المریض حرج *

ز درویش ختن تا منعم روم * کس از دریای فضلش نیست مکرور
 حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی در بنیاد نهاد جسد
 آدمی زاده هژده هزار علت^(۲) نهاد - و اسرار غذا و آثار بلا در تن آدمی
 پدید آورد - ازین جمله شش هزار علت آنست که اطبای حاذق
 و حکمای صادق نه نام آن علتها بدانند و نه نام دارو - و شش هزار
 علت آنست که اطبا نام آن علتها بدانند - اما برای دفع علت
 دارو ندانند - برین وجوه حضرت قادر کریم و خصمی لیل و نهار
 مستقیم خصمی علل را بخصمی مخلوقات اهل زمین بمخاصمت
 گماشته - و تخم این بلا و غذا در زمین گلستان ابدان آدمیین بید^(۳)
 قدرت و کمال حکمت کاشته - چون افواج و امواج علل^(۴) حصار تن و
 کنگره بدن را محصور گردانند مریض مسکین با دل اندوهگین و سیئه
 غمگین چون مجذوبان غمگین دروازه راه اکل و مشرب شرب را بسته دارد
 شاید طبیب عقل در آویز کردن پرهیز فرماید - مریض مسکین با وجود^(۵)

(۲) دوازده هزار علت نهاد * (۳) بدن آدمی * (۴) علت *

(۵) مکنونان * (۶) نشاید *

بختواب بیغمی غفوده - و اگر میباید دختر در خانه شوهر در عذاب
 لاجرم مادر و پدر او مدام در غرقاب التهاب - سبحان الله با این
 همه احوال در احوال پیغامبر صلی الله علیه و سلم است - که اگر مرا
 دامادی ار علی به بودی چه خوب بودی - یاران پرسیدند یا نبی
 الله ار علی بهتر کیست - پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود - بهتر
 ار علی گورست - چنانچه خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران
 فرماید *

* چه خوش گفت جمشید برای زن *

* که یا خانه یا گور به جای زن *

همچنین عزیزی فرماید *

دختر^(۲) دخترا چونام دارد * شرمزده پدر مدام دارد
 • گر نیک زن ست بود اسباب * و ر بد باشد بگردے آب
 نا زاده نکو بخانه دختر * چون زاد بلا بمرد بهتر
 و ز زاده بماید در جهنم او * در خانه خصم خویش نیکو
 در خانه هر که دختری زاد * جز گور دگر مباد داماد
 با آنکه بیوت نیک اختر * یا زاده نیکوترست دختر
 زن ناقص عقل آفریدند * بر نام زنان ورق دریدند
 القصة بطولها و عزقبولها^(۳) چنانچه سلطان فیروز شاه بالهام حضرت
 الله تبارک و تعالی و عونه دیوان خیرات برای تسکین ابوالبنات

در دیوان نویسند - و مالهایی کثیر برای خرید اسبابهای بی نظیر^(۲) برداشتند - از مراحم شاه و عواطف شهذشاه چندین هزار دختر خوش اختر را کار خیر شده - بدین سبب چندین کسان را روزگار ساخته - کما قال النبی علیه الصلوٰة و السلام ابوالبنات مرزوق یعنی پدر دختران البته درین جهان مرزوق باشند - آری عجب کاری و بوالعجب اسرار - عجب قومی اند دختران چنانچه حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی از حالت مقاتل دختران در^(۳) فرقان بر سرور محبوبان فرمود - کما قال الله تعالی المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیر - یعنی ای محمد صلی الله علیه و سلم مال و پسران این هر دو چیز درین جهان زینت دنیا اند و باقی چیست - عمل صالح که بهتر است - و اتفاق مفسرین برین است که آن عمل صالح چیست - احسان در حق دختران - و این نیز در حدیث است - که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود - احسان کنید در حق دختران اگرچه پرکالۀ خرما باشد - و این نیز در حدیث است هر که در کار خیر دختر کسی از آثار یگانگی بسی بیک نفسی پیش سندهیان در روز کار خیر کوزه آب در دست کرده ایستاده شود الله تبارک و تعالی او را ثواب جزیل روزی کند - زیراچه طائفۀ دختران بغایت ضعیف و دائم شکسته خاطر اند - و محکوم غیره - و اگر دختر آسوده مادر و پدر او

رسیده اند و پدران ایشان اسباب کار خیر ندارند بدین سبب دائم
 دلهای ایشان پریشان - بلکه در اوقات متبرکات دلهای ایشان خراب^(۲)
 و مدام در مقام اضطراب و در دریای التهاب غرقاب - این بیچارگان را
 نه در شب خواب نه در روز قرار - ره عسر و خهی اضطراب - درین محل
 حضرت جهاندار چون جهانداران والا تبار و شهویاران کامگار فرمان فرمود
 هر آنکس که دختره دارد بآلهه باید که آن شخص در دیوان خیرات
 اخبار رساند - و شرح احوال خویش^(۳) و بیان درد دل پریش
 پیش عهده داران دیوان خیرات بآرماید - و از جمله عهده داران
 خیرات یکی سید امیر میران بود - که دران ایام بفعل امانت و
 دیانت می نمود - همچنین اصحاب دیگر - المقصود شهنشاہ مقبول
 حضرت ودود فرمود که تا عهده داران دیوان خیرات ارحالت مقاتلت
 اصحاب ابرالبغات تحقیق کنند - بدلائل عقلی و سرائین نقلی
 حاری شوند - بر اندازة حال هر کس وجه تعیین کنند - جنس اول
 پنجاه تنکه جنس دوم سی تنکه جنس سیوم بیست و پنج تنکه
 نقره سبب^(۵) کار خیر دختران بدهند - العرص چون اینچنین چیز
 امانت گشت هر یک عهده داران خیرات برای اقامت این کار
 در نشست - مسلمانان فقیر و عوزات بیوه حقیر از اشخاص معیور
 کبیر از هر چهار سوی مملکت در شهر نارآمدند - واسامی دختران

(۲) نصوص • (۳) احوال اسوال خویش • (۴) هرک •

(۵) بسبب کار خیر بدهند بچهار جهت دختران •

باز نمود - چون مهر حضرت شهریار و سکه مکنت خسرو گیتی مدار
 از آثار گفتار این گویندگان کامگار در امتحان راست بیرون آمد^(۲)
 حضرت شاه فرمان دهد - تا کجرشاه را بر پشت پیل سوار کنند
 تا جهانیان بدانند که مهرشش گانی حضرت جهانی سره است - و
 در هیچ نقصانی نیست - و کدورتی نه - همچنان کردند که کجرشاه را
 بر حکم فرمان شاه بر پیل سوار کرده در میان شهر گردانیدند - و آن
 گویندگان دروغی شده - حضرت شاه ایشان را در محلی بر سبیل
 جلا روان کرده - اما بعد از چندگاه دستور هواخواه کجرشاه را از
 کار معزول کنانیده - اما به بهانه دگر - آری اگر همچنان^(۳) وزاری عاقل
 نباشند کار ملکی^(۴) و کردار جهانداري بدشوارت کشد - هر یک خواص و
 عوام کلمات احسن صفات از زبان کشاد *
 * بیت *

وزیری چنین شهریارِ چنان * جهان چون نگیرد قزاقی چنان

مقدمه پانزدهم در بیان بنای دیوان خیرات

و شفا خانۀ با برکات

نقل است حضرت شاه ابوالبرکات بمطابعت سلاطین شش جهات
 دیوان خیرات برای تزویج بذات بذاکرده - اعفی آن مسلمانان غمگین
 و مومنان مسکین که فقیرانند و دختران دارند و آن دختران بحد بلوغ

(۲ ن) آمده است * (۳ ن) این چنین * (۴ ن) ملکا *

(۵ ن) عظام *

و برای امتحان خواهند برد - اگر بفروعی چند حبه نقره دران محل
 بر ما برسد ما درون بوته توانیم انداخت - کجرشاه با انکشت فروشان
 نیز یارگشت - آثار اسرار پیش ایشان گفت - ایشان درین کار سعی
 نموده یک انکشت ارمیان خالی کنانیده و چند حبه نقره درمیان
 آن انداخت - و دهن انکشت با موم مهر کرده - چون روز دهم شده
 حضرت شاه بادستور درگاه در محل خلوت نشسته - دران محل حضرت
 شهریار اکل بالایی پلنگ نشسته - و خانجهان دستور بر جامه خانه
 آرام گرفته کجرشاه را با گویندگان آورده - و زرگران را برهنه گردانیده
 فوطه در تن ایشان بندانیده - و انکشت فروش انکشتان آورده پیش
 زرگران انبار کرده - زرگران مذکور چند شش گانی بر حکم فرمان بر آورده
 مشهور معهود در بوته انداختند - بالایی آتش در نشاندند - آتش
 میدمیدند - و حضرت فیروزشاه با وزیر هواخواه در محل خلوت^(۳)
 در حکایت مشغول گشت - میان شاه و وزیر اکثر اسرار ملکی میرفت
 طائفه زرگران در عین دمیدن آتش آن چند حبه نقره که درون انکشت
 بود با نیز گرفتند - و سبک میان بوته انداختند - چون بوته از آتش
 فرود آوردند و سرد کردند پیش تخت وزن کردند - چنانچه بر آورد
 قدیم بود مهر ششگانی هم بدان برآستی آسود - صدق مقال جمال
 نمود - گویندگان دروغگویان شدند - سلطان فیروزشاه کجرشاه را جامه
 داد - و ابواب مرحمت^(۴) و عاطفت کشاد - درین محل وزیر اکل

همیشه فرق کارکنان در افراط^(۲) بے نهایت کوشند - و این نیست که این کار از ذات تو آمده باشد - برو از کارکنان خود تحقیق بکن - اگر همچنین باشد که آن گوینده می تراشد من تدبیری سازم که درین میدان شطرنج بازی با فرز^(۳)ی بند بزم - تا راستی مهرشش گانی بکرم ربانی در میان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان ظاهر گردد مع هذا چون کجروشاه اهل خطا از پیش دستور مستثنی بازگشت بر کارکنان خود رفت - برای راستی این کردار در نشست - بعد از گفت و شنود نهفت از زمره کارکنان تحقیق گشت - که یک حبه نقره در مهرشش گانی نقصان است - کجروشاه پیش دستور شهنشاه راستی حال و صدق مقال بازگفت - درین محل دستور مسطور مهره سرسفت - و گفت که در محل خلوتگاه برای احتیاط این افواه طائفه زرگران را خواهند آورد - برو با ایشان یار شو - کجروشاه^(۴) چون این افواه از زبان دستور درگاه شنید که وزیر پرتدبیر مستظهر گردانید سمت زرگران دوید - چون ایشان را دید آنچه از زبان دستور شنید بگوش ایشان رسانید - که شما را درین کار چیزه در دل می باید گذرانید تا راستی حال از آثار درستی مقال ظاهر گردد - ایشان بر کجروشاه گفتند - و گوهر صدق بصدق سفند - که دران محل بحضرت شهنشاه اکمل ما را برهنه کرده این فوطه و یک توجامه خواهند بندانید

(۲ ن) توفیرات بے نهایت * (۳ ن) ما ازین بند * (۴ ن)

نمیگیرد - شنیدن این کلام شهریار عظام فرمود - که برای تحقیق این گفتار و تصدیق این کردار کدام راه پیش شاه گیرند - دستور مشهور رمور مستور از غور کشور بیرون داده اسرار ملکی کشاده - که در اعمال انداختن این کار محض غلط و امتحان کردن عین خطا - درین محل شهنشاه اکل فرمود که رمور این راه را میباید کرد - تا رشته شبهه ما از پیش عقل برخیزد - دستور مذکور العاط مستور شهریار مشهور گفت - و جوهر گوهر معانی ملکی سعت - که گویندگان را بقید نقد^(۲) میباید کرد - و برای احتیاط این کار و تحقیق این کردار در محل خلوت میباید بست - بعده در امتحان این کار در باید نشست - می^(۳) الحاصل آن گویندگان را که دو نفر بودند هر دو را نزد کردند - و درندیشان دیوان وزارت داشتند - میعاد احتیاط برزور دوم انداختند - چون خاتجهان نارگشت حضرت ساه در خلوت رمت - دستور مذکور مستور طلب کمرشاه کرد - چون او حاضر آمد خاتجهان آغاز کرد - العاط اسرار از زبان برآورد - که عاقبت کار از رمور عمال کم کردار طمع اموال در دل بسیار باشد بدین سبب مهره^(۴) عاقبتی تراشد - و قانون است در جهان که

(۲) بقید مقید می ناید * (۳) و برای احتیاط این کار در ناند

نشست می الحاصل آن گویندگان را تحقیق این کردار در محل خلوت چون اصحاب خلوت میباید بست بعده در امتحان این کار ناید پیوست چنانچه

آن گویندگان را که دو نفر بودند که *

عہدہ دار مذکور درین عمل مشہور کوشش بیش می نمود - چنک لکھہ^(۲)
 تنگہ را مهرشش گانی در عہد دولت سلطانی بعہدہ داری کجروشاه
 مهرزده بودند - ما نا کہ دو نفر گویندگان چالاک پیش تخت شاهی
 و اورنگ کٹر کلاہی بر آئین قانون پادشاهی گویندگی کردند - و برین
 جملہ باز نمودند - کہ در مهرشش گانی عمال حضرت جهانبانی یک
 حبہ فقرہ نقصان انداختہ اند - اگر امتحان کنند راستی حال و
 صدق این مقال فی الحال پیش تخت معلوم شود - و بران کارکنان
 و عہدہ داران رود آنچه رود - سلطان فیروزشاه بالہام حضرت آلہ آن
 کیفیت را تسلیم دستور مشہور بمستور کردہ - دران ایام خانجہان
 مقبول نیکنام در حیات بود - نقل خانجہان مقبول در سنہ ۷۷۲
 اثنین و سبعین و سبعمایہ رونمود^(۳) - الحاصل درین محل وزیر کامل
 الفاظ اِکمل باز نمود - و ابواب اسرار ملکی کشود - کہ مهر سلاطین
 در میان ممالک روی زمین بدخترک بکر ماند - اگر مبادا دخترک
 بکر بر است و یا بدروغ در محل متہم گردد و بدنام شود بعدہ
 آن دخترک را با وجود جمال و کمال بسی کسی نخواہد - همچنین
 اگر مهر سلاطین طالبان دین معاذ اللہ بر است یا بدروغ کسی از آثار^(۴)
 گفتار طمع بسی سبب نقصان مهر کیفیت دہد گوئی فی الحال
 مهر پادشاهی بدنام میشود - در اقالیم جہان و ممالک دوران آوازہ
 قبیح بصریح می رود - بدین صورت مهر بدنام میشود - هیچ کسے بردست

(۲) چندانکہ ! * (۳) بود * (۴) از آزار آثار گفتار *

مقدمه چهاردهم شرح بیان احوال سکه

مهر ششگانی

نقل است سلطان ^(۲) میرور شاه در طور عظمت و دور مکنث خویش
 چون سلاطین اهل کیش سکه های مهر ^(۳) بچندین نوع پدید آورد
 چنانچه ننگه زر و ننگه نقره و سکه چهل و هشتگانی و مهر بیست
 و پنجگانی و بیست و چهارگانی و دوازده گانی و ده گانی و
 هشتگانی و ششگانی و مهر یک جینل - چون میرور شاه بچندین
 اجناس بیقاس مهر وضع گردانیده بعد از دل مبارک بالهام حضرت
 حق تعالی و تبارک گردانیده - که اگر بیچاره فقیران از اهل بازار چیزی
 خرید کنند و از جمله مال او نیم جینل و یا دانگی باقی ماند آن
 دوکاندار دانگ خرده ندارد - و اگر این راه گذرے آن باقی بر او
 نگذارد صانع رود - اگر اران دوکاندار طلب کند چون این مهر بیست
 ارکا دهد - تا اربابی او دهد - برین وجوه میان بائع و مشتری
 مخالفت این ^(۴) حالت منطویل کشد - سلطان میرور شاه فرمان فرمود که
 مهر نیم جینل که آن را اده گویند و مهر دانگ جینل که آدرا ^(۵) بیکه
 خوانند وضع کنند - تا غرض فقرا و مساکین حاصل شود - المقصود در
 جلوس سلطان میرور شاه دار الصوب مهر ششگانی عهده کحرشاه بود

(۲) چون سلطان * (۳) بچندین انواع بی قیاس مهر وضع گردانید *

(۴) آن * (۵) گویند *

مهتر یوسف علیه السلام چگونه پادشاه بود - هفت سال که قحط
 در شهر مصر روی نمود و خلأئق آن مکان بتقدیر حضرت سبحان
 ب اضطرار کشود و هیچ تنی بر بستر راحت براحث نیاسود
 مدت مهتر یوسف علیه السلام طعام سیر نخورد^(۲) - وقت^(۳) بسوی
 دست تمنا نبرد^(۴) - گفتند ای یوسف علیه السلام خرم نهایی
 بر دست داری - سبب چه در مقام اضطراری - طعام سیر چرا
 یخوری - مهتر یوسف علیه السلام جواب چون اهل مثاب دادی
 ابواب اسرار باز کشادی و فرمودی - اگر سیر خورم گرسنگان را فراموش
 گردانم - دل‌های ایشان برونجامم - مع هذا اگر چه مهتر یوسف پیغامبر
 علیه السلام صاحب صفا در وفا کامل بود این چنینه در دل خود
 میگردانید با این همه حال در حدیث پیغامبر ما محمد رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم آمده است - که مهتر یوسف علیه السلام
 بعد از رفتن جمیع انبیا در جنت ششم ماه در بهشت رود - بسبب
 آنکه در مقام حساب ایستاده باشد - چون از کرم حضرت آله سلطان
 فیروز شاه در دار دنیا حساب آخرت اینچنین دید همچون برگ بید
 لرزید - با بندگان خدای تبارک و تعالی آسانی^(۶) گزید * * بیت *
 * از گناه خویش سوزانی^(۷) همی ترسی و لیک *
 * با کریمی کار داری غم مخور مردانه باش *

(۲) نخوردند * (۳) وقت لقمه دست تمنا نبردند * (۴) بچه سبب

(۵) تا با بندگان * (۶) گرداند * (۷) همی پرسی *

آری زه خوشی و خرمی که عمال آن دور داشتند - امید میدارم
 چون سلطان میروزشاه بالهام حضرت آله با اهل عمل درگاه اینچنین
 معامله ورزیده طرف گناه صغائر و کبائر ایشان ندیده حضرت الله
 تبارک و تعالی کریم و رحیم ست مقدرات اعلی در وقت سوال و
 جواب عمل مملکت و کردارهای امور سلطنت او را مکرر بخشیده
 باشد - زیراچه چنانچه رمه تاجداران و مرقه شهریاران در دار دنیا
 سرقوم خلایق آمدند همچنان حکمت حضرت سبحان با پادشاه
 حساب کرد آخرت بسیار و بی شمار ست - چون حضرت مهتر یوسف
 علیه السلام ازین جهان بدان جهان پیوست و از سرای فانی در
 گذار جاودانی رمت (۴) و البته مدفن اکثر ابیای صلوات الله علیهم
 اجمعین درون بیت المقدس است (۵) چون جناره مهتر یوسف علیه
 السلام در بیت المقدس بردند خواستند درون ببرند و دامن کنند
 از درون بیت المقدس آوار برآمد - که یوسف علیه السلام را بیرون
 بیت المقدس در خاک سپارند (۶) که او پادشاه مصر بود - اگرچه
 با خلایق انواع عدل نمود - با او محاسبه بسیار ست - همچنان کردند
 که مهتر یوسف علیه السلام را بیرون بیت المقدس داشتند - بیشتر
 ابیای اهل صفا درون بیت المقدس آسوده اند - مگر حضرت مهتر
 یوسف علیه السلام را پیش در بیت المقدس داشته - معلوم است

(۲) عمداً * (۳) طرف گناه صغائر و کبائر فرایشان ندید * (۴) (۵)

باقی * (۵) سارند * (۶) اما *

فیروزشاه بالهام حضرت آله بر جمیع خلایق^(۲) در لطف و احسان کشاده
 گلدسته^(۳) بسیار بدست ایشان داده از گدازه کبیره خلایق مملکت بوفور
 سلطنت بازآمده - چون کارکنان درگاه و محاسبان اعمال عمال شهنشاه
 اینچنین معاينه کرده هرآینه ایشان نیز با خلق سهولت گرفتند - که
 الناس علی دین ملوکهم *

* چون همه کس خدمت سلطان کنند *

* هرچه که سلطان بکند آن کند *

معینا در عهد دولت آن شهنشاه اگر محاسبه اقطاعی شدی بمجرد
 آنکه مقطع اقطاع از اقطاع خویش در حضرت آمدی و پایبوس شاه
 کردی آن مقطع را در دیوان وزارت حاضر میآوردند - موازنه حساب کرد
 او میدیدند - و پیش تخت فیروزشاه میبردند و میگذرانیدند - باقی
 بیرون میآوردند - بعد از سوال و جواب فی الحال مقطع را روان
 میکردند - و چون سال انصرام شدی مکرران کارخانها را در دیوان
 وزارت حاضر میآوردند - از ایشان محملات می ستدند - و باقی از قسم
 نقد و جنس بیرون میآوردند - بهمه^(۴) حال درین مدت چهل سال
 محاسبات بر اسلوب محاسبان نشده - و این نیست که سلطان فیروز
 ازینها بے علم بود - بلکه نیکو میدانست - دیده^(۵) چشم می بست
 بهمه حال از جهت محاسبه اعمال عمال دیده نا دیده میکرد

(۲) از لطف در احسان * (۳) انبار * (۴) از ایشان همه حال *

(۵) دیده پسندیده *

سرمایه متواتر می یافتند - اما پایگاه سلطان فیروزشاه در پنج محل می بستند - پایگاه بزرگ در سهرورد و سلطان پور و پایگاه دوم در قبله سیم درون دربار شهریار می بستند - و آن را پایگاه محل خاص^(۲) می گفتند - محل چهارم پایگاه شکرخانه خاص - و محل پنجم پایگاه^(۳) بارگیداران بندگان خاص - و خارج این پنج پایگاه چندین هزار اسب در حوالی دهلی می چرید که آنرا سه پنج می گفتند - و کار خانهای نفر اعنی شتر علیکده بود - عهده داری این کارخانه ملک دلشاد داشت که در آن ایام او را دلشاد شکنه نفر می گفتند - دلشاد مذکور را سلطان ابوبکر شاه در دور پادشاهی خود خطاب صفدرخان کرده بود - و چتر لعل داده بود - و در کارخانه نفر شتران بسیار^(۴) - بیشتر آن شتران در دیهای می چریدند حوالی شق و بلاهن - و آن قربات همه در وجه ساریان گرفته بودند - چیزی شتر در شهر می بود - چون هنگام سواری شهریار شدی جمله شتر در شهر می آوردند - هر سال شتران زیادت می شدند - زیراچه چنانچه جمیع مقطعان اقطاعات هر سال خدمتیات از هر جنس و صنف می گذرانیدند شتران نیز می آوردند - سبحان الله زه ایام با برکت و نعمت که دور ملک فیروزشاه بود - البته محاسبه هیچ کارخانه در مدت چهل سال بر اسلوب محاسبان نشد - چون محاسبان مملکت معاینه کرده بودند که سلطان

(۲) سیم • (۳) پایگاه بار که در آن بندگان خاص • (۴)

کمال الدین تورنیکان^(۲) تصرف جاندارخانه داشت که صاحب بند سپید بود - همچنین در هر یک کارخانه همه امرا و معارف تصرف داشتند دران ایام تصرف علمخانه و رکابخانه و پیلخانه میسر از پیش تخت عهده پدر و اودر این مورخ بود - و از جهت ایشان درین کارخانه این مورخ کار کردی - معینا بارها درین کردارها سلطان فیروزشاه فرمودی که در مملکت دنیاوی همین دو گوهر لطیف با دو جوهر شریف است یک گوهر قسم اقطاع و پرگنات و معاملات - و گوهر دوم قسم کارخانه - چنانچه لکهوره محصول اقطاع است همچنان لکهوره در کارخانه جمع میشود - برین وجه تصرف یک کارخانه من کمتر از تصرف شهر ملتان نیست - درسی و شش کارخانه متصرف از پیش خویش تعیین کرده بود - و خواجه ابوالحسن تصرف مجموع کارخانه داشت - آنچه فرمایش میشد اول بر خواجه ابوالحسن فرمان رسیدی - او بر هر یک متصرفان کارخانه فرمایش کردی و در زمان واحد باتمام رسانیدی - و دران ایام دیوان مجموع کارخانه علیحده بودی - محاسبات کارخانه دران دیوان شدی - اگرچه در دیوان وزارت نیز متصرفان کارخانه حساب کرده میدادند - چنانچه اصحاب دیوان محاسبه اقطاع میکردند همچنان حساب کرد کارخانه نیز شدی - و در هر کارخانه حاشیه^(۳) بیعده بود - چنانچه فراشخانه و پیلخانه و علمخانه و پایگاه درین کارخانه حاشیه بسیار بود - و

سیدمین خرج را تب بود - و خرج کارخانهای غیررانبی چنانچه
جامدارخانه و علمخانه و فراشخانه و رکابخانه و مانند آن درین
کارخانها هر سال فرمایش اسبابها شدی - در هر سال اسبابهای نو
راست کردند - در جامدارخانه هر سال در ایام زمستان شش لک
تفکه را فرمایش زمستانی شدی خارج فرمایش بهاری و
تابستانی - در علمخانه هر سال هشتاد هزار تفکه را فرمایش برای
اسباب مراتب شدی خارج سرمائی^(۲) حاشیه و وجه اصحاب علمخانه
و در فراشخانه موازنه دو لک تفکه را فرمایش فراشینه شدی - در
عهد دولت آن شاه و مکنت آن شه نشاء اینچنین فرمایشها میکردند
و هر یک کارخانه عهده خاندان کبار و ملوک نامدار بود - چنانچه
جامدارخانه عهده ملک علی و ملک اسمعیل بود - که ایشان
عهده داری مرجانداری میمنه نیز داشتند - و پیلخانها در عهده ملک
شاهین^(۳) سلطانی و شکوه خانه عهده ملک خضر بهرام و علمخانه و پایگاه
خاص و رکابخانه عهده ملک محمد حاجی و زراةخانه و سلاحخانه
عهده ملک مبارک کبیر سلاحدار خاص و وکیل در بود - طشتدارخانه
عهده ملک بلال خان و جواهرخانه عهده سلطان الشرق اعنی
خواجه جهان سرور سلطانی بود - اینچنین خاندان معظم و ملوک اعظم
عهده داران کارخانها بودند - و از مرده اهل تصرف هر یک کارخانها را
متصرفان شاه جهان ار پیش خویش تعیین کرده بود - چنانچه ملک

(۲) حمامخانه • (۳) سه ماهی • (۴) ماهن سلطانی و سک خانه •

مقدمه سیزدهم شرح اسباب کارخانهای

فیروزشاهی

نقل است سلطان فیروزشاه صاحب نصرت و بهروز^(۲) مانند
 تاجداران مشعل گیتی افروز سی و شش کارخانه داشت - برای
 جمع کردن اسباب کارخانها کوشش بیش گماشت - هر یک کارخانه
 بانواع متاع و اجناس نفیس آراست - در هر یک کارخانه چندان
 اسباب جمع شده که نتوان شمرد - جمیع اسباب از جنس زرینه و
 سیمینه یا مرصع و یا مکمل بود - هر سال در هر یک کارخانه خرج^(۳)
 بسیار آمدی - چنانچه از جمله سی و شش کارخانه بعضی کارخانه
 رانبی بود و بعضی غیر رانبی - آنکه رانبی بودند (چنانچه پیلخانه^(۴)
 و پایگاه و مطبخ و شربخانه و شمع خانه و شترخانه^(۵) و سگ خانه
 و ابدارخانه و مانند آن) این چند کارخانهای رانبی در هر روز در
 عهد دولت شاه فیروز درین کارخانهای رانبی خرج بسیار آمدی
 خرج کارخانهای رانبی در هر ماه یک لک و شصت هزار تنگه
 رانبی این کارخانها بود خارج رخت آن کارخانهای مذکور و خارج
 مشاهره حاشیه و اصحاب دیگر - مبلغ یک لک و شصت هزار تنگه

(۲) فیروز * (۳) پشمینه * (۴) خیلخانه * (۵) و نفر یغنی

شتران و شکر و ابدار خانه و طیشقدار خانه و مانند آن این کارخانها رانبی بود

هر روز در عهد دولت او *

نصب شود ما که بیکریم بر کس درآمد کنیم - چون این مسکینان فقیران بے نوایان از سبب بیچارگی و بیکاری چندین تعلق و قلق دارند بدین تمنا آه ناامیدی از دل بر میدارند - درین محل سلطان فیروزشاه فرمودی این تعلق مالا یعنی از پیش دل بیکاران دور گردانیدم - هر کجا که بیکاری پرکاری بود در محل تسلیم میشدی آری احسن کرداری ره نیتهای خالص که فیروزشاه داشت - هر نیتی که کرد همه نیک بود - هر قولی و فعلی که اندیشید تمام برای طلب آخرت بود - كما قال النبی صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات - چنانچه مناسب این حال حضرت خواجۀ نظامی مریخ تواریخ شاهان علیه الرحمة و الغفران میفرماید *

* ابیات *

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او * رهائی بچنگ آور از چنگ او
درختی ست شش پهلو و چارینچ * تنی چند را کرده در چارمینچ
یکایک و رتھای ما زین درخت * بزیروفتد چون وز باد سخت
مقیم ندینی درین جای کس * نماند کنان هر یک یک نفس
درو مردم از تو بری میرسد * یکی میرود دیگری میرسد
جهان کام و ناکام خولھی سپرد * بخود مایگی پی چه باید فشرد
درین چار سو هیچ هنگام نیست * که کیسه بر مرد خود کام نیست
ندام جهان هستی از وام او * بدۀ وام او رستنی از دام او

هر یک رعیت مستهلک شده بود آن تمام دیهها را آبادان کنانیده
اصحاب و ارباب آن مقابر که متفرق شده بودند بلکه هر یکی سر در
جهان گرفته میرفتند سلطان فیروزشاه بالهام اله هر همه را جمع کنانیده
مقابر سلاطین و امامان دین تازه و معمور گردانیده - و همچنین آن
شهریار روم و چین فیروزشاه طالب حضرت رب العالمین حظائر مشائخ
طریقت و علمای شریعت قدس الله اسرارهم را نیز از سر مرمت
کنانیده - بلکه در حظائر سلاطین و مشائخ دین تختهای چوب صندلین^(۲)
در گنبد ایشان داشته هر یک مقبره را از سر آراسته - آری بوالعجب
اسراری - در عهد دولت فیروزشاه و دور مکنث آن شهنشاه هم نفع
بزندگان عام و هم نفع بمردگان مقابر عظام رسیده * بیت *

نیکی کن چون ترا دسترس است * کین عالم یادگار بسیار کس است
اما این بنگر که هیچ وقتی و یا هیچ ساعتی کار عمارت از آثار اسرار
مهارت بیکار نکنانیده - چون در محلی عمارت آغاز شدی اول دیوان
وزرات برآورد مایحتاج تیار ساختی - و مال بتمام از خزانه شهریار عظام
تسلیم کارکنان و عهده داران عمارت میشد - بعده عمارت آغاز میکردند
بدین نوع مدت چهل سال در عهد دولت فیروزشاه عمارتهای گوناگون
از هر جنس مرتب میشد *^(۳) بیت *

چو دولت هر کرا داده بخود راه * نبشته بر سرش نصر من الله^(۴)

(۲ ن) تختهای درهای گنبد ایشان از چوب صندل داشته * (۳ ن)

شده * (۴ ن) نبشته آیت نصر من الله *

تأثیر کثرت رعیت آراست - از قسم شهرها و حصارها و گوشکها^(۲) و بندرها و مساجدها و مقابرها بسیار و بیشمار بنا درمورد - چنانچه شهر حصار میرورده و فتح آباد که از حالت و مقالات آن این مورخ ضعیف شمس سراج ضعیف در مقدمات سابق مشرح شرح داد - و همچنین یاد - بزر آباد و میرور آباد هارنی کهیره^(۳) و تعلق پور کاسنه و تعلق پور بیشتر مقابر سه ضعیف چند پور و جر آن - در هر محله و مقامی نوای آن مقامات انواع اصطوار رح می نمودند - و البته رسته ست در قسم ملکی و ائینی ست در روش جهان داری هریک شاه که در عهد خود بر تختگاه نشست چیره املاک از قسم قریات برای اصحاب و ارباب با برکات باسم ملک احیائی احیا کنند - و حاصلات آن قریات داخل مقابر خویش گردانند برای اصحاب و ارباب - تا بعد از کوچ رحلت ایشان در مقابر و مدارس اینها خیر جاری باشد - و آن جمله دیوها حراب گشته و برباد شده اصحاب و ارباب آن مقامات محروم مانده - هریکی از تأثیر عسرت بیه آیت نا امیدی خوانده بدین سبب جمله خطائر تاریک گشته - سلطان میرور شاه بعزایت حصرت آله و با الهام الله در عهد دولت خویش بهراست و کیاست بیش درین کار اهتمام بسیار کرده و کوشش بیشمار برده مقابر جمیع سلاطین مرمت کنانیده از سر تازه تر گردانیده - و آن مقدار قریات که پیش ازین داخل هریک مقبره بود و بسی خرابی روی میدمود

بمنزلی نزل شدی و گوشت از شکار شکاری بسیار جمع شدی دران^(۲)
 دیکدوله می پختند - و بخلق^(۳) الله میدادند - و چندان پخته میشد^(۴)
 که بیشتر خلق خوردی - همچنین آن شهریار روی زمین در عهد دولت
 خویش بفرست و کیاست بیش هر وضعی که کرد هر یک چیز اعجوبه
 روزگار بود - آری بوالعجب اسراری که ایشان همه رفتند - و آنچه
 درین جهان کردند با خود بردند - از ایشان نامی بیش نماند - این
 همه نمودارها و شرح کردارها عبرت خردمندانست * * ادبیات *

این رسم جهان بیوفائیست * مغرور شدن بدو خطائیست
 هر کس که بزاد او بمیرد * جاوید جهان کس نگیرد

مقدمه یازدهم در عمارتهای گوناگون که سلطان فیروز شاه کرده

نقل است شاه فیروز با نصرت و بهروز را برای آوردن عمارتهای
 جد بسیار و جهد بیشمار بود - درین کار بکوشش هزار قصد نمود^(۵)
 هر یک پادشاهی دین پناهی صاحب دستگاهی که بر تخت مملکت
 و اورنگ سلطنت دارالملک دهلی نشست و ملکه های دیگر بقهر و غلبه
 گرفت برای عمارت این قدر کوشش نکرد - هوس فراوان و کوشش
 بے پایان درین کار سلطان فیروز داشت - بانواع نمونه درکار عمارت از^(۶)

(۲) ن در منزل * (۳) ن بخلق خدا * (۴) ن چندان طاهری *

(۵) ن هزار بار * (۶) ن درگاه عمارت *

چون پیلان بر شیر روز میآوردند شیر بر پیل حمله آوردی - دران حالت
 شهشاه با حالات بر شیر خود تیر ردی - تا بجائے رسید و مرتبه
 این کردار محلی رسید که چند شیر از جنس قلابر پیش دربار
 حصرت جهاندار میبستند نیمه در راستای دربار و نیمه در چپا *

* رباعی *

ار گرک و گورن و گور فچپیر * حر شیر درد بدیگری نیر
 در کشتی شیر کم شود سیر * نگداشته در حباش یک شیر
 و همچنین اگر در تلی و دهنده ماهی بودی شهشاه فرمودی که آن
 دامهای گران که بالایی ماده پیلان باز کرده میبردند آن دامها دران
 تلی و دهند اندارد - بر حکم فرمان شاه آن دامها را میآنداخند - و
 تمام ماهی میگرفتند - آری سلطان فیروز شاه مقبول درگاه حصرت
 آله این چنین شکارها باختمی که از سلاطین پیشین کم کسی باحت
 مگر فیروز شاه درین کار کوشش بیش گماشت - و همچنین شهشاه
 دین دو دیک دوله آهین برک راست گنایده بود - اینچنین
 برک که در هر یک دهگان^(۲) گرک پخته شدی - شکاری دیگر معلوم
 است که چند پخته شود - و دو دیکدان آهین با دهگان پایه برای
 این دو دیکدوله مرتب گنایده - آن هر دو دیکدوله با هر دو دیکدان
 صد و بیست نفر که در سواریهایی جهاندار برابر رکاب میبردند - چون

(۲) دهگان گرگ پخته شدی در یک دیک دوله ده گرگ پخته گردد

به پرانیدن شکره و گرفتن صید^(۲) مشغول داشت - چون آن شهریار در محلی نشست پیش او شکره را باولی میداند - و اگر سوار در راه رفتی هم شکره بسوی صید پرانیدی - و اگر از جنس چهارپایان پیش او چیزی خاستی یوز و یا سیه گوش بجانب آن رها کردند بلکه دوازده هزار نفر بندگان باهلی در رگاب ریات اعلی میرفتند و طائفه باهلی کسای بودند که دامهای آهوان بالای پشت ستوران بار کرده برابر میرفتند - چون آهوان در محلی مقام گیر میشدند آن دامدران دران مقام دام فراز میکردند - آهو دران دام افتادی - و بعضی بندگان باهلی بر نرگومیشان سوار مانند گردان جرار و کند آوران نامدار و پیکان زوپین از آهن و پولاد بر دست ایشان - چون در جنگلی و یا کیلی شیر حصاری شده بندگان طائفه باهلی از جزوی و کلی نرگومیشان را یکجا می کردند - و خود بر پشت ایشان ایستاده میشدند - نرگومیشان بدیدن شیر شاخهای یکدیگر متصل یکدیگر میکردند - و همه همچنان نرغه کرده بر شیر در می آمدند - و آن بندگان باهلی از بالا به ژوپین میدوختند - البته شیر کشته شده و گاه گاه بودی که سلطان فیروزشاه فرمودی تا دامهای بزرگ بالای شیر اندازند - و هر چهار جانب آن دام پیلان قید کرده پیلان کنان بالای دام شده می آمدند - آن شیر را زیر دام میگرفتند - و گاه گاه بودی که حضرت فیروزشاه فرمودی تا پیلان را بر شیر ژیان در آرند

لشکر سلطانی بود برای گرفتن شکاران قصد می نمود - هر یک
 هر یک صیدی را بکوشش گرفته می آورد - در ایام پره چا^(۲)
 گوشت شکاران شده که از غایت بسیاری گندگی برآمدی
 بعضی اشخاص ارطافه زیره با گوشت شکار قدید کرده تا شهر در
 می آوردند - و اگر سلطان فیروزشاه شکار گامیشان جنگلی در
 و ایشان بسیار بودند بر حکم فرمان برای ایشان نیز پره ش
 اما هم زمان واحد پره گامیشان شدی - چون شهریار شکار با
 همان زمان پره می شکستندی - زیراچه گامیشان از تاثیر
 بی پایان درون پره دیر نمانند - المقصود سلطان فیروزشاه بر کم^(۳)
 حضرت آله هرساله در هر سواری اینچنین سه چهار پره کرد
 انگاه فیروزشاه با بنگاه سمت شهر دهلې بازگشتی - آری عجب کا
 این همه نمودارها و کتابنها در تواریخ برای عبرت ست
 خردمندان را *

آرند یکی و دیگری بربایند * بر هیچکس این راز همی نکشا
 مارا ز قضا جز این همین نمایند * پیمانه تویی باز بتو پیم
 افسانه شکار شیر و ماهی - حضرت فیروزشاه صاحب دستگاه گاه و
 از هر یک جنس شکار میبخت - و بکوشش تمام و قصد مدام
 الدوام مرکب عزت بسوی شکار می تاخت - همه وقت خود^(۴)

(۲) گوش گرفته * (۳) ما هوا المقصود * (۴) همه وقت

روي و يا گرگي بودي فيروزشاه اول آن را زدے - بعده دنبال
 نکاري شده - و در ايام پره دهليز برنيامدے - بارگاه و خوابگاه^(۲)
 ن سفيد برآمدے - و برهريک خيلداران فرمان شهريار بود - که
 آن خویش در النکهاي خود هشير باشند - آمدن ايشان در
 ي حاجت نيست - تمام خيلداران با ياران در النکهاي خود
 ها پيش کرده هوشيار و بيدار ميبودند - يک دور پره از ترکشها بود
 و دور پره با اينچنين^(۳) محکمي استحکام يافت و شکاران از هريک
 س دورن پره محبوس گشت چنانچه از هزارها گذشت معيذا
 طان فيروزشاه هر روز از پره سواري کردي - و موازنه پانصد و ششصد
 ار از زمرة شاهزادگان و خانان و ملوک برابر سوار^(۴) ميشدند - سلطان
 روزشاه درون پره درآمدي و شکار باختي - دنبال شکار خود تير
 داختي - و پيش النک هر خيلداري که شکار زد ي همه بدان
 خيلدار انعام شدي^(۵) - بدین طريق موازنه هفت هشت روز شاه فيروز
 نکار باختي - سمند عزت دنبال شکار باختي - چون خواستي که پره
 بشکند و شکار باقي مانده را بگيرند بر حکم فرمان شهنشاه روي
 زمين يک تير آتشين درميان پره ميگذاشتند - و دهلها با شهنها
 مينواختند - جميع خلایق در مي آمدند - شکارے که درون پره
 مانده بود غارت ميکردند - هريک از طائفه کهار و کواني که در

(۲) خوابگاه لعل * (۳) بدین محکمي * (۴) سواري

کردندي * (۵) داد ي *

خسرو جهان می‌رسانیدند - ^(۲) تا سواران مذکور آهسته آهسته پیلمال
 کنان در دایره حلقه پره درآیند - و فرمان دیگر می‌رسانیدند تا نباید
 که هیچ طرفی شکار بیرون آید - هرچند که دور پره گرد میشد
 سوار پره اریک تو دو تو می‌شدند - و از دو توسته تو می‌گشتند
 اینچنین شدی که سواران حلقه پره مقابل یکدیگر دیده شدند
 اران روز دور پره میان سه چهار گروه میداشتند - چون روز ناخرمی
 رسید دران وقت فرمان میشد - هر آنکس که در محلی در حلقه
 پره ایستاده است آن شخص همدران محل فرود آید - و در ایام
 پرها محل و غیر محل نبوده - هر که در محل ایستاده است همانجا
 فرود می‌آمد - و همچنین سراسیمه خیلداران بانصال یکدیگر بر می‌آوردند
 تا اینچنین شدی که در جمله دور پره یک دور سراسیمه بودی - زیراچه
 سراسیمه این خیلدار با سراسیمه آن خیلدار اتصال بانثی - و سراسیمه
 آن خیلدار با سراسیمه خیلدار دیگر - بدین طریق دور پره که
 میان چهار پنج گروه بودی گرد پره یک دور سراسیمه می‌نمودی
 و پیش دور سراسیمه کنگره می‌بستند - در گرداگرد پره یک دور
 کنگره بودی - و عقب سراسیمه بنگاه خیلداران فرود می‌آمدند - و اهل
 بازار نیز متصل خیلهای خویش فرود می‌آمدند - چون برین
 طریق در پره استحکام یامتی ^(۳) درون پره تفحص می‌کردند - اگر شیری

(۲) تا آهسته آهسته در دور پره گرد می‌آمدند هرچند که دور پره

زیراچه سوار هریک خیلدار بدم ریز میروند - آن شهریار را گفتار ایشان بر مزاج نیفتادی - ازان گفتار اعراض کردی - الغرض چون هر دو نشانه موازنه دهگان کرده رفتند سوار دم ریز برابر نشانهای مذکور میرفتند - چون سوار بتمام رها شده^(۵) بعده طائفه بندگان خاص در پره رها می شدند - و میان بندگان نیز در هریک صده یکن بیرق بودی - ایشان نیز بتمام می رفتند - بعده اسپان پایگاه شکره خانه می گذاشتند - و خلق کار خانها نیز در پره رها شدند - بعده پیلان در پره رها میشدند - و اگر دور پره بزرگ بودی پیش از پیلان سواران بنگاه رها می شدند - بعده پیلان - القصه چون این هر دو نشانه در مقام میعاد یکجا میشدند دران محل آتش میافروختند تا دود برآید - و معلوم شود که پره پیوست - و آن مقدار سوار که بدم ریز می گذشت مقابل یکدیگر عنانهای خود می گردانیدند تازی سواران درون پره می آمدند - فرمان از زبان خسرو جهان می رسانیدند - تا سواران مذکور آهسته آهسته در دائره حلقه پره در آیند - و فرمان دیگر می رسانیدند - تا نباید که هیچ طرفه شکاره بیرون آید - مع هذا چون سواران در می آمدند فرمان از زبان

(۲) (ن) ازین * (۳) (ن) برای * (۴) (ن) میفرستادند * (۵) (ن) رهانیدی *

(۶) (ن) ایشان نیز در پره صده رها شدند چون بندگان نیز بتمام میرفتند

پایگاه و شکره خانه * (۷) (ن) بعده سواران در پره رها میشدند * (۸) (ن)

شمس سراج عمیق^(۲) برابر بودی - چون سلطان فیروز شاه بکوچ متواتر
 نآزروی تمام شتاف گام دران صحرا میرسید و میخواست که پره
 شکار کند پیش ازان یک روز بر حکم فرمان شاه فیروز برمایش
 میکردند - و خلایق لشکر را دران شب بطویل فرود می آوردند
 دران شب دهل پاس میبردند - و درین مقام نمی تواختند - سلطان^(۳)
 فیروز شاه دران روز از فرودگاه کوچ میکرد - و تمام لشکر از سوار و پیاده
 و نندگان چار برابر میبودند - و نگاه بفر برابر شاه میشد - و دران روز
 خود بدولت و سعادت بالایی بلندی استاده میشد - و فرود آن
 بلندی سواران لشکر در پره رها می شدند - و در نشانه شکر بحکم
 فرمان جهانداز می آوردند - یک نشانه را در طرف راستا می فرستادند
 و نشانه دوم را طرف چپا - یک جانب ملک نائب بزرگ
 ایستاده سواران را در پره رها میکرد^(۴) - و در پره می گذاشت - و جانب
 دوم ملک عماد الملک دببال آن نشانهای شکر - هر یک سوار
 بدم زیر می رفت - هر یک خیل علیحده علیحده میگذاشت - چون
 یاران خیل در پره می رفتند اول بیره آن خیل رها میکردند - بعد
 دببال آن بیره تمام سواران خیل دار می رفتند - بعضی اشخاص از
 تاثیر حسد بقیاس که در جسد آدمی تعبیه است درین محل
 پیش آن شهریار اکل می گفتند - که مر شمار عرض لشکر همین است

(۲) (۱) ندائره * (۳) روز شده بفر مقام نمی تواختند * (۴) ن

رانده و دو پاس روز سیوم روز رانده در بنگاه رسیده - حاصل ازین آنست که آن شهریار بعنایت کردگار هفتاد کروه رفته شکار گورخر باخته باز در بنگاه پیوست *

تیرے کہ ز شست خویش بکشد * زو شیر بمرد و گرگ افتاد هرسو کہ بصید رخس رانده * بر نام شکار یک نمانده افسانہ پر شکار شکاری از آهو و گور و نیل گاو و جز آن - آرے اینچنین شکارے بیشتری در حوالی بدائون و آنوالہ میباشد - زیراچہ این اجناس بے قیاس جانور در محلی باشد کہ دران محل هم خرابہ بود و هم دران محل آب و کاه باشد - اینچنین خرابہ در مملکت دہلی بحکمت ازلی دران ایام در هیچ مقام نبود - بدان سبب کہ سلطان فیروزشاہ بکرم حضرت آلہ پادشاهی باجاهی صاحب دستگاہی بود بمعمارچی مملکت و رعیت پروری سلطنت بسیار کوشش داشت و کوشش برین گماشت تا اینچنین خرابہ در حوالی بدائون مدام خراب باشد مخصوص برای شکار شکاری - و اگر نہ دران مقام نیز آبادانی شدے از غایت توجہ آن جهاندار پرگار - الحاصل ہر سال آن خسرو خوش خصال از شہر فیروز آباد بسوی شکار سواری کردی - و مخصوص کردہ دران خرابہ رفتی - شکار بیشمار باختے - البتہ این مورخ ضعیف

(۲ ن) و دو پاس روز در بنگاہ رسید * (۳ ن) پروردگار * (۴ ن)

اتوالہ * (۵ ن) ہمہ * (۶ ن) بس * (۷ ن) استنالت *

المقصود چون شهنشاه طالب رضای حضرت و درود خواست تا شکار
گورخر کند بنگاه را میان خطه سوسنی و ابهر داشت - و خود بدولت
و سعادت برای شکار گورخر کوشش گماشت - سلطان فیروزشاه از بنگاه
سوار شد - درین محل آن شهریار اکمل فرمان فرمود تا سوار اسب
جید بیاید - و سوار اسب ضعیف هم در بنگاه بماند - دیگر جهاندار
فرمان فرمود - تا خلایق لشکر که برابر شهریار انسر خواهند بود باید که
باهتمام تمام آبهای سه روزه ذخیره بگیرند هم برای خویش و هم
برای مراکب خود - چنانچه اکثر خانان و ملوک آب برشتران^(۲) برگرفتند
و بعضی در گردن کهارن و پشت ستوران آب ذخیره برداشتند
سلطان فیروزشاه بوقت نماز عصر از بنگاه سمت شکارگاه کوچ کرده
و بدانجانب رخ آورده بسرعت تمام و بشتاب گام روان شده تمام
شب رانده - چون روز شده تا وقت نماز ظهر در مقام آرام گورخر
رسیده دران مقام پره کشیده میان پانزده کوه دور پره شده - بعده
آهسته آهسته از غایت جنبیدن دور پره میان چهار کوه داشت
گورخر بسیار و بے شمار درون پره درآمد - دران شب همانجا فرود آمد
چون روز شده در روز دوم شهنشاه شکار گورخر باخته سمند عزت
بسوی ایشان ناخته - اربامداد تا شبانگاه شاه شکار گورخر کرده بوقت
نماز شام پره گورخر شکسته شهنشاه جانب بنگاه بارگشته - هم بدان
طریق با اصحاب فریق خود تمام شب رانده^(۳) - و دو پاس روز نیز

روز دور پره مستقیم میداشت - و هر روز درون دور پره شکار میباخت *

* بیت *

(۲) بر صید چو کرد شه سواری * بر نام نماند یک شکاری
 الکامل چون آن شهریار کامل درین کار شکار پرهایی انواع جنس
 کرده این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف بیان هر یک پره علیحده
 نبشت - تا پندے باشد مر خردمندان را - افسانه پره گورخر
 و گورخر در زمین جنگل میباید - و اینچنین مقام بحکمت حضرت
 علام میان دیبالپور و سرستی است - دران زمین بیشتری بی آبی ست
 میان چند کوه هر جانب خرابه - و اگر صد گز زمین بکارند بعده
 روی آب به بینند - و اگر مسائری و یا راه گذری در هوای تابستان
 راه غلط کند از غایت بے آبی و نهایت اضطراری جان بجانده دهد
 زیراچه آب بغیر منزل جائے دیگر نیست - و خصال گورخر ست که
 در مقام بے آبی باشد - در محلی آرام گیرد که در حریم آن بقعه و
 نواح آن رقعہ هشتاد کوه آب نبود - و خرابه باشد - و قانونی است
 که چون گورخران تشنه میشوند هشتاد کوه زمین قطع کنند - و در
 محل آب روند - و آب بخورند - و باز در مقام آرام بیایند - و شکار گورخر
 کرده نشود مگر در هوای تابستان - زیراچه در تابستان گورخران یکجا
 مقام میگیرند - و در هوای زمستان و برشکال البته متفرق میشوند

(۲ ن) هر چند چو دور شه سواری * (۳ ن) که گور وان ار جائی که

می نشینند هشتاد کرده *

فوج خاصه شهنشاه رفت - و فرود آن در نیره جانب میمنه همه چار پایگان درنده میرفتند - و در میسره همه پرندگان گیرنده - و سلطان فیروزشاه اسپان^(۲) بسیار و بیشمار داشت - آن تمام اسپان^(۳) در پنج پایگاه می بستند که آدرا پنج محل میگویند - انشاء الله تعالی و بعهده بیان هر یک پایگاه در ذکر کارخانهای آن شهنشاه شرح داده آید معینا^(۴) از جمله این پنج پایگاه یک پایگاه شکرخانه بود - و یکبرار و دوپست اسپ فرود شکر میرفت - در آن ایام ملک دیلان امیر شکار بود - و ملک خضر بهرام نائب امیر شکار بود - و ناریدهان^(۵) و موجد از آن شکرخانه علیحده بودند - هر یک از اصحاب شکرخانه امرای کبار بود - در پرورش شکره هر یکی جد می نمود چون سلطان فیروزشاه را درین قسم هوس بسیار بود درین باب جد کشاد - تا باقی عمر همدرین مشغولی گذشت - درین کار نکوشش بیشمار درست کردن پرها در لشکر در هنگام شکار باختن بیشتر بود - آری عجب اسراری - چون سلطان فیروزشاه در شکارگاه پره کردی ایچچین پره شدی که از رموز سلاطین پیشین کمتر کسی کرده است - اگر پادشاه صاحب دستگاهی گاه از گاه از جمله سلاطین پیشین را هوس پره شدی در زمان واحد پره میکردند - بعهده همان زمان پره می شکستند - و سلطان فیروزشاه هفتک روز و هشتک

(۲) اسباب • (۳) اسباب • (۴) هرتک پایگاه فیروزشاه

شرح داده آید • (۵) از جمله پنج پایگاه • (۶) ناریدهان

در عهد دولت خود شکارها بانواع باخت - و درین کار کوشش بیش
گماشت - در هر قسمی شکار بشمار کرده - در هر یک قسم جانوران^(۲)
درنده پیدا آورده - از یک جنس یوز و پلنگ چندان جمع کرد که در
عدد نیاید - و از جنس سیاه گوش چندانکه در تحریر نگنجد - و از
جنس سگ چندانکه از قیاس گذشته - بلکه سلطان فیروزشاه بالهام
حضرت آله در عهد خود چندان شیر شکاری حاصل کرده بود و از
قسم باز و بحری و ترمی و شاهین و سیمتن و مانند آن چندان
موجود شد که در وهم و فهم انسان نتواند آورد - و این تمام جانوران
درنده و گیرنده تسلیم بندگان بودند - دنبال هر یک جانور دوگان
و سیگان نفر بنده برای غمخوارگی بودند - و این تمام نگاهبانان
جانوران درنده اسب سوار میرفتند - چون سلطان فیروزشاه در
سواری شکار بیرون آمده مراتب شکار چهل و پنج نشانه برابر رکاب^(۳)
رفت - و از قسم فراشخانه یک دهلیز و یک بارگاه و یک خوابگاه
و یک گنبد سفید بزرگ که آن نیز وضع خاص آن شهریار نیکوکار
بود برابر رکاب روان میگردید - چون سلطان فیروزشاه در راه رفتی پیشتر^(۴)
از مراتب شده فوج کشیده جمیع خانان و ملوک برابر آن فوج^(۵)
و شاهزادگان تمام برابر فوج آن جهاندار نیکنام میرفتند - و دو نیزه
پر طاقس که آن مخصوص وضع سلطان تغلق بود در میمنه و میسر

(۲) از هر * (۳) در رکاب * (۴) میگردید * (۵) برابر *

(۶) نامدار *

ندیده - و سمت مفسدان گریز پای سواری کردن منع فرموده از
 شفاعت^(۲) جاه - ضرورتاً آئین باختن شکار و در ضمن آن تاختن
 سرب حربیان خونخوار وضع کرده - و سلطان فیروزشاه هوس باختن
 شکار از ایام صغار بسیار داشت^(۳) - هر آئینه فعل شکار در دور آن جهاندار
 یکی از ارکان ملکی قرار یافته^(۴) و بسیار باخته - المقصود بارها درین
 کردارها سلطان محمد بن سلطان تغلق شاه گفته - ملک نائب امیر
 حاجب مردی دانا و در کفایت مستثنی است - اما انسوس
 که هوس باختن شکار بسیار دارد - بسوی شکار بیکار^(۵) کوشش بیش
 گمارد - و دنبال کنجشک ملک بباد دهد - القصه سلطان محمد
 چندین پند دادی اما نمیدانست که الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی
 فیروزشاه را ختم تاجداران دارالملک دهلی خواهد گردانید - و چندین
 کسان را از زمره مسلمانان نفع از شکار او خواهد شد - زیراچه چون
 سلطان فیروزشاه در مقام شکارگاه شکار کردی و قصد برای پره^(۸) کردن
 بسیار نمودی چون پره کردی بغایت خوش گشتی - دران محل
 هرچه کسی التماس خود بار نمودی البته^(۹) بعض اجابت مقرون شدی
 المقصود چون شهریار برگزیده حضرت غفار را در کارشکار اهتمام افتاد

(۲) شفاعت • (۳) باز داشته • (۴) قرار یافت و سیار باخت

مصرع - یکی خوب دستی دگر راستی خود را - المقصود الحج • (۵) ن

می گمارد • (۶) سبحان الله سلطان • (۷) نمیگذاشت •

(۸) پره • (۹) الغرض •

* بیت *

بسا تاجور کامد و باز خفت * که نامش ندانند چون کس نگفت
 معیندا امیر تیمور درین محل گفته - که این دو مناره سنگین که
 سلطان فیروزشاه طالب دین را میسر آمد هر دو تا قیامت باقیست^(۲)
 امیر مذکور بمشهور گفته و گوهر عجیب سفته - که من چندین مکهها
 کشته ام و ممالکها گرفته ام در هیچ مقام بحکمت حضرت علام اینچنین
 یادگار با تکلفات بسیار ندیده ام - آری این جمله چیزها از احوال این
 مناره از ابتدای حال تا انتهای مقال حضرت خسرو خوش خصال
 در پایان مناره های مذکور حفر کنانیده^(۳) - چون یک دور دو دور بگذرد
 بعضی آدمیان درین جهان بیایند و این مناره ها به بینند بگویند
 که این فعل اندازه آدمی نیست *
 * مصرع *

* ما را بدل نیک همه نیک در آید *

مقدمه دهم در بیان شکارهای فیروزشاهی

نقلست سلطان فیروزشاه که همیشه با فتح و بهروز بود در قسم
 ملکی ابواب اسرار^(۴) میکشود - چون از سبب ملکی از سواری مهمها
 عنان سمند دولت باز پیچید بعده در دل گذرانید - که در سواری
 سلاطین و امامان دین آرام خلائق روی زمین است - و سلاطین
 بغیر مصلحت ملکی که آن رکن اصلی ست سواری کردن مصلحت

(۲) که هر دو * (۳) نقره کنانیده * (۴) اسرار چون بناء میکشود *

تا بعد از من درین جهان یادگار ماند - و کسی بروح من فاتحه خواند •

• بیت •

آنچه درو هست چو بیند کسی • یاد کند از من مسکین بے
 معذرا هریک تاجدار مستثنی البته در عهد دولت خویش بفرست
 و کیاست بیش چیزی یادگار ^(۳) چون جهانداران بلند تبار در جهان
 گذاشته اند - چنانچه سلطان شمس الدین التمش مناره بزرگ درون
 مسجد جمعه دهلی ^(۴) برآورد - که از حالت و مقاتل آن معلوم و روشن
 است - هریک جهاندار بر انداز خود بسیار چیزی یادگار گذاشته
 این دو مناره عجیب که سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله آورد یک از
 عجائبات دوران است - بلکه اندران ایام که امیر تیمور صاحب قران
 اهل عظام از خراسان در مملکت هندوستان بسلطنت درآمد
 خلایق دهلی را بحکم تقدیر ازلی بحضرت دوست رسانید چند
 روز در شهر دهلی مانده یادگار هریک تاجدار باهتمام تمام و بقصد
 چند کام دیده چون عنان سمند عظمت جانب این دو مناره
 گردانیده همان زمان بر زبان مبارک گذرانیده ^(۵) که درین جهان
 بحکمت حضرت رحمان زمره سلاطین و خسروان باریک بین یادگارے
 از هر کردارے گذاشته اند - و البته آن یادگار بعد مرور ایام رفته ناپدید
 شده نام آن بر زبان کسی نرفته - چنانچه امیر خسرو میفرماید •

(۲) که • (۳) چیزی چیزی • (۴) دهلی قدیم • (۵) ن

آورده • (۶) حضرت سبحان •

لطف^(۲) بکدام ذره پیوسته دمی * کان ذره به از هزار خورشید^(۳) نشد
 افسانه^(۴) مناره دوم که درون کوشک شکار داشته اند - مناره مذکور در میان
 دو آب حوالی قصبه میرتپه بود - مناره کوشک شکار از مناره زرین
 چیزی خرد است - مناره مذکور نیز آن شهریار مشهور هم بدین
 حکمتی گوناگون و مشقتهای روز افزون آورده درون کوشک شکار
 بالای کوه داشته - المقصود سلطان فیروزشاه برگزیده حضرت ودود
 مناره دوم را بالای کوشک شکار ایستاده گردانیده - و دران روز از
 مراسم شاه فیروز جشن عام برای خواص و عوام^(۴) بود - جمله عالم در
 مقامات بیغمی جولانگهی می نمود - خمهای شربت بے عد و بے حد^(۵)
 در کوشک شکار پر کرده - هریک اشخاص از زمره آینده و فرقه رنده
 آزان خمها شربت می خوردند - هرکه برای تماشا دیدن آمدی شربت
 خوردی - بعده بازگشتی - هیچکس را از کس و خصص^(۵) منع نبود
 چون مناره ایستاده شد و کوشک مرتب گشت شهره بزرگ
 دران مقام آبادان شد - جمله خانان درگاه و ملوک بارگاه آن پادشاه
 هریک برای خویش خانهای بانکلف بر آوردند - آری عجب کاره
 چه بود که سلطان فیروزشاه دنبال این منارهای سنگین چندین محنت^(۶)
 و مشقت دیده بقصد فراوان و کوشش بے پایان درین مقامها نهاد^(۷)

(۲ ن) عونت بکدام ذره پیوست گهی • (۳ ن) ناهید * (۴ ن) خاص

و عام * (۵ ن) ممانعتی * (۶ ن) که برچه بود که سلطان الخ *

(۷ ن) کشید

و راست - ذره میل خم نه - و آن سنگ چهار گوشي بوقت
 ایستاده کردن مناره داشته - می الحمله چون مناره ایستاده شد
 بالاي مناره هم در دور سر آن مناره چند دور ارسنگ سیاه و سپید
 وصل کرده - و بالاي آن سنگ سیاه و سپید قبه مسین با ملع زر
 داشته که آراهندوي گلس گویند - و ارتفاع مناره سی و دو گر
 است - هشت گر درون عمارت است - و بیست و چهار گر بالاي
 عمارت است - معلوم نشد که در زمین موضع فوری^(۳) ایستاده
 کرده بود - و کدام کس داشته بود - چند سطور مشهور بحط هندوي
 در پایان مناره فخره کرده بودند - سلطان فیروزشاه سیار ربار داریان
 و سیوزگان طلبید - هیچ کس خواندن نتوانست - بعضی گفتند
 که بعضی مردم کافر آن هندوي خواندند - دران بشته بودند - که
 این مناره را ارین مقام هیچکس باقوت سے نتواند جنباید - نه ار
 سلاطین اهل اسلام و نه ار رایان خود کام - مگر در زمان آخرین
 پادشاهی صاحب دستگهی پیدا آید که او را سلطان فیروز نام باشد
 او قصد نماید - و این مناره ارین محل بیرون آرد^(۴) - چون اینهمه
 توفیق عنایت الله تبارک و تعالی است هرچیز که سلطان فیروز
 اندیشید الله تبارک و تعالی ددامن مراد او رسانید - چنانچه
 بیکجتنی ببهشت *
 * رباعي *

ار لطف تو هیچ نداده بومید شد * مقبول تو جر مقبل جاوید شد

بهر پوشش که بر میآوردند سلطان فیروز شاه بالهام آله حکمت کرده بود که دران حکمت آن مناره را بالا میبردند . بعده عمارت پوشش دیگر آغاز میکردند - چون مناره مذکور در هر پوشش مشهور بالا رفت بعده برای ایستاده کردن مناره حکمت دیگر کردند - چون خواستند که مناره ایستاده کند طنابهای ریسمانی موازنه دهکان منی آوردند - و فرون هیشش پوشش چرخهای چوبینه داشتند - یک سر طناب در سر آن مناره بستند - و دوم سر طناب با چرخ قید کردند - در هر چرخ چندین هزار بنده سختی میکشیدند - و یکبارگی زور میکردند و چرخها را در گردش می آوردند - چون قوت بسیار شدی و خلأق زور نمودی البته نیم گز مناره بالا آمدی - چون مناره نیم گز بالا برآمدی در پهلوهایی مناره بجای تکیه گاهای او چوبهای بزرگ و نوالهای مملوچ درخت سینبل میداشتند - تا باز مناره بر عمارت نه افتد - همبرین طریق میان چند روز که هر روز زور و قوت میشد بعد^(۲) چندگاه از آثار و اسرار کرم غفار و ستار بر حسب مطلوب و مقصود شاه فیروز مسعود مناره هموار و راست ایستاده شد - و در گرداگرد مناره از پایان مناره تا سر آن چوبهای بزرگ بیشمار و بیقیاس داشتند بر قانون تکیه گاه طریقه کالبد قبه چوبین - و آن چوبها بآهن پچی کرده تا مناره بهیچ^(۳) جانب خم نخورد - اینچنین مناره زرین هموار ایستاده کرده بودند چنانچه تیر باشد هموار

بیکبارگی روز میگردند - آخر مشقت بسیار و محنت بیشمار نادی
 آن گردون داشتند - و در هریک پایه گردون یکل طغاب ریشمان موارنه
 دنگل مدی بسند - و در هریک طغاب دویستگان نفر گرفتند - و
 بدل و حال روز کردند اینچنین در هر چهل و دو پایه طغانها بستند
 و چندین هزار آدمی بیکبارگی روز میگردند - بعد از آن گردون نا آن
 مناره روان شد - چون لب آب حوض از دیه توپره نزدیک است سلطان
 فیروزشاه خود برانر شده آن مناره را در کرانه لب آب حوض آورده - و
 تمام بحر در لب آب حوض جمع گردانیده - و در حوض کشتیهایی بزرگ
 و وسیع میباشد - چنانچه در بعضی کشتی پنجهزار من عله میگردد
 و در بعضی کشتی هفت هزار من - و آنکه خود است درل دو هزار
 من عله میگردد - اینچنین کشتیها جمع آورده - بعد از مناره را
 حکمت در کشتیها انداخته در میان لب آب حوض کرده در شهر
 فیروزآباد آورده حکمت بسیار و طلسمات بیشمار درون کوشک فیروزآباد
 برد و عمارت برای ایستاده کردن مناره آغار شد - دران ایام این
 مورخ حوشه چیس حواص مورخان بیک نام بعد دوازده سالگی
 رسیده برد - المقصود چون مناره درون دربار فیروزآباد در رسانیده و
 متصل مسجد جامع عمارت آغار کرده آن عمارت بصنعت کاریگران
 اهل مهارت و بصارت از سنگ گهرسنگ^(۳) با چوبه ریخته برآورده - و

(۲) آغار شده ایسانه ایسانه کردی مناره در من عیان کوشک فیروزآباد

آغار شد دران ایام اس مورخ * (۳) کهرمیل *

بیشمار برای فرود آوردن آن مناره نامدار فرمایش کرده - آن مقدار
 قصبات و قریات که در حوالی مناره بودند از میان دو آب و غیر دو آب
 هر همه را جمع آورده - و خلایق لشکر از طائفه احرار و بندگان حلال خوار
 از قسم سوار و پیادگان جرار گرد آمدند - اسبابهای گوناگون و ادواتها
 از گفتار بیرون گرد کرده - و برای بستن نوالها محلوج درخت سینبل
 آورد - و از آن محلوج نوالها بسته در تکیه گاه^(۲) مناره برای آن داشته
 که چون مناره بوقت گرفتن بنیاد خم خورد و در زمین افتد چون
 مناره سنگین است نباید که از غایت زور بشکنند - المقصود چون
 بیخ مناره کافتند مناره مذکور خم خورده بران نوالهای متکا افتاد - بعده
 آهسته آهسته یکان یکان نواله از زیر مناره بیرون آوردند - چنانچه بعد
 چند روز از کرم الله و اقبال شاه مناره مذکور هموار در زمین غلطید
 چون در بیخ مناره تفحص کردند یک سنگ بزرگ چهار گوشه فرود
 مناره بجای کهنه بود آنرا نیز بیرون آوردند - و مناره مذکور بالای
 آن کهنه بود - المقصود مناره را با پرکالهای نمی نیزه و با پوست خام
 از سر تا پایان پیچیدند - تا آفت بدو نرسد - بعده گردون مرتب کردند
 با چهل و دو پایه - و در هر پایه طنابها بستند - و چندین هزار آدمی

(۲) در تکیه گاه مناره داشته بیخ مناره از بنیاد کافته و نوالهای محلوج
 در تکیه گاه مناره برای آن داشت که چون الخ * (۳ ن) با چهل و دو پایه
 که در عرف آنرا الرهسه گویند گویند مناره مذکور بمشقت بسیار و محنت
 ب شمار بالای آن گردون داشتند *

ار برکت این آیت - توفی مسلمان و الحقیقی بالصالحین *

• قطعه •

پنجه کشاد ست عقاب اجل • چند چو طائوس حرامان روی
 عالم دنیا شده گیر ای حسام • جهد دران کی که مسلمان روی^(۳)
 الکامل بهم ملعون این در مدار سنگین بدستکاری خویش از تاثیر
 قوت بیش راست کرده بود - چون سلطان فیروزشاه در مقامات هر دو
 مناره رسید این هر دو را یکی از عجائبات دید - ^(۴) ناله‌ام الله تبارک
 و تعالی در دل مبارک گذراند - که این مناره‌ها را اریں مقام برای
 نام باهمنام تمام در شهر دهلی باید رسانید - شهریار جهاندار بهشت
 بسیار و قصد بیشمار این مناره‌ها را آورد - و در شهر فیروزآباد و کوشک
 شکار داشت - و کوشش بیش گماشت - ^(۵) آوردن آن مناره
 رزیں از مقامی که دران بود چون سلطان فیروزشاه سمت سالوره
 و حصرآباد سواری کرد و دست قوت شکار^(۶) شکاری برآورد (و حصرآباد
 از شهر دهلی بود کروه است) جانب کوه پایه در موضع نویره مدار
 سنگین دید - در خاطر مبارک گذراند - اگر این مناره عجیب را
 در شهر دهلی بردن حالیا چینی یادگار بر روی روزگار در میان جهان
 و جهانیان و عالم و عالمیان باقی ماند - بعد از مکر بسیار و اندیشه

(۲) عالم و عابد شده گیر ای حسام • (۳) شوی • (۴) ناله‌ام

حق مبارک در دل • (۵) آوردن مناره رزیں در مقامی که بود

چون سلطان فیروزشاه • (۶) نسوی شکار شکاری •

یگانه جمع شدند - و میان خود متفق گشتند^(۲) - برای یمن این
 هردو مزاره را در هردو مقام باهتمام تمام داشتند - گویند^(۳) قد
 آدمیان زمانه پیشین از تاثیر حکمت حضرت رب العالمین دراز بود
 چنانچه از حالت مقالات قدهای ایشان اهل تفاسیر در کل تفاسیر
 بے نظیر هریک مفسرے شرح باز نمود - ^(۴)المخصوص این عنایت
 بیغایت و کرم بے نهایت در حق پیغامبر ما محمد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم شده که قد امت پیغامبر صلی الله علیه و سلم
 خرد افتاده - ^(۵)حضرت رب العالمین بر خاتم مرسلین هفت منت نهاد
 و هفت بشارت داد - از انجمله یکی آنست ^(۶)ای محمد صلی الله
 علیه و سلم میدانی که امت ترا برای چه آخر همه امتان آوردم
 تا ایشان میان گور دیری نمانند - ^(۷)دیگر امت ترا قوت بسیار ندادم
 برای آن تا ایشان بقوت خود غره نشوند - و بیفرمانی حضرت من
 نکنند - ^(۸)دیگر امت ترا قد کوتاه دادم برای آن تا ایشان بطعام و
 جامه بسیار محتاج نگردند - و برای حاصل کردن آن از حضرت من
 دور نه افتند - آهی بکرم عمیم و لطف قدیم خود ما را مسلمان
 آفریدی - مسلمان دار و مسلمان بر - و میان زمره مسلمانان حشر ما کن

(۲) گشته برای تلف این هردو الخ * (۳) سبحان الله قد آدمیان *
 (۴) مخصوص این * (۵) افتاده است * (۶) حضرت الله
 تبارک و تعالی بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم هفت منت نهاد * (۷)
 یا * (۸) یا محمد امت ترا برای * (۹) یا محمد امت ترا قد کوتاه *

سفته - که این مغاره‌های سنگین چوبدستی اران بهیم ملعون بود که در قد و قامت رعایت نلند می نمود - و روز بسیار داشت - بدان سبب نسوی پهلوانان اسیر برای قتال کوشش بکمال می‌گماشت در تواریخ اهل کهر آمده است - که بهیم ملعون از آثار اسرار قدرت^(۲) پروردگار روزی هزار من طعام خورد - و در ایام او هیچ کس با قوت سبی با او بس نمی‌آمد - بلکه در روز و دلاری بکسی بود - که اگر پیل را در بیره دوختی و بیرون انداختی آن پیل از مشرق در مغرب افتادی - دران ایام طرف هند تمام اهل کهر ساکن بودند - میان حوش از آثار قوت بیش انواب قتال میکشودند - و این بهیم ملعون را پنج برادر بودند - و بهیم ملعون از همه برادر خردتر بود - و بیشتر اوقات مویشی برادران بد حرکات چراییدی - و این دو مناره سنگین بر روی این رمین نحای چوبدستی بدست خود گرفته و مویشی را بدین چوب سنگین بازگردانید - و دران ایام بحکمت حضرت علام قد و قامت مویشی هم بر انداز ^(۳) خلق آن ایام بود المقصود بیشتر ارقاب سکونت ایشان در رمین دهلی بود - ^(۴) چون بهیم ملعون از پنجه‌های رقت و عالم دیگر پیوست این دو مناره درین دو مقام یادگار خود گذاشت - کفار آن زمانه چون معتقدان

(۲) قدرت بچگون و بیچگون هزار من طعام هر روز خورد * (۳)

حلقه * (۴) مقامات سکونت * (۵) هم از پنجه است چون بهیم

ملعون بدورج پیوهب مهر عذاب سخت این دو مناره *

* جهان را خاص این صاحب قران کن *

* فلک را یار این گیتی ستان کن *

مقدمه نهم شرح آوردن منارهای سنگین

نقل است چون سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله از سواری سمت
تهته در شهر دهلی آمد بیشتر اوقات چون شهریاران شش جهات
در حریم شهر دهلی سواری کردی - دستبرد بحریبان نمودی - در
حریم دهلی بحکمت ازلی دو مناره سنگین بود - یکی مناره در حد
موضع توبره شق سالوره و خضر آباد دامن کوه - و مناره دوم در حوالی
قصبه میرتهه - و این منارها از وقت پندوان درین مقامات داشته بودند
هیچ پادشاه صاحب دستگاه عالم پناه که در تختگاه پادشاهی
در دارالملک دهلی نشست هیچ یکی را این چیز میسر نیامد - مگر
سلطان فیروزشاه را این دست داد - درین باب ابواب کوشش کشاد
بمشقت بسیار و کوشش بیشمار بقصد فراوان و کوشش بی پایان این
منارها را آورد - یکی را درون کوشک فیروزآباد متصل مسجد جمعه
داشت - و آنرا مناره زرین نام نهاد - و دوم را در کوشک شکار بکوشش
بیشمار و حکمتها بسیار داشته - المقصود راویان شریف برین مورخ
ضعیف شمس سراج عفیف بروایات لطیف گفته جوهر گوهر معانی

(۲ ن) حضرت الله تعالى * (۳ ن) دستبردی بجوئیات * (۴ ن)

هندوان باز درین آه * (۵ ن) ملک سلطان * (۶ ن) درین نوبت دست

کوشش کشاد *

محرورم گردانم - چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمة و الغفران فرماید *

• قطعه •

• چه جرم دید خداوند سابق الانعام •

• که بنده در نظر خویش خوار میدارد •

• خدای راست مسلم بزرگوار^(۲)ی و لطف •

• که جرم ببندد و نان بر قرار میدارد •

^(۳) القصه هر قولی و فعلی که از ذات ملک^(۴) صفات سلطان فیروزشاه

شهنشاه شش جهات در امور ملکی و قضایای مالی صادر شده اینچنین

بود - هر یکی آثار و اسرار گفتار و کردار شاه جهاندار لائق کثابت

تواریخ آمده - آری عجب اسراری - هر چند که این مورخ ضعیف

شمس سراج ضعیف میخواند تا ذکر سلطان فیروزشاه بآخر رساند از

بسیاری افعال احسن و خصال مستحسن بآخر نمیرسد • • بیات •

گر در تن من زبان شود هر موی • یک وصف تو از هزار لغزان کرد

معهدا چون ملک اسحاق این چنین کلمات از زبان خسرو ابوالبرکات

شنید و اینچنین فرمان در دوا این رسانید جمیع خلایق دست

بدعا برداشتند •

(۵)

• الهی تا جهان را آب و رنگیست •

• فاسک را دور و گیتی را درنگیست •

(۲) (ن) بزرگی و الطاف • (۳) (ن) سبحان الله هر قولی • (۴) (ن) ملکی

صفات • (۵) (ن) خدایا •

انگاه من پیران مملکت خود را دور کنم - ازین فرمان ملک اسحاق
 ابکم ماند - سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله فرمان فرمود - اگر پیران
 بیچاره را که مدام بیچاره مانده اند دور کنم و بجای ایشان ابنای
 ایشان و یا غیره را نصب کنم^(۲) آن پیران مسکین ضائع مانند - در وقت
 پیران سالی بکمال حال خواری پیش آید - بهمه حال بآن پیران سال
 تغیره نکنند - و آنکه بابنای ایشان کنند این زمان آن زمانه
 است که فرزندان عاق میخیزند - یکی آنکه از سبب پیری دل‌های
 پیران بغایت ویران است - چون استقامت ایشان بکشند و ابنای
 ایشان را کنند و آن پسران عاقی ورزند بیچاره پیران را خوار گردانند
 دل‌های پیران شکسته گردد - اما برو فرمان برسان تا بجای پیران معمر
 هر کرا پسر باشد در سواریه‌ها بجای پدر بیاید بر طریق و کیل - و هر کرا
 پسر نباشد داماد بیاید - و هر کرا داماد نباشد غلام را بفرستد - تا همه
 پیران بیچاره در خانه بمانند و آسوده شوند - و همه جوانان با قوت
 برابر رکاب بیایند^(۳) * ابیات *

رسمیست که مالکان تحریر * آزاد کنند بنده پیر

ای بار خدای گیتی آرا * بر بنده پیر خود ببخشا

فرمان شد ای اسحاق اینچنین کیفیتها نیارید - حضرت الله تبارک
 و تعالی بقدرت اعلی از سبب پیری رزق از بندگان خود باز نمیگیرد
 من که مخلوقم از سبب پیری چگونه ایشان را از استقامت

و السلام التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله *

• بیت •

بر سر هر کس چو ترا دست هست • دست مکش از سر هر زیر دست

مقدمه هشتم بردن پسر عماد الملک کیفیت یاران^(۲)

پیش سلطان فیروز شاه و جواب

با صواب یافتن

نقل است^(۳) رفته ملک اسحاق عماد الملک پیش شاه فیروز رفت و کیفیت گفت - که اگر فرمان شود چون بعضی اشخاص از طائفه یاران حشم پیر و معمر شده اند و در سواری آمدن نمیتوانند بجای ایشان جوانان با قوت را استقامت دهند - و دران ایام ملک عماد الملک پیر شده بود - ملک اسحاق پسر او بجای پدر کار دیوان عرض میکرد - چون ملک اسحاق اینچنین کلمات پیش شهنشاه با برکات باز نمود سلطان فیروز فرمود - ای اسحاق نیکو کیفیت است که پیش ما آورده هر آئینه چون یکم پیر شود او را دور کنند - و بجای او ابنای او را و یا غیره را استقامت دهند - بهر دو حال آن پیران که سال را خواری بکمال روی نماید - همین پدر تو بشیرا پیر شده است - باری اول همین پدر خود را از شغل و استقامت دور کن^(۴)

(۲) کیفیت یاران پیر ملک اسحاق عماد الملک پیش آه • (۳) ن

و قتیکه • (۴) ن معزول کن •

خود طلبید - و از مقالات ایشان استفسار گردانید - ایشان حال مقال خویش مخفی داشته - چون شهنشاه برای تحقیق آن کوشش گماشته و از تاثیر شفقت مکرر کرده پرسیده که میان شما چه کلام بود آن بنده که اسپ او نا گذشته بود اسرار دل خود باز نمود - که فردا دفترهای دیوان عرضه خواهند بست - و من بنده اسپ فکذرانیده ام میان ما بندگان این کلمات بود - درین محل شهنشاه اکمل فرمود ای فلان برو با نویسندگان دیوان در ساز - آن بنده گفت که اندوه من همین ست که قدرت اخراجات ندارم - بدان سبب در مقامات اضطراب مانده ام - فرمان شد برای اخراجات چه باید تا خاطر تو بیاساید - آن بنده باز نمود اگر یک تنگه زر باشد اسپ اصلاح شود حضرت فیروزشاه از ملک تنگه دار یک تنگه آن بنده را دهانید و او را ازین اندوه رهانید - چون آن بنده آن تنگه زر یافت بسوی دیوان عرض شتافت - و آن تنگه زر پیش نویسندگان نهاد و اسپ اصلاح داد - چون باز آمد شهریار فرمود که ای فلان غرض تو حاصل شد - آن بنده سر بر زمین نهاده باز نمود که از مرحمت^(۴) خداوند عالم کار من بنده باتمام رسید - درین محل شهنشاه بر زبان گردانید گفت الحمد لله - حاصل از نکات مذکور درین سطور آنست که اینچنین در قسم ملکی که تواند کرد - کقوله علیه الصلوة

(۲) اضطراب * (۳) ن از ملک نیکخواه خریطه دار یک تنگه زر آن بنده را

دهانید * (۴) ن مرحمت عام خداوند کار من باتمام رسید *

مانم افتد - بعده شاه فیروز فرماں فرمود که از صاحبان خیلها مرکب^(۲)
 بستانند - هریاری که در مصلحتی رفته است آن یار هم در دیوان
 اقطاع عرص^(۳) نگذارد و اسپ بدهد یا همدراں محل نگذارد - تا این
 تعلق از پیش یاران مسکین برود - سبحان الله سلطان فیروز شاه ایچین^(۴)
 شفقت و مهربانی در حق عامه حلائق داشت هیچ پدری و برادری
 ایچین نداشت کرد - البته چون مزاج این شهنشا^(۵) بوس بود مدت
 چهل سال هیچ کسی در دیوان عرصه ناگذاشته نماند - چنانچه مناسب
 این خواجه نظامی علیه الرحمة و العفوان فرماید • • ابیات •
 شاه که توفیق ولایت کند • حکم رعیت برعایت کند
 تا همه سر بر خط فرمان دهند • دوستیش در دل و در جان دهند
 آری عجب اسراری که در عهد دولت آن شهنشا و طور مکنیت
 آن پادشا سال مدعوم شده بود - همین یکرور ارسال مانده بود که
 دوا بر دیوان عرص ببندند - یکفر بنده از فنگال درگاه و محتضی ار
 محتضان بارگاه را اسپ در دیوان عرص ناگذاشته مانده بود - اتفاقا
 دران روز آن بنده در محل درون توفی بود - آن بنده بدل خراب
 و حگر کباب با هزار اضطراب نشسته اندوه میکرد - و آه ناامیدی از
 سیده میکشاد - و ارحال خود نا یار دوم میگفت - چنانچه آثار آن
 گفتار و انوار آن کوزار نگوش جهاندار رسید - شهریار هر دو را پیش

(۲) مرکب • (۳) عرص نگذرد و حده همدراں محل نگذارد این

علی آه • (۴) همچس • (۵) آن شهنشا ندس •

و البته اسپان بعضی یاران نا گذشته ماندند چون این کیفیت نیز باز نمودند که عوض جمعات الفک نشستند با آن هم چندین اسپ نا گذشته ماند برای گذشتن باقی اسپان چه فرمان میشود فرمان میشد که دو ماه مهلت دهند - چون آنهم منصرف شدی و از حالت آن مقاتل پیش تخت باز می نمودند - که مدت دو ماه دیگر مهلت شده بود آن نیز منصرف شد - و چندین اشخاص اسپان نگذرانیدند - دران ایام ملک رضی اهل اکرام (که یکی از اولیای عظام بود) نیابت عارضی ممالک داشت - و کار حشم درگاه را بواجبی میآراست - دران وقت^(۲) پیش تخت جهاندار باز می نمود - که آن اشخاص که اسپان در دیوان نگذرانیدند^(۳) بیشتری یاران خیلها برای آردن وجه اتلاقات در اقطاع فرستاده شده اند - صاحبان خیلها چون ازان مصلحت فارغ شوند بعده در شهر درآیند - و هم در اثنای آن سال سپری شود - حالت دشواری^(۴) این بیچارگان در مقامات دشواریست - این طائفه ضایع میماند - ازین اشخاص که عرضه گذشته بیشتری همین طائفه مصالحی اند - درین محل شهنشاه اکمل بشنیدن این اخبار و تاثیر این اسرار خوشدل شدی و فرمودی - چون یکی در مصالح فرستاده سرگروه خود رود و در غیبت او سال منصرف شود و او عرض نگذارد و اسپ او نا گذشته بماند اگر او را رد کنند حالت او دشوار شود - در خانه او

(۲ ن) دران محل * (۳ ن) نگذرانید * (۴ ن) میشد - میشود *

(۵ ن) میمانند *

تعالی شرح مال عماد الملک در قسم پنجم این تواریخ مشرح شرح داده آید - معهداً هر آئینه چون سلطان میروزشاه در در عظمیت و طور مکنت خویش اینچنین کرد و دست احسان برآورد حمله عالم دوستدار گشت ^(۴) - هریک وصیع و شریف کمر هواخواهی در میان بست ^(۳) • ایات •

میردورن طرح مرشنه بود • رعود و رعبر سرشنه بود رداد و دهش یات آن بیکوئی • نوداد و دهش کن میردورن توئی

مقدمه هتم شرح احوال حشم

نقل است در عهد دولت شاه میروزر صاحب فتح و بهرور هشتاد هزار سوار بود خارج بغداد و این جمله سوار جرار و پهلوان دامدار تا سال تمام به عرض میگذاشتند - و البته بیشتر احوال اسپ کم بها هم در دیوان گذشتی - و اصلاح بیز میدادند و اکثر وقت اینچنین اخبار در گوش آن جهاندار رسیدی شنیده تا شنیده کردی - چون سال سپری شدی و بیشتر یاران را اسپ نا گذشته مادی ارحال آن کارکنان دیوان عرض کیفیت پیش تخت بردیدی - که سال مفصر شد - و چندین اسپ نا گذشته ماند درین محل آن شهنشاه اکمل فرمود که زور جمعه الفک نمی بشینند عرض جمعات سال تمام الفک نشینند - چون آن بیز مفصر شدی

(۲) دو هتدول • (۳) در دسته • (۴) هشتاد هزار سوار بود •

بعضی بود هزار سوار بود خارج بغداد •

و آن خریداران اطلاقات وجه اطلاقات از اقطاعات در سواد^(۲) میبنداختند
ازان نیز ایشان را نفعی کامل میشد - چندین کسان در عهد دولت
آن خسرو جهان از سبب خرید وجه یاران غنی شدند - و ایشان را
روزگار ساخت - المقصود سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله جمله
محمصول بلاد ممالک بر جمیع خلایق قسمت کرده - بلکه برگذات
و اقطاعات قسمت شده^(۳) - چنانچه خالجهان وزیر ممالک خارج وجه
سپاه و یاران و فرزندان مبلغ سیزده لک تنگه داشت - و بدل آن
چندین اقطاعات و برگذات یافت - همچنین آن طالب دین هریکی
را بر اندازه^(۴) ارزش بعضی را هشت لک تنگه و بعضی را شش لک تنگه
و بعضی را چهار لک معین فرموده - چون سلطان فیروزشاه بالهام
حضرت آله اینچنین کرد جمله خانان و ملوک که دران عصر بودند
غنی گشتند - هریک تن که دران انجمن بود مالهای فراوان و
زرهای بے پایان و جواهر کثیر و الماس پاره‌های بے نظیر جمع کردند
آری عجب کاری - آنروز که ملک شاهین شکنه (که نایب امیر
مجلس خاص آن درگاه بود) نقل کرد متروکه او را تفحص کردند
مبلغ پنجاه لک تنگه نقد از خانه او بیرون آمد خارج اسبابهای دیگر
و نفائسات برتر و جواهر افزون تر - و از بسیاری متروکه مال ملک
عمادالملک بشیرسلطانی معلوم و مبرهن^(۵) همکنان است - انشاء الله

(۲) سواد سوادای * (۳) شدند * (۴) بر اندازه آن ارزش *

(۵) نفعین * (۶) همه اصحاب *

هشتاد پنی باغ بنا کردند - در چیتور چهل و چهار پنی - در هر باغی
 انگور از هر جنس سپید و سیاه خرمائی و چیتوری و ارغوانی و سیری
 و آلو و خایه غلامان هفت جنس انگور شده بود - و یک جینل سیری
 فروخته شد - و همچنین در هر یک باغ میو باجناس مختلف
 محصول باغات در عهد دولت آن خسرو جهات یکت لک و هشتاد
 هزار تنگه حصه دیوان^(۲) خارج حصه املاک باغبانان - و محصول میان
 در آب دران ایام هشتاد لک تنگه بود - همچنین از بسیاری اسماالت
 آن طالب دین شش کرور و هشتاد و پنج لک تنگه محصول بلاد
 ممالک دارالملک دهلی بود - اگرچه شاه فیروز در عهد دولت خویش
 بفراسست و کیاست بیش باندک مملکت دارالملک اختصار کرده
 با آن هم محصول بلاد ممالک که آن مقدار بود آن تمام حاصلات را
 به نسبت هر یکی قسمت کرده - خانان را برانداز خانیه - و زمره
 امرا و ملوک را بر انداز کامرانی - و معارف را بر انداز راحت
 جانی - و حشم را دیبهای در وجه بر انداز تن آسانی - و غیر و نهی
 را ادای مال از خزائن سلطانی - و باقی مایحتاج را اطلاق بحکم
 فرمان حضرت سلیمانی - چون اطلاق وجه داران در اقطاع رفت
 از هر یک اقطاع وجه یاز نصف کامل بر دست آمده - دران ایام
 چندین کسان اطلاقات یازان بر اضی جانبین خرید میکردند - و ثلث
 مرتب در شهر میدادند - ایشان را در اقطاع نصف مسلم رسیدی

حال نمود - و اگر منبدا (۲) گران شده و یا چند روزی امساک
 باران پدید آمده یک تنگه منی رسید - آنهم چند روز معدود از
 برکت قدم شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز خلأئق مملکت دهلی
 بعنایت ازلی مدت چهل سال روی قحط ندیده (۳) - آری عجب
 اسراری - در عهد دولت فیروزشاهی بعنایت الهی چنان آزرانی
 نعمت بود - و همچنان آبادانی بسیار روی نموده - که درمیان دوآب
 از کوه سکروده و کهرله تا کول یک دیه برای نام خراب نبود - و یک (۴)
 بدست زمین ناکرده نمازد - دران ایام پنجاه و دو پرگنه درمیان دوآب
 آبادان شد - و همچنین در غیر دوآب - و همبرین منوال در هر اقطاعی
 و شقی (چنانچه شق سامانه) میان یک کوه چهار دیه آبادان گشته
 در دیهی خلأئق بے علائق بیغم نشسته - در عهد دولت آن شهنشاہ
 اینچنین مملکت آسایش کامل گرفته - سلطان فیروزشاہ بعنایت
 حضرت آلہ در استمالت باغات نیز هوس بکمال داشت - صحن
 چمن هر یک باغ را بکوشش تمام آراست - از غایت استمالت یکہزار
 دویست موضع باغ در جوار شهر دهلی نهاده شد - آنچه کہ ملک و
 وقف مردمان بود سلطان فیروزشاہ بغير تصحیح (۵) حجت بدان اشخاص
 مستقیم داشته - از غایت بسیاری استمالت بے نہایت کہ در باغات کرده
 در بنا کردہ سلطان علاءالدین سی پنی باغ نہال شد - در بند سالورہ

(۲) وقت و قتبہ * (۳) ندیدہ بود * (۴) و یک دست * (۵)

آرزائي نعمت چندان كوشش كرد كه آن قصها در تولى مشهور مذكور است - مایه بسرداگران داد - اموال فراوان و زرهای ے پایان پيش ايشان نهاد - ابواب مراحم پادشاهی بر ايشان كشاد - ايشان را مراجب معین كرد - دست احسان برآورد - آنگاه در عهد علانی بحكمت كبریائی آرزائي نعمت پدید آمد - و در عهد دولت فیروزشاه بعنایت آله از آثار انوار عقیدت آن پادشاه بغیر كوشش آن شهنشاه آرزائي غله بدرام بوده - و این عطای ربانی و تأثیر كرم^(۵) سبحانی ست - تا كار آرزائي غله بجائے رسید كه درون شهر دهلي هشت جیتل مني گندم و چهار جیتل مني نخود و جو - مسكين لشكري يك جیتل میدهد - و ده سیر دلیده اسب را میچراند - همچنین ار تأثیر عقیده^(۶) پاك آن شهریار طالب دین ار هر حبوس بهر يك جنس آرزان - و ار جنس قماش اسباب چنانچه جامه چه ار جنس سپیدینه و چه ار جنس نرمینه جمله چیزها آرزان - دران ایام شهنشاه عظام فرموده تا نرخ شیرینها از گذشتها چیزی فرودآرند - چون جمله آرزان شود نرخ شیرینی كم كردن شاید - المقصود در مدت چهل سال كمال در درر آن خسرو خوشخصال ار آثار كرم ذوالجلال آرزائي بكمال

(۲ ن) مال • (۳ ن) تعین • (۴ ن) عطای آله • (۵ ن) كرم الله •

(۶ ن) بهر يك جنس آرزان و از جنس قماش چنانچه روض ستور دو و نیم

جیتل سیري و شكر قري سه و نیم جیتل سیري و از جنس قماش اسباب

چنانچه جامه • (۷ ن) ایچنین آرزائي •

آن دادند تا آخر الامر بعد از رفتن فیروزشاه بجوار رحمت آله
 دهلي زیر و زبر گردید - و آن کسان که مانده اند^(۲) مدام و
 الدوام آن عهد را یاد کنند و بگویند - عهد دولت شاه فیروز
 ن یادگار ماند که هرگز فراموش نشود * * رباعي *

* آن چه وقتم بود کان خوش عهد با مایار بود *

* این متاع درد را در کوی او بازار بود *

بارها بینم بخود و آن عهد^(۳)ها یاد آورم *

کاین همان مرغیست یا رب کاندران گذار بود^(۴) *

مقدمه ششم در بیان فراخی سال

و ارزانی نعمت

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله
 آرزانی نعمت^(۵) و فراخی سال بکمال حال بود - و این آرزانی نه در بقعه
 شهر مینمود - بلکه در تمام بلاد ممالک آرزانی پدید آمده بود - مدت
 چهل سال کمال در دور آن خسرو خوشخصال هیچ کس روی قحط
 ندید - اینچنین سال فراخ شد که خلق دهلي عهد سلطان علاءالدین
 مرحوم فراموش کردند - زیراچه فراخی سال که در عهد دولت علائی
 بود در عهد هیچ پادشاهی دین پناه نبود - و سلطان علاءالدین برای

(۲) . بودند * (۳) . عیשה * (۴) . کاین همان مرغیست گویا *

(۵) . نعمت بی نعمت *

بخدمت خان اعظم همایون خانجهان بسبب ار اسباب ممالک حاضر
 میبودند) جمهور خلایق بر اندازد دستگاه خویش خدمتیات پیش تخت
 اعلیٰ میگذرانیدند - و گردان ترکشیدند و جهداران مستعرف (که در
 خدمت بودند هر یکی در سینه با فراغ دل و جمع خاطر از مهم
 بارگشته در دیهائی خود بر خیلخانه خود که در دیهائی سکونت
 داشتند) ایشان در مقامات خویش بانشرای تمام و فلاح ایام میرفتند
 با نزدیکان و دران خویش کیفیت حال نیک و بد هر چه بود
 بازمی نمودند - سبحان الله تبارک و تعالی هر یک تیره در عهد دولت
 آن شهنشاه آسوده حال و فراغ البال و مفرح الاحوال بود - الغرض
 اینچنین فرحت و بهجت خلایق شهر و بلاد دارالملک دهلی داشت
 و اینهمه آثار انوار رحمت رحمانی بود که بکرم آله و رحمت الله
 فراخی نعمت و آرزائی چیزها بود - و سبب قلوب نیک آن
 جهاندار بود - تا کار این کردار بجائے رسید و بمنزله آرامید که از
 بسیاری آسودگی خلق بیچاره دختران مسکین را هم در خرد سالگی
 کدخدائی میکردند - ره عهد با برکت و دور با عظمت و مکنّت
 که طور سلطان فیروزشاه بود که از برکت قدم مبارک ذره بے برکتی
 و ناخوشی دران عصر پدید نیامد - آری عجیب اسرار پی - این کمالیت

(۲ ن) ممالیک • (۳ ن) و گرد آن می گشتند و جهداران مستعرف که

در آه • (۴ ن) حرد • (۵ ن) سبحان الله اینچنین فرحت • (۶ ن)

شهریار نامدار کامگار عالم مدار نیک کردار خوش آثار با شمار حاضر
میگردانیدند - چون شهنشاه مکنت در کرانه لب آب چون نزول
میفرمودند و این کلام باهتمام تمام چون خسروان اهل اکرام و سلاطین
عظام از زبان مبارک خویش می کشادند (تا از زمره خانان درگاه
و ملوک بارگاه و امرای باجاه و معارف^(۲) با آگاه و امثال ایشان پیش
رفتن ندهند - سبب آنکه تا یک جا در شهر درآمده شود) از
غایت فرحت و نهایت بهجت آن شب خلائق را شب عید
بودی - فی الحاصل چون خسرو خاور رخ بباختر نهادی و خروس
صبح حی علی الصلوة در دادی خانجهان با تمام شهرداران و با کل^(۳)
کارکنان و بیرقهای بے پایان گذارای لب آب چون رفتی - سلطان
فیروزشاه را پایبوس کردی - بعده سلطان فیروزشاه باجاه بعنایت آله
با خوشی و خرمی و انشراح و بیغمی بطالع سعد و میمون و بروز
و اختر مبارک و همایون درون شهر فیروزآباد درآمده - و خدمتی
جمیع عهده داران شهر پیش تخت گذشتی - اول خدمتی خان اعظم
همایون خانجهان پیش تخت میگذشتی - بعد ازان خدمتی
ملک الشرق ملک نظام الملک نائب وزیر ممالک گذشتی - بعد ازان
خدمتیات جمهور خوانین و امرا و علما و فقها و سادات و مشائخ و
معارف و مشاهیر و جمیع سکنه اهل چهار جانب شهر و اطراف و
اکفاف بلاد و ممالک (که دران وقت در شهر دارالملک دهلی

(۲ ن) و معارف آن بارگاه * (۳ ن) شهرداریات و با کل کارکنان و قارات *

انشرح ظاهر و مسرت باطن برابر رکاب بیرون میآمدند - بلکه
 رسم ست قدیم و آئینی ست مستقیم میان طائفه اهل حرفت
 البته در لشکر پادشاه کسی روان شده که او را رئیس شهر اجازت
 فرمودی - ^(۲) برای روان شدن در لشکر بعضی طوائف اهل بازار بر
 رئیس شهر منت میکردند - و خدمتی میدادند - زه طور نادر
 که درر حضرت سلطان فیروز شاه بود - چون شهنشاه شهریار برگزیده
 حضرت ^(۳) ثقفار از سواری شکر مراجعت کرده و عنان سمند عزت
 سوی شهر گردانیده هر یک از زمره خاندان درگاه و ملوک بارگاه
 سمت خانهای خویش با فرحت بیش بازگشته میآمدند - و از
 خانها هر یک نوشه بسیار و ^(۴) میوه بیشمار روان میکردند - چون
 سلطان فیروز شاه بعنایت حضرت آله با فتح و فیروزی و نصرت و
 بهروزی کرانه لب آب جرون مقابل کوشک نزل فرمودی چند روز
 پیش اران بفرمایش خانجهان تمام کوشک شهر معظم فیروزآباد
 سپید گری میکردند - و بانواع نقشا منقش میکردانیدند - خانجهان
 دستور مشهور استعداد فراوان و اسباب خدمتی بے پایان فرمایش
 کرده - در هر چهار جانب شهر فرمایش بیرق شدی - پس هر پنجگاه
 بیرق یک دهل و دوشهنا و یغون بودی - موازنه دوازده هزار بیرق
 از هر چهار جانب شهر جمع شدی - و آن تمام خلق پیس ^(۵) دربار دربار

(۲) برای روان شدن لشکر • (۳) حضرت آله • (۴) ن

میوهایی • (۵) ن درگاه دربار •

و وسعت بے پایان و غلهای ارزان - و هیچ خوف مظلم پادشاه و ذره ذره
 هراس حاضر و غائب نه - اگر در عهد دولت سلطان فیروزشاه چون
 آئین سلاطین اهل گاه اگر سبب مصلحتی حاضر و غائب شدی
 تا خلق از خانهای خویش از تاثیر تشویش بیش بتعجیل ترین
 در رکاب سعادت پیوندند چند روز آوازه حاضر و غائب میشد - و هرگز
 بانتهای نرسید - البته در عهد فیروزشاه از برکت عقیده نیک آن پادشاه
 طائفه ترکشوندان از سبب حاضر و غائب بے نان نشدند - المقصود
 در لشکر سلطان فیروزشاه برگزیده حضرت آله در هر واثقی و اوثاقی
 خوشی و خرمی بے اندازه بود - و بحدی فراخی بود که در هر
 خیمه مطربان سرود میگفتند - و صاحبان دستگاه الوان نعمت خرج
 می کردند - خلایق را از غایت خوشی و خرمی بازگشتن از لشکر
 خوش نیامده - زیراچه در شهر در خانهای همگنان آسودگی
 چنان بود که اصحاب لشکر را بهیچ وجه تعلق خانه در خطر ایشان
 نگذشتی - و در لشکر از آثار بسیاری دستگاه کثرت خوشی و خرمی
 تا کار لطافت و فراغت خلق بجائے کشید که چندین مسلمانان
 برای اندک مصلحت برابر رکاب رایات اعلی شده میگشتند - و از
 بسیاری فرحت و بهجت بازگشتن خوش نیامده - و طوائف
 اهل بازار از بسیاری دستگاه اسباب و اموال ساکنان شهر دهلی با

(۱ ن) سعادت * (۳ ن) غلهای ارزان و نعمتهای بے پایان * (۴ ن)

ظالم * (۵ ن) حضرت ودود * (۶ ن) تا بحدی *

مقدمه پنجم بیان فرحت و بهجت

ملوک آن روزگار^(۲)

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه نیکنام بنام خانان
عظام و ملوک اهل اکرام و معارف اهل احتشام و زمره مکرران
خوش کلام و فرقه ترکشندان ثابت اقدام و جمله اشخاص خواص
و عوام احرار و غلام همه را خوشی و خرمی و بیغمی بود - و جمیع
خلایق را زمان زمان فرحت و بهجت روی می نمود - تاثیر آن عصر
و آثار قدم سعادت سلطان فیروزشاه مبارک و میمون بود - چون سلطان^(۳)
فیروز صاحب فتح و فیروز و نصرت و بهروز سینه سوزی کرده
ملوک آن زمان را چندان فرحت بودی گوئی در اقطاعی باسم
فرماندهی میروند - زیراچه بکرم الله از اقبال آن شاه هر همه را
استقامتهای بسیار بسیار و انعامات بیشمار اقطاع و برگذات و قصبات
و قریات و باغات و جز آن در وجه هر یکی معین بود - و همگان را
در آن فرحت برکت بسیار و حاصلات بیشمار بود - کم کسی از معارف
در سرای بودی که او فراشخانه نداشت - همه را فراشیند بر انداز
یسار بودی - و البته کنیزکان صاحب جمال بآهنکهای کمال برای
رفع ملال و لطافت وصال و پسندیدگی خصال و دفع خیال هر یکی^(۴)
برابر خویش می بردند - و در هر مغزلی بهر نزول فراغت فراوان

فیروز از تخت خاسته بود - و در محل چپه بالایی نهالچه نشسته
 چون شیخ الاسلام آمدی سلطان برخاسته استقبال نمودی - و دست
 سویی پایهایی شیخ الاسلام آوردی - و شیخ الاسلام سلطان فیروزشاه را در
 کنار گرفته - و دعا کردی - بعده ^(۲) هردو نفر یکجا متصل ^(۳) می نشستند
 ثالث را آنجا مدخل نبود - حکایات بے نہایات میان خویش
 میکردند - و طعام و میوه و شربت و تذبول می خوردند - بعده
 شیخ الاسلام میخواست سلطان فیروزشاه چند گام شیخ الاسلام را رسانیدی
 و باز همچنان شیخ الاسلام کنار گرفته - و دعا کردی - و باز گشته
 اگر وقت شیخ الاسلام را با پادشاه غرضی بودی هرگز بحضور نگفته
 مگر آنکه بر کاغذ نبشتی و در دستارچه خود پیچیدی همانجا
 گذاشتی - چون سلطان بعد رسانیدن شیخ الاسلام باز بالایی نهالچه
 آمدی آن دستارچه با کاغذ یافته - تمام کاغذ خواندی - و جواب
 آن بر حسب مطلوب و مقصود خدمت شیخ الاسلام فرمان همان
 زمان پیش خود مرتب کناییدی - و بردست ملکی دادی - و
 فرمودی ای فلان این کاغذ زود بخدمت شیخ الاسلام برسان - چنانچه
 شیخ الاسلام در خانه نرسیده باشد تو پیش ^(۳) از ایشان برسی - آن
 ملک همچنان کردی - و در انوقت در محل چپه چنانچه قاضی
 بغدادی و ملک مبارک کبیر و امثال ایشان پس پشت سلطان

ایستاده شدند *

نشسته - چون بعد از چندگاه بتقدیر الله تبارک و تعالیٰ اربنجهان خرامید
 بعده خانبهان بحکم فرمان طرف راستا بمحل خود نشست - طرف
 چپا خالی ماند - بعده اندران ایام خان اعظم ظفرخان از بنگاله
 بحضرت شاه آمد - چنانچه از حالت مقاتلت آمدن از این موزخ در
 قسم درم شرح نبشته - المقصود چون ظفرخان بحضرت سلطان آمد
 بعد از چندگاه حضرت شهنشاه ظفرخان را مسند داد - دران وقت
 فرمان شد ظفرخان طرف چپا متصل تخت نشیند - چون ظفرخان
 بعد چندگاه بدان جهان پیوسته بجای او پسر او دریاخان شغل
 یافته - و ظفرخان خطاب او شد - کیفیت نشستن این ظفرخان
 پیش تخت بودند - فرمان شد که در باروی چپا در صدر متصل
 تخت چنانچه ظفرخان مرحوم نشسته او نیز بنشینند - سبحان الله
 زه عظمت و مکنت تختگاه دارالملک دهلی - و همچنان اگر کسی
 اعتراض کند که در محل بارجای صحن گلین مذکور سید درگاه و
 مولانا جلال الدین رومی و شیخ الاسلام کجا می نشستند - جواب
 سید درگاه فرود صدرجهان در باروی راستا نشسته - و مولانا جلال الدین
 رومی متصل سید درگاه نشسته - و شیخ وقت از وقتیکه برای
 ملاقات سلطان آمدی بعد یکپاس روز آمدی - و دران وقت سلطان

(۲ ن) بتقدیر الله تعالیٰ • (۳ ن) بجای او پسر او دریاخان را خطاب

ظفرخان شده فرمان رفت که بازوی چپا در صدر آه • (۴ ن) می نشست •

(۵ ن) و چون همچنین •

فی الجمله انشاء الله تبارک و تعالی رموزی چند از قسم ملکی در آخرین این مقدمه شرح داده آید - سلطان فیروزشاه تا یکپاس روز در محل بارجا می نشست - بعده غیر محل میشد - خانان درگاه و ملوک بارگاه باز میگشتند - خانجهان بر آئین قدیم وزیران در مسند وزارت می نشست - محاسبه اعمال عمال پیش میگرفت - هر یک اصحاب در وظائف خود مشغول میگشت - آیدون درین محل سوال وارد میشود - اگر کسی از جمله ملوک بمتابعت اهل سلوک سوال کند چون به نشسته که طرف راستای تخت خانجهان و امیر احمد اقبال و ملک نظام الملک نشسته - و طرف چپا متصل تخت هیچ کسی را با قربت بسے مجال نبودی که متصل تخت طرف چپا به نشیند - و چپای سلاطین هرگز خالی نباشد - این بر چه چیز حمل توان کرد جواب گفته آید - اندران ایام که این مورخ ریزه چین مورخان خوشخرام در محل سلام پیش تخت میرفت چپا متصل تخت خالی میدید این مورخ از خدمت والد خود پرسید - ایشان فرمودند - که طرف چپا همیشه محل سر لشکرست - چون سلطان فیروزشاه در آغاز جلوس خویش عهده سر لشکری بگلام خود بشیرا داد و او را عماد الملک خطاب کرد او را محل نشستن طرف چپا متصل تخت نبود - و در جلوس سلطان فیروزشاه اگرچه خانجهان وزیر بود طرف چپا - متصل تخت نشسته - و طرف راستا متصل تخت خان اعظم تاتارخان

پرتدبیر بے نظیر مالی که هر عمالی از تائید قیل و قال در قعر زمین
 فرود برده اند دستور مشهور^(۲) از آثار انوار معاملات مطرز انگشت در
 چشمهای ایشان می اندازد و بیرون می آرد - وزیران شهریاران دانند
 که فرقه وزرا و زمره دستوران مستثنی چه طائفه اند • • بیت •
 برای جهان دیدگان کار کن • که مید آزمودست مگر کهن
 القصة چون سلطان فیروزشاه برگزیده الله تبارک و تعالی تاجدارے
 صاحب تجربه^(۳) بود میان بلغای ملکی از همه فائق می نمود - چون
 دستور پیش بودی رخ و کلام کام ناکام بغیری نیادردی - و اگر کسی را
 پیش تخت برای پایبوس می بردند سلطان فیروزشاه بالهام الله
 البته بیشتری از معارف مملکت ار معرفت ابا و اجداد او را
 شناخته - و اینچنین ادراک از آثار انوار طبعیت حائظه (که حضرت
 الله در ذات با برکات فیروزشاه عطا گردانیده) بود - و اگر نه از آدمی زاد
 ضعیف نهاد (کما قال الله تبارک و تعالی خلق الانسان ضعیفا)
 اینچنین ادراک اکبر چگونه میسر آید - که چندین هزار در هزار
 آدمی را (که برای پایبوس می آرند) را آبا و اجداد بشناسد - و
 با ایشان بتکلم^(۴) هم بزبان ایشان دراید - و خلق نماید - و آن اشخاص
 را بخوشی و خرمی بارگرداند - و ایشان دعا کنند • • بیت •
 چو شاه جهان از جهان برترست • جهان کان گوهر شد او گوهرست

(۲) مشهور دستور • (۳) بودی • (۴) مفارقت - معارف •

امور قلیل و کثیر سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله رخ جانب
 دستور هواخواه کردی - آری بوالعجب اسراری - آنچه تاجداران
 کامگار و شهریاران نامدار در قسم ملکی کرده بودند سلطان فیروزشاه
 بالهام حضرت آله همان آئین بجا آوردی - چنانچه قابوس حکیم در
 قابوس نامه نبشت که سلاطین را واجب است چون وزیر پیش ایشان
 باشد رخ کلام بسوی غیري نکنند - اگر بوجود وزیر پادشاه بے نظیر
 رخ کلام سوی غیري کند دران روز ربع مملکت آن پادشاه روی بنقصانی
 و ویرانی آرد - بدان سبب که وزیر را با تمام مملکت محاسبه میدباید
 کرد - اگر چه پسر پادشاه است یا برادر - برین وجوه جمله اصحاب
 مملکت و ارباب سلطنت دشمن وزیر اند - اگر پادشاه بوجود وزیر هواخواه
 رخ کلام با غیره کند اهل اختصاص و اصحاب اخص خواص را
 گمان افتد - مگر پادشاه بر دستور هواخواه مزاج گردانید که رخ بسوی
 غیره نمود - چون در دل‌های ایشان اینچنین گمان افتد در دل‌های^(۲)
 ایشان عظمت وزیر نقصان شود - وزیر نیز دل زده گردد - و گمان برین^(۳)
 برد مگر از ذات من صفات ناشایسته در وجود آمد که شه رخ بغیري
 آورد - بدین سبب تقصیر در محاسبه افتد - چون در حساب کردن اعمال
 عمال اِهمال افتد اموال بیت‌المال در خزائن نرسد - هرآینه بنیاد
 مملکت و اساس سلطنت روی بخرابی آرد - قوام پادشاهی و نظام
 شهنشاهی از مال است - در دستورالوزراء نوشته است - بیچاره وزیر

زمین آوردی - حضرت سلطان بدست مبارک اشارت کردی یعنی بنشین - باز دستور کورت سیوم سر بر زمین نهادی - و در محل خود نشستی - و ملک الشرق نظام الملک نایب وزیر ممالک دران حالت برابر وزیر بودی - و در عهد سلاطین ماضیه شهر دارالملک دهلی قاعده بود که نایب وزیر پیش تخت محل نشستن نداشت - چون در عهد دولت سلطان فیروزشاه نیابت وزارت ملک نظام الملک یافت و او در محل مشورت ملکی در درگاه سلطان فیروزشاه آراسته بود و خواهر سلطان فیروزشاه نیز در نکاح او بود چون ملک نظام الملک مرتبه نیابت وزارت داشت و الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی او را بانواع آراستگی آراسته بود شهنشاه فرمود تا چنین نایب وزیر فرود وزیر بنشینند - الغرض باز آمده شود بر سر سخن - بمجرد آنکه خانجهان سلام کردی و در محل خود نشستی سلطان فیروزشاه جانب راستا مقابل خانجهان رخ آوردی - و با او بحکایت مشغول شدی - تا آن زمان که خانجهان پیش سلطان فیروز بودی رخ و کلام سلطان جانب خانجهان بودی - بوجود وزیر حکایت با غیري نبودی - اگر سلطان خواسته کسی را دران محل طلبد بسوی خانجهان اشارت کردی - خانجهان آنکس را طلب کردی - و اگر سلطان بر کسی مزاج گرم کردی هم رخ جانب خانجهان بودی - در

(۲ ن) حضرت سلطان چون سلاطین اهل گاه بدست مبارک • (۳ ن)

در شهر • (۴ ن) حکایات • (۵ ن) بطلبیدی •

خانجهان بفاصله مقداري يك جامه‌خانه دوتوكرده فرازميكردند
 در صدر آن جامه‌خانه قاضي صدرجهان نشسته - و متصل او بانهبذه
 مربع نشستي - و متصل او ^(۲) منگلي خان آغلي نشسته - و متصل
 تخت شاهي طرف چپا خالي بودي - و يك جامه‌خانه دوتو
 طرف بازوي چپا بفاصله مقداري فرازكردندي - در صدر آن
 جامه‌خانه بازوي چپا ظفرخان بن ظفرخان نشسته - و متصل او
 احمدخان ^(۳) و انيرتهو صاحب دوجتر - و متصل او اعظم خان خراساني
 نشسته - و در عقب ^(۴) راي مدارديو و راي سبیر و راودت ادهرن بر
 زمين مي‌نشستند - دران ايام اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف
 بر ^(۵) اصحاب ديوان عالي وزارت بحكم فرمان حضرت جهاندار در محل
 سلام ميرفت - الغرض چون خانجهان آمدي برابر او تمام اصحاب
 ديوان وزارت بودي - هر ^(۶) همه با خانجهان هم در محل حجاب
 سلام ميكردند - جمله اصحاب طرف راستا در محل خود ايستاده
 ميشدند - پسران و برادران و برادرزادگان دستور مشهور كه بودند
 بالاتر از اصحاب ديوان ايستاده ميشدند - ^(۷) بفاصله دو آدمي فرق
 بودي - مع هذا ^(۸) دستوران مستثنی پيش شدي - دوم كرت سر بر

(۲) منگلي خان اغل * (۳) احمد خان گاتيه ضابط * (۴)

بلارديو * (۵) براي * (۶) هر همه با خانجهان بهم در

محل خود ايستاده ميشدند پسران و برادران آه * (۷) بفاصله

دو آدمي *

دران ایام بغیر کلاه یزگ^(۲) رها نمیکردندی - مگر همان چند نفر تیغدار و
 اشخاص که از پیش تخت جامه زردرزی و بقد سپید و کمر زر و کلاه
 باریکی و خلعت دیگر یافته بودند - چون آن اشخاص در درونتسرای
 خاص شاه می آمدند هر روز آن کسوت پوشیده حاضر میشدند
 سبحان الله چه طور بود دور^(۳) سلطان فیروزشاه که جمیع خاندان و ملوک
 و امرا و معارف و اهل قلم همه کسوت نرمینه داشتند - و بهوس تمام
 در بر میکردند - دران ایام قبای جامه پرشین میان بزرگان عیب بود
 هر یکی از جامه عار کردی - القصه بالای در یا نشیب هیچ کس با
 وصلت بسے بغیر موزه و موی بقد رها نمی شدی - گاه گاه بودی که در
 وقت بارجا شهنشاه مستغنی بتمشای پرانیدن شکر مشغول شدی
 و گاه گاه بگردانیدن اسبان - اما آن طائفه که متصل تخت شاهی
 و نزدیک اوزنگ شهنشاهی می نشستند (چنانچه خانجهان وزیر
 ممالک^(۴) متصل تخت راستا می نشست - و امیر معظم امیر احمد اقبال
 بالاتر از خانجهان و یک زانو پستر از خانجهان^(۵) می نشست - و این
 مرتبه در قسم ملکی و آئین جهانداري نه بالاتر خانجهان گریند
 نه فرود تر - مع هذا ملک نظام الملک امیر حسین امیر میران که
 نائب وزیر ممالک بود فرود خانجهان می نشست) متصل تخت
 همین سه نفر پای تخت می نشستند - و طرف با روی راستا عقب

(۲) تبرک • (۳) بدر سلطان فیروزشاه • (۴) مملکت

(۵) خانجهان وزیر مملکت

من نام ترا بز کف خود بنگارم * پس دیده بران نام فهم خون بارم
از بسکه دو دیده در خیالت دارم * در هرچه نگه کنم توئی پندارم (۲)
الحاصل بحکم فرمان شهنشاه کامل بعد فراغ طاعات و عبادات تخت
دولت آراسته میکردند - اول حضرت شاه فیروز خود آمدی - و بر تخت
سلطنت و اورنگ مملکت نشست - بعد سرپرده داران خاص و
عهده داران سرپرده میرفتند - و خدمت میکردند - پیشتر میشدند و
می پرسیدند - که برای گذاشتن سلام چه فرمان میشود - فرمان میشد
خلق را در محل سلام بگذارند - سرپرده داران خاص اول حجاب را (۵)
میگذاشتند - چون حجاب خدمت کردند بعد بندگان تیغدار (۶)
چند نفر معدود با سپرهای زرین و سیمین رها میشدند - بعد دیوان
رسالت رها شدی - و اصحاب دیوان قضا برابر دیوان رسالت میرفتند
بعد از ایشان دیوان عالی وزارت دام. عالیاً رها شدی - و همیشه محل
دیوان وزارت طرف راستی تخت است - بعد از دیوان وزارت دیوان
عرضه رها شدی - و کوتوالان برابر ایشان میرفتند - و محل دیوان عرض
طرف بازوی چپ تخت است - جمله شاهزادگان و خواصان عقب
تخت سلطان فیروز شاه ایستاده شدند - و البته بعضی امرا و ملوک
و صاحبان اقطاع و کارکنان معاملات ایشان نیز بر طرف چپا بودند
هر یکی بر نسبت خود ایستاده شدی - هیچکس را از زمره معارف (۷)

(۲ ن) فی الحاصل * (۳ ن) طاعت و عبادت • (۴ ن) پرده داران •

(۵ ن) حجاب اهل متاب • (۶ ن) بدمقدار • (۷ ن) معارف •

جميع خاندان درگاه و ملوک بارگاه و امرا و معارف با جاه و بعضي
اهل قلم با کلاه - هر يکي بموجب تبليغ در محل محل گلين براي سلام
ميرفتند - و محل چاچه چوبين محل اخص خواصان ست - و محل^(۳)
سيوم يعني محل محل ميانگي محل بار عموم خلایق ست - و بيان
بارجاي محل محل گلين اين موزخ طالب دين در مقدمه بارديده
و بيان بارجاي محل محل ميانگي در مقدمه شرح جشنهاي اعياد
و شب نرات و روز نوروز و ايام ميزباني و ملاقات رسولان و جز آن
کتابت کرده شده - المقصود چون سلطان فيروزشاه طالب دين سکونت
شهر دهلي گذاشته بود در شهر فيروزآباد ميماند - چون خواستي که
در محل بارجا بنشيند بعد از دوسه روز چون از طاعات و عبادات فارغ
ميشد و قرآن ميخواند (سبحان الله زه مشغولي که فيروزشاه داشت
چند سوره از کلام الله هر روز خواندي - و در روز جمعه سوره کهف
و در شب جمعه سوره طه ع نافع خواندي - و هر روز نماز پنجگانه^(۴)
با جمعيت و جماعت گزاردي - و چند سيپاره از کلام الله هر روز وظيفه
داشت - چون سلطان فيروزشاه قرآن خواندي و با آيات قرآن قرآن
شدني در عين خواندن هر جا که اسم الله اعظم ديدي ارغيت شوق
و نهايت ذوق بدست بوسيدي - و بر چشمها ماليدي - اين فعل
بر خريش بر طريق ولجبات لازم گرفته بود • • رباي •

(۲ ن) ميرفتندي • (۳ ن) و محل سيوم است يعني • (۴ ن)

و پنج وقت نماز هر روز با جمعيت که •

بود حضرت الله تبارک و تعالی ابواب کرم کشود - و مصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم را ختم انبیای درگاه خود گردانید - چون
 سلطان فیروزشاه را حضرت آله بهمه چیز آراسته بود این خصال
 انبیا و افعال اولیا در ذات با برکات احسن صفات او عطا فرمود - از
 غایت بزرگی نظر از خود بینی برگرفت - و بدرگاه با جاه اعلی
 بارگاه دارالخلافه گستاخی التماس جامه نکرد - و خود را چیزی
 ندانست - الله تبارک و تعالی او را جامه از غیب رسانید - و ختم
 سلاطین گردانید *

* بیت *

* من کیم تا همه عالم بنهم پای طلب *

* زانکه در کویتو سرهای سران پامالند *

مقدمه چهارم نشستن سلطان فیروز در محل بارجا

نقل است که سلطان فیروزشاه را محلهای نشستن در بارجا سه
 محل بود - یک محل را محل صحن گلین گفتندی - و آن محل را
 محل داکه نیز میگفتندی یعنی محل انگور - و محل دوم را محل
 چرچه چوبین گویند - و محل سیم را محل بارعام گویند - و آن
 محل را صحن میانگی هم گویند - ^(۴) آری عجب اسرار در روش
 جهانداري و آئین شهریاری ست - محل بارجا صحن گلین محل

(۲) من کیم در همه عالم تا نهم پای طلب * (۳) که آن محل را

محل دکه آه * (۴) همه *

داشته بود (یعنی من چه مرتبه آن دارم که جامه ارحضرت خلیفه التماس کنم و این خصال انبیا و افعال اولیا است) حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی در دل خلیفه الهام کرد تا بعیر واسطه التماس سلطان فیروزشاه از درگاه حضرت خلافت جامه رسید - سبحان الله آن رمال که پیغامبر ما محمد مصطفی باصفا صلی الله علیه و آله و سلم عمر مبارک ایشان بعد چهل سالگی رسید بعد از چهل سال کمال مدت شش ماه بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم حضرت الله تبارک و تعالی نکریم عمیم و احسان قدیم در خواب وحی می نمود - و هر بار ملک رویا انوار بشارت با اشارت می کشود - درین محل پیغامبر فرمود - اگرچه شش ماه خواب میدیدم و این اشارت با بشارت در خواب می شنیدم که تو پیغامبری با آن هم خود را درین مرتبه میدانستم - هم از اینجاست و درین مسئله اقاریل علماست که خواب چهل و ششم جزو ست (۲) از اجزای نبوت - زیراچه پیغامبر را بعد از چهل سال کمال شش ماه وحی در خواب بود - نوبی و حوه چهل و شش جزو باشد - معینا بعد از بعد از شش ماه وحی در بیداری آمد - که آن قصص در تفاسیر مسطور است - و در همه کتابها مذکور - چون حضرت مصطفی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم اینچنین نظر از خود بینی برگرفته

خلافت و نیابت سلطنت من کل الوجوه باذن مطلق از حضرت دارالخلافت صادر شده بود و بخطاب سید السلاطین مخاطب گردانیده بودند) آرندگان بدست سلطان فیروزشاه طاب الله ثراه دادند - سلطان آن منشور همایون را بسرعت تمام پیشتر شده بهر دو دست با ادب تمام و اعزاز و اکرام ستده بوسیده بر چشم راست و چشم چپ داشته تا دیر بر تارک سر نهاده^(۲) - و بشرف مطالعه آن مشرف شده - بعده بسوی دارالخلافت سر بر زمین آورده^(۳) - و حجاب بارگاه بانگ بر آورده بشرف سعادت ملاقات و مصافحه و کنار گرفتن آرندگان باهتمام تمام با هر یکی مشغول شده - و بر هر یکی پرسش فراوان کرده - بعده شاهزاده فتح خان را جامه خلیفه پوشانیده - و خانجهان را جامه خلیفه پوشانیده - بعده آرندگان جامه و فرمان منشور را برای هر یکی بر اندازد هر یکی جامها بدست خود میپوشانیده - و جمیع خاندان درگاه و امرا و ملوک بارگاه را جامه ها از جامدار خانه خاص میپوشانید - دران روز بحضرت شاه فیروز جشن عام بحضور خلایق تمام میشد - سلطان فیروزشاه جامه خلیفه را بدین تعظیم پوشیدی و آن جامه را برای تبرک و برکت در جامدار خانه خاص میداشتند و آن نشانهایی مراتب دولت را در علمخانه خاص گرد می آوردند آری عجب اسرار - چون سلطان فیروزشاه بعنایت آله بدین حد نظر از خود بینی و خود ستایی برداشته نظر بر کرم حق

برای سلطان محمد شاه بن تعلق شاه می آمد همچنان برای سلطان
 فیروزشاه دیر حصرت خلیفه جامه فرستاد - و برای سلطان محمد بن تعلق
 شاه جامه بالتماس او آمده بود - چنانچه بیان آن این مریح ضعیف
 شمش سراج عقید در ذکر سلطان محمد بن تعلق شاه مشرح بپشته
 است - و برای سلطان فیروزشاه بکر آل حصرت خلیفه نا جا^(۲) بغير
 التماس فرستاد - بلکه حصرت خلیفه چند نشانه مراتب خویش دیر
 برابر داده - و هر بار که جامه خلافت از حصرت خلیفه برای سلطان
 فیروزشاه آمدی سه دست جامه آمدی - یکی برای سلطان فیروز دوم
 برای شاهزاده فتح خان سیوم برای حاججهان - المقصود چون جامه از
 حصرت دارالخلافت می آمد سلطان فیروزشاه استقبال می نمود - از شهر
 بیرون می آمد - و خلعت خدمت حصرت خلیفه را تعظیم و تکریم
 تمام بر هر دو دست می گرفت - و بر سر و چشم خود می داشت - بعد
 نادر تمام در ملای عام بحضور حواص^(۳) و عوام شرف خلعت خلیفه
 رمان اس عمری رحمان و امام وارث ملک امامان ابوالفتح ابی بکر بن
 ابی الربیع سلیمان خلد الله ملکه و خلافت و علی العالمین فصله و رانته
 مشرف گشت - و مغشور فرمان طعراي همایون اعلی اعلاه الله شرقا و غربا
 و جنوبا و شمالا دائما قائما راعا عالیا (که برای جمیع امور امامت^(۴)

(۲) نا جا و نعم التماس فرستاد • (۳) از برای • (۴) •

خاص و عام • (۵) امان • (۶) امامت و خلافت و بیاب
 و سلطنت •

چون بندگان مقطعان پیش میگذرانیدند بعضی بندگان بر حکم فرمان
 سلطان تسلیم بعضی امرا و ملوک میشدند - تا ایشان را ادب خدمت
 آموزند - امرا و ملوک آن بندگان را بر طریق فرزندان میپروردند
 و طعام و جامه و سرجامه^(۲) شستن و هنر آموختن و مقام خوردن
 و خفتن و غمخوارگی ایشان بواجبی نگاه میداشتند - و هرسالی
 ایشان را پیش تخت میگذرانیدند - و ادب^(۳) و خدمت و هنرهای
 ایشان پیش تخت عرضه میداشتند - سلطان فیروزشاه در باب آن امرا
 و ملوک چندان مرحمت میفرمودند که در تحریر نیاید - حاصل
 ازین سطور آنست که اینچنین اهتمام بکوشش شهنشاه عظام را
 درین کار افتاد - آخر الامر کار بندگان مذکور بجائے کشید که بعد از
 سلطان فیروزشاه سرهای جگرگوشگان او را بی دریغ بریدند - و پیش
 دربار آویختند - کما قال الله تبارک و تعالی و عسی ان تحبوا
 شیئا و هو شرکم - انشاء الله تعالی در مقدمه ذکر سلطان محمد
 فیروز^(۴) ذکر ایشان نوشته آید *

* بیت *

* حکم که خدا کرد حقیقت شدنیست *

* از حکم خدا کیست که گردن تابد *

مقدمه سیوم آمدن جامه خلیفه خلد الله ملکه
 نقل است چنانچه از حضرت خلیفه خلد الله ملکه جامه^(۵)

(۲) نشستن * (۳) آداب خدمت * (۴) ابن فیروز شاه * (۵) ن

نقل است جامه که برای محمد شاه بن تغلق شاه آمد آه *

در اوس و بعضی نندگان در دیوان عرص و دیوان وزارت میان بنیا و بعضی
 نندگان مقطعان و پرگنه داران و ششگلان محکما و حر آن (تعین شدند
 چنانچه هیچ مقامی از نندگان سلطان فیروزشاه حالی نبود - و هیچ
 شهرناری ناهداری در مملکت دهلی این مقدار نندگان جمع کرده
 مگر فرمان حدای تبارک و تعالی سلطان فیروز توفیق یافته - و سلطان
 علاءالدین مرحوم مواریث پشاه هزار نده جمع کرده بود - و مشیر^(۲)
 و بشیرش ایشاں بودند بعد در علانی حکمت کنرانی هیچ
 پادشاه با حاکم صاحب دستگاه در مرکز دارالملک دهلی برای
 جمع کردن نندگان^(۳) علو نکرده - مگر سلطان فیروز کرده - سبک الله
 چون در ارل^(۴) حصرت دوالجلال و کریم متعال قلم برس رانده (که
 در شهر دارالملک دهلی حکمت ازلی چند سال بعد از نقل
 فیروزشاه تقابل و تعانی میل رمزه مسلمانی پدید آید - و آن نظرها
 بواسطه نندگان مذکور بحلائق حهاں رح نماید) حصرت الله تبارک
 و تعالی بقدرت اعلی سلطان فیروزشاه را برس آورد - تا در مدد
 چهل سال کمال نندگان را جمع گردانید^(۵) - چون احکام الله تبارک و
 تعالی بنهاد رسید بیست سلطان فیروزشاه بقدرت آله این کار را
 یکی از فرائض پیش گروت - و برای جمع کردن نندگان بدل و حال
 در شست - تا این کار از بار ندین پایه رسید و ندین مقام الحامید

(۲) مشیر • (۳) نعلی • (۴) اول آزال • (۵) کرده •

(۶) چنس • (۷) فرائض •

شهریار این کار بر خود طریقهٔ واجبات پنداشت - تا کار این بار بجائے رسید^(۲) و کردار این اسرار بمرتبهٔ کشید^(۳) که عرضهٔ بندگان علاحدہ مجموعهٔ دار علیحدہ خزانهٔ وجه بندگان علیحدہ دیوان بندگان علاحدہ چاروش غوری و نائب چاروش غوری دیوان علیحدہ - اعنٰی اصحاب دیوان بندگان از اصحاب دیوان عالی وزارت بکلی علیحدہ بود - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله و حمایت الله^(۴) جانبی سوار کردی بندگان تیرانداز علیحدہ جنگ بسته پیش شده میرفتند و بندگان تیغدار هزار^(۵) هزار علیحدہ و بندگان آورد علیحدہ و طائفهٔ بندگان ماهله بر پشت نر گاو میش سوار علیحدہ و بعضی بندگان هزارهٔ اسپان تازی و ترکی سوار با خیل و تبار هزار اندر هزار عقب پادشاه شده میرفتند - اینچنین بندگان بی عدد جمع شدند - تا کار بحدی رسید که در جمیع کارخانه‌های خاص (چنانچه آبدار و شرابدار و جامدار و مطبخی و عطردار و طشت دار و چتردار و شمعدار و پردهٔ دار و جاندان و سلاحدار و شکرهٔ دار و یوزبان و سیه گوش دار و پیلبان و ستوربندان و خاصدار و دارودار و سنگتراش و سقا و جز آن و برای خدمت محل درون و محل برون و علمخانه^(۶) و در نوبت پاس و ترغاک و چوکی در سفر و حضر و بندگان قرآن خوان در کتابخانه و علمخانه و گهریال خانه و محرران در

(۲) کشید * (۳) رسید * (۴) ن (۴) جائے * (۵) ن (۵) هزار در هزار *
 (۶) و برای خدمت محل درون و محل دوم و محل سیوم و علمخانه *

در شهر ملتان و بعضی را در شهر مشهور دیبالپور و بعضی را در شهر
 حصار فیروزه و بعضی را در سامانه و بعضی را در گجرات و همچنین در
 هراتقاعی برای سکونت مرستاد - و هم در آن اقطاع استقامت
 ایشان هر یکی کرده - برای پرورش ایشان دست احسان برآورده
 و بعضی بندگان را هم در اقطاع مذکور میان چشم نان پرداخت
 تعیین کرده - و دیبها در وجه داده و دیگر بندگان که در شهر بودند
 هر یکی را مشاوره کامل تعیین کرده - بعضی را صد تنگه و بعضی را پنجاه
 تنگه و بعضی را چهل و بعضی را سی و بعضی بیست و پنج تنگه کمینده
 را بیست تنگه - و ارده تنگه کسی را کمتر بود - و در ماهی یا
 شش گان ماهی یا چهار گان ماهی یا سه گان ماهی نقد بی تصور
 و نقصان از حرانه موهبه مییافتند - بعضی در کلام الله و حفظ و بعضی
 در علوم دینی و بعضی در قسم تحریر مشغول شدند - و بعضی در
 خانه کعبه بر حکم فرمان رفتند - و بعضی را تسلیم طوائف کردند
 ایشان حرمت صنعت آموختند - موارنه^(۲) دوارده^(۳) هزار نفر بندگان
 کاسب هر جنس شدند - و چهل هزار بنده هر روز در بخت سواری
 و خانه حاضر میبودند - حمله یک لک و هشتاد هزار بنده آن
 شهریار در شهر و اقطاع جمع شدند - حصرت شاه فیروز برای ایشان
 سیار چیر میخواست - و برای آسودگی و سیرتی ایشان کوشش
 مینمود - چنانچه بیع استقامت و دستگاه ایشان در عمر رمی رسید

که از اقطاع آمدے آنچه میسر شدے پیش حضرت سلاطین ماضیه گذرانیدے - و آن خدمتی در محصول وضع نشدی - چون دور حضرت فیروزشاه رسید فرمان فرمود - که مقطعان را خرج و اخراجات بسیار ست ایشان را خدمتی معاف دارند - و مزاحمت ندهند سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود - هر مقطعی که از اقطاع بیاید و هر جنسی که دران اقطاع دست میدهد بسیار بسیار در حضرت بیارد - و بهای آن از محصول مجرا ستاند - تا هر دو طرف عزت حاصل آید - هم مقطع را حرمت باشد - و هم آن خدمتی در خور پادشاه میان خلأق پیش تخت بگذرد - تا چهل سال کمال این قاعده مستقیم ماند - الحاصل از تاثیر جهد آن شهریار هر مقطعی که بندگان بسیار خدمتی میگذرانید بران مقطع مراحم فراوان و عواطف بی پایان مبدول میفرمودند - و هر مقطعی که بندگان اندک گذرانیدے در باب او مرحمت بر موازنه آن شدی - چون مقطعان اقطاعات را بالیقین محقق گشت ^(۲) (که قصد حضرت شاه برای جمع کردن بندگان هواخواه بسیار ست) جمله مقطعان اقطاعات را از همه کارها و کل کردارها این کار اهم پیش آمد - این کار را بر همه کارها مقدم داشتند در چند سال ^(۴) از تاثیر جهد خسرو خوش خصال بندگان پسندیده افعال چندان جمع شدند که در تحریر قلم و تقریر زبان در نگنجد چون حضرت شاه را معاینه شد که بندگان بسیار جمع شدند بعضی را

(۲) گشته * (۳) هم از کارها * (۴) ن - سر - که *

برالعجب اسرارے - چون در کاری و نعل کرداری پادشاهان اهتمام
فرمایند و کوشش نمایند معلوم است که چه شود - حمله مقطعان
چون در حصرت حسرو جهان میآمدند هر یکی بر انداز دستگاه
خوش از آثار رعیت^(۲) شهریار زندگن چیده و حوصرت و امیل را
حامهای پاکیزه پوشانیده رویاها کشیده بر سر ایشان کلاه و مورهایی
لعل در پای و دستارچه کشیده در کمر بسته خدمتی پیش تخت
میکدراییدند - و رسمی بود سلطان میزور را هر سال چون مقطعان
از اقطاع برای پادشاه حصرت شهنشاه شش حبات میآمدند
خدمتها از هر جنس بر انداز دستگاه خود میآوردند - چنانچه^(۳)
از جنس اسبان تازی دریائی و ترکیان بیش بهائی و پیلان نامتناهی
و حامهای انواع اجناس قیمتی و آذایی و و نقره و قیاس و
اسلحه^(۴) و شتران و استران و حرآں هر یکی بر انداز اقطاع خویش
از هر جنس بعضی صدگن و بعضی پنجاهگن و بعضی بیستگن
و بعضی یازدهگن میآوردند و میکدراییدند - و صدگن دیر میآوردند
و فرمان حصرت شهریار و طعمای مکننت جهاندار بر سر حمله بود - آن
مقدار خدمتی که مقطعان اقطاع میآورد آن را قیمت میدادند
بدل محصول اقطاع میدادند - بلکه قاعده خدمتی و قیاس وضع
سلطان میزور شاه بود - در عهد سلاطین مامیه این رسم نبود - هر مقطعی

(۲) رعیت • (۳) میآوردند • (۴) و شکرة و اسلحه • (۵)

حصرت شهنشاه شهریار •

نیست - اگر با ایمان رفته شد زه کار و خهی بازار و احسن کردار
 دران روز سلطان فیروز خان جهان را بارانی علم کشف کسوت خاص
 که پوشیده بود پوشانید - زه پادشاه^(۲) نادره دوران و خهی^(۳) وزیر
 اعجوبه جهان - المقصود آنکه حضرت شهنشاه برگزیده حضرت آله^(۴)
 بدین سبب مدت چهل سال کامل در مملکت شامل ملک راند
 و از زیان و مضرت اهل اسلام احتراز کرد - چنانچه خواجه نظامی
 * ابیات *

نوشته *

سکندر بتدبیر دانا وزیر * بکم روزگاری شد آفاق گیر
 شه ما که بد خواه را کرد خرد * برای وزیر از جهان گوی برد

مقدمه دوم اهتمام سلطان فیروز شاه برای

جمع کردن بندگان

نقل است چون شاه فیروز را بتقدیر آله برای جمع کردن بندگان
 هواخواه اهتمام بسیار و کوشش بیشمار در دل افتاد تا کار این بار و
 آثار این گفتار بجائے کشید و بمرتبه رسید که بر جمله مقطعان اقطاع
 و کل عهده داران احسن صفات تاکید بر تاکید شده هر محلی که
 نهیب کنند باید که بندگان^(۵) بچینند - آنچه لائق درگاه و شایسته
 بارگاه پادشاه باشند بحضرت ما برسانند - آری عجب کاری و

(۲ ن پادشاهی * (۳ ن) زهی * (۴ ن) : حضرت وود * (۵ ن)

و سلم انسا المؤمنون اخوة - درین محل دستور مذکور مکرر کرده که بنده درگاه و کمینۀ این بارگاه این ده وجه بر سبیل ایجاز و اختصار بار نموده - اگر ارگناه مضرت اهل اسلام گفته آید مدنی باید که آخر شود - و آن یک فائده چیست آنست که میان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان آوازه برآید که فلان پادشاه فلان اهل اسلام را بقر و غلبه دست آورده - و مشتی مسلمانان را که دران مملکت بودند زیر و زیر گردانیده - در اقامت این فعل عندالله هیچ نفعی نیست و مضرت بسیار و گناه بیشمار و خصمان بی کنار - و اهل کیاست عقل و درایت فضل از جهت خود نمائی میان خلق عندالله گناه بیشمار اختیار نکرده - چون خانجehan چنین داستان بر قانون راسان بیرون داد و آثار اسرار پیش حضرت شهریار صریح کشاد حضرت فیروزشاه را کلمات دستور موافق افتاد - بغایت پشیمان و پریشان گشت - و چشمها پر آب کرد - و فرمود که درین کلمات همه^(۳) رموزات فوائد درجهانی و قواعد اساس سلطانی است - بعد ازین^(۴) جزم کرده شد که بعنایت علم بر اهل اسلام لشکر کشی نکنم - حاضران درگاه و ناظران بارگاه که پیش آن درگاه^(۵) بودند سر بر زمین آوردند دعا کردند - درین محل سلطان فیروزشاه گفت آنکه مسلمان خواهد بود چگونه او را غم ایمان خود در دل نخواهد گذشت - و دنیا چیز

(۲) سپردن داد • (۳) هم • (۴) اران • (۵) آن ماه •

(۶) آنچه مسلمانان خواهند بود که او را غم آید •

و دست آوردن اقالیم در جوار مملکت دهلی بیشتر اقالیم اهل اسلام است - و تیغ زدن با اهل اسلام یک فائده حاصل آید - و ده زیان روی نماید - آن ده زیان اینست - یکی آنکه هر قدمی که مردم جانب قلعه مسلمانان میزنند و برای رنجاندن ایشان میکوشد آن تمام عقاب بر حکم فرمان حضرت وهاب در نامه اعمال این کس مینویسند - دوم آنست اموال بیت المال برای آن جمع میکنند تا قوت در اسلام زیادت گردد - نه آنکه بیت المال خرج کنند - و برای قلع مسلمانان روند - سیوم آنست چندین هزار مسلمانان نیکوکار بی موجب در محنت و مشقت میافتند - چهارم آنست عمر عزیز و حیات لطیف در باطل میگذرد - و در دمی و قدمی گناه مینویسند - پنجم آنست اگر آن مقام در دست آید و گوهر فتح روی نماید چندین هزار عورات مستورات و مخدرات مسلمانان فضیحت میگردند - ششم آنست اموال باطل و نامشروع در بیت المال جمع میشود - هفتم آنکه سلاطین دیگر را مقاومت کردن با اهل اسلام دستور میشود - هشتم آنکه چنین افعال میان شهریاران خوش خصال پسندیده نبود - نهم آنکه برای مالایعنی چندین هزار در هزار خصمان حاصل میشوند - فردای قیامت آمنا و صدقنا جواب هر یک دادنی ست - دهم آنکه در محشر قیامت از روی حضرت سید الانبیا پیغامبر با صفا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شرمندگی آرد - کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله

در دل میگذرد - ارسب صعب خلق اندیشه کرده میشود - و پادشاهان برای گرفتن ممالک و در وسط آوردن اقالیم رعایت حریص باشند - جوهر و گوهر کوشش نحد تراشند - آن زمانه زمانه پیشی بود - درین درها از تاثیر گردش طورهایی زمانه دیگر پدید آمد - كما قال النبی علیه الصلوٰۃ و السلام کل یوم انتر^(۲) یعنی هر روز از روز دیگر در اشغال کوتاه است - درین محل دستور داریم که حاصل از مملکت در چیر است - یک چیز آنست که پرورش رعیت و استمالت مملکت و غمخوارگی اسمعیل اهل سنت و بیع گردانیدن دمیال بد ملت و در آمان داشتن اماییل سلطنت و درم چیر آنست قلع کمار و قمع اشرار و گرفتن ممالک نکوشش بی شمار - بحمد الله که در عهد دولت شهریار و دور مکنث جهاندار پرورش رعیت و استمالت مملکت و محافظت مسلمانان اهل برکت در طور عظمت شاه اینچینی شده که هیچکس نتحسب کسی در آئین تاجداران پیشی و قوانین شهریاران دور بین اینچینی نشان نداده و قلع کمار از اقبال جهاندار متوفیق عنایت حصرت عمار بسیار بسیار شده - و لشکر دارالملک دهلی چنان قاره و قوت گرفته است که سوار شدن شهریار حاجت نیست - چون در مقامی کفر روی بفساد آرد بدد از بندگان درگاه و معتمدی از معتمدان بارگاه نامرد^(۳) شود بیج آن طائفه برکند - تا انتباه دیگران شود - اما برای گرفتن ملکها

صریح در وجود آمده قهر حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله
بر شما نازل شده اهل کفر استیلا یافته هر همه را زیر و زیر گردانیده
این زمان شما مضطر شده و بینوا گشته ایتجانیب آمده - پیش از آن
این قدر اندیشه نکرده - درین وقت لشکر ما از غایت بسیاری مهمها
و سواریهایی متواتر ماندگی آورده است - چندگاه بکرم آله لشکر ما
در شهر قرار گیرد ماندگی فرود آید - انشاء الله تعالی اگر حیات
باقی ست و عنایت الله دمام ساقی^(۲) ست باردیگر آن طرف
رخ آورده شود - سبحان الله تعالی زهی شاه فیروز پادشاه صاحب
کیاست و فراست بود - چون دید که لشکر بغایت در مانده شده و
چند مهم متواتر کرده اگر سمت معبر سواری شود تا چه نوع افتد *

* بیت *

و کجھه فده

* شهر و سپه را چون سویی نیک خواہ *

* نیک خواهد هم - شهر و سپاہ *

عهدا سلطان فیروزشاه مستثنی رسولان معبر را بازگردانید - و گلدسته
عذرت بدست شان داد - و خود بدولت و سعادت دنبال استمال
ملکت در امورهای سلطنت مشغول گشت - بعد چندگاه حضرت
فیروزشاه با دستور هواخواه در محل خلوت انوار آثار مملکت و اسرار
ملطنت در میان آورد - و این لفظ از زبان برآورد^(۳) - و راز دل از بسیاری
فکر مشکل پیش او کشاد که ما را اتفاق سواری سویی دولت آباد

بصریح شدی - الله تبارک و تعالیٰ جمیع مسلمان را از اقامت این
 فعل نگاهدارد - آمین آمین آمین - ^(۲) القصة چون قربت حسن کانکو
 در شهر معبر این چنینها آغاز کرد خلق معبر ازو بغایت و بی نهایت
 تنگ آمدند - و ازو و از افعال او بستوه رسیدند - بکن ^(۳) مفسد که
 در حوالی معبر میباشد با جمعیت انبوه و پیلان با شکوه در معبر
 درآمد - و قربت حسن کانکو را زنده گرفته - بعد از گرفتن کشته شهر
 معبر خود گرفته - ^(۴) بتمام معبر که شهر مسلمانان بود خراب گردانیده
 بلکه عورات مسلمانان بر دست هندوان گرفتار شده - در شهر معبر بکن ^(۵)
 اقامت کرده •

خدا نرس را بر رعیت گمار • که معمار ملک است پرهیزکار
 الغرض چون این آیندگان در خدمت سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز
 آمدند چنین داستان بار نمودند - سلطان فیروز شاه بر ایشان گفت
 که در اول حال و آغاز مقال ارذات شما صفات طغیان ظاهر گشت
 چون خدایگان مغفور مرحوم سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه
 انار الله برهانیم ار دار فنا بدار بقا رحلت فرموده فرمان طغرای ما
 بجانب شما صادر شده - شما اطاعت فرمان ما نکرده در دولت آباد
 رفته قربت حسن کانکو را آورده در معبر نشانده - چون ازو افعال تبیین

(۲ ن) فی القصة • (۳ ن) یکن مفسد • (۴ ن) بتمام معبر که

مسلمانان بودند خراب گردانیده • (۵ ن) خراب شده و گرفتار گردیده •

(۶ ن) کفر اقامت شده •

مقدمهٔ اول باز آمدن حضرت فیروزشاه^(۲)

از سواری مهمها

نقل است سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت آله در شهر دهلی بود - در استمالت مملکت جهد بلیغ می نمود - مانا که رسولان از معبر رسیدند - ایشان را برای پایبوس درگاه شهنشاه بردند - رسولان مذکور بر طریقهٔ مستغنیان مشهور زبان کشادند - بدان سبب که قربت حسن کانکو^(۵) در معبر پادشاه بود - چون سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه انار الله برهانیم ازین جهان بدان جهان پیوست و سلطان فیروزشاه در پادشاهی نشست فرمانهای شهنشاه در معبر رفت - خلق معبر متفق گشت - جمیع خلایق در دولت آباد رفت - قربت حسن کانکو را پیش کردند - و در معبر آوردند - و بر سر خویش بیادشاهی اختیار کردند - سر از اطاعت سلطان فیروز کشیدند - و قربت حسن کانکو (که در معبر بیادشاهی نشسته بود) جمله افعال قبیل بصریح پیش گرفته راویان محقق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته و گوهر اخبار بدین آثار سفته - چون آن قربت حسن کانکو در محل بارجا بار دادی در دست و پای خود پیرایهٔ عورات پوشیدی - در گلوی و دست او همه پیرایهٔ عورات بودی - و او را با اماردان افعال قبیل

(۲) بازماندن * (۳) از برای * (۴) مستغنیان * (۵) ن

قرب حسن کانکو *

ار مهم گشته بازگشت در شهر دهلي آمد - در استمالت مملکت مشغول گشت - براي وضع طاس گهزياله در نشست - چند روز حضرت شاه فيروز و منجمان درگاه او را همدرين گذشت - چون آوار طاس در گوش خلأق افتاد هريك تفي که ازان انجمن براي نماشاي طاس گهزياله در شهر فيروزآباد آمده بودند هريکي ابواب حيرت کشاد - براي ديدن طاس گهزياله رخ نهاد - جمله عالم از وضع تا شريف جوان و پير کبير و صغير براي نظاره آمدند - و آن طاس گهزياله بالاي دربار^(۲) گوشک شهر فيروزآباد داشتند - خلأق براي نظاره ميرفتند - تا کار^(۳) منافع طاس گهزياله و عظمت او بجائے رسيد و بمرتبه کشيد که درميان سکهاي تاجداران و علامات^(۴) جهانداران داخل آمد - و سکه چه باشد که بغير پادشاه با جاه عالم پناه بر غيري اطلاق نتوان کرد - طاس گهزياله نيز دائم پيش دربار دربار سلاطين نيکوار نوارند - اين بود شرح طاس گهزياله - خواجه ميفرمايد :

* بيت *

بار مسيحا نکشد هر خري * محرم دولت نشود هر سري^(۵)

قسم چهارم باز آمدن سلطان فيروز شاه از سواري
مهمهاي بزرگ و مشغول شدن
باستمالت مملکت هژده مقدمه

(۲) در باب * (۳) کاربار * (۴) علامات داران جهانداران *

(۵) کسي *

درین مسئله بانواع اجتهاد آگاهی داد - آن مسکینان روزه افطار کنندگان درین گفتگو افتادند - چون حضرت فیروزشاه وضع طاس گهریاله کرد بمجرد آنکه بوقت غروب آواز طاس گهریاله بگوش روزه داران رسد فی الحال روزه افطار کنند - و ازین جمله اختلاف علما بیرون آید زهی منافع عظیم - منفعت ششم آنست چون اصحاب سحری^(۲) برای خوردن طعام سحر برخیزند و بعد از خوردن طعام سحر ایشان را معلوم گردد که صبح دمیده است برین وجه در روزه^(۳) ایشان شبه افتد چون آواز طاس گهریاله بگوش ایشان رسد از قیاس بقیة شب معلوم گردد - اگر شب باقی باشد طعام بخورند - و اگر صبح دمیده باشد بغیر خوردن طعام سحر روزه بدارند - منفعت هفتم آنست اگر کسی خواهد نماز عشا در ثلث شب بگذارد (و نماز خفتن بعد از ثلث شب گزاردن مستحب است) چون آن شخص برخیزد و گمان برد مگر از شب چیزی باقی نیست برای آدای نماز عشا در تردد افتد - چون آواز طاس گهریاله بشنود آن تردد از خاطر او برخیزد این هفت منافع بود که این مورخ درین تواریخ باز نمود - و اگر تمام منافع وضع طاس گهریاله بنویسد مطول گردد - الغرض ازان شش یادگار سلاطین پیشین یکن منفعت دنیای بود - از وضع طاس گهریاله هفت منفعت اخروی روی نمود - مع هذا چون سلطان فیروزشاه

(۲) ن سحر * (۳) ن روزه ایشان شبه افتد * (۴) ن آواز از

طاس گهریاله *

حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم منع فرمود - و علما نیز منع کرده - مگر همین قدر که احکام سایه اصلی معلوم شود - و سایه اصلی در هر ماه شمسی گشتن میآید - زیراچه وقتی روز بزرگ میشود و شب خرد - وقتی شب بزرگ میگردد و روز خرد - از یک و نیم قدم تا ده و نیم قدم مدت دوازده ماه شب و روز زیادت و نقصان میشود - و این تفاوت بجز عالم ربانی دیگرست نمیداند - چون وضع طاس گه پاله شد و دران طاس برای معرفت پاس قانون نهاده و آئین پدید آورده چون پاس مرتب شود در طاس آخرین باختیار حکمای باریک بین گجر زنند - اعنی آن مقدار پاس^(۳) که آن روز ست بعد اتمام پاس آن قدر طاس روزینه در هم نوازند - معلوم شود که درین ماه آفتاب در فلان برج است - و سایه اصلی درین ماه در فلان برج است - چندین قدم است - درین ضابطه بنجوم شروع کردن حاجت نیست - منفعت پنجم آنست که چون روزه دران ماه مبارک رمضان عمت برکانه روزه بدارند و بوقت نماز شام بحکمت حضرت علام هوا تاریک شود و اهل صوم گمان برین برند مگر آفتاب غروب کرده و وقت نماز شام در آمده بدین گمان صائمان روزه انظار کنند - بعده هوا صاف شود - و غبار از آسمان برود - آفتاب نمودار کند آن طائفه روزه ماه مبارک رمضان شکسته باشند - میان علمای شریعت و مشائخ طریقت در باب این طائفه اختلاف افتاد - هر یکی

میان علمای دین و مشائخ اهل یقین اختلافات بی‌نهایت است
هریکی باجتهاد خویش از آثار انوار کثرت درک بیش قولی مخالف
قولی میگویند - چون این چندین حرکات^(۲) میان مصلیان با برکات
پدید آید و بدیشان معلولی رخ نماید بمجرد آنکه آواز طاس گهریاله
بگوش^(۳) ایشان برسد جمله عالم را معلوم شود که این قدر روز گذشته است
و این قدر مانده - وقت ظهر درآمده و یا گذشته - هیچ شبهه در اوقات
ظهر و عصر نماند - منفعت سیوم آنست چون صاحبان نماز تهجد
برای ادای نماز تهجد برخیزند و قیاس شب معلوم نشود در تردد
افتند - و نماز تهجد بر پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم فرض بود - کما
قال الله تعالی **فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ**
رَبُّكَ مقاما محمودا - و سنت است بر امت پیغامبر علیه الصلوة
و السلام - اگر مومنی تهجد اختیار کند (و وقت تهجد آنست که
چون شب از نیمه چیزی زیادت گذشته باشد) چون صاحب نماز تهجد
برای تهجد برخیزد و قیاس شب معلوم نشود در تردد افتد - چون آواز
طاس گهریاله در گوش او برسد شبهه از دل او برخیزد - منفعت
چهارم آنست که برای شناختن سایه اصلی مر مصلیان را حاجت
کافیست - و درین مسئله میان علما اختلاف جبلیست - بلکه علما گویند^(۵)
که دانشمند کامل حال کسیست که او چهارده علم خوانده باشد
و علم نجوم داخل این چهارده علوم است - و شروع کردن در علم نجوم

(۲) اوقات * (۳) در گوش * (۴) نقلست اگر آه * (۵) ملک علما *

بنگاه این یادگار باقی ماند - اما آن شش چیر که ارل شش تاجدار باقی ماند در هر شش چیر ایشان را یکن چیر مطلوب بود - و بیشتری اران وضع مقصود دیبای می نمود - چون سلطان فیروزشاه بانهام حصرت آله وضع طاس گهزیاله کرد و در وضع کردن آن جد و جهد بسیار نمود اگرچه ظاهراً مطلوب دیبای میخیزد چون در زیر معنی نظر کنند مقصود آخرت بیز بردست می آید - چنانچه این مورخ ضعیف شمس سراج عقیق که مورخ تواریخ سلاطین شریف است درین تواریخ بر سبیل اختصار همت منافع دیدی در قلم آورده منفعات اول آنست چون طاس گهزیاله بنوارد آوار آن در گوش جهانیان برسانند عالم و عالمیان از رفتن دور و گذشتن شب معلوم کنند - اهل فعلت حبلت را از انصرام شدن عمر عزیز خود یاد آرند رمان رمان هزار امسوس کنند - در طلب آخرت میل کنند *

* بیت *

* هر ساعتی که مرد در شه طاس میرند *

* نقصان ر عمر میشود آن یاد میدهند *

منفعات دوم آنست چو هوا تاریک شود در سمت آسمان بتقدیر حضرت سبحان غبارت پدید آید مسکین مصلیان را وقت طهر و عصر معلوم شود - بدلائل عقلی و ادراک مهمی بمار طهر و عصر ادا کنند - و بمار عصر بوقت غروب ادا کنند - درین مسئله

وضع کرده اعجوبه زمانه بود - یکی ^(۲) ازان نوادرات این بود که آن را
 طاس گهریاله گویند - هیچ پادشاهی صاحب دستگهی ^(۳) مالک
 تختگاهی را میسر نیامد - زیرا که هروضعی که پادشاهی در جهان
 پدید آورده البته بعد مرور ایام و کردار احوام آن چیز از جهان ^(۴) رفته - مگر
 از مهتر آدم صلوات الله و سلامه علیه تا نبوت دولت سلطان انبیا
 شهنشاه اصفیا رهنمای اولیا حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم از
 جمله سلاطین که در زمین بتقدیر حضرت رب العالمین جولانگهی نمودند
 شش یادگار از شش پادشاه عالم پناه ^(۷) درین جهان فانی بحکمت
 ربانی باقی مانده - چنانچه خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران
 بیان فرمود *

چو برگشت کرد از جهان روزگار * ز شش پادشه ماند شش یادگار ^(۸)
 کلاه از کیومرث آفاق گیر * ز جمشید تیغ از فریدون سریر ^(۹)
 ز کیخسرو آن جام گیتی نما * که احکام انجم دران یافت جای ^(۱۰)
 فرزنده آئینه گوهري * نمودار تاریخ اسکندری
 همان خانم لعل بردوخته * بمهر سلیمانی افروخته
 المقصود از سلطان فیروزشاه نیز وضع طاس گهریاله از حد خراسان تا

(۲ ن) از (۳ ن) ملک * (۴ ن) از جهان رفته و حبط گشته - و در
 دیگر - از جهان رفته و نسیه گشته * (۵ ن) نبوت * (۶ ن) درین *
 (۷ ن) از شش تاجدار نامدار * (۸ ن) برگشته شد * (۹ ن) شد
 تخت گیر * (۱۰ ن) انجم *

چون سلطان ویرور در تحت دشستی حام و ناهبغه طرف ناروی راست
 دز حامخانه دوم مرود صدر صدر جهان در حکم مرمان شاه می نشستند
 انشاء الله و بعون الله بیان دشستی ایشان پیش خسرو جهان در
 وقت بار در مقدمه بیان نارجایی نبشته آید - و احوال و احوال
 هریک حاکمان و ملوک درگاه که دران محل بحکم مرمان شهید شاه
 مرتبه می نشستند ^(۲) شرح شرح داده شود - معینا چون اریس سخن
 چند سال گذشت و تماچیی برادر ناهبغه در تهنه برگشت حصرت
 شهنشاه حام را برای دفع شر او در تهنه مرستاد جام در تهنه رسید
 و تماچیی را سمت شهر روان گردانید - و ناهبغه هم در دهلی ماند
 و پیش سلطان ویرور شاه خدمت میکرد - چون سلطان تعلق شاه
 پادشاهی دشست ناهبغه را چتر سپید ^(۳) داد - و در تهنه روان کرد
 ناهبغه در اثنای راه جان بحق سپرد •
 • ابیات •

هستند سه کس ستیره کاران • عزات و صغار و تاجداران
 تا سر نبرد رود انگار • آرام بود به سر سه دشوار

مقدمه هژدهم وضع طالع گهزبانه بعد از
 آمدن مهم تهنه

نقل است هر وضعی که سلطان ویرور شاه نالهام الله در عهد
 دولت خویش بهراست و کیاست در مملکت دارالملک دهلی

کونجی رن آسود آنچه آن شخص استقامت داشت بر ابدی او مقرر
و مستقیم دارند - ایشان را بچیزی نرنجانند - کورت دیگر کیفیت ایشان
پیش من گذرانیدن حاجت نیست - و هر آنکس^(۳) که با ما مخالفت
کرد و در گجرات ده یازده ستد و ما را گذاشت و در شهر آمد
نان و دیه ایشان نیز مقرر و مستقیم دارند - نخواهم هیچکسی را
از کس و خسی کسی^(۴) برنجانند - این که گفتم شمه از مهم تهته بود *

* ابیات *

در تهته چوشاه رخ نهاده * شاهانش دویده پا فتاده
آورده همه برابر خویش * گنجینه بدادیش زحد بیش
معهدا جام و بانهبند نیکنام با تمام خیلخانه خویش از تاثیر رعب
سلطنت بیش از آثار انوار ازلی در شهر دهلی رسیدند - فرمان شد
تا خیلخانه ایشان را متصل سرای ملکه^(۵) مقام دهند - تا ایشان
بخاطر جمع دران جایگاه ساکن شوند - چون خیلخانه ایشان دران محل
جای یافتند دران مقام با فرحت تمام آبادان شدند - و آن محل را
سرای تهته نام داشتند - و حضرت فیروزشاه مبلغ دو لک تنگه برای
جام و دو لک تنگه برای بانهبند نقد از خزانه موفوره در وجه انعام
سالیانه تعیین کرده - و جز این هر روز جامها و اسباب^(۶) و نعمتهای فراوان
چندان می یافتند که تهته را بکلی فراموش کردند - و بوقت بارجا^(۷)

(۲ ن) بم * (۳ ن) هرآنکه * (۴ ن) بکس نرنجانند * (۵ ن)

ملک * (۶ ن) اسپان * (۷ ن) کرده *

تمام خلق شهر با بیرقهای لطیف و اسبابهای شریف چون اسباب
ظریف استقبال کردند - در دهلی قباها بستند - بانواع آراستند
در میان خلایق جهان شادی عام شد - و خلق اطراف و اکناف
جهان برای تماشا می آمدند - و لطانت می گرفتند - در زیر هر قبه
الوان نعمت بيشمار اُنبار^(۲) کرده بودند از جنس طعام و شراب و تنبول
و میوه از هر جنس تر و خشک - هر که برای تماشا می آمد الوان
نعمت می خورد - هیچکس را منع نبود - جمله عالم در مقامات
خرمی و درجات بیغمی آسود - در خانه جشنها آغار شد - زیراچه
خلایق مسکین بعد از دیدن محنتهای فراوان و مشقتهاي ے پایان
در خانهای خود آمده - و با عزیزان و دوستان خود ملاقات کرده
سُبْحَانَ اللَّهِ هر که اران مهم سلامت در خانه آمد در خانهای ایشان
شادی - و هر که دران مشقتها و محنتها سر در کونجی^(۳) رن نهاده و
جان به حضرت جانده داده در خانهای ایشان ماتم - در بعضی خانها
سرود - و در بعضی خانها گریه و زاری - چون حضرت فیروز شاه این افواه
از خلایق شنید آب از چشم گردانید - و بر دستور فرمود^(۳) که بیچاره خلق
بعضی از ایشان سرگردان سر دران کونجی^(۳) رن نهادند - و اسباب و املاک
بباید دادند - امروز در خانهای ایشان گریه و زاری ست - اگر در تهته
رفته نمیشد به میبود - این خلایق را این روز^(۳) نمی نمود - بر
خانجهان فرمان خسرو جهان شد - هر که با ما در مهم تهته بود و دران

از هریک مکنت و مشقت تهته و راه گجرات که خلق لشکر آن شاه دیده بود پیش دستور مشهور باز نمود - درین محل دستور اکمل ابواب راز کشود - و هریک شدائد و مکائد که خلق لشکر را رسیده بود و بر نامرادی آب و باریدن آب باران رحمت از غیب بر سر تشنگان بارید چون عنایت بی غایت حضرت الله تبارک و تعالی در باب شهریار جهاندار است براحات بدل شد - و این چنین مقامی مخالفی (که از عهد سلطان معزالدین محمد سوم باز تا غایت تاجداران از تاجداران دهلی را دست نداده چنانچه لشکر قاهره سلطان علاءالدین با آن دستگاه سلاطین روم و چین در مقام تهته دوید از غایت جایگاه قلب و زمین منقلب شدن نتوانستند - و حضرت سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه با آن لشکری قاهره و استعداد ظاهره سالها در حدود تهته عمر بسر برده بتقدیر الله تبارک و تعالی گوهر فتح دست نداده) حضرت شهریار و مکنت جهاندار را خدایتعالی بقدرت اعلی و بکرم عمیم و عنایت مستقیم خود این چنین مقام مخالف بغیر تیغ دست داده - و این اندک نیست * (۲) * بیت *

بادی تو همه وقت شاد و خرم * بدخواه نکون فتاده در غم (۳)

القصة سلطان فیروز شاه برگزیده حضرت اله (۵) با لشکر منصور بسعادت (۴)

و سلامت از شهر دیپالپور روان شده در شهر دارالملک دهلی رسید (۶)

(۲) و این نه اندک است * (۳) بادت همه وقت شاد و خرم *

(۴) المقصود * (۵) حضرت ودود * (۶) در *

اربی مراجعت کرد. و خلّاق لشکر بعد از دو و نیم سال کامل بسوی
 خانهای خویش با خوشی و خرمی بیش بارگشتند - بعنایت آله
 پس چندگاه^(۲) مقابل ملتان نزول کرد - مخصوص کرده در ملتان رفت
 زیارت مشائخ ملتان علیهم الرحمة و الغفران بدل و جان بجا آورد
 در باب خلّاق ملتان احسان فراوان برآورد - و فتحنامه^(۳) تهته در دهلی
 سرخانجهان فرستاد - چون فتحنامه در دهلی رسید دستور مشهور که
 منظر آن سطور بود بسوی آن فرمان بسر دود - و در ملا عام خواند
 در شهر دهلی بیست و یکروز طبیلهای شادیانه نهگانه زدند - فرمایش
 قدها شد - این بیت در فتح نامه بود *

* ما میرسیم و اربی چیزی که رفته شد *

* آن هم بما رسید و برابر همیرسد *

خانجهان با استعداد فراوان و خدمتی بی پایان تا حد دیبالپور
 استقبال نمود *

مقدمه هفدهم روان شدن خانجهان باستقبال

تا حد شهر مشهور دیبالپور

نقل است چون خانجهان مستعد شده راه دیبالپور پیش گرفت
 چون بحضرت شهشاه پیوست شکر فراوان گفت - خدمتهای بسیار و
 پیشکشهای بیشمار^(۴) پیش حضرت جهاندار گذرانید - حضرت فیروزشاه

(۲) سرچندگاه * (۳) احسان فراوان و لسان بر پایان * (۴)

بحضرت جهاندار *

سوار میشود و میخواهد که در مقام خود برود باید که بانهبند را
 مانع نشوی - همین قدر بگوئی (ای بانهبند اگر مردی و جلالت داری
 برو) و تو باز گردی - من دامن و بانهبند *

وگر نه پس آنچنان آشتی * ره خشنایگی چه برداشتی
 دران دوستی ^(۲) بستن اول چه بود * ^(۳) درین دشمنی کردن آخر چه سود
 ندانی که من با چنین دستگاه * که بر چرخ انجم کشیدم سپاه
 نباشم چنان عاجز و روز کور * که برگردم از جنگ بیدست زور
^(۴) الحاصل تا مادام که پسر ملک سیف الدین خوجو بر پدر خود برسد
 و فرمان شاه برساند پیش ازان بربانهبند اخبار آورده بودند که دران
 بشتی که فرزندان او بودند غرق نشده سلامت است - بانهبند هم
 ازان محل ^(۵) بسوی لشکر بازگشت - حاصل از ایراد این نکات آنست
 که سلطان فیروز زهی ^(۶) تاجدار مستظهر بود که چون ملک سیف الدین
 خوجو آنچنان نکته بانهبند بردست پسر خود بحضرت شاه عرضه داشت
 بهر یار جهاندار ذره خطره در خاطر مبارک نگذرانید - و اندیشه نکرد
 سلطان فیروز شاه پادشاه بود اهل تجربه و پخته - و جهانداری جهان گشته
 جهان دیده - وگر نه غیری این تحمل نکند *

بتعلیم و دانش ترمند بود * بدانش پژوهی برومند بود
 قصه سلطان فیروز بکوچ متواتر سمت شهر دارالملک دهلی بعنایت

(۲) بستن * (۳) ازین * (۴) فی الحاصل * (۵) خجل *

(۶) شاهی تاجدار بود که خود ملک سیف الدین خوجو *

مراشکانه خاص بدهند - و ملک سیف الدین خوحو را فرمان شد تا ایشان را در سرای ادب بیاورد - اما بر طریق نگاهبانی بر آئین سلطانی - المقصود جام و ناهبینه انواع خود را از گذارا یا خیلخانه تمام در لشکر آوردند - و در بحر سوار کردند - سلطان میروزرکانب دهلی با فتح و بهروزی بازگشت - و ملک سیف الدین خوحو شب و روز بر راه کرده شاه ملارم ایشان می بود - در محافظت ایشان عهد می نمود - زوری آواره خاست که کشتی^(۲) انواع و فرزندان ناهبینه عرق شد - ناهبینه شتاب ناهیت تمام سمت لب آب درید - ملک سیف الدین خوحو در دل خود گدراید مگر ناهبینه حرکت می کند بدین بهانه می خواهد باز در مقام خود رود - ملک سیف الدین خوحو رعایت در مکر افتاد - پسر خود را بر سلطان فرستاد - و برین موال عرضه داشت کرد - که آواره چنان خاسته در کشتی که انواع و فرزندان ناهبینه بودند آن کشتی در لب آب سنده غرق شد - بدین تشویش ناهبینه شتاب طرف لب آب می رود - درین محل گمان چیر دیگر میشود اگر ما را فرمان شهریار باشد ناهبینه را منع کرده شود - چون پسر ملک سیف الدین خوحو آثار این چنینی اخبار بگوش آن جهاندار رسانید حصرت شاه نامل خطرات در دل گدراید - فرمان شد برو بر پدر خود بگو - اگر ناهبینه برای تحقیق کردن اخبار تا کرانه لب آب سنده می رود تو هم برابر شده باش - و اگر نه بینی ناهبینه حرکت کرده در کشتی

فی الجمله سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود تا جام و بانهبینه را بگویند که^(۲) اتباع و خیلخانه خود را برابر من سمت دهلی روان کنند ایشان نیز چون مزاج شهریار برین کار دیدند اتباع و خیلخانه خود را از گذارا آورانیدند^(۳) - برابر رکاب روان کردند *

* هم تهنه بدست آمد و هم کار فراهم شد *

* المنة لله که این هم شد و آن هم شد *

مقدمه شانزدهم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلی

نقل است چون جام و بانهبینه بکوشش تمام بحضرت شهنشاه عظام پیوسته تعلق ایشان بکلی رفته - در لشکر حضرت فیروزشاه شادی عام ظاهر گشته - هرجانب خلائق بی علائق در لشکر در مقام خرمی نشسته - حضرت فیروزشاه خواسته تا از زمین تهنه بسوی مرکز خود بازگردد و مراجعت کند - پسر جام و تماچی برادر بانهبینه را ولایت تهنه داده - و ایشان را مراتب داده - ایشان مبلغ چهار لک تذکة نقد بوجه خدمتی ادا کرده - و هر سال چندگان لک تذکة نقد و اسباب و اسپان قبول کرده - حضرت شاه فیروز با لشکر مظفر و منصور با جام و بانهبینه و خیلخانه ایشان بتمام بسوی دهلی بازگشت - درین محل آن شاه اکمل فرمان داد^(۴) تا جام و بانهبینه را پیش دهلیز خاص فرود آرند - و فراشیند سفید از

بی مرمایی کرده بود یک یک بدرگاه عالم پناه باز نمود - درین محل

جام این مصرع خود خواند - و آن اینست * مصرع *

* شاه بخشنده توئی نذره شرمنده منم *

حصرت ویرور شاه بیز جام را سیار بواخت - بدل و جان با حالت او^(۲)

پرداخت - جام بیز یک اسب تاری^(۳) بازگیر یامت - سلطان این

مصرع خواند * مصرع *

* ارمی نسرودیدی و خود بد نکنم *

معهدا چون شهنشاه ارشگرگاه^(۴) بازگشت و نه نگاه آمد جام و

نابهنه را جامهای زرذری^(۵) با علمهای بهروری داد - جامه بالا آورد

نمونه یابند - و نفران دیگر که برانرا ایشال بودند هر یکی^(۶) را ننداره او

جامه دادند - چنانچه مناسب این خواجه نظامی علیه الرحمة

والعمران میفرماید * ابیات *

بهر مرز و بمی که من ناحتم * ریگانه آن خانه پرداختم

کسی کو مرا بیک خواهی نمود * من هیچ بدخواهی او را نبود

چو دادم کسی را بخود رینهار * نگشتم بران گفته ربهار خوار

ربانم چو در عهد شد رهنمون * ببردن سرار حد مرمان برون

سیه تا سپیدی گرفتم نه تیغ * بدادم نخواستند گال بی درج

(۲) آن * (۳) پاکیزه * (۴) اراک * (۵) و در * (۶) (۷)

با علمدارهای بهروری - در دیگر - با علمهای علمدارهای بهروری * (۷)

هر یکی بر انداره خود جامه یابند *

* اکنون که بوقت جنگ بودی تو چنان *^(۲)

* بنگر که بوقت آشتی چون باشی *

القصه درین محل حضرت شهریار اکمل فرمان فرمود که بانهبند را یک سراسپ تازی بارگیر بدهند - حضرت شاه را با بانهبند همین قدر کلام بود - باز سلطان بشکارگاه مشغول شد - موازنه یکپاس بعد از آمدن بانهبند شکار^(۳) باخت - همدران روز متصل بانهبند جام نیز رسید - جام برای پایبوس شهنشاه عظام بسرعت تمام دوید - جام نیز چون عاقلان با تمیز برای پایبوس هم در محل شکار رفت - چون جباب بارگاه و عهده داران درگاه جهاندار جام را برای پایبوس تختگاه گیتی مدار بردند جام مذکور دران وقت چون امانیان مشهور یک بسته در پای سلطان فیروز افتاده - زیراچه پگ در گلو کردن و تیغ در گردن بستن مرطائفه مجرمان را بوقت آمدن بدرگاه سلاطین هم در اول کرت است - چون کرت اول بانهبند پگ در گلو کرده و تیغ در گردن بسته در پای سلطان فیروز افتاده بود بعد ازان^(۴) چون جام پایبوس حضرت شاه نیکنام کرد پگ بسته ماند - فی^(۵)الحاصل چون جام بآزروی تمام پایبوس شهریار عظام کرد شهنشاه برسمند عزت سوار بود - در مقام مسرت جولانگري مینمود - دست مبارک خود بر پشت جام فرود آورد - وکلام بلینت تمام برآورد - جام زبان بحز کشاد - و آنپ

(۲ ن) اکنون که بوقت جنگ جانی و جهان * (۳ ن) بشکار تاخت .

(۴ ن) ازو * (۵ ن) در *

زیر سایه چتر شاهي و ديهيم پادشاهي جولانگري مينمود
و بيكدست چوب زرین چتر گرفته بود - همدران حالت بانهبند
پگس در گلوي خود کرده و تیغ در گردن خود بسته چون مجرمان
و گناهکاران با هزاران اضطراب رسید - ^(۲) چون بندگان مطیع در پای
شهریار گیتی مدار افتاد - رکاب سعادت را بوسه داد - و گفت
العفو عند القدرة - چنانچه مناسب این حال خواجه نظامی علیه
الرحمة و الغفران می فرماید *

بامل ارجهان پادشاهی تراست * که فرمان و فرّ الهی تراست
ترا ایزد از بهر عدل آفرید * ستم ناید ارشاه عادل پدید
بدرگاه تو سرنهم بر زمین * نه من جمله کشور خدایان کین
درین داری هیچ پیغاره نیست * ز مهمان پرستی مرا چاره نیست
معهدا چون بانهبند در پای سلطان فیروز افتاد و رکاب سعادت را بوسه
داد دران وقت سلطان بمرحمت دست بر پشت او نهاد - و این
لفظ از زبان مبارک کشاد - بانهبند چرا ارما ^(۳) چندین می نرسیدی
ما کسی را مضرت نمیرسانیم - خاصه بر تو - خاطر جمع دار
اندیشه مکن - چنانچه بودی اضعاف آن خولهی شد *

* رباعی *

* باز آي کز من ارانچه بودي افزون باشي *

* و ر تا بکنون نبودي اکنون باشي *

مقدمهٔ پانزدهم آمدن بانهبهنه و جام بدرگاه فیروزشاه^(۲)

نقل است آن^(۳) روز که بانهبهنه بدرگاه فیروزشاه پیوست اتفاقاً در آن روز سلطان فیروزشاه در شکار سوار شده بود - هم در شکارگاه بعنایت پروردگار بر شهریار اخبار آوردند که بانهبهنه می آید - در آن ساعت سلطان فیروز برای گرفتن گرگ مشغول بود - و انواع کوشش مینمود - چون آثار این اخبار و تأثیر این گفتار بگوش آن شهریار رسید از اندک و بسیار که مزاج آن جهاندار بود ذره تغییر در بشرهٔ مبارک پدید نیامد - زیراچه البته در آدمی زاده خلقت بشریت باقی^(۴) ست دنبال کسی که چندین مشقت دیده باشد از شنیدن آمدن او البته انشراح باطن حاصل می آید^(۵) - و اثر آن ظاهر میگردد و مینماید - اما زه تلخدار پرکار آن جهاندار بود که بشنیدن اخبار آمدن بانهبهنه از بحال خود ذره تجاوز نکرده - آنکه موسسان اساس بلاغت و مهندسان هندسهٔ فراست بکنایت کیاست گفته (چیزی که در کار ملکی و آئین جهانداري سلطان فیروزشاه بداند در دل غیری خطر از آن نگذرد) این سخن راست است - المقصود بانهبهنه هم در محل شکار رسید - در آن وقت سلطان فیروز از کشتن آن گرگ فارغ شده بود

(۲) بر سلطان فیروزشاه * (۳) آن روز که سلطان فیروز در شکار

سوار شده بودند بعنایت پروردگار بر شهریار آه * (۴) یافته است *

(۵) میشود *

بی‌جهات برمی‌آورد آن پاک دامن حائل می‌شد - امروز
سه روز باشد که آن عورت ارحمان خرامیده در مقامات جنت
آرامیده - امید است که تهته بدست آید - چون تهتیبان شد
که خدمت سید حلال الدین در لشکر درول فرمودند پیرامها ^(۲)
خدمت سید میفرستادند - و کیفیت دشواری خویش را فرمودند
خدمت سید بفر آنچه مطلوب ایشان بود تا سلطان استقامت داد
آنچه ایشان را رعایت خاطر پرنشان خود را فرمودند ^(۴) سلطان می‌فرستاد
اصحاب آن ارا را مرحمت آرائی فرمود *

* بیت *

چو خصم گرفتار خواری شدند * همه در میان ریهایی شدند
العرض چون تمام مطلوب ناهنده و حام خدمت سید طالب رضاء
حصرت علام تا سلطان می‌فرستاد استقامت داد ^(۶) ناهنده تا حام
رج مشورت نهاد (که بر سلطان می‌فرستاد رسیده اند که این تمام شور
ار ناهنده بود درین کار ستمش بی‌شمار او می‌فرمود - اگر اول من
بروم پایبوس آنحضرت کم نهد تو بیانی تا در اقامت این فعل
درس رمی پدید آید (روشنائی) حام را بفر کلام ناهنده بیکدام رعایت
پسندیده افتاد - ناهنده را برای رفتن پایبوس اول احارت داد - روز دیگر
ناهنده بحصرت سلطان می‌فرستاد آمد *

(۲) حصرت * (۳) می‌فرستاد * (۴) فرموده * (۵)

حش * (۶) دادند * (۷) سفاکش *

سنگ بر آبگینه نخست * که چون بشکند دیر گردد درست

مقدمه چهاردهم آغاز اصلاح با تهتیهان^(۲)

نقل است چون تهتیهان را اتفاق برین آسود که تا اسرار انوار خدمت سید جلال الدین باید کشود جام و بانهبه میان خود یشه کردند - و یک نفر مخصوص در آچه فرستادند - و احوال خود نمودند - خدمت سید السادات سید جلال الدین طالبها دین مخصوص کرده در لشکر سلطان فیروز آمد - چون خدمت سید در مکر رسیدند تمام خلق لشکر برای پایبوس سید بدل و جان یشیدند - و هر که از طائفه اهل در سرائی پایبوش خدمت سید^(۳) دی خدمت سید میفرمودند بابا انشاء الله تعالی و بعنایت آله میان چند روز اصلاح خواهد شد - خدمت سید چون نزدیکتر رسید سلطان فیروز چون معتقدان برای ملاقات خدمت سید از دل و جان نوشید - چون دوستان استقبال نمود - باعزاز تمام و اکرام مستدام درون لشکر آورد - دران هنگام که سلطان فیروزشاه و خدمت سید جلال الدین اهل اکرام میان خود مصافحه کردند بمجرد خدمت سید جلال الدین ابوالبرکات فرمود - که عورتی صالحه و پارسا درون تهته بود - از برکت^(۴) دعای او^(۵) تهته فتح نمیشد - هرچند که این دعاگویی درگاه مناجات بحضرت آله میکرد و دست حاجات بسوی قبله مناجات بحضرت

(۲) صلح * (۳) کردند * (۴) ن (۵) ن * آن *

رسید - هر روز خلق ایسان کشتی سوار از اضطرار کرسنگی در لشکر
 شهنشاه از خرد و بررک میآمدند - تهته روی بحرانی آورد - جام
 و ناهینه اندیشه کرد درین مقام صواب آنست که با درگاه با جاه
 فیروزشاه باید پیوست - از جمله غمها باید رست - در مقام بیعی
 باید نشست - چنانچه خدمت شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمة
 و العفران فرماید *

* رباعی *

آمد که آنکه نوبی گلزار * مسح کند گلاب عطار

خواب از سرخفتگان بدرود * بیداری بلبل اشکار

نوده جام و ناهینه بعد از اندیشه بسیار و مشورت بدشمار اصلاح
 اختیار کردند - و انکار پرکار و اشخاص هوشیار خدمت قطب العالم
 سید السادات مفخر آل طه و یس سید جلال التیق و الشرع
 و الدین حسین بحاری قدس الله سره العزیز در آنچه فرستادند - و
 از حال احوال خویش نارمودند - تا خدمت سید السادات از آنچه
 بیایند - ما را در پای سلطان میروز اندارد - چنانچه مناسب این
 خراج نظامی علیه الرحمة والعفران میفرماید *

* مثنوی *

شاید رن تبع بر آفتاب * نه البرر را کرد باید خراب
 نه اقبال را شاید انداختن * نه ما مقبل دشمنی ساختن
 میاربر در مقبل نیکبخت * که اوگندن مقلل هست سحت

(۲) مقال * (۳) باید نشست ستایش کردن گذشت چنانچه

خدمت آه (۴) نعران * (۵) اموال *

ایشان بکلی افتاده - هریکی از ایشان رخ بسمتی دیگر نهادن گرفت - و
 خلأئق لشکر فیروزشاه را از کرم الله درین کرت از تائیر^(۳) رحمت الله
 فراخی نعمت بے نعمت بی اندازه بود - و کسانی که از لشکر سلطان
 بازگشته بودند (از شنیدن اخبار فراخی نعمت در لشکر) سخت
 پشیمان و پریشان شده میگفتند - کاش که نمی آمدم - القصه در میان
 تهنه^(۴) قحط مهلک افتاد - هریک تنی از ایشان رخ بسمتی نهاد
 چنانچه کرت اول در میان لشکر سلطان فیروز تنکچه شده بود باز سبب^(۴)
 گرانی غله حیرانی رخ مینمود همچنان کرت دوم در میان تهنیان
 از جهت گرانی غله حیرانی تمام پیش آمده - و آن سبب چه بود
 اندران ایام که شهنشاه نیکنام کرت اول از زمین تهنه بازگشت
 هریکی از تهنیان در مقام قدیم و مسکن مستقیم خود آرام گرفت
 تهنیان بیخوف و هراس شده آن غله که موجود داشتند آن تمام غله
 برای تخم در گشت زار خود ریختند - چون وقت درو غله رسید
 سلطان فیروزشاه از گجرات بسوی تهنیان دوید - غله ایشان بتمام زراعت^(۵)
 قابض گشت - خلأئق لشکر از جهت غله بیغم نشست - در میان
 تهنیان بدین سبب غله گران شد - و قحط^(۶) افتاد که تهنیان در معرض
 تلف افتادند - چنانچه در میان ایشان یک تنکه و دو تنکه سیری غله

(۲ ن) نهادند * (۳ ن) تائیر کرم الله و رحمت الله * (۴ ن) از سبب *

(۵ ن) غله ایشان گرفت و بتمام زراعت قابض گشت * (۶ ن) قحط افتاد

ایچنین غله گران شد که تهنیان در معرض آه *

و حشم حضرت از میان دواب و غیر دواب و سامانه و دیبالپور و ملتان و لاهور و اقطاعات دیگر این تمام لشکریهای قاهره خانجهان در زمان جمع گردانیده - خانجهان هر روز برای این کار مدام در مسند می نشست - و هر روز عمادالملک آمدی در پهلوی خانجهان نشستی - میان خانجهان و عمادالملک کلام محبتانه و آثار اسراربطانه رفتی - بعد چندگاه دستور هواخواه لشکریهای قاهره حاضر گردانید و برابر عمادالملک روان کرد - عمادالملک نیز چون معتمدان اهل تمیز^(۲) بتمام حشم و جمیع خدم بتعجیل تمام بشتاب گام و به منزلهای مدام بحضرت شاه نیکنام در تهته پیوسته ارجا^(۳) و افعال خانجهان پیش سلطان بسیار و بیشمار گفت - که دستور چون دستوران مغفور همه گوهر احسن و جوهر مستحسن سفت - سلطان فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه بشنیدن اوصاف دستور هواخواه و رسیدن لشکریهای عالم پناه بغایت خوش گشته در مقامات خرمی به بیغمی نشسته - و آن تمام حشم و خدم پیش تخت اعلی گذشته اریش شهنشاه هر یکی جامها یافته - معذرا^(۴) چون تهتهایان بدوفاشیدند (که لشکر سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز هر روز اردهلی جوق جوق میرسند - و در هر لحظه دلهای سندهیان می افتد - و اهل تهته این هم شنیدند که سلطان فیروزشاه بحماییت حضرت آله^(۵) میخواست که تا سپاه هم درین زمین کند) دلهای

(۲) مقبلان اهل تمیزان • (۳) از حال واقعات • (۴) شنیده •

(۵) حضرت متبحران •

خدم اینجانب روان کند - المقصود چون عمادالملک از تهته سوي
 دهلي روان شد منزل بمنزل سرچندگاه در حدود شهر دهلي رسيد
 خانجهان شنيد که عمادالملک مي آيد تا^(۲) چشم روان گرداند - درين
 محل دستور اکمل^(۳) استقبال عمادالملک کرد - بمجرد آنکه نظر خانجهان
 بر عمادالملک افتاد عمادالملک از مرکب عزت پاي بزمين نهاد^(۴)
 خانجهان نيز از اسپ خود فرود آمد - چتر خود را از سر خویش^(۵)
 علیحدّه داشته - چون هر دو يکجا شدند اول عمادالملک دست خود را
 بسوي پاي خانجهان برد - و خانجهان نيز چون دستوران اهل تمیز
 بتواضع تمام بهشتاب گام باهتمام دست خود را بسوي پاي عمادالملک
 برده - بعده هر دو کنار گرفتند - و بر اسپان سوار شدند - خانجهان از
 چتر دور شده برابر عمادالملک حکایت کنان ميرفتند - خانجهان
 عمادالملک را درون در سراي سلطان آورده هر دو يکجا نشسته
 خانجهان جامههاي پاکيزه زردوزي و زربفت از هر جنس نادرخته
 پيش عمادالملک آورده - عمادالملک بازگشته در خانه خود
 نرود آمده - بعده خانجهان یک لک تکه بوجه علوفه براي عمادالملک
 فرستاده - ^(۸)الحاصل دستور کامل خرد خطها براي طالب لشکرها در کل
 قطاعات بلاد ممالک فرستاد - چنانچه چشم بدائون و قذوح و سنديله
 و اوده و جونپور و بهار و ترهت و مهويه و ايرج و چنديري و دهار^(۹)

(۲) تا چشم در لشکر * (۳) دستور الملک * (۴) بزمين * (۵)

خود * (۶) شده * (۷) و در * (۸) في الحاصل * (۹) ابرحبه *

در سوراخ مور چون مار خزند - سپاه لشکر سلطان بعنایت ربانی^(۲)
 همدرین مقام خواهد ماند^(۳) - و درین زمین شهری بزرگ آبادان کنیم
 تا حکم الله تعالی چیست * بیت *

شب نه بینی که تیرتر گردد * یکرمانی که روز خواهد شد

مقدمه سیزدهم آمدن عمادالملک در دهلی

برای طلب حشم

نقل است چون سلطان فیروزشاه را چند روز در کرانه لب
 آب سنده گذشت هرکسی در کار و مصالح خود مشغول گشت
 سلطان فیروزشاه با مشیران درگاه در محل خلوت بمشورت نشست
 آخر الامر همبرین اتفاق قرار گرفت - تا عمادالملک را در دهلی
 روان کنند - و آن مقدار لشکر که در دارالملک دهلی است از حشم
 شهر و اقطاع و پرگنائ در تهنه بیارد^(۵) - چند روزشاه فیروز عمادالملک
 را وداع کرد - بوقت وداع فرمان شد که بشیرا نخواهم که تو بر
 خانجهان برای گرد کردن حشم امر کنی - خانجهان آنچنان وزیر است
 که در فرمایش اینجانب یک لحظه و لمحّه اهمال و اغفال بخود راه
 ندهد - تو همین خدمت کنی که خود را بقمائی - تو برای مصالحتی
 فرستاده شدی - و مگر نه خانجهان بمجرد رسیدن فرمان تمام حشم و جمیع^(۷)

(۲) سبحان * (۳) خواهد شد * (۴) حکم ربانی * (۵) ن

سرچند روز * (۶) روان حشم * (۷) با تمام *

آمدند - میان هر دو طرف جنگ سخت شده که در تحریر نگنجد
 و سلطان فیروز درین بر بود اگرچه حصار تهته می نمود - از بسیاری عرض
 لب آب سنده دوم طرف نظر نمی افتاد - چون کرانه دوم دیده نمیشد
 از حال در آویز مبارزان و قتل غازیان که با تهتهیان میشد اینجانب
 چه خبر - مگر همین قدر بود که گرد مراکب غازیان می نمود - سلطان
 فیروز شاه منتظر دو چشم بسوی آسمان کشاده در انتظار لشکر گذار
 ایستاده - تا حضرت آله چه چیز پیدا خواهد آورد - ^(۳) المقصود چون شب
 درآمد و شاه سیارگان بر آسمان برآمد سلطان فیروز شاه از الهام آله
 یک نفر ملک هواخواه در یک زورق سوار کرده گذارای لب آب سنده
 فرستاد - و آن ملک درگاه را بر راه کرد که ای فلان بر بشیرا
 بکوی تا باز گردد - و رخ بدین جانب آرد - برای جنگ دست
 بر نیارد - زیراچه مشتی مسلمانان جانبین و بیگناهان طرفین تلف
 میشوند - باید که همدران راهی که رفته بودند همدران راهی بازگردند
 چون آن امیر گذارا رفته و این کلام بر عماد الملک و ظفرخان
 رسانیده ایشان با تمام لشکر بازگشتند - چنانچه صد و بیست کروه
 از گذارا در تهته رفته بودند همچنان صد و بیست کروه بازگشتند
 نزد بهر درین بر شدند - بحضرت شهنشاه پیوستند - چون عماد الملک
 و ظفرخان بر سلطان آمدند درین محل آن جهاندار اکل فرمان
 فرمود - که عماد الملک این مشتی تهتهیان از ما کجا روند - اگرچه

لب آب سنده فرود آمد و طائفهٔ تهپیان با جمعیت ۷ پایان
 گذارای لب آب سنده بودند گذار شده رعنائیها میکردند سلطان
 فیروز را اتفاق افتاد که بعضی لشکر را برای قتال و پایمال^(۲) گذارای
 لب آب سنده میباید فرستاد - بعد^(۳) تامل بسیار و اندیشهٔ بیشمار
 جهاندار شهریار خواست تا ملک عمادالملک و ظفرخان را ارلب^(۴)
 آب سنده گذارا کند - و طائفهٔ سندهیان با قوت فراوان و جلالت
 ۷ پایان گذارای لب آب سنده تا هفتاد کوه سوار و مرد جوار
 حائل بودند - در قسم هوشیاری و بیداری کوشش می نمودند
 گذارا شدن ممکن نبود - بعد از مشورت بسیار و اندیشهٔ بیشمار
 اصل سختی برین قرار یافت - تا ملک عمادالملک و ظفرخان با لشکر
 فراوان بیای بارگردند - و بسوی شهر دهلی روند - و بحر نیز برادر^(۵)
 خویش بارگردانند - صد و بیست کوه زمین کرانهٔ لب آب سنده
 گرفته بروند - فرود بهکر گذارای لب آب سنده شوند - چون گذارا روند
 صد و بیست کوه مسافت زمین قطع کنند - در زمین تهپیان درآیند
 با ایشان قتال کنند - زهی دلاوری شهنشاه - المقصود همچنان کردند
 ملک عمادالملک و ظفرخان با لشکر فراوان و افواج^(۶) ۷ پایان صد و
 بیست کوه بارگشته فرود بهکر گذارا شده در زمین تهپیان درآمده
 تهپیان نیز با جمعیت انبوه سوار و پیاده با شکوه از درون حصار بیرون

(۲) پیلمال • (۳) بعد تامل و فکر و اندیشهٔ بیشمار • (۴) (۵) گذارا

لب آب سنده کند • (۵) و اسیر نیز • (۶) و جوار ۷ پایان •

دست خلائق لشکر گرفتار گشتند - چون آثار این گرفتار و اسوار
 این کردار بگوش شهریار رسید نقیب درگاه و چاروش بارگاه بحکم
 فرمان شاه درمیان لشکر ندا گردانید - که این مشتی خلائق از
 اهل اسلام اند برده کردن و غل در کردن انداختن نیامده است - هر
 آنکس که ایشان را بگیرد باید که در وثاق خود نداشت^(۲) - هرکه اینچنین
 کند^(۳) او گناهگار باشد - چون این چنین فرمان شد که ایشانرا در دیوان
 بیارند تسلیم کنند موازنه چهار هزار سندهی در دیوان جمع شد
 فرمان شد که ایشان را در مقام بهتر نگاه دارند - و سه گان سیر غله پس
 غری علوفه از دیوان عالی و زرات دام عالیا بدهند - و در انوقت منگه
 پنج تنگه منی بود - و چهار تنگه منی جرت بود - ایشان را غله منگه
 بر حکم فرمان میدادند - چیزی که سلطان فیروز در حق این گرفتاران
 کرد کسی نکند - زهی حلیم و کریم فیروز شاه * بیت *

* خاک در شرح بر سر شاهان سزاست *

* خاک بران سر که نه اینش هواست^(۵) *

مقدمه دوازدهم گذارا شدن ملک عمادالملک و ظفرخان
 از لب آب سنده و جنگ دادن با طائفه سندیان
 نقل است که چون سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز^(۶) در کرانه

(۲) ن) ندارند * (۳) ن) آن * (۴) ن) یکان * (۵) ن) خاک دران
 هرکه نه اینش هواست * (۶) ن) فیروز *

اربعی ما گریخت - الغرض چون آواره سلطان فیروز در تهنه رسید هریک
 ارطائفة سندهی شنیده که شاه هندی با افواج عساکر بسوی ما
 درید - و سلطان فیروزشاه بکرم آله درین کورت ار غایت مسرت مستعد
 شده و قصد کرده ار گجرات روان شده بود - بکوچ متواتر در زمین تهنه
 درآمد - تهنیان ار هیبت سلطان فیروز بغایت و بے نهایت ترسیده
 آبادانی که بر لب آب سنده بود خراب کرده گذار ار لب آب سنده
 برده در میان^(۳) حصار گلین ساکن شده - چون سلطان فیروزشاه با جیوش
 هواخواه در محل آبادانیهای ایشان رسید بمعایفه دید که تمام خلایق
 ایشان غله ربیع کاشته برای زراعت^(۴) کوشش بیش گماشته غله زراعت
 ایشان دلمل شده - و تهنیان گذارای لب آب سنده رفته - هندیان
 در کرانه لب آب سنده نزول کرده گنگره با خندق مرتب گردانیده
 خلق لشکر در نعمتها امتاده ابواب راحت کشاده - اما البته نوح
 غله موازنه هشت جیتل و ده جیتل پنج سیری بو - بدان سبب
 که هنوز غله نو بمراد نرسیده بود - چون غله نورسید بکرم الله تعالی
 ارزان شده - المقصود بحکمت حضرت ودود هر چهار جانب خلایق
 لشکر با گردن دران زمین میگشتند - غلهای دیهای تهنیان
 می^(۵) درزدند - و دیهای کرانه لب آب سنده بے عدد بود که شمار
 آن ار گفتار بیرون بود - و خلق بعضی دیها که گذارا شدن نتوانستند

(۲ ن) گذارای لب آب • (۳ ن) در حصار گلی • (۴ ن) کوشش

ایشان زائل شده • (۵ ن) از گذار لب آب • (۶ ن) میزدند •

بیک نفسی فرقی پیدا نیارده - درین کورت شهنشاه اهل مکنت
 نذر کنند چون تهته فتح شود خداوند عالم میان ملتان شده زیارت
 مشائخ ملتان کذان حضرت شاه جهان بسلامت و سعادت در شهر دهلی
 نزول فرمایند - چون کلام شیخ الاسلام بکوش شهریار عظام رسید سلطان
 فیروزشاه باعتقاد تمام جواب با صواب داد - و این لفظ از زبان کشاد - که
 این تعلق در خاطر من نیز هست - و کرات و مرات در دل میگذاشت
 انشاء الله تبارک و تعالی تا درین باب خواست الله تعالی چیست
 كما قال النبي صلى الله عليه و سلم و اذا تحيرتم فی الامور
 فاستعينوا من اهل القبور در صحیحین مسطور است *

* بیت *

مرا زنده پندار چون خویشتن

من آیم بجان گر تو آئی به تن

^(۲) لحاصل درین کورت بحر اندک بود - چون سلطان در زمین تهتهیان
 نزول فرمود تهتهیان از تعلق آمدن سلطان در مقام خود بیغم بودند
 در ^(۳) زراعت مشغول شده در مواضع و خطط و قصبات و قریات خود
 زراعت میکردند - و اول کورت که سلطان فیروز ^(۴) از تهته بی غرض
 سمت گجرات بازگشت تهتهیان این سخن را وزود حجت ساخته بودند
 و میگفتند (برکت شیخ تنها اک موا اک تھا) اعنی از آثار
 تقدیر ربانی سلطان محمد تعلق در پی ما جان داد - و سلطان فیروز

(۲) فی الحاصل * (۳) در جفت و زراعت * (۴) در *

• قطعه •

زینهار ای رفیق خوش زنهار • در جهان طغز^(۲) و کبر نگزینی
چشم خود بینی^(۳) ارتوان بر دوز • کانت نعمت است خود بینی

مقدمه یازدهم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم

تهته و فراخی سال مر لشکرا^(۴)

نقل است چون فیروزشاه بعنایت حضرت آله بکوچ متواتر
ست تهته میرفت هر یک منازل و مراحل میگذشت هم در آغاز
روان شدن خدمت شیخ الاسلام شیخ صدرالدین نبیسه خدمت
شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا - رحمه الله علیهم اجمعین برابر بود
باز نمود - اگر فرمان جهاندار و طغرای شهریار شود این دعاگوی درگاه
و دولت خواه بارگاه التماس دارد پیش تخت شاهنشاه سلیمان جاء
باز نماید - فرمان شد میباید گفت - جوهر گوهر معانی بالهام حضرت
ربانی میباید سفت - خدمت شیخ الاسلام گفت چون کثرت اول خداوند
عالم بدولت و سعادت از شهر دهلی جانب تهته روان شده در میان
اجودهن زیارت بندگان شیخ الاسلام فرید الحق والدین کفان در زمین
تهته در آمده - و مشائخ شهر ملکان را پهلومال گذاشته - زیارت بندگان
شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا رحمه الله علیه نکرده - و تا غایت
ایام میان این دو خانواده اهل اکرام هیچ کس با درایت بسی

و برین نوع آگاهی داد - کقوله تبارک و تعالی خذ من اموالهم
صدقة تطهرهم و تزکیهم - چون نزول این آیت در شان آن یاران
رسید پیغامبر صلی الله علیه و سلم عذر ایشان قبول کرد - و آن مال
بدرویشان داد - چون حضرت رب العالمین سلطان فیروزشاه را همه افعال
احسن و خصال مستحسن الهام کرد از وی همه کارهای لطیف
و کردارهای شریف در وجود میآمد - المقصود چون برخانجهان فرمان
سلطان فیروزشاه رسید دستور مذکور چون دستوران شاه فغفور برای تفحص
این کار و تجسس این اخبار در نشست - هرکه از لشکر باز میگشت
سرهنگ دیوان بر قانون مجرمان او را میگرفت - در دیوان از حال او
میگفت - و اگر آن شخص چاکر بود بر او تدارک معذوبی شدی
چنانچه بعض معارف را همین قدر تدارک کرده که یکان و دوکان
روز از سبب مزاج پادشاه میان بازار بدیدن خلایق صغار و کبار در
کنده کشیده - بعده رها کرده - هم بدین تدارک اکتفا کرده - فاما نان و
دیه و وجه ایشانرا ذره مضرت نرسانیده - این چه بود - این از خوب^(۳)
اعتقادی و احسن صفاتی شاه بود که رخ نمود - و اگر نه اینچنینها
در قهر ملکی هیچ کسے بل و جلالت روا ندارد و نداشته است *

* بیت *

عفو را پیش ساز در عالم * عفو بهتر ز گوهر کانیست
آنکه بر منهج تکبر رفت * تا ابد در غم و پشیمانیست

(۲ ن) این همه چه بود * (۳ ن) این همه از *

و اهلونا یا نبی الله علیک الصلوٰۃ والسلام - ما را مال ما و اهل و عیال ما پایگیر گشت - بدین سبب در رکاب دولت و سعادت پیوستن نتوانستیم - حضرت پیغامبر علیه الصلوٰۃ والسلام عذر ایشان نه پسندید رخ مبارک از ایشان گردانید - ایشان را تدارک معنوی فرمود - دستارهای ایشان از سر ایشان فرود آوردند - ایشان را در ستونهای مسجد بستند چنانچه معلمان مرکودکان صغیر را ادب کنند ادب کردند - مع هذا آن یاران آنچه در ملک خود داشتند بنظر پیغامبر صلی الله علیه و سلم آوردند - و تقریر کردند - یا نبی الله علیک الصلوٰۃ و السلام چون ار شومت این مال احوال ما برین مقال کشید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم ار ما رنجید هر یکی ار ما اینچنین محنت دید آنچه^(۲) ار متاع دنیایری داشتیم اران^(۳) تجرید شدیم - التماس میکنیم که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم این مال ار ما بستانند - و بنظر خویش قبول فرمایند - و این مال بدرویشان عطا گردانند - و ار ما خشنود گردند - و ار سر ما بار آیند - با آنکه آن یاران اینچنین کردند و در عالم تجرید و تفرید سر نهادند با این^(۵) هم حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم با ایشان باز آورد نکردند - آن یاران شکسته خاطر گشته چون مغروران و محزونان بدر درست نشستند - حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی در پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمان فرستاد

(۲) رنج ار متاع • (۳) مجبور • (۴) شویید • (۵) ن

با این همه (۶) پیغامبر •

فرمان بر خانبهان بنویسند - و دران فرمان چند سطری درج کنند
 اشخاص که ازین جایگاه در شهر میروند بتاکید تفحص و تجسس کنند
 آنانکه چاکرند و از حضرت ما مال ستدند و در شهر رفتند اینچنین
 اشخاص را بدست آرند - و برایشان تدارک معنوی کنند نه خسروی
 تا انتباه دیگران شود - آری بوالعجب اسراری - در قسم ملک و رسم
 جهانداری تدارک خسروی از جان بیجان کردن است و یا در زمین
 دیگران جدا کردن - و یا مصادره کنند - و تدارک معنوی آنست که
 ایشان را در مقام استخفاف سنگ ملامت زنند - سبحان الله زهی
 افعال پسندیده و خصال گزیده که فیروزشاه داشت این همه سنت سنیه^(۲)
 حضرت پیغامبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است - حضرت
 پیغامبر ما علیه الصلوة و السلام در جنگی بیرون آمده بودند - و بعضی
 یاران پیغامبر سبب مصلحتی در خانه مانده بودند - چون دو سه روز
 گذشت پیغامبر علیه الصلوة و السلام با لشکر دورتر رفتند - و در میان راه
 بتقدیر الله اهل نجده انچنان حائل گشته که آن یاران بحضرت پیغامبر
 علیه الصلوة و السلام پیوستن نتوانستند - ضرورتاً هم در خانه ماندند - و
 حران مهم یاران پیغامبر علیه الصلوة و السلام مشقت بسیار و محنت
 بیشمار دیدند - چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ازان مهم
 بازگشتند و در مدینه^(۳) سکینه رسیدند یاران چون شرمساران بعدر
 پیش آمدند - و از حال احوال اضطرار خود باز نمودند - شَغَلْتَنَا اُمُورُ

کاشت - چنانچه جمیع خلایق بی ملایق شکر فراوان گفته - و البته چون کرت اول خلق لشکر محنت بسیار و مشقت بیشمار دیده بیشتر خلق با اسباب بسیار سویی خانهای خود بازگشته - چون این گفتار بسمع جهاندار رسید فرمان شد برین اشخاص چه باید کرد مقربان درگاه و مشیران بارگاه عرضه داشتند که در منزلگاهها چوکیها میباید نشانند - تا خلق را رفتن ندهند - و هر که برود او را تدارک کنند سلطان فیروزشاه صاحب عزت و جاه بر اعوان درگاه و انصار بارگاه فرمود بیچاره خلق لشکر کرت اول برای^(۲) ما چندان محنت و مشقت دیده گرانی غله کشیده جان ایشان به بینی رسیده ضرورت درین کرت از بسیاری نکرت و حیوت باز میگردند - و رسمی ست قدیم که در لشکر کشیها بعضی اشخاص چاکر صفت می آیند - و بعضی متعلق کسی اند - و بعضی سبب مصلحتی در لشکر میروند - چون چوکیها نشینند و تاکید شود هر آئینه آنانکه چاکرند ایشان از رفتن بامانند و آنانکه غیر چاکرند چون بخواهند که بازگردند از خوف چوکیها و تاکیدها رفتن نتوانند - گویا که ایشان را بسته ما داشته باشیم - پس بدین سبب بر بعضی خلق مسکین و غمگین ظلم رود - اگر حضرت الله تعالی بقدرت اعلی ما را فتح تهته روزی کرده است از رفتن ایشان چه کشاید - و اگر عیاذاً بالله منها قلم برای فتح تهته در ازل نرفته است از داشتن ایشان کدام کار برآید - درین محل شهنشاه اکمل فرمود

سلطان فیروزشاه را اینچنین آهم بود که دولت آباد را ترک داده
سمت تَهته روان شده - و اقطاع گجرات حواله ظفرخان گردانید - اول
میخواست که ملک نائب باریک را اقطاع گجرات بدهد - جامه
و مرائب موجود کرده بودند - چون سلطان فیروز هیچ کار بغیر
فال مصحف مجید نکردی. فال مصحف بنام نائب باریک
رخصت نداد - و بنام ظفرخان رخصت داد - ظفرخان یکایک پیش
تخت طلب شد - جامه یافت - و اقطاع گجرات با عرمه تمام یافت
سبحان الله اینچنین اعتقاد - در کارها التجا بحضرت حق که
فیروزشاه کرد دیگران را بود - یا نبود - زیراچه این اختیار مشائخ
و سلاطین با برکات است که در جمیع کارها التجا بحضرت شاه
قرآنی کنند - و اجازت از طومار سبع المثانی طلبند - الغرض بعد از
دادن اقطاع بظفرخان خسرو جهان با لشکر فراوان سوی تَهته بکوچ
متواتر روان شد *

کوس عزیمت ز در شهریار * لوزه در افکنده بروئین حصار

مقدمه دهم روان شدن سلطان فیروز

جانب تَهته از گجرات

نقل است چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله و حمایت
الله کرب دوم سمت تَهته روان شد اشجار مراحم در گلزار امیدواران

یارب این سایه یردانی را • نگذار ندین جهان جهانبانی را
 اندر کف عاطفت خویش نذار • این حامی بیصه^(۲) مسلمانی را

همدین میان تقدیر حصرت سحان عرضه داشت بهرام خان داماد
 حس کاکو از دولت آباد بر سلطان میرور شاه رسید - بهرام مذکور النجا^(۳)
 ندین درگاه آورد - و دران ایام بهرام مذکور قاضی مملکت دولت آباد بود
 میان پسر حس کاکو و بهرام خان مخالفت روی نمود - بدان سبب
 بهرام خان النجا درگاه شهریار جهان آورد - حان مذکور چند سطور
 جوهر احلاص و گوهر اختصاص بقیاس سفته و باز نموده که اگر شاه
 جهاندار و مکتب شهریار دولت و سعادت باین جانب یعنی بطرف
 دولت آباد بیاید و این مملکت را بقدم مدارک خود مشرف
 گرداند در مملکت خویش اعنی دولت آباد سلطنت بنشینند
 چون عرصه داشت بهرام خان پیش شهریار جهان رسید دبیر خاص
 چون دبیران اهل اختصاص پیش نکت گذارید - شهریار جهان
 بر مرستادگان بهرام خان جواب فرمود - و کنجیده پهل آشکارا^(۴) کشاد - تا
 آنکه من فتح تهته نکم و کورت دوم در تهته بروم و تهته باهتمام تمام
 زیر و بر نکم بهنج ظرمی عدان سمد دولت نگردانم - و یک
 رمان قرار ندارم - انشاء الله و نعو^(۵)ن الله تهته دست آید کرم
 اکرم الاکرمین رح نماید سمت دولت آباد آمده شود - مهم تهته

(۲) مسلمانی • (۳) حس حان • (۴) سپهر امتحان • (۵)

نآشکارا (۶) و نعو^(۶)ن الله لاکرم اکرم الاکرمین فتح تهته روی نماید •

رخت هریک کارخانه بیقیاس مرتب شده - هر رختی در روزی مرتب شده - خانجهان دوم روز روان کرده - روزینه رخت روان میشده - چندان رخت در لشکر رسید که برای بارکش دشواری کشید المقصود خانجهان عرضه داشت بر شاه فرستاد - مضمون آنکه چون حضرت شهریار قصد تهنه کرده و برای مصلحتی از جهت خلق لشکر مراجعت فرمود و درینوقت بر رسم پادشاهان باز رخ آورد و اهتمام فرمود بر حکم حدیث نبوی کما قال البني علیه الصلوة والسلام من طلب شیئا وجدَّ وجدَّ امید از حضرت آله آنست که فتح تهنه دست دهد - چون دبیر عرضه داشت پیش تخت خواند فرمان شد که در کان وزیر پرتدبیر گوهر فراست و جوهر کیاست پیش بها است - قیمت آن مبصران دانند *

* بیت *

مضاحت ملک برای درست * هرچه صوابست همان باید گفت

الحاصل فیروزشاه کامل در مرتبه^(۳) کمال دین شامل بطالع سعد و میمون و اختر مبارک و هایون بعنایت حضرت بیچون و بیچگون^(۴) جانب تهنه سواری فرمود - سرپرده^(۵) خاص سمت تهنه نصب کردند لشکر بتمام تر و تازه در خوشی و خرمی بی اندازه تمام حشم و جمیع خدم برابر^(۶) رکاب شهریار عرب و عجم سوار گشته بر ذات با برکات شاه دعا گفته *

* رباعی *

(۲) فی الحاصل * (۳) کما لک شامل * (۴) بیچونه و بیچگونه *

(۵) ن کرد * (۶) ن برای *

رخ سمت تهنه خواهم نهاد - و سلطان فیروزشاه دستور هواخواه را
در فرمانها و توقیعات برادرم کرده نویسانیدی - دران فرمان نیز
نویساییده که برادرم خانجهان بداند که استعداد فراوان و اسباب
بی پایان سمت تهنه بسرعت روان کند • بیت •

- سرکشی میکن که سلطانان کله داری کنند •
- پادشاهان کینه کش باشند و جباری کنند •

مقدمه نهم فرستادن خانجهان استعداد

بر سلطان فیروزشاه در گجرات

نقل است چون فیروزشاه بعزایت حضرت آله خواست سمت
تهنه سواری کند فرمان بر خانجهان فرستاد - دران فرمان اسبابها
طلبید - چون فرمان استعداد در دهلی رسید خانجهان چون دستور
شاه فغفور برای استعداد کوشش بیش نمود - برعمال درگاه و کارگزاران
بارگاه پادشاه اشارت فرمود - تا اسباب هر یک کارخانه از مال خزانه ار
تاثیر جد و جهد بطانه موجود گردانند - مع هذا استعداد هر یک کارخانه
آغاز شده - اسباب هر یک کارخانه از هر یک جنس چندان موجود شد
که در تحریر و تقریر نگنجد - و در میزان هیچ عاقلی نسنجد - مبلغ
هفت لک تنکه را همین یک جنس اسلحه مرتب کردند - اینچنین^(۵)

(۲ ن) باید که استعداد • (۳ ن) بسرعت روان تقصیر نکند • (۴ ن)

مباد • (۵ ن) هم همچنین •

کرده - و دیه‌هایی ایشان ازینجا دور دست^(۲) است - بدین سبب خاطرهایی
ایشان بغایت پریشان - و آنکه مشتکی غله حاصل میشود در حق
فرزندان ایشان خرج میشود - حالت^(۳) مقاتل بیچارگی این بیچارگان
بدشواری رسیده - سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود - تا طائفهٔ وجهدار را
از خزانه چون آئین خسروان قرض دهند - مع هذا بر حکم فرمان شاه
بر اندازد هریک تنی که در هریک انجمنی بود قرض داده - بعضی را
پانصد تنکه و بعضی را هفتصد تنکه و بعضی را هزار تنکه - وجهدار از
مراحم شهریار قرض یافته ایشان نیز تازه شده^(۴) و سوار گشته^(۵) - درین محل
شهریار جهاندار فرموده تا بجانب خانجهان فرمان نویسند - تا دیه‌هایی
و جهداران را بهیچ اسمی و رسمی مزاحمت ندهند - بر عمال^(۶) درگاه
کار گذاران بارگاه تاکید کنند که ایشان را نرنجانند تا آنکه آمدن
ینجانب شود - و فرزندان وجهداران بخاطر فراغ در مقام سکونت
خویش بیغم باشند - سبحان الله سلطان فیروزشاه از کرم آله تمام مال
گجرات موازنهٔ دو کروڑ محصول در استعداد کار خانها و ادای حشم
صرف کرده - برای آن تا بازگرت دوم در تهته رود احسن آنست
چون سلطان فیروزشاه خواست سمت تهته روان شود و بدان سمت
دلهیز نصب کند بر خانجهان فرمان فرستاد - و دران فرمان بدین
سخنان آگاهی داد - که ما را^(۸) از گجرات اتفاق افتاد با جیوش برو بحر^(۷)

(۲) اند * (۳) می‌رود * (۴) ن (ترو تازه) * (۵) ن (استوار) *

(۶) ن (عماد) * (۷) ن (سخن) * (۸) ن (که اگر از گجرات آید) *

و الغفران ولایت گجرات داشت - در غمات و استقامت و استقامت انقطاع
 کوشش بیش می‌گماشت - درین محل سلطان فیروزشاه چون سلطانین
 اهل کاه با ارج جاء بر ملک نظام الملک نصرت خواہ گرم مزاجی کرد
 کلمات عذیف از زبان خویش برآورد - و آن گرم مزاجی را سبب
 چه بود - سلطان فرمود اگر تو از گجرات بدفعات غلبا میفرستی
 و غم لشکر ما میخوردی خلق لشکر تلف نشد - نظام الملک
 از گجرات معذول شد - و اقطاع ازو کشید - الحاصل سلطان فیروزشاه
 در گجرات مانده حشم را تازه گردانیده غیروجہی را ششمان بعیارده
 دهانیده - طائفه غیروجہی از مرحمت سلطان در زمان سوار شدند
 درین محل ملک عادالملک (که ستون مملکت دہلوی بود)
 از حالت مقاتل و جہداران بحضرت خسرو جہان بار نمود - و ابواب راز
 بارکشود - و گفت کہ طائفه غیروجہی از مراحم شاهی و عواطف
 شہنشاہی سوار شدند - و طائفه و جہدار از تاثیر اضطراب بيشمار پیداء
 مانده ہر یکی از ایشان با خاطر پریشان آیت ناامیدی خواندہ - زیراچہ
 دیہہای ایشان در جوار دہلی و ایشان را عسرت کلی - و این طائفه
 و جہدار ہشتاد بہشتاد درین ملک رسیدہ - وجہ ایشان از دہلی کہ
 میآرد - بدین سبب احوال این مسکینان و مقال این بیفرویان بدشواری
 کشیدہ - درین محل سلطان فیروزشاه فرمود - میدانم طائفه و جہدار از
 تاثیر اضطراب و انکسار بيشمار پیداء مانده - و اما درین مہم موافقت

* بیت *

بریت درین مثنوی چشانیده *

مردان خدا خدا نباشند * لیکن ز خدا جدا نباشند
 مـ چون سلطان فیروزشاه بکرم الله تعالی ازان صحرا بیرون آمد
 ده شکر گزارد - و زبان بحمد کشاد - فرمان در دهلی بر خانجهان
 داد - از حال سلامتی خود و جمیع لشکر آگاهی داد - چون فرمان
 در دهلی رسید دستور مشهور چون تشنگان بسوی قاصد دوید
 شهر دهلی بعنایت ازلی شادی رسید - طلبهای شادپایان نهگانه
 داد - دوباره طبل نواختند - در هر خانه و در هر آستانه فرحت
 راوان و بهجت بپایان روی داد - هریک و ضیع و شریف ابواب
 مسرت کشود - در بلاد ممالک شور عام میان خواص و عوام بود
 چنانچه خواجه نظامی مؤرخ تواریخ شاهان^(۲) علیه الرحمة و الغفران
 * بیت *

میدفرماید *

چه پنداشتی کار بازیست این * همه نکته کار سازیست این
 بدینگونه کار خدائی بود * خصومت خدا آزمائی بود
 مقدمه هشتم رسیدن سلطان فیروز شاه در گجرات
 نقل ست سلطان فیروزشاه بکرم آله و عنایت الله ازان صحرا^(۳)
 بیرون آمده بکوچ متواتر با تمام خلائق لشکر در گجرات رسید - خلق
 لشکر دران مقام آرامید - دران ایام ملک الشرق نظام الملک نیکنام
 یعنی^(۴) امیر حسین بن امیر میدان مستوفی ممالک علیه الرحمة
 (۲ ن) تاریخ * (۳) چون سلطان * (۴ ن) امیر خیبر بن امیر میران *

قدم او باران رحمت فرست - و اربین عالم تپه سلامت بیرون آر - همان
 زمان بقیض رحمان و عنایت حضرت سبحان در آسمان ابر خلاست
 هر چهار جانب معامله خاست - تا پلک مریک رفتند باران رحمت نازید
 که هر چهار جانب جریبهای آب روان شد - تمام لشکر آب خوردند
 و آنها برگرفتند - گوهر خرمی سفند - ارجیت آب بیغم گشتند
 و همدراں روز از تاثیر کرم آله و عنایت الله از برکت دعای پیرور شاه
 راه بیرون آمدن نیز پیدا شد - سبحان الله سبحان الله سبحان الله
 این همه کرم خدای تعالی بود که در حق بندگش خویش دستگیری کرد
 در تذکرة الاولیاء در ذکر خواجه ذوالنون مصری اهل صفا خدمت
 خواجه نیرالدین عطار رحمه الله علیهم اجمعین نوشته که وقتی در مصر
 امساک نازان بود - خلق مصر بر خواجه ذوالنون آمدند - تا خدمت
 خواجه دعای باران کند - خدمت خواجه بالای منبر برآمد
 و گفته الهی اگر قدم کسی از آثار انوار ریاضت بمی درین شهرست
 نازان رحمت فرست - همان زمان عنایت حضرت سبحان نازان
 رحمت نازید - همچنین آن شهریار طالب دین چون مشائخ اهل
 یقین بمسجد آنکه بحضرت قاصی الحاجات مناجات کرد از کرم الله
 می الحال نازان نازیده خلایق را سیراب گردانیده - چنانچه عربزے

(۲) نبحر • (۳) نازان رحمت نازید تمام حوصها و قلایه آن جانب را

مالامال گردانید چندان نازان نازید که هر چهار جانب الخ • (۴) حود •

(۵) شیخ •

خود تخم ناامیدی کاشته دل از جهان برداشته - بدان سبب که
 بغیر آب آدمی زاد در زمان واحد جان بدهد - معینا چون در محل
 بے آبی رسیدند خلأئق بالیقین دانستند که درین مکان هر همه
 بیک زمان جان خواهیم داد - سلطان فیروزشاه نیز چون سلاطین^(۲)
 اهل تمیز دل از حیات برگرفت - و در مقام تامل چون متاملان
 نشست - زمان زمان دست حاجات بسوی قبلة مناجات بر میگرفت
 جوهر دعا میسفت و میگفت - آلهی دستگیر درماندگان تویی
 چاره بیچارگان تویی - ما را و این جمیع لشکر ما را ازین عالم تیه^(۳)
 بیرون آر - آری بوالعجب اسراری - چنانچه مهتر موسی علی نبینا
 و علیه السلام را عالم تیه پیش آمد که آن قصصها در تفاسیر مشهور^(۴)
 مذکورست و در هر یک نسخه مسطور سلطان فیروز را نیز با لشکر هم
 در اختیار چنین مهم اهم این چنین غم پیش آمده که از سبب
 بے آبی بکلی دل انداخته امید حیات برداشته - هر یک تنی خود را
 میان رفتگان پنداشته - الغرض حضرت شاه بالهام آله شبی از شبها در
 محل خلوت تنها سر سرور خود را بسجده نهاد - الفاظ مناجات بحضرت
 بے حجاب کشاده در مقام تضرع و زاری افتاده در عین مناجات
 سلطان فیروز گفت - آلهی از برکت قدم کسی که در لشکرست
 و با آن اهل ولایت همسرست از برکت قدم او و عظمت خاک^(۷)

(۲) ن (سلطان) * همه (۳ ن) * (۴ ن) بیخبر * (۵ ن) بیخبر *

(۶ ن) میدانست * (۷ ن) از برکت او و قدم او *

خدای ترس^(۲) از حضرت خدا ترس - چندین خلایق^(۳) را موجب نافرمانی کردی - باری این لشکرها در محلی می انداختی که از ابطال کار و کردار و در وجود می آمد - و در دایر دنیای نام نیک ماندی و در دایر آخرت نعمتهای جنت بر دست آمدی - درین محل سلطان فیروز گفت که ای پدر چیزی آرزوی داری - پدر گفت فائدهای بسیار بر آمده است گرسنه ام - حضرت شاه فرمود در تنگ زر پیش پدر بیاورند - چون آن پدر آن دو تنگ زر دید بحقدید - رخ جانب سلطان کرد و همیان از کمر خود کشیده ده تنگ زر به سلطان نمود - و گفت که ای پادشاه چیزی از جنس خوردهای می خواهم - درین محل سلطان فیروز گفت بالله العلی العظیم امروز بر ما از جنس خوردهای چیزی موجود نبود^(۴) - یک سیر کچری برای فتح خان از خانه بشیرا یعنی عماد الملک آورده - حضرت شاه این سخن گفت و در راه روان شد - و همدران لحظه در دل خود قرار داد که اگر مهم نهی از کرم حضرت آله فتح شود بعد ازین برای مهمات رخ نیارم - المقصود سلطان فیروز برگزیده حضرت آله دران صحرای جاسکدار و دان بهای^(۵) در و درار^(۶) از چند منزل متواتر رفت - کار تنگچه^(۷) به انداره از گفتار گذشت - تمام لشکر در مقام تلقی نشست - بغیر آب خلایق لشکر دل بکلی انداخته - هریک تن که دران انجمن بود در زمین قلوب

(۲) با ترس • (۳) نیست و نبود • (۴) بیداعی •

(۵) از سرچند •

منزلي ميرفت مهره اندیشه مي سفت - احوال مشقت و احوال
 محنت از گفتار گذشت - خلأق^(۲) لشکر در مقامات نا اميدي نشست
 از سبب در ماندگي لشکر و اماندگي چشم مضطر که حضرت شهنشا^(۳)
 خوش اختر ميديد آب در چشم ميگردانيد - و خطرات افسوس
 در دل ميگردانيد - و هر يك منزلي و مرحلي چندين هزار انسان
 و اسبان جان ميدادند - و سر دران بيابان مي نهادند - بعضي راويان
 محقق خبر داده که يکروز سلطان فيروز از فرودگاه^(۴) کوچ کرده بود - بکام
 و ناکام راه آن مقام مي پيمود - هم در اثنای رفتن راه سلطان فيروز شاه
 ناگاه بلندي را ديد - سمت آن بلندي عنان سمند دولت گردانيد
 و بالاي آن بلندي يک درخت سبز بلند تنه دار بود - فرود آن درخت
 مردمي پيري ضعيفي کوزي بے زوري فقيري حقيري کهنه سال خورد^(۵)
 نشسته بود - سلطان فيروز شاه بالاي آن بلندي برآمد - جامداران
 حضرت و نقبای مملکت خواستند تا آن شخص را از زير درخت
 دور کنند - آن پير بيچاره (که بيچاره مانده بود)^(۶) از غايت سستي و از
 نهايت ضعف جبلي (که در آدمي خلقي ست) ايستاده شدن
 نتوانست - حضرت شاه جامداران را منع کرده تا پير مذکور را
 مزاحمت ندهند - حضرت فيروز شاه همدان جا يگاه زير آن درخت بر سر
 همان پير ايستاده شده - آن پير روي بسوي شاه کرد و گفت - که اي

(۲ ن) خلأق بنا ايدي نشست * (۳ ن) چون حضرت * (۴ ن) بنگاه *

(۵ ن) جامداران * (۶ ن) است *

همدريں خيال گشته - وريري همچو ارسطو^(۲۱) در مرکز خود گذاشته
 که مملکت او را برقرار داشته - چوں بعد مد سال سلطان سکندر حوش
 خصال نسوي مملکت خود بازگشت چنانچه ملک به تسليم ارسطو
 کرده^(۲۲) بود اصعاف آن يامت - سلطان ميرويشاه چوں سمت نهته روت
 مسکت و مشقت داس دولت او گومت - جوهر مشکلات سکت
 مدت شش ماه اخلاص ميرويشاه با جيوش بيگنوا^(۲۳) کسي نگفت
 وريري بے نظيري پرنديري همچو خانجهاں را در شهر دهلي گذاشته
 بود - چوں بعد اردو و ديم سال خسرو خوش خصال ار مهم لکهنوي
 و حاجبگر آمده چنانچه مملکت دهلي را معوز و آبادان در راحت
 و راحت گذاشته بود اصعاف آن يافته - بلکه آراچه بود رياده تر
 ديد رهي ورير حلال خوار و هي پادشاه بيگوار - چنانچه مناسب
 ایں خواجہ نظامي عليه الرحمة و العرفان برمود • • • بيت •
 وريري چنيں شهرناري چناں • جهاں چوں نگيرد قراري چناں

مقدمه هتم راري کردن خلق در کونچي رن

و تأسف کردن سلطان ميروز

نقل ست چوں حصرت شاه ميروز صاحب نصرت و بهرور
 بمشتت بسيار و محنت بيشمار شدائد اليم و مکائد عظيم عرت بيسد
 و کربت ببعده دران صيراي جانگدار و واديهاي دور و دراز ار منزل^(۲۵)

(۲۲) ارسطاطالس • (۲۳) داده بود • (۲۴) دوا حواد •

(۲۵) دنا هاي •

کسب خود گرفت - آری اگر اینچنین وزرای عاقل و بلغای کامل در
 مملکت نباشند تاجداران کبار و شهریاران نامدار اینقدر دور ^(۲) نتوانند
 رفت - اقلیمها چگونه توانند گرفت - فکیف که حضرت فیروزشاه را
 بحکمت آله طرف تهته این چنین واقعه حائل زاده - مدت شش ماه
 با جیوش هواخواه در کونچیرن افتاد - زه وزیر حلال خوار ترس کار
 نیکي کار دوستدار حضرت شهریار که از آثار اسرار عقل بیشمار اینچنین
 مملکت نامدار برقرار داشته - و با آن قوت و جلالت ^(۴) و نیکمردی
 و نیکنامی و نیک خلقي و نیک خوئي (که خانجهان ^(۵) بر خلق
 داشت و خلائق مملکت را بانواع مراحم آراست در گلزار امید هریک
 امیدوار اشجار نعمت کاشت با اینهمه احوال و شرح این مقال) ذره
 میل در دل آن دستور هواخواه و رای زن دولتخواه بطمع میوه مملکت
 نگذشت - ^(۶) اینچنین وزیر حلال خوار ملک دار و معمار دلدار نباشد
 مگر خانجهان مقبول وزیر سلطان فیروزشاه - و یا ارسطاطاليس وزیر
 حضرت سلطان سکندر ذوالقرنین بود - چون سلطان سکندر کرت اول
 از مشرق بازگشت ^(۷) در مغرب رفت - دنبال هر تاجداري که رفت
 تا آن تاجدار با آزوي ^(۸) صد هزار حلقه بندگی در گوش و غاشیه چاکری
 بردوش نکشید نگشت - ^(۹) مع هذا سلطان سکندر مستثنی مدت صد سال

- جهان جهان • (۵ ن) • جلادت • (۴ ن) • کردار • (۳ ن) • دورتر • (۲ ن)
 • نگذاشت • (۶ ن) • در مغرب رفت در درگاه سلاطین هریک که را
 بجاوب امر رفت دنبال • (۸ ن) • با زودي • (۹ ن) • نگذاشت نگذاشت •

بیک زبان این لفظ از زبان کشیده که سلطان فیروزشاه با لشکر غائب
 شده - اینچنین واقعاً ^(۲) لاطائل جانب تهته رو داد ^(۳) • • منطوبی •

آغاز سخن بنام یزدان • کو حال بخلق کرد گردان

که وصل دهد گهی جدائی • که شاه کند گهی گدائی

که شد بکرده که غمگین • که داد، نسیم و گاه پشمین

که درد بداده گاه درمان • که جمع بکرده که پریشان

فی الحاصل چون خانجهان بدید که کار مملکت بدین پایه کشید

در دل خود گذرانید - که کار این گفتار و آثار این کردار بمرتبه دیگر

کشید - خانجهان بنام رختهای سلطان که درون کوشک بود در خانه

خود برده در قسم بیداری و هوشیاری هزار تاکید کرده برای آن لا

نباید کسی از تاثیر قوت بسی بیک نفسی حرکت کند - خان مذکور

چون دستوزان مشهور هر روز در حوالی ^(۴) دهلی سوازی کردی - و رعب

خود بخلاق نمودی - چون دستور مشهور دید که هر روز شور بیشتر

و زیاده تر است ^(۵) خانجهان به تعبیه فرمان از زبان سلطان پرداخته

و دران فرمان اخبار سلامتی ذات سلطان و خلاق آن مکن باردیده

میان عامه خلاق شهر خواندند - و مدت بیست و یکروز طلبهای

شادپاننه نهگانه زدند - هر یک آشنا و بیگانه در مقام فرحت نشستند

در اقامت این تعبیه البته شور خلق فرونشست - هر کسی دنبال

و جل بسته میرفت - زمان زمان مناجات میکرد - و در هر لحظه
و لمحّه از سبب شکستگی لشکر دل سلطان فیروز می شکست
و آب از دیده چنانچه سیلاب از جهان تا جهان گرفت روان میشد
عزیزی مناسب حال گفته *

هر جا که در آفاق بلایی بودست * گوئی^(۲) که همه نصیب ما کرد فلک
آری عجب کاری و بوالعجب اسرای - بران خلّاق غمّین
و جماعت مسکین چهار بلا بیکجا منزل گشته - یکی بلای قحط
دوم بلای پیادگی سیوم بلای صحرای جانگداز چهارم بلای فرقت
احباب - این همه از تائید تقدیر حضرت وهاب بود - تا کار این کردار
بجائی افتاد که مدت شش ماه اخبار فیروزشاه در دهایی کسی نداد

و ار بهایت پیدادگی و غایت بیچارگی خلق لشکر سال آمدند^(۱۲)

هر یک نئی ار ریاں خرد می کشاد و میگفت • • مصرع •

• بر آستان خوازی جان دادیست ما را •

• بیت •

چون رحمت کله رسر ستاند • فعلی بیای هم مساند

بدمرد جهانش بی دغایی • دادست کواندش عغایی^(۱۳)

القصة بالا در عین راز و نگاه پدر بیچاره^(۱۴) بر درختی می نشیند

و پسر بیچاره بر سر او ایستاده می بیند - صد هزار رازی چون

نارای میگرد - پدر میگوید ای پسر من رازی درین بیانان جان

میدهم - و روح نسوی آن جهان می فهم - تو نازی نرو - شاید بود^(۱۵)

سلامت در خانه رسی - و خبری ارحال موت این پدر غریب برایشان

برسانی - هم چنین برادر عمکی مر برادر غمکی خویش را بشسته

میگذاشت - و درست مر درست را و آشنا مر آشنا را - تا کار این نار

سجائے رسید^(۱۶) و کردار این اضطرار مرتبه کشید^(۱۷) که آوار غریب از هر چهار

حاجب برخاست - همه لشکر دل ارحیات برداشت - هر یک ن

که دران الحس بود رحمت نفیس و کالای لطیف همدرا بیانان

گذاشت - معهدا حضرت فیروز شاه دران مقامات^(۱۸) این همه واقعات

میدید انگشت حیرت بدندان مکت میگرد - دل بر کرم حدای عر

(۲) ره میداد • (۳) دعایی • (۴) پدر پیر بیچاره • (۵)

بهادم • (۶) کشید • (۷) رسید • (۸) مقام •

این شورش آب هم از تاثیر آن ست - درین مقام هلاکت جانست
 چون رهبران این چنین سخنها گفتند تمام خلایق لشکر دست از
 حیات شستند - جوهر گهر نا امیدی سفند - حضرت شاه فیروز
 صاحب فتح و فیروز دران روز فرمان فرمود که آبهای شیرین برای
 خود و برای توابع خود بگیرند - و ازین آب شور گذارا شوند - و آن
 آب شور بپایان شورش^(۲) درو فراوان - جمیع خلایق حیران و طیران متفکر
 و پریشان - تا آنجا که نظر آدمی افتد جمله آب شور - خلق بیچاره
 بهزار اضطرابی و صد هزار دشواری آبهای شیرین برگرفته درمیان
 آب شور درآمده - و آن آب شور در شور این چنین بود اگر آوند
 آب شیرین بدان آب شور رسیدی از سبب آن آب شور آب شیرین
 شور گشته - و اگر آوند آب شیرین در زمین نمناک آبشور میداشتند
 هم البته آب شیرین شور شدی - و هیچ کس بر سر زبان داشتن
 نتوانستی - المقصود چون خلق لشکر بحیله و چاره ازان آب گذشت
 و پیشتر رفت در زمین صحرا افتاد (که دران صحرا هیچ جانوری
 بیضه نهاده - و هیچ پرندۀ بال نکشاده - دران صحرا هیچ درختی
 و هیچ گیاهی در هیچ گاهی نروئیده - بلکه اگر^(۳) خسی برای خلال
 طلبند نیابند - این چنین صحرائی پر وحشت و بیدای پردهشت
 که از هیبت آن غول^(۴) دران بیابان بانگ نمیکرد و از وحشت آن باد
 دران میدان نمی وزید) از آثار بسیاری قحط و بیهوشی ضعیف

(۲ ن) در شورش فراوان • (۳ ن) کله - کله • (۴ ن) نهیب •

در راه رفتن نمی توانستند - نگام و ناگام بهر احوال تمام گام بر میداشتند
 چون غله بیامند گوشتهایی مردار و چرمهایی^(۲) خام میخوردد - و بعضی
 آدمیان از سیلانی گرسنگی چرم کهنه میان آب می جوشانیدند
 و میخوردد - این چنین تحت مهلک افتاد خلایق لشکر دل بر مردن
 بهاد - و جمیع لشکر اسپان را بباد دادند - جمله خاکی و ملوک پیاده
 مانده بپای پیاده در راه می رفتند - هیچ مرکبی در میان خلایق لشکر
 نمانده - تندیر آله همه را در مقام بیرونی نشانده - بران سبند نه
 رهبران^(۳) که هم از آن مکان پیش کرده بودند و ایشان را راه بری ده
 میبردند) بر ایشان بعد برآمدند - در مقامی بودند و در محلی
 انداختند که آن مقام را کوچی^(۴) می گویند درون کوچی^(۵) در تمام ره
 آب شور گرفته - اسبان شورش او از گفتار گذشته - اگر آن آب را بر سر
 ریان ندارند از غایت شور ریان قطره قطره گردد - چون لشکر در آن مقام
 افتاده متحیر ایستاده - سلطان فیروز شاه دالهام حصار آله یکی را
 از آن رهبران بدخواه گرفته گردن زد - دیگران از خوف حاکم برانستی
 پیش آمده گفته که ما بر شما غدر کردیم - و در مقامی آوردیم که
 هیچ یکی از شما حاکم سلامت نبرد اگر چه در هوا پرد - و یا چون ناک
 دود - این مقام را کوچی^(۶) می گویند - اریس محل دریا قریب است

(۲) حام مادام - حام حور • (۳) همه از آن مکان پیش رو راه

بودند و ایشان را برده راه میبردند • (۴) راه در مقام بودند •

(۵) دران • (۶) رود •

رجاله بنگاله بسیار و بیشمار بود مدار گذاشته خود بدولت و سعادت روان گشته - چون تهتپیان شنیده که حضرت فیروزشاه با تمام بنگاه عنان مراجعت سمت دهلی گردانید ایشان چیره شده دنبال لشکر گرفته اول روز حضرت شاه فیروز ده کوه منزل کرده - تهتپیان دنبال گرفته چون ظفرخان مدار بود میان تهتپیان و بنگالیان جنگ نیز شده - میان فریقین بحکمت ربالمشرقیین و ربالمغربیین گذشته آنچه گذشته آخر الامر ظفرخان بر ایشان از اقبال سلطان فائق آمده تهتپیان را برانده - از خوف ظفرخان تهتپیان بیای پس بازگشته - ظفرخان چند سرتهتپیان بریده پیش حضرت شاه گذرانیده - وقت بازگشت آن تمام بحر بردست تهتپیان افتاده - حضرت شاه بعنایت آله با تمام بنگاه سمت گجرات رخ نهاد *

در ذوق و خوشی روند چون راه * آن راه شود بـزود کوتاه
راهی که قدم زنند در غم * آن راه نشود برفتندش کم

مقدمه ششم افتادن لشکر در کونچی رن

نقل است چون سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز بازگشت غله که گران بود گران تر گشت - هر روز نرخ غله گران میشد - و حالت وبایی اسپان از گفتار گذشت - یک تنکه و دو تنکه غله بسیر رسید^(۵) بلکه غله نایافت بود - و خلایق از غایت گرسنگی و نهایت برهنگی

(۲) تیره * (۳) از اندازه خوف * (۴) باهم * (۵) سیری *

تمام ناره گردد - بارگرت دوم میقتول آمدن - چون این چپین شود
 میان نهنهیاں آواره رود که حصرت شاه میزور بازگشت - و شهر خود^(۴)
 رست - نهنهیاں نکوشش دل و جان امسال با دستگاه کمال دبدال
 رزاعت شوند - غله در رمین نگردد - و درین کار کوشش بیش نگارد
 آن مقدار غله که موجود دارد در رمین ریزد - چو وقت آن برسد
 که غله ربیع داخل شود بارگرت دوم با لشکرهای ابهر و پیلان^(۵) کیوان
 شکوه با هر یک گروه در آغاز ربیع درین حدود آمده شود - تمام
 عله‌هایی ایشان بردست اهل کیشال آید - خلق لشکر را فراخی سال
 روی نماید - ارکم آله اینست که نهنه بردست آید - می‌الحال چو
 مقربان حصرت و مشیوران مملکت چپین داستان چو قانس پاستان
 دران بوستان مثل آئین دوستان نامرودند حصرت شاه را رای
 هواخواهان درگاه و الفاظ دوستداران بارگاه سعایت پسندیده انداد - دل
 مبارک از تاثیر کرم حق تبارک بر بازگشتن بهاد - فرمان داد تا
 دمامه کوچ کنند تا لشکر رخت و کالا گرد آرند - چو دمامه کوچ شد
 یکایک در میان لشکر شادی عام افتاد - هر یک وصیع و شریف
 صعیرو کبیر حوا و پیر رخت و کالا گرد آورده - همان زمان حصرت
 سلطان اردرگاه کوچ کرده - و حان اعظم طفرحان را که در تنع از

(۲) سویی شهر • (۳) دلمل • (۴) و پیلان چو شکوه کیوان

در دیگر - با شکوه کیوان • (۵) آله تبارک و تعالی • (۶) و رح

لشکر و کالا • (۷) شاه •

حیات باقیست و کرم حق تعالی دمام ساقیست انشاءالله تعالی
 بعونه و کرمه در سال دیگر در زمین کین باز آمده شود - حضرت
 فیروزشاه پیش مشیران هواخواه و جلیسان درگاه و انیسان بارگاه
 تکرار تقریر کرده فرمود - بغیر آمدن کرم دوم درین مقام در دهلی
 رفتنی نه ام - چون مقربان درگاه و مشیران بارگاه این افواه از زبان
 شاه شنیدند هر همه سر بر زمین آوردند - بیک اتفاق باز نمودند
 و ابواب راز بکشودند - گفتند پسندیده اندیشه است که در ضمیر منیر
 حضرت شاه گذشته - و مستحسن اختیاریست که در دل پادشاه
 جایی داده - و این آئین قدیم ازان شهریاران کبار و قانون مستقیم ازان
 جهانداران گیتی مدار است چون محله فی الحال فتح نشود و البته
 لشکر را ضعف عارضی پیش آید جهانداران دوربین و شهریاران
 اهل یقین از آثار اسرار مصلحت ملک و دین ازان مقام باهتمام
 تمام چند روز احتراز کنند - و آن مهم را از خاطر مبارک خویش
 فراموش نگردانند - اگر حضرت سلیمانی و مکنت سلطنت جهانبنانی
 بعدایت ربانی چند روز ازین مقام عذاب سمند عزت بگردانند
 و مراجعت بسوی گجرات کنند که آن نیز اقلیم حضرت شاهيست
 خلق را غله بمراک رسد - و پیاده مانده بر اسب سوار شود - خلایق

(۲ ن) درین زمین بازاء * (۳ ن) رفتن ندارم * (۴ ن) اخباری است *

(۵ ن) واقف اسرار * (۶ ن) ازین * (۷ ن) کردند * (۸ ن) این *

(۹ ن) نگردانیده اند * (۱۰ ن) خلق *

و کرم آله شافعی^(۲) باشد سال دیگر بیایم - تا از پرده غیب چه میراید •

• بیت •

کسی که مصلحت اندیش باشد • مصف برکان از پیش باشد

مقدمهٔ پیجم احتراز کردن سلطان فیروز از نهاده

و برگشتن بسمت گجرات^(۳)

نفل است چون شب درآمد و از جنگ بازگشتند و لشکر

در مقام خود ورود آمدند حضرت میروشاه مقربان درگاه و دوستداران^(۴)

بارگاه را تجدید پیش خویش طلبید - و از اندیشهٔ خرد برایشان گفته

و جوهر معانی بالهام سبحانی سفته - که تقدیر حضرت رحمانی و تاثیر

ادوار آسمانی برین رفته که درین کُرت نهفته فتح نشود - و جیوش^(۵) بلا

و جیش عنا بسوی لشکر ما درد - الله تعالی بقدرت اعلیٰ همه

اسباب آن پیدا آورد - لشکر بعایت ضعیف شده - یکی نفکی غله

و درم دلائی و بای اسپان - لشکر بیچاره اگرچه از جسم خویش باضعف^(۶)

بیش همت میکنند بدلائل عقلی و براهین فهمی معلوم و روشن میشود

که باین ضعف ناکی همت خواهندکرد - میخواهم ابرین محل

بازگردم - و در گجرات بروم - و این لشکر شکسته^(۷) را مرمت کنم - اگر

(۲) شافعی • (۳) و بازگشتن بسمت گجرات اتفاق افتاد - در دیگر

و اسرار آثار این ادوار بر مقربان خود کشاد چون شب درآمد • (۴)

دوستان • (۵) و جیوش و باییل مدان بسوی لشکر ما از قدرت الله تبارک

و تعالیٰ روانهٔ • (۶) چمن • (۷) کشته و شکسته را •

المقصود اگر چه جیوش حضرت فیروزشاه چون دوستان هواخواه
 همت میکردند با آن هم از سبب قحط و وبای اسپان بے زور گشته
 بودند - هر بار که افواج لشکر منصور چون امواج بحور حمله
 میکردند و جمله یکجا شده دست مردی می نمودند جمعیت
 تهنیهان با آن قوت بے پایان درون حصار می خزیدند - حضرت شاه
 چون تاجداران گیتی پناه ایستاده نظام^(۲) افواج خویش میدید
 و از زبان مبارک خود این لفظ میکشید - زهی لشکر با همت
 و زهی افواج با جرأت^(۳) با آنکه از تاثیر اینچنین محنت ضعیف
 شده بودند البته^(۴) کمر همت می بستند - دلیروار چون غازیان نامدار
 و مبارزان کامگار بر روی حریف خاکسار تیغ در دستی میزدند
 القصه چون این چنین احوال جانبدین گذشت تهنیهان را عنان
 طاقت از دست رفت - جام با جمعیت خود کام از مقام درآویز
 بازگشت - حضرت فیروزشاه بعنایت آله در مقام خود آرام گرفت
 بهمه حال فتح تهنه دست نداد - چون حضرت فیروزشاه
 با جیش هواخواه در محل خویش فرود آمد با اعوان درگاه و
 انصار بارگاه در محل مشورت نشسته راز دل خویش پیش ایشان
 گفته - تا حالیا این زمان ازین مکان بازگردم - و رخ سوي گجرات
 آم - و کوشش برای استعداد^(۵) حشم گمارم - اگر حیات باقی باشد

(۲) نظاره * (۳) نهمت * (۴) البته همت را کار می بستند *

(۵) استعمال *

• مرادل ده ارمن دلیسری به بین •

• که روبا خود خوار و شیرسری به بین •^(۲)

مهدا حضرت شهنشاه اهل صا^(۳) پیش هر فوجی که میگذشت و کلمات امیدواری میگفت هر یکی زبان مدعای سلطان میگشاد - و سر بر زمین می نهاد - و حضرت فیروز شاه اگر چه بر قاصی ناجداران کبار و آئین شهریاران نامدار التفات از جمعیت نهنپیان بیشمار میکرد طاهراً اما در باطن از سبب ضعف لشکر چون جهانداران امر تشویش میکرد و اسوس میخورد - رمال رمال دست حاجات مناجات سری قبله بر می آورد - النجا حضرت حق میکرد - و جمعیت نهنپیان موارند بیست هزار سوار جرار^(۴) هر یکی در روز و دلاوری کندآور روزگار و موارند چهار لک پیاده نامدار نایب جمعیت فراوان و قوت یابان طائفه نهنپیان در آویر کردن نمی توانستند - از هر دو طرف گردان نامدار و کندآوران بیشمار به تیرکاری مشغول گشتند - مفرمال کی فیکور پدید آرند حکمهای مکنون مقابل امواج لشکر فیروز شاه بنقد بر آله باد سخت برخاست - چنانچه هر یکی دست از جنگ بازداشت این چنین باد بود که خلایق لشکر را امکل چشم کشادن نبود - با اینهمه حال و آثار این مقال پهلوانان جانبین و گردان طرفین بیکدیگر در آویر مشغول بودند •

• فرد •

نیک در پی چون در آید عقاب • چگونه جهد بر زمین آفتاب

گر ایدون که آید فریدون بمن * گرفتار گردد همیدون بمن
سنانم چنان اژدها را خورد * که طوفان آتش گیارا خورد

مقدمه چهارم در آویز لشکر سلطان فیروز با تهمه‌یان

نقل است جام و بانه‌بند خود کام با جمعیت تمام مستعد
شده با سوار بسیار و پیاده بے شمار از میان حصار بیرون آمدند
و مقابل لشکر فیروزشاه نمودار گردیدند - ^(۳) بال قتال باهمال با یکدیگر
برآوردند - چون حضرت شاه فیروز شنید که جام و بانه‌بند لشکر برای
جنگ کشید درین محل حضرت فیروزشاه اکمل لشکر خود را عرض ^(۴)
کرد - موازنه لشکر دید - چه بیند که چهارم حصه هم سوار نیست
و از غایت قحط هیچ کس را قوت و قرار نیست - با آن هم حضرت
فیروزشاه اهل نعمت همت کرد - افواج منصور چون سلاطین مشهور
آراست - و برای قتال بپا خاست - جیوش مشهور و جیش منصور
را سه فوج کرده - میمنه و میسر و قلب - و بتمام پیل درین سه فوج
قسمت کرده داده در میدان جلالت بشجاعت ایستاده - حضرت
فیروزشاه چون جهانداران اهل گاه اسلحه مرتبه پوشیده برای جنگ
چون نهنگ کوشیده چوب بردست گرفته درین سه فوج خرامش ^(۵)
میکرد - و جیش خویش را دلداری بدلکاری میداد - هر یکی را
بمواعید خوب منتظر میگردانید * ^(۶)

* بیت *

(۲ ن) بیاید * (۳ ن) کردند * (۴ ن) التماس عرض - در دیگر بقیاس

عرض * (۵ ن) فرمایش * (۶ ن) مستظهر - منتظم .

ار ایشان نکرده دست قوت برآورده، ار آثار بسیاری قوت و نور جمعیت
 هم در آبادانی سنده که قرین^(۲) لب آب سنده است مانده تخم قتال
 در زمین عداوت کاشته برای درآویز چون جیش پرویز کوشش بیش
 گماشته - معینا درین هر در محل آبادانی حصارهای گلین برآورده
 المقصود جام و بانهی خود کام بجنگ پیش آمده - حضرت فیروزشاه
 نیز چو خسروان اهل تمیز در حدود نهی نزل فرموده - هر روز نمودار
 جنگ چون امواج بشنگ بمنزل پلنگ ار جابین میشد - بتقدیر
 حضرت آله در لشکر فیروزشاه هر روز غله گران شدن گرفت - و وبای^(۳)
 اسپان ار گفتار گذشت - ار جهت ونا این چنین بلا افتاد که خلایق
 لشکر ار بهتر تا بهتر ابواب نا امیدی کشاده - ار جمله نو هزار سوار
 که برابر رکاب آن جهاندار بود اگر رع لشکر را اسپ زنده مانده باشد
 بسیار بود - ار جهت گرایی غله حیرانی تمام پیش آمده - بهای غله
 ار در تنگ و سه تنگه منی ریادت شد گرفت - چون نهییدان دیده
 که در لشکر سلطان فیروزشاه غله گران گشته و وبای اسپان ار گفتار گذشته
 و خلق لشکر نا امید گشته جوهر گوهر نا امیدی سفته جام^(۴) و بانهی
 خود کام میان خویش ار آثار اسرار غرور بیش اتفاق کرده^(۵) نا با لشکر
 فیروزشاه جنگ و درآویز چون پرویز گفتند - و میان خویش ار تاثیر
 غرور بیش الفاظ ابوالفضل آغار کردند • ابیات •

(۲) وزین تر - دیگر - درین • (۳) ووبا ورا سپان • (۴) درین

محل جام • (۵) که نا لشکر فیروزشاه جنگ دهنده درآویز •

کفند - پنج هزار گروه هریک هزار عهده یکن ملوک کبار شده پنج هزار
 کشتی از هرجنس دران ولایت جمع شد - یک هزار کشتی بعهده
 خدمت والد و اودر این مؤرخ شده^(۲) - القصه حضرت شاه فیروز فرمود
 که این تمام بحر میان لب آب سند روان دارند - و خود حضرت فیروزشاه
 در پناه آله با لشکر هم کرانه گرفته مقابل بحر شده میرفت - چنانچه
 در چنگاه در حدود تهته رسید - خواجه نظامی فرماید * ابیات *^(۴)
 چو تیرش گذر برد لیوان کند * نشانه ز پهلوی شیران کند
 بهرجا که نیروی شه پی فشرد * ورا بود فیروزی و دستبرد
 مقدمه سوم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهته
 نقل است دران ایام بحکمت حضرت علام آبادانی تهته در دو
 محل بود - یک محل کرانه لب آب سنده جانب دهلی - دوم محل
 کنار لب آب سنده - جانب تهتهیان بسیار و بیشمار مرد انبوه
 تریکی باشکوه بلکه هریک تن چوانجمن بود با گرانی کوه - جمله مرد
 جنگی - چنانچه از احوال قوت و جلالت ایشان میان جهان و جهانیان
 معلوم و روشن است - دران ایام جام برادر رای آنرو با نهیفته برادرزاده^(۶)
 و ضابط تهته بودند - انواع رعنائی در میدان خود نمائی می نمودند^(۷)
 با حضرت فیروزشاه ابواب^(۸) مردی بی مردمی میکشودند - جمیعت
 بسیار جمع کردند - چون ولایت ایشان بسیار و بیشمار است التفات

(۲) ن) گردید * (۳) ن) سنده کرده * (۴) ن) سر * (۵) ن) آله * (۶) ن) رای تهته
 و برادرزاده او ضابط * (۷) ن) می پی نمودند * (۸) ن) ابواب عبارزت میکشودند *

ازین جهان نقل کرده بود - و خاں جهان وزیر باسم نیاست غیبت در
 شهر دہلی مانده بود - و در مراش خانہ حضرت میروزشاه چنانچہ
 آئین خسروان و قانون سروان است دو دہلیز و دو بازگاہ و دو خوانکاہ
 و دولت سلجری بر آئین مہتری برابر روان کرده - و مرانس مہم
 مد و ہشتاد ہشادہ ارہریک جنس - چنانچہ تفصیل آن در قسم اول
 مشرح آمدہ است - و ہشتاد و چہار طبل دمامہ شتری و اسپہی
 و خری^(۲) و سئل این حرکت کارخانہ را اسباب روان کردہ - چنانچہ
 مداسب آن حوالہ نظامی فرماید علیہ الرحمۃ • ایات •
 جہاں در جہاں لشکر آراستہ • رونق و دعل نانگ سرخاستہ
 سپاہی کہ گر بار جوید سے • نہ بیند بیکجای چندان کے
 العرس^(۳) چون حصرت شاہ پای در رکاب بہاد و عنان سمند دولت
 سمت ٹہنہ کشادہ دیت کرد نامیہاں قصہ اجودش شدہ زیارت نذکی
 شیخ الاسلام شیخ مرید الدین قدس اللہ سرہ العربر ندیم • بعدہ پیشتر روان
 شوم • حصرت شاہ ماجیش دولتخواہ بکوچ متواتر روان گشت • چون شاہ
 جہاندار معنایت حصرت پروردگار در حد قصہ اجودش رسید برای
 سعادت زیارت خدمت شیخ چون معتقدان کوشیدہ - بعد زیارت پیشتر
 روان شد - آن رمان کہ در حدود بہکرو سیوستان رسید مومل ار پیش
 خسرو جہاں شد - تا بحر آن ولایت تمام برابر رکاب شہریار عظام روان

(۲) چنڑے • (۳) شور • (۴) فی العرس • (۵) نہ ٹہنہ •

(۶) بعدہ پیشتر شدہ •

است - اما عمل نیک همون کند که الله تبارک و تعالی او را توفیق دهد و هدایت بخشد *

* رباعي *

* یک شهر پر از حدیث آن روی نکوست *

* دل‌هایی همه جهانیان برده او ست *

* ما می‌کوشیم و دیگران می‌کوشند *

* تا بخت کرا بود کرا دارد دوست *

المقصود سلطان فیروزشاه برگزیده حضرت آله با لشکر جرار و گردان کارزار و کند آوران نامدار و یلان جهانگرد و مبارزان گیتی‌نورد^(۴) و پیادگان چالاک مانند سیارگان افلاک گیوان افسز و نیوان بیمر با پیلان کوه پیکر سمت تهته رخ آورده - و طائفه^(۵) بندگان خاص بیقیاس که دران ایام جمع شده بودند شرح آن در قسم چهارم داده آید - الغرض خدمت والد بزرگوار و اودر این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف دران ایام و بدان هنگام در محل دیوان وزارت میان اصحاب با مهارت خدمت میکردند معینا برابر رکاب حضرت فیروزشاه نود هزار سوار و چهار صد و هشتاد پیل چون جوش نیل روان شده - و خان اعظم تانارخان دران ایام

(۲ ن) همو کند کسی را که الله تعالی توفیق دهد او * (۳ ن) دود *

(۴ ن) نبرد * (۵ ن) و طائفه بندگان یکی از واجبان دردل افتاده بود

انشاء الله تعالی و بعون آله بیان جمع کردن بندگان در قسم چهارم شرح داده

آید - در دیگر - و بمطوب پادشاه برای جمع کردن بندگان در قسم چهارم

شرح داده آید *

و با راحت و مرحمت تمام چنانچه در شرع آمده است خواندنیهای
سیار خواندی - بعد پشتر میشد ثلث قبر خدمت شیخ میگرفت
اسرار و حاجات خود میگفت - چون از زیارت فارغ میشد رمان
مینشست - و روح جمیع خفتگان آن مقام با اهتمام تمام مانجه میتوان
چون از زیارت فارغ میشد برای هر یک مقبره کوزهایی مال برانداز
هر یک که تعیین بود خازن بیت المال بعد کمال آن کوزهها
مال برای فقرا و مساکین بيفوا میآوردند - و ^(۲) بنظر حضرت میروشا
تسلیم متولیان هر یک مقبره میکردند - تا آن هم حضرت شهریار اعظم
برای دلآسای بکل بحر امرای کبار ارجله ملک نامدار برابر
متولیان خوش گفتار از پیش تخت تعیین میفرمودند - تا مستحق
محروم نماند - کرات و مرات ^(۳) خدمت والد و خدمت اوردن این مؤرخ
بیر در بعضی مقبره تعیین می شدند - مع هذا ^(۴) حضرت میروشا زیارت
مشائخ و سلاطین اهل صفا بدین طریق کرد و بازگشت - سبحان الله
این همه عطای ربانی و بخشش درگاه سبحانی است - و گرنه
از آدمی زاد چنه از خاک و ناله ای ^(۵) حسنها آید که بر چنین
آئینها گراید - هر یکی از مردم انسان و فرقه مؤمنان از جهت خود
درین کوشند - که ما بیکی کنیم و عمل بیک نجا آریم که آن احسن

(۲) بنظر رحمت حضرت • (۳) میشد • (۴) خدمت والد این

مؤرخ و اوردن مؤرخ بیر • (۵) شهنشاه • (۶) انبجین ها آید •

(۷) آیتها •

و اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور *

* مصرع *

* گوشه نشینی دوسه را پاس دار *

* بیت *

گر نیک آیم مرا از ایشان گیرند * و ر بد باشم مرا بدیشان بخشند^(۳)
 سبحان الله تا آنکه سلطان فیروزشاه مدت چهل سال در پایه سلیمانی
 باج کامرانی بود این رسم پسندیده و شیوه گزیده او تا آخر عهد او^(۴)
 مستقیم ماند (که بغیر زیارت بزرگان و گشتن در مزار پاکان در سمت
 هیچ طرفی سواری نکرد) چون سلطان فیروزشاه در مزار بزرگی رسیدی
 باعتقاد تمام بسوی قبر او دویدی - بتواضع تمام تواضع کردی - و کله بر
 زمین آوردی - بارها درین کارها این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف^(۵)
 چشم خود دیده - چون سلطان فیروز در مقبره شیخ الاسلام شیخ
 نظام الدین قدس الله سره العزیز در میآمد در محل پایان نزدیک سرگور^(۶)
 میر خسرو علیه الرحمة و الغفران ایستاده میشد - و سر سرور خود را
 بتواضع تمام برای رضای حضرت علام نزدیک زمین میبرد - بعده دوسه
 محل دیگر نیز سر بر زمین می نهاد - چون معتقدان اخلاص میکشاد
 چون نزدیک قبر شیخ میرسید بتواضع تمام برای رضای^(۷) علام نزدیک قبر
 نیز سر بر زمین میآورد - بعده متصل تربت خدمت شیخ می نشست

(۲ ن) گیرند * (۳ ن) بخشید * (۴ ن) آخر دور عهد او * (۵ ن) کدورها *

(۶ ن) سر آن گور امیر خسرو ترک الله علیه آله * (۷ ن) سبحان *

با اسب و اسلحه حاضر گشت - حضرت شاه فیروز تأیید ناجداري
و قانون شهر ياري و روش جهانداري سمت نهند سواري فرمود - خريکي
ارمرود خانان درگاه و ملوک دارگاه با تجمعات حوش ارتانير دستار
پيش و با دولت اهل کيش برابر رکاب روان شده • • • بيت •
نشست ارمرود درگاه و فرود • برآراست لشکر برسم بدر

مقدمه دوم روان شدن سلطان و بروز سمت نهند

نقل است چون حضرت سلطان فیروز خواست که بطالع ميمون
و احتر مبارک و همایون سمت نهند سواری کند اول ريار برزگش
ديں و طالبان حصوف رب العالمين (که در حوار شهر دهلبي آسوده
اند) باعتماد تمام چون خسروان عظام کرد - بعداً ريارت سلاطين ماميده
ابار الله برهانيم بجا آورد - و جميع مشائخ و سلاطين را بحصرت
درالحلال شمع آورد - و اين سنت سعيد و حصال مريضه سلطان و بروز شاه
را بود (هر بار که خواسته از شهر دهلبي جائی سواري کند اگرچه
يکماه يا در ماه سواري بودي عاقبت جميع مشائخ ديددار و سلاطين
نامدار را ريارت کردني • و ار هر يکي استمداد حواستني • حود را
در پناه ايشان انداختني عظمت و بزرگي پيش حوش درميان
ديدني) و اين صفت اولياست - كما قال النبي عليه الصلوة و السلام

(۲) با ازاد قاجداران و آکين وادان شهر ياران • (۳) حضرت شاه

خواست • (۴) کردني • (۵) و ريارت • (۶) آوردني •

(۷) آوردني • (۸) و هر بار • (۹) استمداد •

نیم نانی گر خورد مرد خدای * بذل درویشان کند نییمی دگر
 هفت اقلیم^(۲) ار بگیرد پادشاه * همچنان در بند اقلیمی دگر
 معهدا دستور مستثنی پیش شهنشاه اهل صفا باز نمود - برین وجوه
 این اندیشه (که در دل مبارک از آثار الهام حق تبارک و تعالی گذشته)
 بغایت احسن^(۳) است - کما قال النبی صلی الله علیه وسلم العبد یدبر
 والله یقدر *

* مصرع *

* پادشاهان کینه کش باشند و جباری کنند *
 (۴) القصه حضرت شاه بر دستور هواخواه فرمود تا استعداد سواری شکار
 رای روان شدن سمت تهته نامدار موجود گرداند - دستور مذکور
 نبال استعداد شده عرض حشم حاضر و غائب بحزم آغاز کرده از
 ائمه سوار جرار و پیادگان شمشیر گذار از زمره و جهدار و غیر جهدار
 ض کرده - در میان خلق آوازه افتاد که سلطان فیروزشاه بغایت
 نصرت آله رخ بجانب تهته خواهد نهاد - سبحان الله سلطان فیروزشاه
 د مهم بعد از جلوس خود متواتر کرده - چون جمله خلایق سلطنت
 مملکت بخوشی و خرمی بمقامات بیغمی و تذمعی مشغول بودند
 کی بانسراح باطن و فرحت ظاهر در لشکر میرفتند - المقصود چون
 داد موجود گشت حشم غیر وجهی چهارگان دهیازده یافت
 کی از طائفه جهدار از غایت آسودگی بسیار و یسار بی شمار

ن () ملک اقلیمی بگیرد • (۳ ن) مستحسن • (۴ ن) فی القصه *
 ن () در جلوس • (۶ ن) بنعمات *

بحاکم من آوردی و فرمودی - درج و هزار درج اگر حضرت آله
 کرم کند این رحمت من نصحت بدل گردد. تهنیتان را بر امر
 درآرم - و اگر بتقدیر الله تعالی قلم آسود و حکم او ابواب موت گشود
 همین یک آرزو در دل ما ماند - درین محل سلطان پیرور شاه بر
 خاتمان بدینسان گفته گوهر اسرار پیش و بر سخته که بتقدیر
 الله تعالی سلطان مرحوم معزز بحکم رحمت حضرت غفر آسود
 و این آرزو در دل ایشان مانده - چون حضرت آله ما را بحاکم ایشان
 رسانده انتقام ایشان کشیدن شاید یا نه - درین محل دستور مستطور
 در تأمل افتاده - و در دریای قلب حریفش چون دستورال یک اندیش
 ابواب مکر کشاده بعد زمانی بمورات کلمات احس پرداخته و گفته
 که این اندیشه بیکو اندیشه است - و احس مگری - درین مورد
 در مورد مستثنی میشود - یکی آنکه در دهایی بزرگان و نصای
 خویشاوندان کوشیده میشود - رسمی است در جهان و قانونی است
 میان عالم و عالمیان که مردمان و برادران برای انتقام بزرگان خود پیشه
 حریف باشند - و تأتیم تمام کوشند - و این آئین میان سلاطین
 رعایت مستحسب است - بفع دوم آنست که قانونی است
 تاجداران را و روشی است مرجهاندازان را که هر سال با قوت کما
 برای قلعه کشائی بکوشش بیش کوشند - چنانچه مناسب این حا
 شیخ سعدی علیه الرحمة و العرفان گفته •
 • قطعه

البته سوارِ شکار چون شهریاران کامگار در حوالیِ دهلی کردی
 دست قوت چون اهل فتوت بسوی حربیان برآوردی ^(۲) - مدت
 چهار سال کامل برآمد که از مهم لکهنوتی در شهر دهلی آمد
 درین مدت اگرچه استمالت رعیت میکرد اما زمان زمان ذکر
 تهنیان برین سلطان میرفت - هر بار که ذکر تهنه افتادی دست ^(۳)
 بر محاسن مبارک فرود آوردی و فرمودی - افسوس صد هزار افسوس
 که این یک آرزوی در دل خدایگان مغفور ماند - اعنی محمد شاه
 بن تغلق شاه که تهنه فتح نشد - ازین دلائل مقابل مقربان درگاه
 و امیران بارگاه ^(۴) را معلوم میشد که البته میل دل شاه و اندیشه
 حضرت شهنشاه برای سوارِ شکار سمت تهنه نامدار است - روزی
 از روزها حضرت شاه بے نظیر با خانجهان وزیر پرندبیر در محل ^(۵)
 خلوت چون شاهان اهل مکنت بمشورت نشسته اسرار نهانی در
 سخن صحرا کشته و گفته که طائفه تهنیان چه کسانند - و در وجه
 معرض اند - که حضرت خدایگان مغفور در حدود تهنه نزول فرماید ^(۶)
 و در زمین ایشان درآید ^(۷) - و ایشان مکبره کنند ^(۸) - و روی ازان حضرت
 بگردانند ^(۹) - بران بسنده نه طخی حرامخوار را بر خود جایی دهند
 چون خدایگان مغفور را عمر آخر شده بود در عین رحمت رخ

(۲) میآوردی • (۳) بر زبان سلطان • (۴) مستیران • (۵)

در محل خلوت انتطاع از جلوس چون سلاطین اهل مکنت • (۶)

فرمودند • (۷) در آمدند • (۸) کردند • (۹) بگردانند •

تا وقت رسد همی تواند • چون وقت رسد همی نتواند
 بیوقت چو میوه را نگیری • زل کاشته هیچ برداری
 العرص این همه اوقات و اشکال حادثات پیش از مهم نهته بود
 و بعد از مهم نهته حصر شاه میزور از مهمها بازماند • مصلحت
 ملکی درین دید • بای مبارک از سوارچی مهمها کشید • معدا
 چو سلطان میزور شاه خواست تا از نکرکوت بازگردد رای از قلعه
 خدمتی و راوان و اسلحهای بیش بهای بے پایاں مرساد حصر
 شاه غنا مراحت ست دارالملک دلی گردانیده • این بود شرح^(۳)
 مقدمات هژده ارقم دوم که در کفالت آمد • این زمان هم از قسم
 سیوم در قلم آورده شود •

قسم سیوم شرح احوال مهم نهته و برابر خود
 آوردن حام و نابهسه و وضع طاس گهزیال
 هژده مقدمه

مقدمه اول اتفاق کردن سلطان با خاجهان
 برای مهم نهته

نقل است سلطان میزور بعد از آمدن از مهم لکهنونی و حاجنکر

(۲) آشکاره (۳) شرح هژده مقدمه قسم دوم که در کتاب آمد

این زمان در قلم آورده شود از قسم سیوم اخبار مهم هژده نامه در درسی قسم

در هژده مقدمه است و من کنه رسمی الله عنه •

در آورد - و دستارچه از بغل کشید - و جانب رای بمرحمت دید
و اشارت کرد اعني بيا - مهتگان رای جمله یکجا شدند - و بران رای
باز نمودند - که سلطان فیروزشاه در میان تاجداران هفت کشور در
وصف و صفات بیور است - هیچ شهر یاری در هیچ دیار با عظمت
و مکنت این پادشاه نیست - چون این چنین جهاندار را پرکار
دل داری بدل کاری میدهد و مخصوص کرده خود میطلبد بر او
بے توقف و تأمل میباید رفت - از همه غمها میباید رست - رای
مذکور از همه کثرت غرور از سر خود دور گردانید - از بالای قلعه
چون بندگان مطیع فرود آمده در پای سلطان فیروزشاه گیتی آرای افتاد
زبان پهن از عذر کشاد - حضرت شاه چون سلاطین اهل گاه با اوج^(۲)
جاء دست بر پشت رای نهاده جامه های زردوزی و زربفت داده
و یک چتر عطا کرده همان زمان چون آئین جهانداران باز گردانید
رای مذکور از پیش جهاندار مشهور اسپان تیز پای و ترکیان بیش بهای^(۳)
یافته - بدره های مال بحکم^(۴) شهریار خوش خصال خازنان بیت المال
بر کتف رای داشته - رای مذکور از پیش تخت با فرحت و بهجت
بازگشته - بعنایت حضرت علام آن مقام فتح شد * * منثوی *
هرجا که درخت هست بنگر * چون وقت رسید^(۵) زان ثمر بر
وقت است برنده تیغ هشدار * در یاب تو وقت را نگهدار

(۲) زبان هزار عذر کشاده * (۳) دریائی * (۴) بحکم فرمان

شهریار * (۵) میدهد بر

مالای قلعہ در مقامات قلب خرید جیوش سلطانی و حیش
 جہانبانی بغایت رانی قلعہ را گرد کرده ورود آمدہ - نور تو
 بلکہ بدور دہ تو گرد گرفته ورود آمدہ - از ہر دو جانب محقق داشتہ
 از طرفین سنگ عرادہ خاستہ - چنانچہ سنگہای جابین از پہلہ
 محقق طرفین نیکدیگر در ہوا شکستہ میخوردند - و قطرہ قطرہ
 میسزدند - مدت شش ماہ جیوش میروشاہ قلعہ را گرد گرفته بودند
 گردان جابین و کند آوزان طرفین نیکدیگر قوت می نمودند - اسباب مری
 ے مری کشودند - نکرہ حصرت آلہ و بغایت اللہ بعد از شش ماہ
 میروشاہ را حمال فتح در آئینہ کمال نمود - راے مقہور مذکور از
 مالای قلعہ ورود آمدہ - ^(۲)چہ نوع بود اسانہ ورود آمدن رای - یکروز
 سلطان میروشاہ صاحب بصرت و بہرور براے دیدن دور قلعہ و برای
 قلع کمار آن مرحلہ سوار شدہ - و رای مالای قلعہ بود - اتفاقا سلطان
 میروشاہ را در عین گستی و بطرد در دور قلعہ فرمودن ناگاہ نظر بران رای
 اہل پناہ افتاد - رای مالای قلعہ چون مطیعان حصرت و بدگل دولت بہا
 ایستادہ - رای انگشت بحر کشاد - بسوی حصرت سلطان میروشاہ
 مشعلہ گیتی اورور خدمت کرد - دست بست ایستادہ شد - درین محل
 چون شہنشاہ اکمل دید کہ رای مقہور چون بدگل محبوب سر
 باطاعت در آورد سلطان میروشاہ دست خود را در بعل خود

که همراه رکاب بودند همه را پیش خود طلبید - و این لفظ از زبان خود کشید - که ای احمقان و عقل گم کردگان پرستیدن این سنگ چه کشاید - و التجا بدیشان چه غرض برآرد - ^(۳) روش ^(۴) مذابعت شریعت زیبا نماید - که صاحب مخالف شرع در دوزخ درآید - سلطان فیروزشاه از خوف حضرت آلّه بت مذکور را در معرض استخفاف آورد طائفه هندوان از آثار کفر بے پایان که در سینهای ایشان پنهان است از سبب رجحان دین باطل خویش و روش بد کیش از تاثیر کوردهای بیش اینچنین افتراها بر ذات با برکات سلطان فیروز بر میبندد و بعضی از اهل کفار از غایت کفر بسیار و نهایت انکار بشمار گویند که سلطان محمد شاه بن تغلق شاه نیز یک چتر ^(۵) بر سر آن بت نهاده بود - این معنی نیز دروغ است - اهل اسلام را واجب است که این چنین گفتارها هیچ وجه ^(۶) استوار ندارند - سلطان فیروزشاه و سلطان محمد شاه هر دو تاجداران برگزیده حضرت پروردگار از اهل سنت و جماعت بودند - بلکه در عهد دولت خویش بفراسات و کیاست بیش هر کجا که بتخانه بود شکسته و پست گردانیده - از ایشان این چنین چیزها چگونه آید - آن خاکساران طائفه کافران بدروغ افترا کرده - المقصود چون سلطان فیروز طالب رضای حضرت ودود فرود قلعه نگرکوت رسید و آن مقام را بغایت مستحکم دید و رای نگرکوت

(۲) ن) برابر * (۳) ن) برآید • (۴) ن) روش کردن بمذابعت •

(۵) ن) چتر * (۶) ن) وجهی •

حضرت شاه با جیش هواخواه در دهلی آمد از دهلی سمت قلعه
 نگرکوت رح آورد - سمت حریان رمیندار ناچ به گرهی برآورد
 حضرت شاه با جیش دولت خواه نزدیک نگرکوت رسید - قلعه
 نگرکوت را بعایت محکم و مستحکم دید - و رای نگرکوت بالایی
 قلعه خرید - جیش منصور تمام ولایت رای مقهور را بهب و تازاج
 گردانید - و بت حوالامکھی^(۲) که معبد کافران است میان راه نگرکوت
 بود - درین محل راویان^(۳) گفته که بت مذکور میان حجره^(۴) مستور
 است که آدرا طائفه هندوان می پرستند - آنکه بعضی اهل کفر گویند
 (چون سلطان فیروز در آن مقام آن بت حوالامکھی رسید مخصوص^(۴)
 برای دیدن او رمت و یک چتر زرین بر سر او داشت) این دروغ است
 زیرا که این مورخ ضعیف شمس سراج عقیق از زبان خدمت والد
 بر گزار خود شنید و در آن وقت همراهی^(۵) رکاب رایات اعلی بودند
 فرمودند که اهل کفر چنین العاط بردات احسن صعات سلطان
 فیروز شاه ابوالبرکات امترا کرده - سلطان فیروز شاه پادشاهی^(۶) دیندار
 و دین پناهی خدا ترس بود - مدت چهل سال کمال بمناعت
 شریعت و طریقت اتناع نموده - از این چنین چیزها چه نوع در
 وجود آید - خدمت والد فرمود در آن هنگام که آن شهید شاه با عظام
 در آن مقام رسید و آن بت را دید جمیع رایان و رانگان و رمینداران

(۲) حالا مکھی * (۳) راویان اکمل * (۴) مخصوص کرده *

(۵) برادر * (۶) پادشاه دین پناهی خدا ترسی بود *

خواص و عوام اندیشهٔ حزن‌ها برخاسته - چون حضرت فیروزشاه رخت
ازین جهان برداشته و در مملکت دهلی دور دیگران رسیده بتقدیر
آهی و حکمت نامتناهی خلائق دهلی هفت‌ره شده - جمله عالم
زیر و زبر گشته - بلکه در آخرکار و انتهای گفزار جمیع خلائق صغار
و کبار به نهب مغل پیوسته - چنانچه بیان آن حال و شرح آن^(۳)
مقال این مورخ دیرینه سال در ذکر خرابی دهلی بشرح^(۴) باز نمود *

* بیت *

دولت جاوید نبرده^(۵) کسی * نام نکر دولت جاوید هست

مقدمهٔ هژدهم بیان فتح قلعهٔ نگرکوت

نقل^(۶) است حضرت فیروزشاه بعد از آمدن از مهم لکنوتی اتفاق
سواری شکار سمت دولت آباد کرد - و بدان جانب رخ آورد - راویان
محقق و شارحان مدقق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف
روایت کرده و برین نوع باز نموده که حضرت شاه فیروز مستعد شده تمام
حشم و کل خدمت دهیازدهنیا یافته - سلطان فیروز با دو دهلیز و دو بارگاه
و دو خوابگاه و با مراتب و حشم جانب دولت آباد روان شد - بکوچ^(۷)
متواتر تا بهیانه رسید - در حد بهیانه قدری آرامید - سبب مصلحت
ملکی بالهام ملکی عنان مراجعت سمت دهلی گردانید - چون

(۲ ن) حکمت حضرت نامتناهی * (۳ ن) شروح * (۴ ن) مشرح

بازدید * (۵ ن) نبردست کس * (۶ ن) منقول است * (۷ ن) مهم *

در دل او گذشت - تا نارگران بر مرق این ضعیفان نهد - از آثار
 اندیشه خاطر این شهریار برکتی در مملکت ظاهر شد - ارشومت آن
 انگور شیریں بر مرق این زمین قرش گشته - بعد از عورت مسطور^(۳) بران
 پادشاه گفت که خدای تعالی خیر گرداند - چون پادشاه این تهنیتگاه
 خطر تبیخ در دل گذرانیده مبادا که بعمل مقرون گرداند - عجب
 بود که بچندین روز این مملکت ریز و ریز شود - خلایق این کشور
 همت را رود - چون آن پادشاه چنین اموال را رال شنید بر تن
 خویش از آثار اسرار خوف بیش چو برگ بید لرزید - و در دل
 اندیشید تا از قاعده روش خود ذره تجاوز نکند - چنانچه امیر خسرو
 علیه الرحمة و العفران گفته *
 * مثنوی *

چشم رعایت را رعیت مگیر * تا بودت ملک عسارت پذیر
 چون روشدی سایه پردان پاک * سایه نشان باش برین مشیت خاک
 حاصل از ایراد نکات مذکور درین سطور آنست که برکت و امروزی
 در نعمت میان بلاد ممالک از آثار اسرار خوش اعتقادی سلاطین
 طالبان دین است - همچنین چون حضرت فیروزشاه برگزیده حضرت
 رب العالمین اعتقاد صادق ناحی تعالی داشت و برای منفعت مسلمانان
 کوشش بیش می گماشت هر ایام مدت چهل سال کمال که طول^(۷) ملک
 او بود تمام خلایق در مقام خوشی و خرمی آسود - از دلایلی

(۲) انگور شیریں من قرش گشته * (۳) مذکور مسطور * (۴)

سرچند روز * (۵) گوید * (۶) میان کل بلاد * (۷) طور *

است - در دل آن پادشاه گذشت که تفحص کارهای بلاد و ممالک
 میباید ساخت - زیراچه کارگذاران مملکت و عاملان درگاه سلطنت
 در جمع اسوال بیت المال تقصیر میکنند - وگرنه اینچنین باغی^(۲)
 بی باغی با میوه بسیار و انگور شیرین بیشمار چند تفکّه معدود
 مستحصل باشد - اگر کارگذاران^(۳) بکوشش دل و جان درین کار به تفحص^(۴)
 باشند اینچنین مالها فرو گذاشت نشود - باز آن پادشاه صاحب راز
 بران عورت گفت که چند خوشه انگور دیگر هم بدار - آن عورت چند
 خوشه انگور دیگر نیز آورد - و پیش پادشاه نهاد - بمجرد آنکه
 پادشاه انگور کورت دوم را در دهان انداخت این بغایت ترش بود
 آن پادشاه بران عورت گفت مگر انگور کورت دوم از مقام انگور کورت
 اولین^(۵) زیاده - عورت گفت که انگور کورت دوم هم از محل کورت اولین
 است - پادشاه چون این افواه ازان زال شنید بگوش آن زال رسانید
 که کورت اولین شیرین بود و آخرین ترش موجب چیست - آن زال
 در درایت و فراست بکمال حال بود - علی الفور چون هوز باز نمود
 که ای مرد چنین دانم که تا غایت روز پادشاه این مملکت را بر خلائق
 این سلطنت دل نیک بود - از برکت خاطر نیک او در جمله چیزها
 برکت میافزود - و شیرین می نمود - مگر همین زمان بتقدیر سبستان
 دل پادشاه از رعیت این مملکت برگشت - و خطر قبیح بصریح

(۱) این کلمه = (۳) کارگذاران = (۴) متفحص (۵) عورت کورت

اولین و این کلمه از زبان برآورد که انگور کورت دوم است *

تمام مملکت او آسوده بودند - در مقامات فرحت جولانگري مینمودند
روزى از روزها آن پادشاه مستثنى در شکرگاه رفته بود - اتفاقاً دنبال
شکاري مرکب دوانیده تیر بران شکاري رسانید - از فوج و لشکر خود
جدا افتاد - تنها متحیر ایستاد - پای در راه نهاد - همدین میان
بنقدیر سبحان در موضعی رسید - چنانچه متصل آن موضع یک باغی
بے انباغی دید - پادشاه بر کرانه آن باغ زیر درختان سایه دار زمانه
آرامید - ناگاه بحکمت الله عورتی زاله خراشیده حالی نقصان جمالی
از کمالی اردرون باغ بیرون آمد - آن پادشاه پرسید ای عورت این باغ
کیست - و درین باغ میوه ارجنس چیست - زال چون رستم زال
زبان بدین مقال کشاد - و گفت که این باغ با این تمام راغ از آن
من است - آن پادشاه را گرسنگی گرفته بود بران عورت فرمود که
ای عورت چیزی موجود داری - اگر داری زود بیاری - آن عورت گفت
که ارجنس طعام چیزی موجود نیست - اگر بگوئی چند خوشه انگور
بر سبیل مشهور اردرون باغ بیارم - پادشاه اجازت داد - زال رخ بسوی
باغ نهاد - و آن عورت نمیداند که این پادشاه این مملکت است - معذراً
عورت درون باغ رفت و چند خوشه انگور شکست - پیش پادشاه
داشت - چون آن پادشاه انگور تناول کرد بغایت شیرین بود - آن
پادشاه را بغایت خوش آمد - این کلام برآورد - و رخ بران عورت آورد
که محصول این باغ چند است - عورت گفت چند تنگه معدود

بخاطر فراغ در باغ مکنّت در تعلم علوم دینی برای فائده دنیاوی
 مشغول میبودند - و عالمان و ادیبان و خطاطان تعلیم میکردند
 و وجه از خزانه مییافتند - و درین کار از تاثیر فراغ بسیار کوشش
 بیش نمودند - و اهل سودا^(۲) با کرو و فر از برکت قدم سلطان فیروز افسر
 سه گان سال و چهارگان سال در سفر دور در مملکتهای مشهور برای
 تجارت میرفتند - منافع بسیار حاصل میکردند - در دارالملک دهلی
 از آثار اسرار کرم ازای این چنین بے غمی و تنعمی بخرمی حاصل
 میشد - بلکه از خاطر نیک سلطان فیروز در چهار رکن عالم جمله
 تاجداران جهان و جهانداران دوران را همین حال بود - آری زهی عهد
 دولت فیروزشاه برگزیده حضرت آله چه عهد بود - این چنین برکت
 و نعمت^(۳) در عهد غیري بود یا نبود - از سلطان فیروز چنین برکت
 و نعمت و امن درین مملکت جمال نمود الا ماشاء الله - درین محل
 این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف را حکایتی متضمن در آیت از
 حکایت سلاطین پیشین و امامان دین یقین در دل میگردد^(۴) نوشته آید
 در خیرالمجالس بندگان شیخ نصیرالدین محمود طالب حضرت
 رب العالمین علیه الرحمة والغفران نوشته - که در ایام سالفه و قرون ماضیه
 در مملکت پادشاهی بود حلیم و کریم خوب اعتقاد و نیک زندگانی
 دروهمه^(۵) آیتهای جهانبنانی معاینه میشد - چنانچه از برکت عقیده او

(۲) ن) اهل سوداگر • (۳) ن) نعمت بی نقت • (۴) ن) میکرد *

و معارف را فروخت فراوان و بهجت بے پایان و اهل تجارت را هر سال^(۲)
 نفع زیادتر و اهل بارار را هر سال سود از مایه بیشتر و اهل اجرت را
 هر سال ارسال دیگر اجرت بهتر حاصل میشد - همچنین بحکمت
 رب العالمین صاحبان فقر اضطراری را هر سال فقر ایشان بغنا^(۳) بدل
 میگشت - چنانچه هر یک فقیر ارطائفة صغیر و کبیر^(۴) چوهر گوهر
 بے غمی میسفت - و اهل زراعت را هر سال وفا بکمال حال میافزود
 هر یک مزارع معرج الحال و فارغ البال میبود - کار مزارعان
 بجائی رسید و بمرتبه انجابید که اگر یک مشت تحمی در زمین
 می ریختند یکی را به هفتاد و هفصد و زیادت ازان بیشمار وفا
 بر میبرد^(۵) شدند - و اهل کمر ارطائفة ذمیان و امانیان زیر سایه چتر
 فیروزشاهی ار رعیت پادشاهی بر فاهیت میگذرانیدند - و اهل^(۶)
 دار حرب را هر سال نهیب و تاراج میکردند - و هر محلی که از
 دار حرب نهیب شدی از آنچه بود زیادت تر آبادان شدی از بسیاری
 استمالت حضرت شهریار - و همچنین ابوالبنات سادات و قضاة
 و فقرا و معارف بنات خرد سال را از برکت قدم سلطان فیروز هم در
 خود سالگی تزیج میکردند - و بشوهران میدادند از غایت بسیاری
 اسباب که ابوبن ایشان را حاصل میشد - و هر که حاصل نداشت برای^(۷)
 کار خیر دختران ار خزانه می یافت - همچنین پسران صغیر مسلمانان

(۲) حال • (۳) مبدل • (۴) تا • (۵) میداشتند •

(۶) و (۷) رب (۷) ابواب •

دوانیدن - هوس هذا حضرت شهریار مدام و علی الدوام داشت
 خصال دوم استمالت مملکت چون سلاطین اهل مکنّت از آثار
 انوار جبلت - این همه از تاثیر کرم حضرت جلت است - خصال
 سیوم هوس برای برآوردن عمارت از بسیاری کثرت مهارت - انشاء الله
 تعالی و بعون الله^(۲) بیان این خصال مثلثه مشرح در محل هریکی
 مفصل نبشته آید - این زمان از توفیق حضرت رحمان از احوال تهتیبیان^(۳)
 آغاز میباید کرد - زیراچه حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز
 بعد از جلوس نیک نفوس خود این سه چهار مهم متواتر کرده
 دوکرت بلکهفتی رفته - و یک مهم جاجنگر و یک مهم تهته
 المقصود از آثار استمالت بسیار و کوشش پوشش درین کار بی شمار
 هر سال مملکت میافزود - هر سال از سال دیگر بعنایت الله اکبر
 آبادانی میشد - و از برکت همت حضرت فیروزشاه خلایق را^(۴)
 خوشی و خرمی فراوان روی می نمود - چنانچه زمره علما و فرقه
 مشائخ و صالحی بلاد و ممالک را حضرت فیروزشاه بتوفیق آله^(۵) مبلغ
 سی و شش لک تکه تعیین کرده بود - و از جهت وظائف برای
 طویل طوائف زمین اهل موازنه صد لک تکه بفقرا و مساکین بینوا^(۶)
 داده - تا اهل بدل فراغ در باغ دین پروری برای طلب نعمتهای
 اخروی بحضرت حق مشغول باشند - همچنین زمره خانان و ملوک

(۲) بعون آله * (۳) دیگر * (۴) همت همت حضرت * (۵)

بتوفیق الله تعالی * (۶) پیگه *

اللّٰهُ تَعَالٰی بِقُدْرَتِ اَعْلٰی سَحِیرِ گِرَدَایِد - قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی ذَلِكْ فَضْلُ
 اللّٰهُ بِوَقْتِهٖ مِنْ یَّشَاء - وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ الْعِمَانَةُ قَبْلَ الْمَاءِ
 وَالطَّيْنِ *

* رباعي *

* آدرا که دادند دادند و دادند *

* و آدرا که دادند دادند و دادند *

* و آدرا که بخوانند بخوانند و بخوانند *

* و آدرا که بخوانند بخوانند و بخوانند *

مقدمه هفدهم خوشی و خرمی حلائق عهد

سلطان فیروزشاه

نقل است حصرت فیروزشاه بعد از آمدن از مهم لکنونی

مشغول عمارت بودند - عمارت کوشک شهر فیروزآباد تا جهد تمام میشد

و هم درین میان ^(۳) حصرت فیروزشاه سلطان عمارت کوشک ^(۴) جندرازی

تا تکلفات بسیار بپیر کرده - چون لشکر بعد از دو و نیم سال بازگشته بود

هریک تنی بسوی وطنی رفته - حصرت شاه فیروز در عهد دولت

خوبش از تاثیر هوس بیش درین سه چیز مشغول گشته - یکی

در کارشکار ناحق و محاب بهائم سماع گذاشتن گاهی شکر را

بسوی طیرر هوائی پراپیدن و گاهی مرکب را بسوی بهائم صحرائی

(۲) کقوله تعالی • (۳) و هم در میان فیروزآباد عمارت کوشک

تا تکلفات بسیار آغار کرده چون لشکر • (۴) مهندرازی

فیروزشاه در قسم تواریخ هوس بسیار داشت - اندران ایام که خدمت مولانا ضیاءالدین برنی علیه الرحمة و الغفران مورخ تواریخ^(۳) فیروزشاهی برحمت حق پیوسته حضرت فیروزشاه برای کتابت تواریخ خود برهریک عامل^(۵) اسرار دل خود گفته که بغیر مورخ مدقق این نگار درین گلزار هیچ کس با فضل بسے بستن نتوانسته - چون حضرت شاه فیروز از کتابت تواریخ عهد دولت خود ناامید گشته ضرورتاً از زبان خویش از کثرت هوس در عمارت کوشک شکار و در گنبدهای کوشک نزول و عمارت مناره سنگین (که در کوشک شکار و درون فیروزآباد داشته اند) در سنگ از نقره^(۶) کنانیده - و مضمون آن برین جمله نویسانیده - که (ما اینچنین شکار پیلان باختیم - و همچنین پیلان آوردیم - و این چنین رعنائیها نمودیم - این همه چه بود تا میدان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان این همه نظائر پیش اهل بصائر یادگار ماند - و خلأئق جهان و عاقلان دوران عبرت گیرند) سبحان الله حضرت فیروزشاه آراسته^(۸) حضرت الله پادشاهی محسن و نیکوکار بود و پاکیزه اخلاق داشت - مدت چهل سال کمال تختگاه مملکت را به سلطنت آراسته - درین مدت هرچه دلش^(۹) خواست حضرت

(۲) از * (۳) مورخ تاریخ از خدمت فیروزشاهی برحمت الهی

پیوست حضرت اه * (۴) خود در نبشته برهریک * (۵) عاقل

کامل * (۶) نقش کنانید * (۷) نظام * (۸) حضرت الله

(۹) هر کدامی تعلق که در بوستان دل خاست حضرت الله تعالی اه *

و عالم و عالمیان بدانند که حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز
چندین پیل مهیبا چون جوش نیل از نهیب و شکر آورده - این جمله
پیل را چنانچه موشی را گله کنند همچنان گله کرده بغیر پیلبانان
درون کرشک همایون شهر دارالملک دهلی بردند * * بیت *

* هم پیل بدست آمد و هم کار فراهم شد *

* المنة لله که این هم شد و آن هم شد *

فی الجملة چون جمله خلایق بی علائق در وطنهای خود رفته
با اهل و عیال خود نشسته باده خرمی بدست گرفته و نقل بیغمی
به تنعمی پیش خویش داشته احوال غربت و کربت گذشته از
مشقتهای کمال جال خود پیش عزیزان گفته - بدیدن دیدار عزیزان
و مشاهده جمال درستان آن همه مشقتها و کثرت محقتها فراموش
گشته این گفته * * مصرع *

* این دم نکنم نشاط کی خواهم کرد *

و نیکبختی دیگر از غایت مسرت و نهایت بهجت شاد گشته گفته *
(۳)

* ابیات *

در دلداز موافق 'روی در روی' گهی بوسه بپا و گاه بر روی

گهی از غمره دلها میبردند * گهی از بوسه جانها میفروزدند

معهداً حضرت فیروزشاه در مملکت دهلی در استمالت ملک

مشغول شد - آری عجب اسراری و نوالعجب کرداری که حضرت

(ن ۲) صاحب نصرت و بهروز اند چندین از * (ن ۳) نهایت شادیا گفته *

مقدمه شازدهم رسیدن سلطان فیروزشاه در شهر

دهلی و بستن قبهها

نقل است چون حضرت فیروزشاه نزدیک شهر رسید خلقي بسوي عزيزان خود دویدند - و براي درآمدن سلطان درون شهر خانجهان دستور چون دستوران فغفور استعداد بسیار و بيشمار موجود کرده - چنانچه کرت اول بازگشت از لکهنوتي قبهها بانواع هنرها بسته بودند درین کرت نیز از آثار مسرت و انوار فرحت قبهها بسته - و بران تکلف فراوان و کوشش بي پایان گماشته - در کل بلاد مملکت شادي عام میان خلایق خواص و عوام پدید آمده - در هر یک قبه جامههاي لون بلون چه از جنس نرمينه و سپیدينه آراسته درین محل راویان اکمل برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف روایت کرده - دران ایام شهر فیروزآباد بنا شده بود - اما کوشک و حصار هنوز مرتب نشده - با آن هم یک قبه میان میدان فیروزآباد نیز بسته بودند - فی الحاصل آن روز که حضرت شاه فیروز کامل درون شهر درآمد تمام خلایق از فرقه^(۳) وضیع و شریف حاضر گشته با بیرقها استقبال نموده - آن هر هفتاد و سه پیل را رنگ کرده و بنقشهاي گوناگون و صنعتهاي^(۴) از گفتار بیرون منقش گردانیده طریقه^(۵) گله گوسفندان پیش چتر سلطان کرده درون شهر آورده - تا جهان و جهانیان

* ای بنده بمن گریز خود را یلعه کن *

* گر شاه جهان نگردي آنکه گله کن *

* روگرد جهان بگرد و پا آبله کن *

* گر همچو مني يابي مازا يله کن *

المقصود سلطان فیروزشاه برگزیده حضرت ودود میان کوهها و جنگلها شده و لب آبها عبیره کرده با مشقت بسیار و محنت بیشمار شدائد بے حد و مکائد بے عد بحیل^(۲) فراوان و چاره بے پایان ازان کوهها بعد ارشش ماء بعنایت آله با جمله لشکر هواخواه در صحن محرا افتاد - خلایق لشکر روی بسوی قبله حاجات کشاده - فرحت و بهجت روی داده - سلطان فیروز با نصرت و بهروز در چند روز بکوچ متواتر بار در بنگاه پیوسته - و درین مدت (که حضرت شهریار در ولایت جاجنگر بود - بنگاه را چنانچه در کوه گذاشته رفته بود) بنگاه هم در کوه میبود - القصه^(۳) چون سلطان فیروزشاه با سلامت و سعادت ازدرون کوه بیرون آمد فرمان مراجعت در دهلي بر خانبهان فرستاد - خانبهان در استعداد مشغول شد - چنانچه مناسب این امیر حسن علیه الرحمة و الغفران نبشته است *

* بیت *

* چون درآید کاروانی^(۴) از دیار دوستان *

* خلق بر قاصد نظر دارد چنین مقصود را *

(۲) بحیل (۳) دست شکوسوی او (۴) فی القصه

هیچ جائی راهی نه - غله و اقماش گران گشته - جمله خلق در مقامات تلفی نشسته - مدت شش ماه اخبار شهنشاه در دهلی نرسیده - خانجهان در شهر بغایت ترسیده - خان مذکور چون دستوران مشهور هر روز حوالی شهر سوار می گردید - از هیبت او جمله مملکت آرامیده بودی - بعد از شش ماه بغایت^(۲) الله تعالی چون چیزی راه و روی پیدا گشته حضرت جهاندار از غایت تفکر بسیار خواسته تا ابلاغی در دهلی روان کند - در میان تمام لشکر ندا گشته تا مکتوبات اخبار سلامتی خویش و چگونگی احوال پیش بجانب اهل و عیال خویش بنویسند - و در دولتشوای برسانند - چون این ندا دادند در دل خلایق ابواب شادی گشادند - تمام خلایق لشکر از اشراف قوم تا اراذل^(۳) مکتوبات حاجات خود کتابت کردند - و در سرای شهنشاه گیتی آرای رسانیدند - چندان مکتوب مرغوب جمع شده که یک اشتربار مکتوبات خلق لشکر حضرت شهریار در دهلی آمده - خانجهان نیز فرموده تا در شهر طبلمهای شادیانه نهگانه زنند - و ندا بگردانند تا خلق بیاید - و مکتوبات خود بیستاند - و ببرد آن اشتربار مکتوبات پیش دربار دهلی انبار کردند - هر که می آمد مکتوب خود میبرد - سبحان الله حضرت الله تعالی بقدرت اعلی^(۴) چه حادثات^(۵) پیش بندگان خویش می آرد - این همه برای چیست تا فرق باشد میان ربوبیت و عبودیت *

* رباعی *

(۲ ن) بغایت آله * (۳ ن) اراذل * (۴ ن) خویش * (۵ ن) حالات •

که با اسم رسالت آمده بودند ایشان نیز جامها یافتند - یا فرحت
و بهجت بسوی او طاق خود بازگشتند - القصه - حضرت فیروزشاه
بعنایت آلّه و کرم الله با دولت و سعادت با اهل جلالت با فتح
و نصرت از هردو مملکت لکنوتی و جاجنگر بازگشته - و هفتاد و سه
زنجیر پیل آورده - حضرت فیروزشاه خوش خصال مدت در سال
و هفت ماه درین هردو مملکت بود - چون حضرت فیروزشاه ازان
جایگاه بازگشت هر یک صغیر و کبیر میگفت * بیت *

* زهی سعادت جانی که تو ملک باشی *

* زهی لطافت قومی که تو در ایشانی *

مقدمه پانزدهم بازگشت فیروزشاه بعون الله از

جاجنگر و افتادن برآه قلب

فصل است چون حضرت سلطان فیروزشاه بعون الله تبارک
و تعالی بازگشته عنان سمند دولت بسوی شهر دهلی^(۲) گردانیده
رهبران راه غلط کرده میان کوهایی هامون و بر لب آبهای جیجیون^(۳)
انداخته - خدمت والد این مورخ برابر بود برین نوع باز نمود
که هر یک کوه در هر کوهی خلق لشکر بر می آمدند - و باز فرود
می آمدند - میان کوهها و جنگلها خلایق لشکر حیران و طیران
متحیر و پریشان - ارغایت نشیب و فراز خلایق لشکر مانده شده

حضرت فیروزشاه فرستاد - و از حال عجز کمال خود اعلام داد
و ابواب لجاج^(۲) چون بندگان مطیع کشاد - چون مهتگان رای بحضرت
شهنشاه گیتی آرای پاییوس کردند و جبین^(۳) عبودیت را چون
بندگان مطیع سودند و از حال و احوال رای باز نمودند و التماس
کردند که رای جاجنگر بنده مطیع و بنده زاده قدیم این درگاه است
همیشه فرمان بردار حضرت جهاندارست بر بنده مسکین و عاجز
غمگین چه قصد میفرمایند چون مهتگان ازین باب گفتند درین محل
حضرت شهنشاه اکل فرمود که ما را درین حدود^(۴) مصلحتی بخیر
بود - چون مخبر صادق بصدق باز نمود که متصل سکونت رای
جنگلی انبوه با کشتهای چون کوه است و دران جنگل پیلان دشتی
چون گوسفندان میکردند برای شکار پیل اینجانب قصد نموده شد
رای^(۵) را چه روداد که از خوف ما روی در گریز نهاده در مقامات
جزائر دریا افتاد - المقصود بعد از گفت و شنود معهود رای برای
گذرگاه حضرت فیروزشاه بیست^(۶) سلسله پیل مهیب چون جوش نیل
زنجه خدمتی فرستاد و قبول کرد که هر سال بر سبیل مالگزاری
آیا فرمان برداری پیلان چنده فرستاده آیند - حضرت شاه فیروز
صاحب نصرت و بهروز جامهای زردوزی با علمهای بهرزی برای رای
تسلیم مهتگان رای کرده - و مهتگان مذکور از پیش حضرت جهاندار مشهور

(۲ ن) لجاج • (۳ ن) زمین • (۴ ن) جدل • (۵ ن) رای راجد را

رای که داد که از خوف ما • (۶ ن) بیست و پنج •

جگفته گویند - و آن بت معبود ایشان بود - حضرت شاه مانند^(۳)
 سلطان محمود سبکتگین غاری غزنوی آن جگفته دیورا اریغ
 برکنندانیده و ارنجا در شهر دهلی آورده در خاک ذلیل و خوار^(۴)
 گردانید *

• ابیات •

گردانید *

زانجا شده در کنار دریا • بتخانه بدید بر ثریا^(۵)

جگفته لعین دیو دروی • هر جا که هفود بنده بروی^(۶)

بر کند زیبخ شهر برده • در خاک بسیش خوار کرده

معهدا بعد این تعلقات حضرت شاه ابوالبرکات خواست که درون جزائر^(۷)

دریا دنباله^(۸) رای کند - رای مذکور ار غایت خوف مستور و نهایت

هراس مشهور چند پاتر خود را بدرگاه شاه و بارگاه شهنشاه فرستاد

و زبان عجز کشاد - و ار احوال خود اعلام داد - چنانچه سلاطین وزرای

باریک بین دارند همچنان رایان و رانگان و رمینداران دار حرب مهتگان

را پیش میدارند - و در رمین جاجنگر مهته را پاتر گویند - رای مذکور

نیز بیست نفر پاتر داشت که ایشان را مهتگان گفتند - برای و تدبیر^(۹)

ایشان کارهای ولایت خود میآراست - فی الحاصل رای مذکور

ار بسیاری خوف مستور پنج نفر پاتر خود را بدرگاه با جاه عالم پناه

(۲ ن) پرستش ایشان است • (۳ ن) شاه فیروز چون سلطان [۴ ن]

و حوار گردانیده مناسب آن درین باز دیده • (۵ ن) در • (۶ ن) در •

(۷ ن) اریغ • (۸ ن) دنباله رای مذکور تشریف برد رای مستور چند پاتر

خود را بارگاه شهنشاه فرستاد چنانچه سلاطین [۹ ن] بیست و چند نفر •

بعد چند روز از اقبال شاه فیروز پیلان مذکور مانده شدند - و از علف
 بازماندند - پیلانان جوانان با قوت درون جنگل بالای درختان سوار
 شدند - و پیلان که در میان جنگل از نهایت بی علفی و غایت تشنگی
 سست گشتند آهسته آهسته درون جنگل قدم میداشتند آن پیلانان که
 بالای درختان سوار بودند بر پشت پیلان افتادند - و بر پشت
 هر یک پیل سوار شدند - با طنابها و زنجیرها مقید کردند - بدان طلسم
 حضرت شاه فیروز آن هر هشت پیل مهیب را گرفت * مثنوی *
 در جاجنگر چو برده لشکر * بگرفت اودیسه را سراسر
 جنگل که نگجدهش سرمار * بشنید درانست پیل بسیار
 در رفته شکار پیل کرده * پیلان بزمین ذلیل کرده
 گشتست بسی بکنده دندان * هم مال ستد ز پیل هم جان
 کس نیست بیاد هیچ گاهی * کرده است شکار پیل شاهی
 آن شیر شکار و شیر افکن * کر دست شکار فیل که تن
 قصه حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز بعد از فارغ شدن^(۲)
 شکار پیل قصد رای کرد - دست قوت بقوت برآورده درون محل^(۳)
 سکونت رای درآمد - درون مقام رای عمارتهای گوناگون چون^(۴)
 عمارتهای فریدون در استحکام از گفتار بیرون - رادی گوید درون
 حصار آن رای بتي بود از سنگ تراشیده که آنرا اهل کفر هندی

(۲) فراغ شدن از گرفتن پیل • (۳) درون سکونت رای • (۴)
 دران • (۵) راویان گفته •

کنگهره ده گز و ارتفاع هفت گز - و تمام جنگل بگل انباشته - و در میان
دورسته گذاشته محکم و مستحکم بسته - هر روز حضرت فیروز شاه
از سبب احتیاط و استحکام کردن کنگهره دو وقت خود سوار پی کردی
و ناکید بسیاری نمودی - مع هذا کنگهره تمام شد - چند پیل مهیب
از پیلخانه آوردند - پیلانان چالاک با دامن چاک زده بران پیلان
سوار شدند - از یک جانب آن جنگل مرد انبوه با علامت دهل
و شفا و ارغون و نفیری هر همه میان جنگل درآمدند - و بیکبارگی
این جمیع علامات نواختند؛ شور و غوغا آغاز کردند - آن هر هشت پیل^(۴)
که درون جنگل خزیده بودند از هیبت آوازه های مهیب طرف صحرا
گریختند - بعضی راویان گفتند^(۵) چون پیلان درون جنگل جانب صحرا
رخ نهادند هر یک درخت تنه دار که درون آن جنگل بود از بسیاری
قوت پیلان خونخوار از بین بر میانفک - چون پیلان دشتی در کرانه جنگل
میرسیدند تمام خلق لشکر بالای کنگهره بر میآمدند - و بالا شده همه
شور و غلبه میکردند - و بالای کنگهره نیز دهلها و ارغونها^(۶) می نواختند
پیلان چون شغالت در حیرت میافتادند - از کرانه جنگل بار درون جنگل
میرفتند - المقصود چون چند روز حضرت شاه فیروز بدین طلسم
پیلان را در کشاکش داشته و درین کار کوشش از دل و جان گماشته

(۲) و این دورسته کنگره مذکور که میان دورسته مذکور بود تمام بگل

انباشته کنگره محکم و مستحکم بسته * (۳) هریک * (۴) آن *

(۵) چون پیلان رخ بصحرا نهادند هریک * (۶) ارغونها *

درآمد - هم در اثنای آن اخبار آوردند که متصل این مقام از آثار
حکمت علام جنگلی انبوه با کشتهای چون کوه بسیار و بشمار است
درون آن جنگل هفت پیل و یک ماده پیل خونخوار است - چون
فیروزشاه آثار چفین اخبار شنید اتفاق در دل خود گذرانید - که
اول پیلان را بدست آرند - بعده دنبال رای کوشش گمارند *

* مصرع *

* تا خود فلک از پرده ^(۲) چه پیدا آرد *

مقدمه چهاردهم شکار کردن سلطان فیروز پیلان را
و اطاعت نمودن رای جاجنگر

نقل است ^(۳) چون حضرت فیروزشاه همچو جهانداران اخبار پیلان
دشتی یافت با قوت فراوان و جلالت بے پایان بسوی آن جنگل
شدافت - چه بیند که در دور آن جنگل ^(۴) تا ده یازده کوه آن پیلان
با شکوه درون آن جنگل مقام ساخته - بفرمان حضرت فیروزشاه
تمام لشکر نیکخواه از زمره خانان و ملوک کبار و فرقه ^(۵) سران نامدار
و اصحاب صدور ابرار و طوائف اهل بازار گرد برگرد آن جنگل
بطریقه فرود آمد؛ گنجه بستند - و بدو رسته استحکام کردند - عرض

^(۲) (ن) چه آرد بیرون . (۳) حضرت جهانداران
و خسروان گذار آثار اخبار پیلان آرد . (۴) میت در و بسوزانند . (۵)

سواران *

فکیف که مومن را در دار دنیا فقر و فاقه بود و کافر را نعمتهای
 گوناگون و نعمت روز افزود - آه صد هزار آه بهمه حال مومن
 را دنیا نیکو نیست - آخرت نیکو است آخرت^(۲) بانمی است
 و دنیا فانمی است - صدق رسول الله^(۳) صلی الله علیه و سلم *

* قطعه *

* دنیا است بلاخانه و عقبی هوس آباد *

* ما حاصل این هر دو بیک جونستانیم *

* او غره بدنیبا شد و او طالب عقبی *

* ما فارغ ازین هر دو نه اینیم نه آنیم *

المقصود بطولها و عز قبولها حضرت شاه فیروز اربنارسی پیشتر شده^(۴)
 خواست تا تعانب رای جاجنگر کند - رای^(۵) مشهور از بسیاری
 خوف مستور پیش ازان گریخته بود - و درون دریا خزیده - یک پیل
 مهیب مست پیش دربار خود یله کرده - تا خلق لشکر بدین مشغول
 شوند - و دنبال من نکنند - و آن پیل بغایت مهیب بود - هیچ
 پیلی بوی رو نمیتوانست کشید - مدت سه روز جیوش حضرت
 شاه فیروز برای گرفتن آن پیل مشقت بسیار دیدند - چون رنده گرفتن^(۶)
 ممکن نبود بعد از سیوم روز حضرت شاه فرمود که این پیل را نکشند
 بعد از کشتن پیل حضرت فیروز شاه با لشکر هم درون حصا

(۲) آخرت چیز است که باقی است * (۳) یا رسول الله صلی الله

و علیه و سلم * (۴) القصه * (۵) جینور * (۶) فرادان *

کس دست نمی انداخت - ^(۲) دو جیتل بهای برده رسید - و موآشی ^(۳) را
 کسی نمی خرید - از جنس گوسفندان چندان که شمردن نتوان - در
 هر منزلی که نزول شدی خالق لشکر گوسفندان آوردی ذبح کردی
 و آنمقدار که زنده ماندی همه در فرودگاه میگذاشتند - چون در منزل
 دیگر نزول شدی گوسفندان دیگر گرفتندی - حاصل از ایراد مقدمه مذکور
 درین سطور آنست که فراخی نعمت دران زمین بحکمت حضرت
 رب العالمین بدین حد است - ^(۴) راویان روایت کرده و برین مورخ باز نموده
 که ساکنان آن ولایت را خانهای وسیع و آستانهای رفیع از جهت وسعت
 این چنین که درون خانهای ایشان باغ بانواع میوه و هم درون خانه
 کشت و زراعت و هم برگزار و هم گلزار - سبحان الله زهی ولایت پر نعمت
 بے نقص - اما بتقدیر الله تعالی هیچ مسلمانان دران زمین نه - جمله
 اهل کفر آبادان - آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که - الدنیا
 مسجن المؤمن و جنه الکافر راستست - صدق یا رسول الله صلی الله
 علیه و سلم - اگر بنده مؤمن تاج شاهی بر سر دواج پادشاهی
 در بر دارد هم دنیا زندان اوست ^(۵) باندازه آن نعمتها که در جنت
 خواهد یافت و اگر کافر را در دار دنیا نان شب نباشد با این هم دنیا
 بهشت اوست ^(۶) بر اندازه آن عذابها که فردای قیامت خواهد چشید ^(۷)

* (۲) ۵۵ * (۳) مویش * (۴) بدین حدیث راویان روایت کرده *

(۵) بستانهای * (۶) بر اندازه * (۷) همه * (۸) خواهد بود

و بغایت و بے نهایت آسوده - جمله ماندگیهای لشکر فرود آمد
 حضرت شاه فیروز با خوشی و خرمی و فرحت و بیغمی^(۲) در مقام
 بنارسی که آن مقام سکونت قدیم ازان رایان خود کام است
 نزول فرمود^(۳) - دران ایام ادیسر نام رای جاجنگر از سبب مصلحتی^(۴)
 سکونت بنارسی ترک داده در مقامی دیگر ساکن شده - حضرت
 فیروز شاه همدران محل فرود آمد - رایان شریف برین مورخ ضعیف
 شمس سراج ضعیف گفته اند که دور حصار بنارسی سی کروزه است - در
 هریک کروزه خلأقی آباد است - و بعضی گفته اند که رایان جاجنگر
 که برهن بودند این یک چیز بر طریق یمن بر خود گرفته بودند^(۷)
 هرآن رائے که در جاجنگر باسم رائی نشیند او چیزی عمارت حصار
 در حصار بنارسی زیادت کند - بدین سبب آن حصار بزرگ است
 المقصود چون رای جاجنگر مردود شنید که جیوش شاه فیروز درین
 زمین دوید رای مذکور از غایت خوف مستور در ججاز هوار شد
 درون دریا در مقامات قلب در آمد - ولایت او بنام متفرق شد
 بدشتی اسیر گشته - و بعضی در کوهها پناه بسته - برده و بهاء
 بتمام غنائم شده - گویند انکسان که برابر سلطان بودند که چندان دوا
 اره رجنس جمع گشت که از غایت بسیاری و نهایت بیدماری هی

(۲) تنعمی * (۳) نمود * (۴) ادایه نام جاجنگری از سبب آه *

(۵) گفته * (۶) خلأقی از هریک کروزه بکروزه آبادان است * (۷) ن

جونپور سمت جاجنگر جنبید - چون چهل پیل از لکهنوتی رسید با جمیع^(۲)

پیلان دیگر جانب جاجنگر دائره دولت گردانید * بیت *

اقبال کند چو رهنمائی * هر جا که روی ظفر بید - ابی^(۳)

چون بخت نکو رسد بیاری * مطلوب بدست خود بیاری

مقدمه سیزدهم روان شدن سلطان فیروز از

جونپور سمت جاجنگر

نقل است که چون حضرت شاه فیروز با نصرت بهروز از

بین بنگاله بغیض ذوالجلال و قادر پر کمال در شهر جونپور آمد

خواست که جانب جاجنگر روان شود - باز استعداد از سر نو کرد^(۴)

عمال درگاه و کارگزاران حضرت شاه اسباب پیراست - خلألق لشکر

برای استعداد کوشش بیش گماشت - حضرت شاه بنگاله در کوه

گذاشت - و از کوه سمت جاجنگر شتافت - بکوچ متواتر میان بهار شده در

زمین جاجنگر درآمد - ولایت جاجنگر ولایتی افزوده و خلقی آسوده

دران سوارچی شهرپاری خدمت والد این مورخ برابر بود - از حال

کمال نعمت آن^(۵) مقام باز نمود - که ولایت جاجنگر نعمت خیز

چون ولایت پرویز - از جهت غله و میوه تمام لشکر و دواب سیر شده^(۶)

(۲) بطمع پیلان دیگر جانب جاجنگر عنان سمند دولت گردانید * (۳ ن)

فرح بیائی * (۴ ن) از سر نو کرده چشم دهازها یافت * (۵ ن) کارکن

ازان حضرت پادشاه برای اسباب * (۶ ن) این * (۷ ن) از جهت غله و میوه

و از جهت دواب هیچ کمی نه تمام لشکر سیر شده *

آن یادگار بحضرت شهریار^(۲) گذشت حضرت فیروزشاه بغایت خوش گشت - بعده ملک قبول بزبان مقبول گفت - که سلطان سکندر گوهر اسرار سفت - تا حضرت اودر ظفرخان را در ولایت سنارگانو روان کنند - من دست اران ولایت کوتاه گردانیدم - حضرت فیروزشاه ظفرخان را طلبید - و در گوش او رسانید - اگر مطلوب باشد من چندگاه با جمیع سپاه از سبب تو درین حدود^(۳) خواهم ماند - تو در ولایت سنارگانو برو - ظفرخان با دانایان مجلس خویش را آنرا اندیشه بیش مشورت کرد - هر یکی بهمترین لفظ کلام برآورد - اگر این زمان در ولایت سنارگانو روند دران مقام ماندن نتوانند - آدمیان خیلخانه از آشنا و بیگانه بتمام تلف شد - ظفرخان پیش سلطان باز نمود که صدقه خداوند عالم من بدهد و تمام خیلخانه من بنده در مملکت دهلی چنان آسوده شده اند که ولایت سنارگانو از کانور تا سنارگانو بکلی از دل فراموش گشته - این بدهد درگاه شاه در مقام بیغمی^(۷) نشسته هر چند که حضرت فیروزشاه گفت ظفرخان گوهر انکار سفت - و در سنارگانو نفرت - حضرت فیروزشاه ازان مقام با کام دوستان سوی بوستان خود بارگشت فرمانهای مرحمت و پروانههای^(۸) رحمت بخانجهان نبشت بعد چندگاه سلطان فیروزشاه بکرم الله تعالی در چونپور رسید - از

(۲) بحضرت فیروز شاه رسید بغایت آه * (۳) جدول * (۴) (ن)

درین ستانه بتمام * (۵) (ن) ولایت سنارگانو و تاسگانو * (۶) (ن) شده *

(۷) (ن) مقامات * (۸) (ن) پروانههای فرحت بخانهان * ,

ده هزار بندگان تیغدار در محل دوم در ترغاک می نشینند - ازین
 الفاظ سلطان سکندر حیران ماند - الغرض سلطان سکندر صاحب غرض
 درین صلح^(۳) بغایت خوش گشت - در مقام بیغمی به تفعیمی نشسته
 چهل زنخیر فیل چون جوش فیل با یادگارهای گوناگون و متاعهای
 روزافزون چون از فریدون برای حضرت فیروزشاه فرستاد - و بدین
 کلام آگاهی داد - که باو^(۴) در میباید گفت که اگر در حق این برادرزاده
 مرحمت است هر سال همدرین منوال یاد میباید کرد - یعنی^(۵)
 رسوم یادگار مدام جاری میباید داشت - سبحان الله تا هر دو پادشاه
 صاحب تخت و سپاه درین جهان زنده بودند یادگارهای گوناگون
 و کالاهای روزافزون از هر دو جانب جاری بود - چنانچه از حالت
 آن مخالفت خلائق مملکتین^(۶) را روشن و مبرهن است - چون این
 هر دو شاه بتقدیر الله تبارک و تعالی ازین هر دو مملکت رفتند
 خلائق هر دو مملکت راه خود گرفتند *^(۷)
 * بیت *

گرداند او حال هرزمانی * که سود دهد گهی زبانی
 معهدا شاه بنگال با صفا چهل سلسله پیل زیبا با نفائس دیگر فرستاد
 و ابواب احوال خویش بکمال حال کشاد - چون ارسال مذکور بحضرت
 فیروزشاه رسید سلطان سکندر یک پیل ملک قبول را داد - چون^(۸)

(۲ ن) فی الغرض * (۳ ن) سخن * (۴ ن) برادر * (۵ ن)

بعضی + (۶ ن) مملکت * (۷ ن) خلائق هر دو تختگاه هفت راه گرفت *

(۸ ن) شاه مشهور *

بعد ازین ایام میان ما تیغ نباشد - حضرت فیروزشاه دو منزل (۱) ازین جایگاه پستر آمد - چون ملک قبول درون حصار رفت درین محل راویان مصدق گفتند که عرض خندق حصار اسکندریه موازنه بیست گز بود - درین محل ملک قبول جلالت خود نمود - چون دران محل رسید باهتمام تمام کوشید - اسپ را از جا چنانید - اسپ خود را (۲) چابک زده آن خندق را گذارکنانید - ازین فعل جمله بنگالیان حیران و متحیر ماندند - المقصود چون ملک قبول در مجلس شاه بنگاله حاضر گشت خاک آن درگاه بجبهه رفت - هفت کت گرد تخت او گشت - و کلاه دولت (که حضرت فیروزشاه فرستاده بود) بر سرسلطان سکندر داشت - جامه در برش پوشانید - و بار نمود که میان شما دو تاجدار نیکوکار خوش کردار چه مقاومت - او اودر و تو برادرزاده - اگر اودر خانه برادرزاده خویش اثر تاثیر محبت بیش بر سبیل مهمان بیاید عیب نیست - و هر که در میان مانند دشمنان چیزی بگوید آنچنان گفتار را حاصل نباشد - بهمه حال شما هر دو پادشاه را میان خود در آویز نباید کرد - سلطان سکندر گفت (۳) که چه نام داری - ملک قبول بزبان هندی گفت (۴) - توراباند - شاه بنگاله کت دوم فرمود که همچو تو چند غلام بحضرت اودر منست ملک قبول باز نمود که من بنده در محل دوم میباشم - همچو من

(۲ ن) چابک زده اسپ خود از خندق گذار کنانیده * (۳ ن) پرسید *

(۴ ن) هندی *

(۲) سخن سلطان فیروز را خوش آمد - بغایت خوش شد و فرمود
بعد ازین ایام بکرم حضرت علام میان ما تیغ نباشد - و سلطان سکندر
برادرزاده مذست - از آثار کرم آله و اسرار عنایت الله تعالی میان
هر دو پادشاه در مملکت ما هر دو شاه امن و آمانی باشد - خواجه
نظامی فرماید *

دین عهدشان رفت پیمان بسی * که در بیوفائی نکوشد کسی
(۳) خواهند کین تازه دارند مهر * مگر کز روش باز ماند سپهر
معهدا چون هیبت خان بحضور فیروزشاه - باز نمود و ابواب راز بازگشود
که از غایت مهابت شهریاری و نهایت خوف مکنت جهانداري
سلطان سکندر در مقام اضطراریست - چه اگر بمرحمت عام و عاطفت
پر کمال چون خسروان نیکنام چیزه نشانی از پیش حضرت
سلیمانی سلطان سکندر قبل الوقت طمع دارد - و نیز چون محتاجان
بر آئین سلطانی شرط خدمت بجا آرد - حضرت فیروزشاه چون
سلاطین اهل گاه ملک قبول بنده درگاه که او را بعرف توراباند
(۴) گفتند درون حصار اكداله فرستاده یک کلاه دولت مبلغ هشتاد هزار
تفکه را مرصع و مکمل و پانصد اسپ تازی و ترکی بیش بها
بوجه یادگار بر دست ملک قبول فرستاد - و فرمان فرمود قبولاً بگوئی

(۲) ازین سخن سلطان فیروز بغایت خوش گشته و فرموده - در دیگری

از شنیدن این سخن سلطان فیروز بغایت خوش گشته * (۳) نچویند *

(۴) مگر بازماند ز گردش سپهر * (۵) مقامات * (۶) گفتندی *

* مثنوی *

چنان به که با او مدارا کنید * بنالید و عذر اشکارا کنید
 نباید^(۲) که آن آتش آید بتاب * که نفشینه آنگه بدریای^(۳) آب
 جهانش که در صلح و جنگ آزمود * ز جنگش زیان دید و از صلح سود
 معینا چون هیبت خان دید که سلطان سکندر هم الفاظ صلح آمیز
 از زبان خود کشید خان مذکور بار نمود که آمدن حضرت فیروز شاه
 درین زمین مخصوص برای آن بود تا حضرت شاه ولایت سنارگانو
 بظفرخان سپارند - ارین کلمات سلطان سکندر مهره محبت به محبت
 سفت - اگر مزاج اودر برین است من نیز قبول کردم - ولایت سنارگانو
 بظفرخان دادم - اگر همین تعلق بود برای این معنی چندین
 مشقت برای چه اختیار کردند - هم ارشهر دهلی فرمان اودر صادر
 شده ولایت سنارگانو تسلیم ظفرخان کرده آمده - هیبت خان
 با فرحت دل و جان اران مکن بارگشت - چون در حضرت شاه فیروز
 آمد آنچه از سلطان سکندر دیده و شنیده یک یک مشرح گفت
 درین محل سلطان فیروز شاه گوهر مقصود سفت که برای ولایت
 سنارگانو سلطان سکندر چه گفت - هیبت خان در اسرار سفته که
 سلطان سکندر گفته - اگر فرمان حضرت شهریار و ظفرای مکن جهاندار
 برین جمله است تا ظفرخان در ولایت سنارگانو برود از جهت
 من رفاست - همین زمان ظفرخان را بحضور خویش فرستند - این

معهدا^(۲) هیبت خان را درون حصار اكداله بر سکندر فرستادند - اول
 هیبت خان با دستوران سلطان سکندر ملاقات کرد ایشان همه جمع شده
 پیش سلطان سکندر برده - اگرچه سلطان سکندر از گفتار وزرای جانبین
 اعلم بود با آن هم خود را بعداً^(۳) ازان حال بے علم گردانیده - چون^(۴)
 هیبت خان در مجلس سکندر حاضر گشته به بیان ملیح و زبان فصیح
 ثنا بسیار گفت - زمین عبودیت را بوسه داد - و چون رسولان بایستاد
 راویان بنقل صحیح اخبار کرده^(۵) اند که هیبت خان هم از ولایت
 ایشان بود - و دو پسر خان مذکور هم بر شاه مشهور خدمت میکردند
 هیبت خان چون ناصحان بر آئین عاقلان و قانون فاضلان الفاظ
 صالح انگیز و کلمات محبت آمیز گفت - و جوهر گوهر محبت بمودت
 سفت - درین محل سلطان سکندر گفت - که حضرت سلطان فیروز شاه
 مخدوم و ولی نعمت و اوردن من است - ما را چه مجال بود که با ایشان^(۶)
 جنگ و قتال کنیم - هیبت خان بر آئین رسولان هرچه^(۷) گفت
 سهمیه خوب گفت - هم نرم گفت هم گرم گفت - چنانچه مناسب
 گداین حال سلطان الشعراء^(۸) خواجه نظامی گفته *

(۲) معهدا با دستوران سلطان سکندر ملاقات کرد ایشان همه الخ *

(۳) اندران * (۴) چون هیبت خان در مجلس عبودیت بوسه داد

و چون رسولان الخ * (۵) کردند * (۶) که با ایشان دم متارامت

زنیم و با ایشان جنگ و قتال کنیم * (۷) چه گفت * (۸) خواجه

نظامی مورخ سامی علیه الرحمة والغفران فرماید *

برخیزد - اربین سخن حضرت شهنشاہ در تأمل افتاد - ابواب اندیشه
از دل خود کشاد - بعد از تفکر این جواب داد که اختیار^(۲) وزرای
درگاه مملکت ما و خیار بلغای سلطنت ما اختیار ماست - اما
صلح بشرط آنکه خان اعظم ظفرخان در تختگاه سزارگانو بنشیند - چو^(۳)
شاه فیروز برین شرط قرار گرفت دستوران حضرت شاه جهان بارگشته
بروزرای سلطان سکندر نبشته - وزرای مذکور بمستور گوهر عجز سفد
که بمرحمت یک نفر برای تربیت^(۵) به طریق رسالت بیاید - تا میان
هر دو تاجداران بخوبی آساید - فی الجمله ازین جانب خان اعظم
هیبت خان را باسم رسالت و ادای مقاتلت چون خسروان صاحب
جلالت بر شاه بنگاله فرستاد - و گلدسته معذرت بردست او داد *

* مثنوی *

جهان آفریننده را کرد یاد * که بی یاد او آفرینش مباد
جهان را نبود از بنه هیچ ساز * بفرمان او نقش بست این طراز
بشهر شما گر بلند آفتاب * زمشرق کند سوی مغرب شتاب
من آن آفتابم که اینک ز راه * زمغرب بمشرق کشیدم سپاه
بجائی میاور که این تند شیر * به نخچیر گوران درآید دلیر
کسی کمرانیک خواهی نمود * زممن هیچ بدخواهی او را نبود

(۲ ن) اختیار وزرای سلطنت ما و بلغای درگاه مملکت ما آه *

(۳ ن) بود * (۴ ن) چون شاه فیروز را برین شرط قرار یافته *

(۵ ن) بر *

چون دستوران شاه بنگاله چنین الفاظ با معانی کمال بر وزرای حضرت فیروزشاه خوش خصال نوشتند و جوهر گوهر صلح چون ناصحان سفند درین محل وزرای حضرت فیروزشاه چون فرقه دوستداران نیکخواه^(۲) میان خویش از تاثیر کیاست و فراست بیش بیکجای جمع آمدند و متفق شدند - و گفتند که آثار عقل کمال اینست که دستوران سکندر نبشته - و جوهر صلح سفته - ما را نیز از حالت این^(۳) مقالات بحضرت شهنشاه با جلالت باز نمودن شاید - تا از پرده غیب چه زاید - عقلی مذکور چون بلغای مشهور مستور پیش فیروزشاه برگزیده حضرت غفور رفته و گفته - اگر فرمان شهریار و طغرای جهاندار باشد آنچه وزرای بنگاله برین دولتخواهان نبشته فرستاده^(۴) ابواب اسرار نهان کشاده بحضرت شاه عرضداشت کرده آید - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله فرمود میباید گفت - و گوهر صدق بصدق میباید سفت - ایشان باز نمودند که چون حریف بعجز پیش آید و لجاج بیش نماید از سبب جز او باید بخشید^(۵) - و الفاظ او بگوش دل باید شنید بر حکم نص و له تعالی و الصلح خیر *

* بیت *

دشمن چو بعدر شد زبانش * ایمن مشو و ز در مرانش
 چون سلطان سکندر را مطلوب صلح است اگر حضرت شاه و مکنت
 همنشاه نیز در صلح بکشایند^(۶) حالیا تیغ بیدریغ از میان اهل اسلام

(۲ ن) نیکخواه * (۳ ن) ما را نیز ازین حالت بشهنشاه * (۴ ن)
 فرستاده اند و ابواب نهان کشاده اند * (۵ ن) شاید * (۶ ن) بکشاید *

علامات رفاست - معیناً وزرای سلطان سکندر یک نفر دانا در
 تاریک بینی مستثنی بر وزرای حضرت فیروزشاه اهل صفا فرستاده
 و گلدسته کلام اعلام با لیت تمام بدست او داده ابواب العاظمه^(۳) اصلاح
 برین نوع کشاده - موجب چیست - و از آثار اندیشه کیست
 که تبع بیدریغ چون قطرات میغ میان هردو جانب میروند - و هردو
 جانب اهل اسلام بندگان حضرت علام کشته و خسته میگردند
 و آئین سلاطین و قوانین وزرای تاریک بین برین است که چون پادشاهان
 دین پناهان از سبب کینه وزی با کینه کشی در محلی نه پیچند
 و قوت جلالت خویش پیش نمایند و بدین سبب اهل اسلام را مضرت
 رسد هرآینه وزرای عاقل و دستوران کامل بهندسته فراست و رمز
 کیاست ازان چیر بارآند - چون حضرت فیروزشاه بمقامت سلاطین
 اهل گاه با اوج جاه درین زمین بقصد پیچیده (و البته رمز اسلامیان
 جانبین و فرقه ذمیان و امادیان طرفین را مضرت بسیار و بشمار
 رسیده) وزرای سلطان فیروز را واجب است تا پادشاه خود را باصلاح
 بازگردانند - که از طرف سلطان سکندر همه احوال^(۵) اصلاح است *

* بیت *

ندادیم مقصود این شهریار * چه بود از گذر کردن این دیار

(۲) نسبت * (۳) ابواب العاظمه چون قطرات میغ برکشاده که از

هر دو جانب اهل اسلام الخ - ابواب العاظمه چون قطرات میغ هردو جانب

میروند و هردو جانب آه * (۴) آثار اسرار * (۵) انواع *

او را کارد باستخوان خلید سکندر دوربین چون خاقان چین بسوی
 جمع وزراء خود دید - و این سخن از زبان کشید - که خلائی مملکت^(۲)
 ما را کار بدشواری کشید - درین محل اندیشه در دل میباید گذرانید^(۳)
 و این اژدها را ازین مملکت باز می باید گردانید * * مثنوی *^(۴)
 جهان دیده بود دستور او * جهان روشن از راه پر نور او
 دران^(۵) کار زان کاردان رای جست * که در کارها داشت رای درست
 صاحب چنین گفت فرخ وزیر * که هست از نصیحت ترا ناگزیر^(۶)
 ر اندیشم از تندی رای تو * که تندی شود کار فرمای تو
 گنج و بلشکر غرور آیدت * زبون گشتن از کار دور آیدت
 رینگونه کار خدائی بود * خصومت خدا آزمائی بود^(۷)
 لمقصود دستوران سلطان سکندر بیک اتفاق بیکجای متفق شدند
 و بر سلطان سکندر باز نمودند که هرگز فرودستان به بالادستان بس^(۸)
 نیامده اند - زیرا که حکمت حضرت سبحانی و تاثیر قدرت ربانی
 ن است - اگر فرمان شاه و اشارت شهنشاه شود ما بندگان هواخواه
 نصی را بر وزرای حضرت فیروزشاه فرستیم - و گلدسته نصائح
 ست او دهیم - درین محل سلطان سکندر ساکت ماند - و وزرای
 طان سکندر بازگشته و میان خود گفته که خاموشی یکی از

(۲) جمیع * (۳) میباید کرد * (۴) که این * (۵) دران

کار زان اندران جای چست * (۶) نه ما را و در دیگری مرا ناگزیر *

(۷) بدینگونه * (۸) فرودستیان بیالادستیان *

بر بام مشرق برآمد اهل بنگاله با قوت کمال بهمه حال یکدیگر
 شبشب برج حصار برآوردند - و برای جنگ چون نهنگ بشکل
 پشنگ رخ آوردند - راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف
 شمس سراج عقیف گفته که حصار اكداله حصاری ارگل بود بالای آن^(۲)
 هم برج مرتب شد - و جیوش جانبین بجنگ مشغول گشته^(۳) - چون
 چندگاه جیش هر دو شاه را در قتال و پیل مال گذشت چنانچه
 بیان آن از گفتار گذشت البته درون حصار علف کم گشت - خلایق
 بنگاله در مقام تأمل چون متاملان نیستند - گردان و کند آوران هر دو
 جاسب ارتائیر قتال کمال تنگ آمدند - حضرت الله تعالی راه اصلاح
 در میان هر دو شاه پدید آورد - چنانچه خواجه نظامی فرمود *

* مثنوی *

خدائیکه آغار و انجام اوست * دل مرد جوینده را کام اوست
 به بیچارگی چاره کار ما * در آب و در آتش نگهدار ما
 چو بخشش کند ره نماید بکنج * چو بخشایش آرد رها کند رزنها
 مقدمه دوازدهم صلح کردن سلطان سکندر

با سلطان فیروز و دادن چهل زنجیر فیل

نقل است چون سلطان سکندر را کار به تنگی کشید و خلایق

(۲) تا آن هم برج * (۳) بوده * (۴) خدائیکه امید و هم ایم

ازوست * (۵) اصلاح کردن * (۶) تنگچه * (۷) ...

که در بر کرده خواست تا در مرکب عزت بسرعت سوار شود
 سوي آن غوغا رود - همان زمان آن سرور صف شکنان ملک
 ام الملك^(۲) نوا از دور نمودار گشته - و بتعجیل تمام بشتاب گام
 سلطان فیروز رسیده - و تقریر کرده که شه برج حصار ایشان از تاثیر
 بت خلألق بی پایان افتاده - گردان جیوش و کند آوران با هوش
 ی برآمدن^(۳) بالای حصار رخ نهاده - اگر فرمان طغرای جهاندار
 گیوان سلطانی و نیوان حضرت جهانبنایی از تاثیر عنایت ربانی^(۴)
 ی حصار بیک بار برآیند - و دست بر دی بمخالقان نمایند
 سرت فیروز شاه ازین افواه در تأمل افتاد - و در دریای قلب
 ویش از تاثیر خوف بیش ابواب فکر کشاده و این کلام باهتمام
 ام از زبان بیرون نهاده^(۵) فرمود - حسام الدین اگر بفوعی این مقام
 بر درآمدن لشکر ما درون حصار فتح دست دهد بهتر بود - چون
 مکر ما درون حصار بیکبار درآید و برین^(۶) خلق دستبردی نماید
 ندین هزار در هزار عورات مستورات و مخدرات و سرپوشیدگان
 برکات بردست نا اهلان بد حرکات افتند - امروز صبر کن تا حکم
 به تعالی چیست - دران روز جمله لشکر سلطان فیروز برای برآمدن
 بی حصار منتظر بودند - چون اینچنین فرمان از خسرو جهان
 نیدند هر همه راه صبر پیش گرفتند - چون شب درآمد و شاه سیارگان

(۲) ابن نوا * (۳) بالا برآمدن حصار * (۴) حضرت *

(۵) کشاده فرموده * (۶) بدین *

ار هردو جانب عراده و منجنيق داشته با تیر و ناوک جنگ
 حصار پیش گرفته - هر روز جنگ پیاپی مانند شاه فریدون
 و کی ار هردو جانب میشد - لشکر سلطان چون بمیدان از درون
 حصار بیرون آمدن نمی توانست شب و روز گردان جانبین
 داشت شست در مشق - ناگاه بتقدیر آله روزی ار روزها یک
 شه برج ار حصار اسکندریه افتاد - ار غایت آنکه خلق ایشان
 بالای حصار ایستاده ار بسیاری گری و نالوانی برج حصار
 نشسته - چون برج حصار افتاده امواج فیروزشاهی رو بروی ایستاد^(۶)
 در میان هردو لشکر شور مشهور برخاسته - هردو جانب جیش؟
 خویش را بیاراسته برای جنگ بپا خاسته - چون شور بسیار شده
 و آوار غوغا بیشمار برآمده آوار آن در گوش حضرت فیروزشاه رسیده
 دران وقت حضرت شاه فیروز بسوی حاضران جمع خود دیده^(۷)
 درین محل شاهزاده فتح خان ار زبان خود این کلام کشید - مگر لشکر^(۸)
 بنگاله اردون اكداله بسوی لشکر ما دیده - حضرت شهنشاه فرمود
 جامه بپازند من خود سوار خواهم شد - حضرت فیروزشاه مانند
 سلاطین اهل کلا جامه در تن مبارک پوشیده و چهل و چهار پرکاله

(۲ ن) تا تیر و تیر ناوک و تاثیر برق جنگ حصار پیش گرفته • (۳ ن)

چون لشکر سید • (۴ ن) شب و روز جانبین را گردان شست در مشق •

(۵ ن) پوشان • (۶ ن) برای دهوه • (۷ ن) دران وقت شهنشاه •

(۸ ن) کله •

مناقب سلطان محمد^(۲) نوشته آید - مع هذا حضرت جهاندار بعد از
 ششم ماه از جونپور سنت مملکت بنگاله مشهور بکوچ متواتر
 روان شده در چندگاه حضرت فیروزشاه دران مقام رسیده - دران ایام
 سلطان شمس الدین اهل اکرام از جهان خرامیده - و سلطان سکندر
 پسر او بر تخت پادشاهی آرمیده^(۳) - سلطان سکندر از آثار جوش^(۴)
 افسر و خیش بیور خوف کرده با تمام لشکر خویش و جماعه^(۵)
 کدآوران صاحب کیش درون جزائر اكداله خزیده - حضرت شاه فیروز
 صاحب نصرت و بهروز آن تمام جزائر را گرد گرفته - بحکم فرمان
 بج لشکر کنگره کرده منتظر قتال نشسته - و جوهر هوشیاری

* بیت *

بینی دو شاه است شطرنج را * که بر هر دلی نو نهد رنج را

مقدمه یازدهم حصاری شدن سکندر شاه از خوف

فیروز شاه و افتادن برج حصار ایشان

نقل است چون حضرت فیروزشاه در زمین بنگاله درآمد
 شاه بنگاله با تمام رجاله درون جزائر اكداله حصاری شد جیوش
 حضرت فیروزشاه جزائر مذکور را گرد گرفته - و منتظر قتال نشسته

(۲) شرح نوشته آید - سلطان محمد فیروز مشرح نوشته آید * (۳)

نشسته * (۴) جیوش خوف کرده با تمام الخ * (۵) جمله * (۶)

همانا که پیوند شه آتش ست * ز آتش بدوری گزیدن خوش ست
 چون چند روز اربین سخن گذشت بعد از چند روز حضرت شاه فیروز
 گفت - که مقطع حصار فیروزه اینجا نیست که درین سمت
 تشویش ملاعین بسیار ست - حضرت شاه تاتارخان را طرف
 حصار فیروزه تعیین کرده - تا خلأق آن جانب در امن و فراغت روزگار
 بسر برند - تاتارخان وداع کرده بازگشته - فی الحاصل حضرت فیروزشاه
 بحمايت كرم الله تعالى میان قنوج و اوده شده در جونپور رسید
 هنوز دران ایام در مقام جونپور شهر آبادان نشده بود - چون حضرت
 فیروزشاه در زمین جونپور درآمد مقامی مروح و مكرائي خوب^(۳)
 دید - در دل مبارک گذراند که درین محل شهر بزرگ آبادان
 میباشد گردانید - حضرت فیروزشاه مدت شش ماه در جونپور مانده
 در کرانه لب آب کودی^(۴) شهر معظم آبادان گردانید - و بنام سلطان
 محمد شاه بن تغلق شاه تعیین کرده - زیرا که سلطان محمد را چونان^(۵) نام
 بود - آن شهر را بدین اعتبار چونان پور نام نهاد - و از حالت این
 مقاتل نزد خانجهان در دهلي اخبار فرستاد - و شهر جونپور بعهده
 سلطان الشرق اعني خواجه جهان کرده - انشاء الله تبارک و تعالی
 بعنايت بيغایت آله از احوال ابتدا و انتهای سلطان الشرق در ذکر

(۲ ن) دران جانب * (۳ ن) مفرح * (۴ ن) کوده يعني

گومتي * (۵ ن) نام چونان بود آن شهر را چون پور نام نهاده *

(۶ ن) بر *

(۲) چون دوستان آغاز کرده که ما را درین وقت بر روی حریف
 میباید رفت - این مهم در قسم جهانداري اهم است * بیت *

دشمن خود خرد نباید شمرد * در ته دندان چه کند سنگ خرد
 و درین اوقات و ایام با برکات محل توبه و انابت است - زمان زمان
 دست حاجات بسوی حضرت بی جهات برآوردن است - درین محل
 حضرت شهنشاه فرمود این کلام از سبب چیست - مگر از ذات ما^(۳)
 صفات قبیح بصریح صادر شده که پسندیده نیامد - تاتارخان گفت
 که من بنده چیز علامت فرد پلنگ می بینم - حضرت شاه
 فرمود که تاتارخان ما را گاه گاهی میل بدین امر میشود - تاتارخان^(۴)
 تکرار تقریر کرده که این محل استغفار است در این چنین چیزها مشغول
 شدن نشاید - درین محل حضرت شهریار سوگند خورد تا مادام که
 بودن شما درین لشکر باشد من شراب نخورم - تاتارخان گفت الحمد لله^(۵)
 تاتارخان ازان محل بازگشت - حضرت فیروزشاه چون متأملان
 نشست - اعني^(۶) تاتارخان بر روی ما لفظ غیر روش تاجداران^(۷) گفت
 عدم التفات کرد - چنانچه عزیزی نبشت *

(۴ ن) چون داستان * (۳ ن) از ذات با صفات قبیح بصریح * (۴ ن)
 که تاتارخان ما را البته کلاه از گاهی بلکه در هر ماهی بواسیر زحمت میدهد
 بدین سانحه دیوانه شده شراب آورده که بخوردن این زحمت بواسیر می رود *
 (۵ ن) بعضی رسانید * (۶ ن) که شما درین لشکر باشید * (۷ ن)
 یعنی * (۸ ن) تاجدار *

زهی شراب که فیروزشاه خورده بانواع رنگ و بانواع مزه - بعضی
 برنگ زعفران و بعضی برنگ گل لعل و بعضی برنگ سپید و مزه او
 مانند شیر شیرین - همچنین اهل اختصاص درگاه آن شهنشاه شراب
 بانواع رنگ آوردند - سلطان فیروز بعد از فراغ نهار و اراده بامداد
 خواست تا پیاله در دهن کند - همدران زمان بتقدیر حضرت سبحان
 تاتارخان پیش در سلطان رسید - اهل اختصاص اخبار پیش سلطان
 رسانیدند - حضرت فیروزشاه را آمدن تاتارخان بدینسان بغایت ناگوار^(۳)
 نمود - حضرت شاه شاهزاده فتح خان را فرمود که بنوعی معذرت^(۴)
 نموده تاتارخان را بازگرداند - هرچند که معذرت کردند تاتارخان
 بازنگشت - و هم پیش در نشست - و گفت عرضداشتی دارم - بضرورت
 حضرت شاه طلبید - و دران وقت حضرت شاه بالای پلنگ چون
 نهنگ نشسته بود پیراهن پوشیده - سلطان پیش او درآمدن تاتارخان
 از پلنگ چون پلنگ فرود آمده بالای نهالچه نشسته علامات شراب
 زیر پلنگ پنهان کرد - و چادری بالای آن پلنگ فراز کرد - چون تاتارخان
 درآمد نظر او فرود پلنگ افتاد - و در دل خود ابواب اندیشه کشاد
 و آن علامات شراب بدید - سر در گریبان تامل کشیده یکزمان لطیف
 آن خان شریف سر سرور خویش فرود افکنده نه سلطان فیروز چیزه
 فرمود و نه تاتارخان چیزه باز نمود - بعد یک زمان تاتارخان

(۲) فراغت • (۳) مستکر - معکر • (۴) حضرت شاهزاده

فرمود تا بوی معذرت کند و بازگرداند •

نشانه از هر جنس و هشتاد و چهار خروار طبل و دمامه شتري
 و خري و اسپي - بدین طریق بعنایت حضرت آله سلطان فیروزشاه
 با جیوش هواخواه با گردان جرار^(۲) و کندآوران نامدار و غازیان
 دلاور و مبارزان بیمر بکوچ متواتر سمت بنگاله روان شد - خانجهان
 وزیر با تدبیر در راه و مشورت بی^(۳) نظیر باسم نیابت غیبت در شهر
 دهلي ماند - خان اعظم تاتارخان برابر رایات عالی^(۴) چند منزل
 بود - بعده حضرت فیروزشاه تاتارخان را بازگردانید - و سمت حصار فیروزه
 نام زد کرد - و بازگردانیدن تاتارخان چه نوع بود - این مورخ ضعیف
 شمس سراج عقیف از زبان والد خود شنیده - و دران ایام خدمت
 والد این مورخ میان خواصان شهریار عظام خدمت میکرد - از حالت
 بازگردانیدن تاتارخان برین نوع فرمود - که البته در آغاز جلوس^(۵)
 نیک نفوس حضرت فیروزشاه چنانچه رسوم^(۷) سلاطین ست گاه^(۸) گاه
 شراب خورد - و درین کار شروع بسیار کرد - حضرت فیروزشاه^(۹)
 در منزلی نزول فرموده بود - و در هوشیاری و بیداری در قسم
 جهانداري هزار جد می نمود - ناگاه در یک فرض بامدادی شراب
 برای فیروزشاه موجود گردانیده بودند - آری بوالعجب اسرار^(۱۰)

(۲) خبردار * (۳) لا نظیر * (۴) اعلی * (۵) گردانید *

(۶) برگردانیدن (۷) رسوم سلاطین اهل سلاطین گاه است و در

دیگری اهل گاه است * (۸) گاه از گاهی * (۹) و ازین *

(۱۰) بروی *

که تا دستور مذکور بغایت رب غفور و ذوال استعداد سواری سمت
بلاد لکنوتی شود *

مقدمه دهم روان شدن سلطان فیروز بجانب
لکنوتی کرت دوم .

نقل است چون^(۲) حضرت فیروزشاه را کرت دوم سواری بجانب
لکنوتی روی داد دران سواری چون قانون و آئین جهانداري
حشم را چهارگان ده یارده داده ابواب مراحم بهریک عوام و خواص -
کشاد - جمله حشم در مقام^(۳) نغمی ایستاده صلابی بیغمی در داده
عزیزه زبان بدین بیت کشاده^(۴) *
* بیت *

نومرا دل ده و دلیری بین * رونه خوبش خوان و شیرین بین
چنانچه^(۵) کرت اول سواری حضرت شهریاري سمت لکنوتی بود
هشتاد هزار سوار و پیاده^(۶) بشمار و چهار صد و هفتاد زنجیر نیل
خونخوار و کشتیهای بند کشا بسیار (و البته دران ایام از بغایت جهد
حضرت جهاندار عظام بیشتر بندگان خون آشام در دهلی جمع
شده بردند ایشان را نیز برابر) روان کردند - و همچنین در دهلیز
و دو بارگاه و دو خوابگاه و دهلیز مطبخ و مراتب^(۷) هم صد و هشتاد

(۲) چون حضرت شهریاري را کرت دوم سواری شکار جانب لکنوتی شد *

(۳) در مقامات بیغمی ستاده صلابی بیغمی در داد * (۴) ترین داد *

(۵) هم همچنان چنانچه کرت اول * (۶) با شمار * (۷) نهم

و مشغول شدن درین کردار چه مصلحت مئی بینی - چنانچه مناسب
 * ابیات *

این خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران گفته *

گر بود در دل مشکل کشای * مشکلی از ملک طلب کن ز راه

و ر بدل از راه بود مشکلی * خواه کلید از در صاحب دلی^(۲)

دستور بمستور راه مشهور زد - چون سلطان شمس الدین صاحب کین

قوت مهابت شهنشاه طالب دین دیده از غایت هراس بیقیاس

درون جزائر اكداله ماندن خود مصلحت ندیده در دل اندیشیده

که سنارگانو تخت گاه از همه تختگاههای بنگاله در مقام قلب

است در آنجا^(۳) میباید رفت - و همدران مقام میباید نشست - از بلای

شمنان میباید رست - در سنارگانو رفته آن مملکت گرفته - هر آینه

مظلومان آن تختگاه بدین بارگاه با جاه عالم پناه رخ نهاده زبان^(۴)

بفریاد کشاده - اگر حضرت شاه خوش خصال در ملک بنگاله در آید^(۵)

و آن ظالم را دست بردی نماید این نام در جهان بر آید که حضرت

فیروزشاه بتوفیق آله این چنین فریاد رسی نمود - چنانچه مناسب^(۶)

این خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران فرمود *^(۷) * ابیات *

بر آید اگر کار از دست شاه * که شه را قوی تر کند پایگاه

شود مصر و آن مملکت رام او * بر آید بمردانگی نام او

چون دستور بمستور چنین راه مشهور زد آنگاه حضرت فیروزشاه فرمود

(۲) دل * (۳) سنارگانو * (۴) رو * (۵) درآمد آن ظالم را *

(۶) کرده * (۷) گفته - فرموده است *

در اضطراب بی شماری - ظفرخان مانند محتاجان کورت دوم سر بر زمین
 آورد - و این لفظ از زبان خود برآورد - که برآه انور مبرهن است
 مغمومان از متاع سکون مبرا اند - و مظلومان از کسوت صبر معرا
 بنده را آب از سر گذشته - و ضبط از دست رفته - اگر بمرحمت عام^(۲)
 و عواطف تمام در کار من مظلوم اندیشه در دل مبارک بگذرد
 خاطر پریشان این بنده از مقام تفرقه در مقام جمع آید - چون
 ظفرخان چنین داستان پیش حضرت سلطان گفت و جوهر گوهر
 اندر خویشتن براستی سفت حضرت فیروزشاه گفت ظفرخان
 این زمان تو در شهر دهلی^(۳) بر خانجهان برو - ما را نیز متعاقب
 تو آمدن میشود تا حکم الله تبارک و تعالی چیست - ظفرخان^(۴)
 از پیش حضرت سلطان وداع شده در دهلی بر خانجهان آمد - چون
 ظفرخان با خانجهان ملاقات کرد خانجهان نیز ظفرخان را بسیار
 نواخته کوشش برای دلداري و دلدهي^(۵) گماشته در چهار سبز که آن
 مقام بارگاه حضرت علائی بود درون حصار سبزه فرود آورد
 بعد چندگاه حضرت فیروزشاه نیز در شهر دهلی آمده از حالت
 مقاتل ظفرخان پیش خانجهان گفته - بعد از آن حضرت شاه فرمود^(۶)
 که ظفرخان برای انتقام خود بر ما آمده - تو در اقامت این کار

(۲) ن) برحمت * (۳) ن) برو برخان جهان * (۴) ن) آمده میشود *

(۵) ن) ظفرخان را از پیش حضرت سلطان وداع شد ظفرخان در دهلی بر

خانجهان ملاقات کرد * (۶) ن) دل کاری * (۷) ن) بعده *

حضرت شاه با عزت و جاه فرمود خاطر خود جمع دار تا حکم کردگار
 چیست - ظفرخان و اشخاص (که با او آمده بودند) پایبوس کرده
 جامه‌های زردوزی و زربفت یافتند - و ظفرخان اول روز از پیش سلطان
 مبلغ سی هزار تنگه بوجه سر جامه شستن یافته - و خطاب ظفرخانی
 بر آئین سلطانی برو مستقیم گشته ^(۲) - و مبلغ چهار لک تنگه
 انعامات او و یاران او معین شد ^(۳) - برابر ظفرخان هزار سوار بود و پیادگان
 بیشمار - همچنین ظفرخان غمگین ^(۴) شغل نیابت وزارت نیز همداران روز
 یافته - آخر الامر ظفرخان وزیر گشته بر مسند وزارت نشسته - چنانچه
 بیان آن این مورخ پاستان در مقدمه نشستن بارجای حضرت
 فیروزشاه مشرح نبشته - مع هذا ظفرخان از پیش حضرت سلطان
 با غرحت فراوان و بهجت بی پایان بازگشت - مفرح الحال
 و فارغ البال در مقامات مرتبت نشست - روز دیگر چون خسرو خاور
 رخ بباختر نهاد و یک سواره چرخ را نظر بر مملکت مشرق ^(۵)
 افتاد حضرت فیروزشاه چون آئین جهانداران و قانون تاجداران
 در محل بارجا بار داد - ظفرخان چون مغمو مان و محزونان با دل
 پریشان آمده و سر بر زمین نهاده خاک پاک آن درگاه را بوسه
 داد - درین محل حضرت شاه دریافت - و فرمود ظفرخان من ترا
 از جمیع ایستادگان بغایت متفکر می بینم - در تعلق بسیاری بلکه

(۲) داشته - داشت * (۳) تعین * (۴) هم گین * (۵) ن

در * (۶) در جمع باستان *

تفصیل بگوئی تا بدانم * مقصود بدامنت رسانم
 گفتا پی آن شدم درین راه * خالی ^(۳) فرم حضرت شاه
 ثابت چو کنم بشاه خدمت * مشهور بشوم بوقر و حرمت
 صد فخر کنم ^(۴) به هم نشینان * صد لاف زنم بدور بینان
 القصة بطولها و عز قبولها ظفرخان چون بندگان سر بر زمین آورده
 زبان بذکر محامد فیروز شاه کشاده باز نمود - که من بنده در مسکن
 مالوف و مکمن مشغوف خود در محافظت اهل اسلام مشغول بودم
 سلطان شمس الدین دندی (که او طمانچه ^(۵) گردان حضرت شاه و بچه‌های
 کند آوران این درگاه خورده) بر سیل غدر یکایک در سفارگانور رسیده
 سلطان فخرالدین را رنده گرفته ^(۶) - و مملکت او را قابض گشته - حضرت
 الله تعالی بقدرت اعلیٰ من بنده را ازان ظالمان خلاص داده ^(۷)
 این بنده در خود اندیشید که انتقام من بنده از جمله تاجداران
 عالم اندازد غیري نیست مگر حضرت جهاندار و مکنت شهریار
 گیتی مدار - این بنده که چندین شتاد مسافرت و مکاید مخاطرت دیده
 سرگردان شده درین حضرت رسید ^(۸) - تا خداوند عالم پادشاه اولاد آدم
 بمهابت شاهي و صلابت پادشاهی خود انتقام من مظلوم مغوم بیرون ^(۹)
 آرد - و بانصاف رساند - چون ظفرخان التماس خود بآخر رسانید

(۲) زهر آن • (۳) نروند • (۴) زمین - نرم • (۵) ن از

طمانچه • (۶) گرفت • (۷) گشت • (۸) داد • (۹) ن

اندیشه اندیشید • (۱۰) رسیده • (۱۱) بسراست - شرافت •

و آداب حضرت شهنشاه مشهور مدهوش مانده - زیواچه اینچنین^(۲)

* بیت *

بارگاه سلاطین لکهنوتی ندید *

* ز پرگار آن^(۳) حلقه مدهوش ماند *

* دران حلقه چون نقطه خاموش ماند *

ظفرخان یک پیل خدمتی گذرانیده پایبوس کرد - و زبان بدعا

* بیت *

و ثنائی حضرت فیروزشاه کشاد *

گفتا که بملک کامران باش * تا هشت جهان تو در جهان باش

بی از تو مبدان ملک یکدم * بر تخت همیشه باش خرم

معهدا درین محل آن شهریار بمراحم شاهی و عواطف پادشاهی

ظفرخان را بسیار پرسیده و بغایت فواخته فرمان فرمود که ظفرخان^(۴)

خاطر جمع دار - و اندیشه را بسوی خود مگمار - اگرچه شدائد بسیار و

مکاید بیشمار دیدی و راههای مخالف و بیداهای مخوف پیمودی

المنة لله بمقصود رسیدی - هرچه در سنارگانو داشتی اضعاف آن

* مثنوی *

بتو مفروض خواهد شد *

خوش گشت بدل بکرد تحسین * نزدیک بخواند و گفت بنشین

فرمود که با چنین فراست * مستثنی شده در کیاست

بز ما ز کدام جا رسیدی * و این هدیه چه پیش ما کشیدی^(۵)

خود را که بما همی سپاری * مطلوب ز حضرتم چه داری

(۲) اینچنین بار درگاه سلاطین لکهنوتی ندیده * (۳) این *

(۴) شد * (۵) حذبه *

و انصار او هر یکی سر در جهان نهاده - ظفرخان اهل عظام دران ایام
 برای تحصیل اموال و تجسس احوال عمال ماضی و حال در میان
 مملکت سنارگانو میگذشت - چون ظفرخان چنین داستان شنید
 بر تن خورش از آثار هراس بیش چون برگ بید لرزید - و از مملکت
 سنارگانو گریخته در چهار سوار شده در دریا آمده راههایی مشکل و
 مخوف اختیار کرده بعد از مدت مدید و مسافت بعید و شدائد بسیار
 و مکاید بیشمار بحیله و اضطراب در میان دریا شده^(۲) از راههایی قلب
 سر در تهنه کشید - و از تهنه^(۳) در مملکت دهلی رسید - المقصود چون
 ظفرخان را برای پایبوس حضرت شاه فیروز بردند و از حالت
 مقاتلت او پیش شهنشاه گذرانیدند دران ایام حضرت شهریار نیک نام
 در حصار فیروزه بود - حضرت شاه فیروز چون خسروان مشعل گیتی افروز
 دران روز بار عام چون جهانداران عظام بر خلائق خواص و عوام داده
 ابواب عظمت بعظمت کشاده - هر یک از خانان درگاه و ملوک بارگاه
 در محل مرتبه خود ایستاده - و دو چشم سوی نوک موزه خود
 داشته - این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف از حال پایبوس ظفرخان
 از زبان خدمت والد خود علیه الرحمة و الغفران شنید - و دران ایام
 والد این مورخ میان خامان درگاه خدمت میکرد - المقصود خدمت
 والد این مورخ باز نمود که چون ظفرخان را پیش حضرت سلطان
 بردند و در محل حجاب سلام کنانیدند ظفرخان مذکور از نائیر داب

اندیشه که کرد آدمی زاد * تقدیر بعکس آن دگر داد
 مقدمه نهم آمدن ظفرخان از سنارگانو مستغیثانه^(۲)
 برای پایبوس حضرت فیروزشاه

نقل است^(۳) حضرت شاه فیروز مشغول در استمالت حصار فیروزه
 بود و درین باب جد بلیغ مینمود که خان اعظم ظفرخان از سنارگانو
 رسید برای پایبوس حضرت فیروزشاه - چگونه بود آمدن خان مشهور
 راویان صادق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته و جوهر
 گوهر صدق^(۴) بصدق سفته که ظفرخان داماد پادشاه سنارگانو بود که
 او را سلطان فخرالدین می گفتند - و تختگاه سنارگانو از تختگاه پندوره^(۵)
 پیشترست - اتفاقا بعد از بازگشتن حضرت فیروزشاه از مملکت بنگاله
 کرت اول سلطان شمس الدین از آثار کین در بحر سوار شده در میان
 چند روز در سنارگانو رسید - سلطان فخرالدین که عوام او را فخر گویند
 دران ایام در مملکت سنارگانو بیغم بود - سلطان شمس الدین سلطان
 فخرالدین را زنده گرفته و همدران لحظه کشته در مملکت سنارگانو
 قابض گشته - چون سلطان فخرالدین را این چنین حادثه افتاد اعوان^(۶)

(۲ ن) از سنارگانو بحضرت فیروزشاه بمستغاث * (۳ ن) نقل است چگونه
 بود آمدن خان مشهور راویان صادق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف
 گفته که ظفرخان داماد * (۴ ن) مدف * (۵ ن) پندوره و سنگاه *
 (۶ ن) فائز گشته *

طریقهٔ مور و ملج آمد و شد داشتی - برای رفتن و آمدن هر روز
 بوقت مرض نامداد طائفهٔ مکاریان گردوها و ستوران و اسپان موجود
 کرده میآوردند - و منتظر میبودند - بمجرد آنکه شخصی خواستی
 اردهلی بغیرورآباد برود و یا از بغیرورآباد دهلی بیاید در گردون
 و یا در ستور و یا در اسپ چنانچه مصلحت اقتادی سوار شدی
 و چند جیتل کرایه معین بود میدادی - در زمان واحد در مقام
 اختیار خود میسیدی - بلکه طائفهٔ کهاران با دولها ایستاده میشدندی
 هرکرا حاجت بودی در دوله سوار شدی - کرایهٔ گردون در نوبی
 چهار جیتل میسندند - و کرایهٔ ستور شش جیتل - و کرایهٔ اسپ دوازده
 جیتل - و کرایهٔ دوله نیم تنگه - همبرین طریق مدت چهل سال کمال^(۳)
 آن راه مسلوک بود - بیشتر از طایفهٔ مردوران نزدیک شهر و دور در
 کرایهٔ کسی که مسعول میشدند بدین بهانه ایشان را گذشت نیکو
 میشد - سبحان الله اینچنین شهر معظم و معمور و آبادان (که در ربر
 کبودی آسمان هفتم کشور ننگاه با جاه دارالملک دهلی ست)
 تنقدیر ارلی و حکم لم یرلی بچندین انواع خراب^(۴) گشته - و خلایق
 این دیار تنقدیر حصرت کردگار بنهب معان پیوسته - باقی ماندگان
 در اطراف رفته - این همه حکمتهای خداست جای دم رن بیست
 * ادبیات *

حکمی که بپشته شد تنقدیر * آن^(۵) رد نشود بهیچ تدبیر

(۲) میشدند * (۳) کامل * (۴) خراب و بیست * (۵) او *

و زمین سلطان پور و مانند آن - در شهر فیروزآباد چندان کثرت آبادانی بعنایت ربانی شد که از قصبه^(۲) اندبیت تا کوشک شکار آبادان و معمور گشته - و حد قصبه^(۲) اندبیت تا کوشک شکار پنج کوره باشد - درین پنج کوره آبادانی از هریک کوره بکوره کرده بود - خلایق بی علائق خانها ریخته و گج کرده برآورده - چندان مساجد خمس اوقات متبرکات برآوردند که شمردن نتوان - بازارها دور دراز دران از هریک طوائف پرکار - جمله خلق سیر خورده مفرح الحان و فارغ البال همچنین هشت محل مساجد جمع یک مسجد خاص و دو مسجد^(۴) خانجهان یکی پیش در دوم در جاجنکر و یک مسجد نائب باربک و یک مسجد ملک بحر^(۵) شحنه نتهی و یک مسجد ملک نظام الملک و یک مسجد جمعه در کوشک شکار و یک مسجد در اندبیت این چنین هشت مسجد جمع در شهر فیروزآباد بنا کردند و این جمله مساجد جمع بغایت بزرگ - و اینچنین با وسعت که در مسجدی دهگان^(۷) هزار مصلي نماز میگزاردند - عجب آنکه در مدت چهل سال کمال که دور آن شهریار خوش خصال بود میان شهر دہلی و فیروزآباد پنج کوره مسافت می نمود - هر روز بیشتر خلایق برای مصالح خویش از آثار تعلق بیش از دہلی در فیروزآباد رفتی و از فیروزآباد در دہلی آمدی - درین پنج کوره خلایق مذکور هریک کوره

(۲) اندرپت • (۳) جمعه • (۴) ده • (۵) سحر شحنه •

(۶) وسیع - و در دیگرى - جمعه • (۷) ده هزارگان •

که یک مقصود برای جمع کردن این تاریخ این موزخ را همین بود
در آخرین مختصر مشرح نبشته آید *

* اگر کاریست عقبی دارد ای دوست *

* کسی که کار عقبی کرد مرد اوست *

مقدمه هشتم بنای شهر فیروزآباد در کرانه لب آب جون

نقل است که سلطان فیروز را آبادان کردن شهر فیروزآباد در
دل افتاد - برای بنای آن انواب جد کساد - در جوار شهر دهلی
بیشتر مقام چون شهریاران اهل اکرام دیده آخر الامر در کرانه لب
آب جون زمین موضع کاوین اختیار کرده - و بنای شهر فیروزآباد پیش از
روان شدن در لکهنوتی درم کرت بود - المقصود در زمین موضع کاوین
عمارت کوشک آغاز کرده شده - عهده داران عمارت و کاریگران با بصارت
و مهارت دران عمارت مشغول گشتند - جمیع خادان درگاه و ملوک
بارگاه حضرت شهنشاه دران محل خانها گرفتند - شهری بزرگ به پنج
کروهی از شهر دهلی آبادان کردند - چنین گویند هزده مواضع را
زمین در حدود شهر فیروزآباد درآمده - چنانچه قصبه اندبهت و
سرایی شیخ ملکیار پیران و سرایی شیخ ابوبکر طوسی و زمین موضع
کاوین و زمین کتیلهوازه و زمین لهرات و زمین اندهاولی و زمین
سرایی ملکه و زمین مقبره سلطان رضیه و زمین بهاری و زمین مهرله

اختیار افتد - خدمت ^(۲) خواجه فرمودند که اختیار دعاگو همین مقام هانسی ست که مقام جد و پدر این دعاگوست - و این مقام هانسی بزرگان این دعاگو را داده اند ^(۳) خدمت شیخ فریدالدین و خدمت شیخ نظام الدین قدس الله سرهم - چون خدمت شیخ این چنین جواب گفتند سلطان فیروز فرمود که بغایت ^(۴) پسندیده ست خدمت شیخ را هم در هانسی ^(۵) میباید ماند - امید اینست که از برکت ^(۶) قدم خدمت شیخ شهر حصار فیروزه آبادان ^(۷) گردد و هم سلامت ماند - سبحان الله آنکه از زبان سلطان بیرون آمد که از برکت ولایت شما سلامت خواهد ماند درین دور آخرین و طور پسین که ملاعین در مملکت ^(۸) دارالملک دهلی بتقدیر ازلی ^(۹) ناخته خلایق را نهب و تاراج کرده اموال اسلامیان و اقمایش ذمیان و اسباب امانیان غارت گردانیده خلایق شهر هانسی بطفیل خواجه این مورخ سلامت مانده - و خلایق شهر حصار فیروزه نیز آنقدر که درون حصار شهر هانسی ^(۱۰) درآمدند بکرم آله و عنایت الله تعالی از برکت ولایت حضرت خواجه سلامت رها شده انشاء الله تعالی و بعون آله بیان سلامت ماندن خلق شهر هانسی بقوت اظهار کرامت حضرت خواجه این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف

(۲) شیخ فرمود * (۳) داد خدمت شیخ فریدالدین و خدمت

شیخ نظام الدین ست * (۴) نهایت * (۵) می باید بود * (۶) قدم

شیخ * (۷) آبادان و معمر * (۸) در دارالملک * (۹) الله *

(۱۰) شهر هانسی مبارک * (۱۱) و بعون الله *

رسیده بود - چون حضرت فیروزشاه سر دران خانقاه معظم و مکرم کرده خدمت شیخ نورالدین قدس الله سره العزیز خواستند تا از سر سجاده برخیزند - و چند قدم استقبال کنند - سلطان فیروزشاه خدمت شیخ نورالدین را سوگند داد تا از سر سجاده فرود نیایند چون بعد از ملاقات و مصافحه با برکات هردو پادشاه برگزیده درگاه آله یکجا نشستند خدمت خواجه بر آئین مشائخ و عطا و نصیحت گفتند - بعد گفت و شنود معهود سلطان فیروزشاه مقبول حضرت ودود کلام چون خسروان عظام آغاز کرده - و فرموده من بنده شهر حصار فیروزه برای منافع اسلام و آسایش کافه انام آبادان گردانیده ام - اگر خدمت شیخ بمرحمت و شفقت در شهر حصار فیروزه ساکن شوند و شهره انسی هم نزدیک است از ده کروهی بیش نیست برای خدمت شیخ خانقاهی بنا کرده شود - و خرج خانقاه برای صادر و وارد معین کرده آید - و چون قدم خدمت شیخ در حصار فیروزه در آید امید از کرم الله تعالی آن ست که از برکت قدم خدمت شیخ آن مقام ارتکبات گردش ایام سلامت ماند - و آبادان و معمور گردد - خدمت شیخ بازنمود که ماندن دعاگو در شهر حصار فیروزه بحکم فرمان و یا باختیار دعاگوست - درین محل سلطان فیروز فرمود - مبادا که من بر شما حکم کنم - اگر خدمت شیخ را

(۲) هردو برگزیده درگاه الله (۳) بعد از الخ • (من) راه گذران •

(۵) کرده ام • (۶) از ده کروه • (۷) مقرر گردد • (۸) اعرام •

برای این اخبار تعیین میشدند تا ایشان در کرانه‌های هر یک جزیره بگردند - ^(۲) القصه چون حضرت فیروزشاه شنیدید که ^(۳) آب سیلاب جویها جهان تا جهان گرفت و از مغرب تا مشرق رفت بغایت خوش گشتی ^(۴) و در جامه ننگجیدی - و اگر مبادا دیه‌ی از قریات املاک خراب گشتی ^(۵) حضرت فیروزشاه چون خسروان صاحب کلاه با ارج جاء بران عهده‌داران ^(۶) تقنی بسختی ^(۷) کردی - در عهد فیروزشاه بکرم الله آبادان و معمور گشته بود *

هر جا که ^(۸) خرابه گشت آباد * بیغم شمه کس بعیش خوش شاد
هر جا که نبود آب را برئی * کردست دران زمین روان جوئی
ارضي که گهی نکشته احیا * باغات بگشت و کشت آنجا

مقدمه هفتم ملاقات کردن سلطان فیروز با خواجه

بیننده^(۲) رنج را چیزی حق سعی حاصل آید یا نه - جمیع اسانده
 متفق شدند و گوهر^(۳) صدق را بصدق سفتند - گفتند که صاحب
 بیننده^(۴) رنج را و سعی کننده را حق شرب آید - یعنی ارده یکی
 مع هذا حضرت فیروزشاه حاصل آن حق شرب به تمام در املاک
 خویش در آورده و هم همچنین آن شهریار طالب دین چون خسروان
 پیشین دیهای بسیار در زمین اموات آبادان گردانیده داخل
 املاک کرده حاصلات آن مقامات باسم علما و مشائخ معین گردانیده
 و اربیت المال خارج داشته - و آنرا در سهام معین کرده - دران ایام
 در چیز داخل املاک بود - یکی حاصل حق شرب دوم محصول
 موبات احیا - مواربی^(۵) دو لک تنکه در املاک حضرت فیروزشاه
 جمع آمد - سبحان الله آنقدر املاک که سلطان فیروز داشت در شهر
 دارالملک دهلی هیچ پادشاهی نداشت - تا کار بسیاری املاک
 بجائے رسید و مرتبه آنجا رسید که عهده دران املاک خاص علیحده
 تعیین شدند - و خزانه املاک علیحده داشتند - چون ایام برشکال
 درآمدی و نارائها بکمال باریدی از پیش تخت فیروزشاهی بعضی
 ملوک مخصوص تعیین میشدند - تا ایشان در کرانهایی هر یک جو
 بگردند - و اخبار بیاورند که آب سیلاب^(۶) ارکجا^(۷) تا کجا رسیده
 بارها درین کردارها پدر و لودر این موزخ از پیش سلطان فیروزشاه

(۲) صاحب سده رنج را الخ • (۳) و جوهر گوهر صدق را • (۴)

سده رنج • (۵) موارنه • (۶) آمدند • (۷) تا کجا •

ایفهمه اثر قبول خیرات فیروزشاه و دعاے خلق می‌کشود *
* ابیات *

یارب بکرم تو سایه خویش * داری سر خلق از جهان بیش^(۲)
جاوید به تخت و تاجداری * مطلوب دلش بشه سپاری

مقدمه ششم استقامت املاک

نقل است چون حضرت فیروزشاه بتوفیق آله هردو شهر بر طریق
برو بحر آبادان گردانید یکی فتح آباد که از حالت مقاتلت او در
قسم اول باز دیده آمد دوم شهر حصار فیروزه که شرح مقدمه
آن سابق نوشته شد درین هردو جویهای بسیار و بیشمار در آورده
میان هشتادگان و نودگان کروه کروه درین مقامات رسانیده^(۳) - و درین
مسافت همه قصبات و قریات بود - چنانچه قصبه جنید و قصبه
دهانرته و شهر هانسی و تغلق پور عرف سپدم - در هریک قصبه
و مواضع از آبهای این جویها منافع بسیار حاصل شدن گرفت
درین محل حضرت فیروزشاه گفت تا تمام قضات و علمای احسن
صفات و مشائخ اهل برکات بلاد ممالک را جمع کنند - و از ایشان
فتوی طلبند - که اگر شخصی برنج^(۴) نفسی و مالی جویهای آب
از لب آبهای غرقاب روان کند و در حدود و قصبات و قریات
آن جویها جاری گردد و ساکنان آن مقامات را نفع بسیار حاصل آید

(۲ ن) بر * (۳ ن) رسیده - رسانید * (۴ ن) برنج و مال *

بسیار اشجار بید شمار نهال کنانید - چنانچه ار هر جنس میوه دران باغات
 بار گرفته - سدابهل و چنبري و نارنگ و سکندر اول^(۳) - و گلهای از هر جنس
 و نیشکر بسیار و بید شمار چه از جنس نیشکر سیاه و چه پوندآ - اگر کسی
 پوست نیشکر بدنندان دور کرد^(۴) - از غایت نرمی تا تنه نیشکر
 رسید^(۵) - و البته پیش ازین در زمین حصار فیروزه فصل خربف شد^(۵)
 و فصل ربیع وفا نکرد^(۶) - زیرا که گندم بغیر آب نشود - چون حضرت
 فیروز شاه آبهای فراوان در جویهای بی پایان در زمین حصار فیروزه
 برده هر دو فصل برفا کامل گرفت - و پیش ازین در عهد سلاطین
 ماضیه انار الله برهانهم آن سمت را در دفاتر و دواوین شق هانسی^(۶)
 میزدشتند - چون شهر حصار فیروزه برفا کردند سلطان فیروز فرمود اریں
 تاریخ بار شق حصار فیروزه نویسند - اقطاع هانسی و اکروده^(۷) و فتح آباد
 و سرستی تا سالوره^(۸) و خضر آباد و اقطاع دیگر بتمام داخل شق
 حصار فیروزه کردند^(۹) - المقصود شهره معظم گشت - معمور و آبادان
 و مزارع شد - و شقداری حصار فیروزه بعهده ملک دیلان کردند
 چون آبهای فراوان و جویهای بی پایان در زمین حصار فیروزه درآمد
 آبهای بسیار جمع شد - هر که خواستی نزدیک گشت و یا باغ خود
 چاه پخته بکاره بمجرد آنکه چهار گز زمین کافتی آب پدید آمده

(۲) چنبري • (۳) سکندر اول • (۴) وا کردی • (۵) ()

در آن زمین • (۶) و آئین (۷) آکرو • (۸) ستاپوره • (۹) ()

همان نگاهبانان در آمدند - و ازان تاریکی بیرون آوردند - حاصل ازین آنست که چون حضرت شاه فیروز مثل سلاطین مشعل^(۱) گیتی افروز این چنین کوشک با حکمتها برآورده همچنین در حریم شهر حصارفیروزه مانند کوه فیروزه جمله خانان عظام و تمام ملوک اهل احترام و امرای اهل اکرام و جمیع اشخاص خاص و عام با اهتمام تمام خانها برآوردند - و محلهای خوب و پاکیزه راست کنانیدند مع^(۲) هذا چون حضرت شاه فیروز دران زمین بغایت و بی نهایت بی آبی دید در دل مبارک گذرانید که درین محل آب میباید رسانید حضرت شاه درین کار خود قصد نموده ابواب جد و جهد کشود - از در لب آب جویها آورده در زمین حصارفیروزه انداخته - یک جوی از لب آب جون کشیده - و جوی دوم از دهان^(۳) لب آب ستلج آورده - از لب آب جون چنانچه جوی رجیو^(۴) و جوی الغخانی دهان^(۵) این هر دو جوی از اتصال کرنال بیرون آورده میان هشتاد کوه کوه در شهر حصارفیروزه برده - خدمت والد این مورخ (که دران ایام میان اهل اختصاص آن شهریار عظام در محل درون خدمت میکرد و عهده^(۶) شب نویسی خواصان داشت) برین مورخ باز نمود که حضرت فیروز شاه مدت درو نیم سال در بنای شهر حصارفیروزه اشتغال داشت - و تمام خلق هم درین کار کوششی مینمودند - حضرت شاه فیروز با خوشی و خرمی شهر حصارفیروزه بنا گردانید - باغات

(۲) آبها * (۳) رجیو * (۴) مشغول بوده *

و انصار مملکت در آنکها تعیین شده - هر یک تن دران چمن در آنکها
 بخویش از تاثیر خوف بیش بجد تمام در عمارت مشغول شدند - چون
 حصار مرتب گشت و مدتی هم درین مشغولی گذشت سلطان
 فیروزشاه بالهام آله آن حصار را شهر حصار فیروزه نام داشت - بعد از
 مرتب شدن حصار خندق^(۴) کاریدند اینچنین که بعد از کاریدن^(۵)
 از ته خندق و با هر دو بازوی خندق ریخته برآوردند - و بالای
 بازوهای خندق کفگیر بستند - و یک حوض بزرگ و غدیر لانظیر
 درون حصار در آوردند - و آب آن حوض درون خندق انداختند
 چنانچه ارسال تا سال دیگر آب آن حوض درون خندق جاری بودی
 و درون حصار یک کوشک برآوردند که در جهان هیچ کسی بانجسس
 بسی آنچنان کوشک را نشان نداده - چندین محل دران کوشک
 محل نشستن بارجا نهاده با تکلف بسیار برآورده - و حکمتهاے
 بیشمار درو داشته - یک حکمت دران کوشک این بود اگر کسی
 با فراست بسی درون کوشک محل فرود آمد - چون چند محل
 گشتی در میان آن رسیدے - محل میانہ فرود کوسب بغایت تاریک
 با مقام باریک - که اگر نگاهبانان آن کوشک رهبری نمیکردندی ازان
 تاریکی بیرون آمدن ممکن نبودے - چنین گویند وقتی فراشی^(۶)
 تنها دران مقام درآمده بود - چند روز غائب شده - بعده

(۲ ن) راه • (۳ ن) بجد اتمام عبارت • (۴ ن) گافتند • (۵ ن)

گافتن • (۶ ن) گویند - بلا چنین •

لر اس بزرگ - دزم لر اس خرد - در لر اس بزرگ پنجاه کهرک و در
 لر اس خرد چهل کهرک داخل بودند - و در آن زمین البته هیچ
 دینیهی بغیر کهرک نباشد - ^(۳) چون حضرت شاه فیروز زمین حدود
 لر اس بزرگ دید بغایت پسندید - و این لفظ از زبان مبارک
 برکشید - اگر درین محل شهر آبادان کنند چه خوب باشد - زیراچه
 در آن زمین بحکمت رب العالمین همیشه بی آبی بود - بلکه در
 هوای تابستان چون راه گذران از عراق و خراسان در آن محل
 میرسیدند چهار جیتل سبوی آب ببهامی خریدند - یعنی بی آبی
 در آن زمین اینچنین بود - سلطان فیروز شاه همدران محل فرمود که
 از حضرت رب العالمین امید میدارم چون من بنده امیدوار بامید
 حضرت پروردگار درین دیار برای منافع مسلمانان نیکوکار شهری
 بنا کنم خدایتعالی بقدرت اعلی درین زمین آب نیز پیدا آرد
 حضرت شاه فیروز همدران زمین نزل فرمود - و درین کار بیکیبار کوشش
 نموده بنامی شهر آغاز فرمود - سلطان فیروز شاه خوش خصال چند سال
 باهتمام خانان درگاه و ملوک بارگاه مشغول شده سنگهای کهنسار را از
 کوه نرسای آورده چونه پخته با کهور ^(۸) آمیخته حصاری بزرگ بطول
^(۷) کوه نرسای آورده چونه پخته با کهور ^(۸) آمیخته حصاری بزرگ بطول
 بیکد و عرض بیعد و ارتفاع بلند آغاز کرده - هریک از اعوان حضرت

(۲) کداس - در دیگر - کداس * (۳) یعنی * (۴) آبادان *

(۵) فرمایش شهر آغاز شد * (۶) کهرسل * (۷) نرسا *

(۸) کهور سنگ *

کشادند *

* ابیات *

یارب ز جمال این جهاندار * آشوب گزند را نگهدار
 هر در^(۲) که زند تو سار کارش * هر جا که رود تو باش یارش
 راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیق روایت کرده
 که حضرت فیروزشاه کرت اول (که مهم لکهنوتی کرده و دست قوت
 بر شاه بنگاله برآورده) مدت یارده ماه جانب لکهنوتی بود - و بعد
 یارده ماه سست دهلی مراجعت نمود *

مقدمه پنجم بنای شهر حصار فیروزه

نقل است چون سلطان فیروزشاه با فتح و فیروزی بعنایت ربانی
 در شهر آمد چند سال متواتر سواری در حرم دهلی کرد - این
 مورخ از بیان خدمت والد خود شنید که سلطان فیروزشاه بعد از
 آمدن از مملکت بنگاله دو و نیم سال طرف حصار فیروزه بود - و برای
 استمال مملکت انواع جد می نمود - و ابواب احسان بسوی
 ایشان میکشود - و بنای شهر حصار فیروزه همداران ایام بود - هر بار که^(۳)
 سلطان فیروز در شهر آمدی چند روز^(۴) معذور ماندی باز همانجا
 رفتی - چون شاه فیروز را اتفاق بنای شهر حصار فیروزه در دل انتاد
 در محلیکه شهر حصار فیروزه آبادانست پیش ازین بحکمت
 حضرت رب العالمین دران مقام در دیده بزرگ آبادان بود - یکی
 (۲) در هر که • (۳) شهر فیروزه • (۴) هفتاد روز •

پرتدبیر در شهر دهلی نائب غیبت بود - و در محافظت مملکت
 جد می نمود - و در فتحنامه این بیت بود * * بیت *
 چه لشکر میکشی بر قلب عشاق * صف مغلوب را هوئی بسندست^(۳)
 چون فتحنامه با کام دوستان در غم دشمنان در دهلی نزد خان جهان^(۴)
 رسیده دران روز خلأئق را شادی عام افزوده - یکی فرحت فتح
 بنگاله - دوم فرحت سلامتی ذات سلطان فیروزشاه - و لشکر منصور
 در شهر دهلی بیست و یکروز طبایعی شادمانه نهگانه زدند - چون
 سلطان فیروز نزدیک شهر رسید خان جهان اسبابهای بسیار و خدمتی
 بیشمار موجود گردانید - و شش قبه بستند هنوز فیروز آباد آبادان
 نگردیده بود - دران روز که سلطان فیروز در شهر دهلی درآمد چندان^(۵)
 بیرق جمع شد که در گفتار و شمار نیاید - این جمله باستقبال شاه
 رفته - و رسوم بیرق در عهد سلاطین ماضیه نبود - این نیز وضع خاصه^(۶)
 فیروزشاهیست - روزیکه سلطان فیروزشاه درون شهر دهلی درآمد
 چهل و هفت فیل فتح لکهنوتی را رنگ کرده و عمارتها و جلهای
 نرمینه انداخته پیش فوج حضرت شاه کرده درون شهر درآوردند
 بوقت درآمدن شاه جمله خلأئق از صغیر و کبیر و از جوان و پیر
 از مرد و عورت مملکت برای تماشای حضرت سلطان والی سلطنت
 استقبال نمودند - هر همه زبان بدعا و ثنای حضرت فیروزشاه

(۲) ن مدبر * (۳) ن پسند * (۴) ن بر * (۵) ن نکرده بودند *

(۶) ن یافته نبود *

مقدمهٔ چهارم بازگشت سلطان فیروز

سمت دهلی

نقل است که چون^(۲) حضرت فیروزشاه را بعفایت الله تعالی فتح بنگاله دست داد هر یک^(۳) و ضیع و شریف در راحت افتاد - درین محل فرمان از پیش خسرو جهان صادر شد که سرهای کشته شدگان سوار و پیاده بنگاله جمع کنند - هر آنکس که سری از سران بنگالیان بیارد آنکس را در هر سری یکان تنکه نقره بدهند - جمله خلق لشکر بیک حمله درین کار قصد نمودند^(۴) - و سرهای کشتگان میآوردند و انبار میکردند - و تنکهای نقره میبردند - درین محل که شمار کرده یک لک و هشتاد هزار سر آدمی بلکه چیزی زیاده آمد زیراچه هفت کوره کشش برکشش تمام روز شده بود - حضرت فیروزشاه چون سلاطین^(۵) اهل گاه با اوج جاه ایستاده، میدید - و بدان کشتگان بعبرت می نگرید - و هر بار رخ بسوی اصحاب خود میگردانید - و آب از چشم مبارک میدوانید - و آه از سینه میکشید - و میگفت که این مسکینان و بیچارگان از سبب تعلق نان بدین روز گرفتار شدند اگر سبب تعلق شکم نبود و اندیشهٔ عیال و اطفال پیش نیامدی بدین روز گرفتار نمیشدندی - چنانچه مناسب این حال خواجه

(۲) که چون سلطان را بازگشت بنگاله دست داد • (۳) هر یکی •

(۴) قصدی • (۵) سلطان •

جهاندار با فتح دمسار گشت • شبانگه 'بآرامگه' باز گشت •
 آری عجب اسراری در قسم ملکی و آئین جهانداري: ار وجود
 خان اعظم تانارخان علیه الرحمة و الغفران همدان مکان فعلی در
 وجود آمده که حضرت شاه فیروز را بغایت خوش آمد^(۱) - گفته اند
 که دران جنگ تانارخان چون نهنگ بمثل پلنگ دنبال شاه بنگاله
 افتاده ابواب کوشش بیش کشاده - چنانچه سلطان شمس الدین ار
 هیبت تانارخان رخ بگریز نهاد - خان اعظم نزدیک رسیده خواست
 تا تیغ بر رو گذار کزد - آخر الامر اندیشه کرده تیغ نه انداخت و ار
 دنبال از عمداً باز گشت - چون بعد ار آرام جنگ حضرت فیروز شاه
 ار خان اعظم تانارخان پرسید چون شما بر سلطان بنگاله^(۲) آنچنان
 قادر گشتید تیغ بر آورده بغیر گذار کردن چه سبب باز گشتید
 تانارخان چون دستوران خسروان عجب جوابی گفت - و جوهر
 گوهر ملکی سفت - یعنی بر تاجداران تیغ انداختن کار من نیست
 اشجار این آثار و اسرار این کردار^(۳) در ضمن نفسست - بدین اندیشه تیغ
 گذار کرده نشد - چون اسرار این انوار تانارخان نیکو کردار پیش
 حضرت جهاندار از زبان گهربار بیرون داد حضرت فیروز شاه را بغایت
 خوش آمد •

• 'بالغ عقل را' بے 'یابی' • 'بالغ ملک' کم کسی 'یابی'

(۱) 'آرام' بآرام خود • (۲) 'بنگالیان' • (۳) 'آوار' در ضمن ملکی

من است •

مستورات و سرپوشیدگان مخدرات (که درون حصار اكداله بودند) چون آمدن حضرت فیروزشاه فرود حصار شنیدند بالاي حصار برآمدند و بدیدن سلطان فیروزشاه دامنها از سر خود فرود آوردند - و سربرهنه کردند - و از غایت اضطراب زاري آغاز کردند - چون حضرت فیروزشاه ایشانرا بدین حال دید و مقال ایشان شنید این لفظ از زبان خود برکشید - گیرم که من درون شهر درآمدم و مسلماني چندي را بدست آوردم و این ملک گرفتم و درین مملکت خطبه بنام من خواندند چون من درون این حصار درآیم و بدین مسلمانان قوت نمایم چندین عورات مستورات مخدرات بدست ناهلان گرفتار گردند فرداي قیامت آمنا و صدقنا پیش کرسی قضا چه روی نمایم - پس میان من و طائفه مغل چه فرق باشد - درین محلّ خان اعظم تاتارخان مکرر تقریر کرده که ملکی بدست آمده نباید گذاشت - حضرت شاه فیروز کلام از عالم ملکی برداشت که چندین سلاطین دارالملک دهلي درین ملک رسیدند و این ممالک را بدست آوردند هیچکس از آثار هوشیاری بسی درین زمین نمانده - بدان سبب که زمین بنگاله زمین (۳۳) رجاله است - و امیران این مقام بکوشش تمام درون جزائر آب بسربردند (۳۴) برین وجه مخالفت متابعت سلاطین دهلي کردن مصلحت نیست (۳۵) اندیشه ملکی برین است - حضرت فیروزشاه بالهام آله بدین اندیشه بازگشت - و اكداله را آزادپور خطاب کرد *

* بیت *

(۳۲) برین * (۳۳) و حل * (۳۴) جزائرات * (۳۵) بر من وجه الخ *

خانان و ملوک زبان بدعای شاه کشاده - چهل و هفت پیل چون
جوش نیل زنده بدست آمده - و سه پیل کشته گشته - شاه بنگاله
بآن قوت و کمال با هفت سوار گریخته - لشکر او بتمام و کمال در تفرقه
افتاده - چنین گویند دران لب آب (که حضرت شاه فیروز نزل
فرموده بودند و از اكداله هفت کوه می نمود) افواج حضرت فیروز شاه
چون گردان هواخواه دنبال لشکر بنگاله کردند - شاه بنگاله بهزار حيله
رفته - سوار و پیاده جرار او چندان کشته شده که ^(۳)طریق خرمنهاي غله
از کشته شدگان برآمده - بلکه ^(۴)بعضي را بیان گفته که ار غایت ^(۵)کوشش
بسیار و نهایت کشتن بیشمار زمین آن مقام نموده نمیشد *

• ابیات •

آورد چو عزم در فرودست * کردست سپاه شمس دین پست
بکرفت بجنگ چون چهل پیل * بنمود مراجعت به تعجیل
در چشم نیامد آنهمه گنج * تازو نرسد بمؤمنان رنج
شاهی که بجنگ خصم تنها * بی سر بگنی ^(۶)هزار تنها
معهدا چون سلطان شمس الدین گریخته فرود حصار خود رسیده
کوتوال حصار بکوشش بسیار دروازه داده - و درون شهر اكداله دیر
سلطان فیروز گردید ^(۷) - درین محل را بیان مدقق گفته که جمله عورات

(۲) یعنی • (۳) خرم خرم خرمنهاي غله از کشته شدگان

برآمد • (۴) بلکه را بیان روایات گفته • (۵) کشت • (۶) ن

نکند • (۷) گردانیده •

و این لفظ از زبان خود برآورد که حضرت آله این بدخواه را برای فتح حضرت شهنشاه درآورده - سلطان فیروز گفت امید از کرم آنست

که همین زمان شمسی بدست آید * بیت *

بیاران خود گفت کاین صید خام * کجا جان برد چون در آید بدام
القصه بعد قتال بسیار و خونریزی بیشمار از آثار اضطراب سلطان
شمس الدین مکار روی بفرار نهاد^(۲) - و بفرمان کرد کار و تقدیر نمایند
لیل و نهار جانب شهر خود رفت - راوی مصدق گفت بمجرد آنکه

خان اعظم تانارخان با افواج گران از قلعه سلطان زور کرد و از میسر
و میمنه ملک حسام^(۳) نوا و ملک دیلان زور^(۴) آورد گردیدند لشکر بنگاله

ارپندده تا اكداله بتمام گریخته - تانارخان با قوت بی پایان دنبال
شاه بنگاله کرد - هرچند که تانارخان گفته ای شمس سپاه رو

کجا میروی - مرد^(۵) را میبایست که بروی مردان پشت نهد - زمانی
یستاده شو تا قوت بجهای فیروزشاهی به بینی - سلطان شمس الدین

چنان گریخت که پروای کسی نکرد * مثنوی *

مرو تا نبرد دلیران کنم * درین رزمگه رزم شیران کنم

به بینیم کز ما بلندی کراست * دریفکار پیروزمندی کراست

بترس ارچه شیرین ز شیرافکنان * دلیری مکن با دلیرافکنان

معهدا سلطان فیروزشاه را بکرم حضرت آله فتح روی داده - جمیع

(۲ ن) شکست * (۳ ن) حسام الدین نوا * (۴ ن) آوردند * (۵ ن)

مرو بایست روی مردان بین *

حرکت کرد؛ لشکر ما را به تعبیه از درون حصار بیرون آورده - اما آنچه حکم خدا و تقدیر حضرت علیاست همان خواهد شد *
 پس در میان افواج شاه دنگاله و افواج ملک حسام‌نوا قتال افتاد^(۲)
 از میسره ملک حسام‌نوا نیز دست پست کشاد^(۳) - هر یک مبارز
 دست بر سلاح نهاد - و طغاب قتال را تاب داد - هنوز میسان
 افواج شمسی و میان افواج ملک‌نوا در آویر نسل^(۴) لشکر شاه پرویز
 میسد که از طرف میمنه ملک دیلان نیز قصد نمود - هر یک عاری
 چون مبارزان سراندازی انواب خونریزی کساد - میان مریقی
 حکم رب المشرقین و رب المغربین قتال بکمال رمت - چنانچه
 کار از بهر گذشت - هر یک کایو چون سنان نیز تیغ بدست گرفته
 چون کار از تیغ نیز نگذشت کار در آویر بجائی رسید و سمرند کشید
 که پهلوانان جانبی و عاریان طرفین دست در کمر یکدیگر کردند
 و میان جویش از تاثیر بیش در قتال شدند - چنانچه مناسب
 این حال اقوال خواجۀ نظامی خوش^(۵) مقال است * * ایات *

در آمد معریس از سیاه * رماه نف تیغ بر شد دماه

چنان آمد از هر دو لشکر عربو * کران هول دیوانه شد معر دیو

درین محل خاں اعظم تاتارخان روی نسوی سلطان میزور کرد

(۲) همدین میان افواج شاه دنگاله را تا افواج ملک حسام‌نوا قتال

افتاده * (۳) دست داشت * (۴) آب * (۵) ملک

حسام‌الدین نوا * (۶) چون * (۷) شیرین *

چون تاجداران گیتی پناه لشکر خود را بیدارسته درین کار کوشش
 بیش گماشته افواج جلیس^(۲) خویش را در سه محل داشته - در میمنه
 ملک دیلان میرشکار با سی هزار سوار - و در میسره ملک حسام‌نوا
 اهل اختیار برابر او نیز سی هزار مرد کارزار - و در قلب تاتارخان
 خوش کردار در فوج او نیز سی هزار سوار کذا آور و نامدار - و حضرت
 شاه فیروز درین هرسه فوج خود میگشت - و الفاظ دلداری چون
 خسروان میگفت - و هریک تن (که دران انجمن بود از زمره
 گردان جهانگرد و فرقه کذا آوران گیتی نورد) در آهن و فولاد غرق - و درین
 هرسه فوج پیلان قسمت شدند - و مراتب خاص تمام ایستاده کرده
 تمام نشانها کشاده - و مراتب جمیع خاندان و ملوک دران روز برابر^(۳)
 مراتب حضرت فیروزشاه آوردند - پانصد نشانه یکجا جمع شده بود - مع هذا^(۴)
 حضرت فیروزشاه مستثنی دران حالت مانند سلاطین اهل جلالت^(۵) اسلحه
 مرتب در تن خود پوشیده و چتر پادشاهی چون آئین شاهنشاهی
 دور داشته - القصه این تمام طبل و دمامه مراتبها بیکبارگی فرو کوفته
 در میان دو لشکر هراهر^(۶) خاسته - چون سلطان شمس‌الدین^(۷) افواج
 جیوش حضرت فیروزشاه را بسان^(۸) افواج بحور آراسته دید بر خود^(۹)
 چون برگ بید لرزیده با اصحاب خود گفته که با ما آن قلندران

(۲) جیش * (۳) زیر * (۴) آورده * (۵) جلالت *

(۶) چراچر * (۷) شمس‌الدین دندی * (۸) چون * (۹) ن

بجبار فیروزشاهی توسیده بر تن خود چون برگ بید لرزیده *

شمس‌الدین و بدست آمدن نجات‌ییل و کشته

شدن یک لک^(۲) و هشتاد هزار مرد نیک ننگاله

نقل است چون سلطان شمس‌الدین شنید که سلطان

میروار بطریقه گریختگان رح بجانب دهلی نهاده عنان نسوی

مراجعت داده درین محل بعضی راویان گفته که حضرت فیروزشاه

رخت ایستاده گذاشت - و بعضی روایت کرده که حضرت فیروزشاه

مرمود نا در بعضی رخت بنگاه آتش روند - چنانچه آتش روند

و بارگشتند - المقصود سلطان شمس‌الدین با ده هزار سوار صاحب

کین و دولک پیاده چون پیادگان سبکتگین و پنجاه پیل چون مهات

پیلان خامان چین در تعاقب شاه میروار طالب دین میروار آمد

و حضرت میروار شاه با جیوش دولتحوا در منزل هفت گروهی

رسیده بود - و انتظار می نمود - دران مقام (که لب ایست غرقاب

و آن لب آب پایاب کشیده^(۳)) بنگاه^(۴) حضرت فیروزشاه دران پایاب

گدار میشد - ناگاه همدرین میان شاه بنگالیان رسیده ناچ نه گروهی

کشیده نسوی لشکر حضرت فیروزشاه دوید - اخبار این آثار و گفتار

این کردار نکوش حضرت میروار شاه پرکار رسانیدند - و درین جمله باز نمودند

که شمس رندی^(۵) ار تائیر لوندی^(۶) با لشکر فراوان و رجال بی پایان^(۷)

با پیلان کره پیکر چون رهران افسر نمودار گردیده - حضرت فیروزشاه

(۲) یک لک اهل نیک و ننگاله • (۳) پایان • (۴) ننگاله •

(۵) شمس • (۶) تائیر • (۷) رجال •

با زور می‌رود - پانصد منی سنگ بزور آب چون سفال غلطان
 می‌رود - معه‌ذا درین محل آن شه‌ن‌شاه مستثنی فرمان فرمود
 تا فرودست و بالا دست^(۲) از پایاب پیلان ایستاده گشتند - تا خلق
 لشکر نآسانی بگذرد - پیلان جانب بالا دست برای آن ایستاده
 کرده^(۳) تا زور آب کم شود - و طناب‌های ریسمانی در پیلان بسته
 فرودست برای آن داشته تا هر که غرق آب شود دست در طناب
 زند - معه‌ذا چون لشکر سلطانی بعنایت ربانی گذارای آب کوسی^(۴)
 شد و سمت سلطان شمس‌الدین کوه گران^(۵) آورد سلطان
 شمس‌الدین شنید که لشکر بالا دست فرود جیارن^(۶) بر لب آب
 کوسی شده - از غایت خوف و نهایت هراس سلطان شمس‌الدین
 با جمعیت بی‌قیاس درون اكداله خزید - بعضی راویان بدین مورخ
 ضعیف گفته - درانوقت که لشکر سلطان گذارا میشد سلطان فیروزشاه
 رای جیارن^(۷) را چتر داده - المقصود سلطان شمس‌الدین شهر پندره
 خالی کنانیده در اكداله خزید - سلطان فیروزشاه سمت اكداله
 دوید - و آن مقام را باهتمام تمام محاصره گردانید - و گرد بر گرد
 لشکر خود کنگره^(۸) بندانید - و خندق کاوانید - هر روز افواج^(۹) سلطان
 شمس‌الدین از درون اكداله بیرون می‌آمدند - و نموداری میکردند
 ازین جانب لشکر سلطانی از آثار عنایت ربانی بزخم چوبه نیر غریل

(۲) دست آن * (۳) کنند * (عن) لب آب * (۵) کومال گران *

(۶) وزین * (۷) راه جسارت * (۸) کنگره بندایند * (۹) خروج *

مقدمه دوم رسیدن سلطان فیروز در لکنوتی -

و محاصره کردن^(۲)

فصل است که شاه فیروز با نصرت و بهروز میان اقالیم هندوستان گردیده^(۳) در بنگاله با قوت کمال در آمده - لشکر سلطان شمس الدین نیز در محلی که لب آب بودی قوت خود نمودی - چنانچه لب آب سره و گنگ و لب آب کوسی^(۴) و غیر آن - و جیش سلطان فیروز چون جیش شاه پرویز کشتیهایی بند کشا که رول کرده بودند طایفه گردان و گند آوران با تیرهایی گران و سنان درفشان در کشتیهایی نشستند - نزخ چوب تیر و تیر ناوک بی نظیر باز میگرفتند / پس چون سلطان فیروز شاه با جیش هواخواه در کرانه لب آب کوسی رسیده دران محل قدری آرمید - یک لحظه^(۵) عنان سمند دولت کشید - زیراچه در لب آب درم شمس الدین^(۶) با لشکر بی پایان ایستاده بود - گذار شدن دشوار مینمود - سلطان فیروز شاه موازنه صد کوره رمین بالادست کوسی رفت - فرود جیارن^(۷) گذشت در محلی که دهانه لب آب کوسی اردزون کوه بیرون آمده است دران محل پایاب کشیده * راویان شریف بدین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف بروایات لطیف گفته که دران محل آب

(۲) محضر • (۳) کرده • (۴) در زمین بنگاله • (۵) کوهی •

(۶) لحه • (۷) سلطان • (۸) گرفت الخ •

بلغای بارگاه بادشاهی بالهام آلهی نثار چتر نر بلاد ممالک دهلی
 وضع کرده - بدرگاه^(۲) والا جاہ * (ایضا ۲)

قسم دوم بیان لکهنوتی دو کرت سواری سمت
 جاجنگر و نگرکوٹ

مژده مقدمه^(۳) اول روان شدن سلطان فیروز سمت لکهنوتی
 اول کرت سنجری برابر رگاب روان کرده و موازنه
 یکہزار کشتی بند کشا در گردن
 کہاران میرفت

درین محل راویان صادق و مخبران مصدق برین مورخ ضعیف
 مس سراج عقیف باز نمودند - کہ موازنه هفتاد هزار^(۴) از خانان و ملوک
 آمدی - بدین طریق فیروزشاه^(۵) باعزاز و اکرام و ارادت تمام سمت
 گالہ روانہ شدہ - ہر بار حضرت شہریار نیکوکار رخ بجانب مقربان
 رگاہ و اہل اختصاص بارگاہ کردی - و دست مبارک خود بر محاسن
 برد فرود آوردی - و این بیت فرمودی *

همین گویم و باز گویم همین * مجنبن مرا تا^(۷) نجذب زمین
 مقصود از کرم آلہ سلطان فیروزشاه در حرم لکهنوتی رسیدہ - و خان جهان

در شہر دہلی ماند *

(۲) و ماہ و جاہ * (۳) مقدمہ روان * (۴) دہلیز ازان * (۵)

حضرت فیروز شاہ * (۶) باداب و وزارت تمام * (۷) نخفتد *

(ایضا ۲) صحیح البیاض *

بیست و یک سکه برین جمله اند - خطبه^(۲) - تحت - هندلی *
 مهر بر عقیق - طعرا در توقیع و تدلیع - منگس ران - نانگ پاس *^(۳)
 درعه - غاشیه داره - سلاح هروقت - رنجیر پیش داخل - بهیر
 در پیش محل - نوبت در سوارچی مهمبا - کلاه ملک - چتر سیاه *
 ترکش سعید - کلمات تواریخ - بار بر پیلان - آمدن ملوک در سرا
 اول وقت - نانگ جرس موقت برآمد - دره بیدکوش - الحاصل این
 بیست و یک سکه قانون آئین تاجداران است^(۴) - مگردو سکه سلطان
 فیروزشاه در عهد دولت خویش از آثار اسرار^(۵) درکیش وضع
 کرده - یکی طاس گهزیاله بعد از آمدن از سوارچی تهنه^(۷) وضع کرده بود
 شرح آن بعد از آمدن کذاب^(۸) سوارچی تهنه بدشته آید - سکه دوم
 نثار چهر این بزرگ سلطان فیروزست - چون سلطان فیروز در
 پادشاهی نشسته اشکار^(۹) امس در گلدازردگانی کشته اعنی^(۱۰) بر بر میس
 شدگان - معهدا سلطان فیروزشاه مستثنی فرمود که میان چهر سلاطین
 و چهر غیر سلاطین فرقی میباشد - تا در میان جهان رموز احسن از
 کدور مستحسن جمال نماید^(۱۱) چه دارای درگاه فیروزشاهی چون

(۲) خطب * (۳) مهر در حیتل * (۴) تاجدارست * (۵) ن

اسرار در کشته * (۶) طاس گهزیاله که از حالت آن در محل آن مشروح

کلمات کرده آید و راجعه سلطان فیروزشاه طاس گهزیاله بعد از آمدن الح *

(۷) بدشته * (۸) کذاب * (۹) اشجار و دنگانی * (۱۰) ن

محمد خلجی - هفتم حضرت سلطان قطب الدین مبارک - هشتم
 حضرت سلطان غیاث الدین تغلق شاه - نهم حضرت سلطان محمد عادل^(۲)
 دهم حضرت سلطان فیروز شاه رحمة الله عليه المقصود دو تاجدار
 برگزیده حضرت ودود را خطبه بعد از سلطان فیروز قرار یافته - یکی
 سلطان محمد بن فیروز شاه - دوم سلطان علاء الدین سکندر شاه - فی الجمله^(۳)
 تا غایت ایام خطبایی خوش کلام بر شاخ منابر عظام خطبه بنام این
 تاجداران اهل اکرام میخوانند - آری مستحسن کرداری اختیار
 احسن فیروزشاهی در قسم بادشاهی بالهام الهی (که نام جمیع سلاطین
 طالبان دین در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش روشن
 و منور گردانیده) نبشته آمد *

اکنون آغاز کرده شود از حال سکهای تاجداران

ذکر دوم بیان سکها در قسم تاجداری

معلوم جهانیان و مفهوم عالمیانست که سلطان فیروز شاه بالهام
 حضرت آله در قسم ملک داری و روش جهانداری بیست و یک
 سکه در آئین تاجداری وضع کرده - و سی و یک علامت در قسم
 جهانداری - آسامی هر یک جدا این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف
 درین قسم مفصل و مبیین نبشته تا خوانندگان را فائده باشد *

شرح آسامی سکها

(۲) محمد بن تغلق * (۳) بن سلطان محمد شاه * (۴) کرام *

میان سلاطین دارالملک دهلی که در خطبه‌های اعیاد و جمعاعات نام شاه حال میخواندند - و ذکر سلاطین ماضیه دهلی نمیکردند چون نوبت سلطان فیروزشاه رسید بکرم الله تعالی آستانه دارالملک دهلی مذکور مشهور^(۲) نواختند و خواستند تا خطبه بنام سلطان فیروز بخوانند - درین محل شاه فیروز اکمل فرمان فرمود - روا نبود که نام سلاطین ماضیه از خطبه دور کنند - اول خطبه بنام پادشاهان ماضیه بخوانند - بعده ذکر من کنند - چنانچه مناسب این حال و موافق این مقال آن شیخ بزرگوار^(۳) در داستان گلستان و بوستان نوشته علیه الرحمة و الغفران *

بزرگش نخوانند اهل خرد * که نام بزرگان بزشتی برد
 معهدا سلطان فیروزشاه از جمله سلاطین ماضیه (که بر اورنگ^(۴)
 شاهی و تختگاه پادشاهی نشسته بودند) نام بعضی سلاطین اختیار کرده بدین فصل - اول حضرت سلطان شهاب الدین محمد^(۵)
 بن سام - دوم حضرت سلطان شمس الدین التمش - سیوم حضرت سلطان ناصرالدین محمود - چهارم حضرت سلطان غیاث الدین بلبن^(۶)
 پنجم حضرت سلطان جلال الدین فیروز - ششم حضرت سلطان علاء الدین

(۲) مشهور * (۳) آن شیخ بامستان بزرگوار در گلستان و بوستان *

(۴) بر اورنگ سلاطین شاهی * (۵) مغزالدین محمد سام *

(۶) حضرت سلطان جلال الدین پنجم علاء الدین خلجی ششم

حضرت سلطان علاء الدین راء *

کسی را که ایزد کند یاورى * که باشد که با او کند داورى

مقدمه هجدهم شرح اختیار کردن سلطان فیروز
خطبه سلاطین ماضیه در نماز جمعه و اعیاد
و بیان سکههای سلاطین

نقل است بدان سبب که این سخن باتفاق جمله اهل
فضیلت است که آئین جهان داری و قوانین شهریاری مدت چهل سال
کمال فیروزشاه خوش خصال مغرور گردانید - و ختم روش و رسوم
تاجداری هم بروشده - مع هذا چون سلطان فیروز اهل صفا در عهد
دولت خویش بفرست و کیاست بیش نامهای سلاطین ماضیه
در خطبه اعیاد و جمعات مغرور گردانیده و هم در مدت چهل سال
مذکور بیست و یک سکه مشهور که در قسم تاجداری است
و سی و یک علامات و آداب جهان داری است روشن کرده این
مورخ ضعیف شمس سراج عفیف (که در مدت چهل سال آنحضرت را
دیده و بیشتر سنوات پیش تختگاه اهل برکات برابر اصحاب دیوان وزارت
در محل سلام رفته) درین تواریخ برای دستور حال و استقبال مشرح
و مبین باز دیده - تا یادگاری باشد - مشتمل بر سه ذکر - ذکر اول
بیان اختیار کردن سلطان فیروزشاه نامهای بعضی سلاطین در خطبه
اعیاد و جمعات - مقرر همگنان و مبرهن باستان است که قانونی بود

(۲ ن) نقل است و درین نقل عجائبات نقل است بدان سبب الخ *

(۳ ن) امارات * (۴ ن) مقرر *

حضرت شاه بدولت و سعادت در مقام بروند - سلطان این سخن مسموع نداشت - تیغ اردست را بی بهیرو بستند - و اینام کشید از میان عمارت حرم سلطان محمد بیرون آمد سلامت و سعادت بالای کوشک برآمد - همدران وقت جمله خانان درگاه و ملوکان بارگاه را طلب شد - خانه خسرو ملک و خداوندزاده را گرد گرفتند و آن اشخاص زره پوشان را حاضر آوردند - و ارایشان از حالت این مقاتل پرسیدند - ایشان همه چیز شرح گفتند - درین محل سلطان فیروز شاه بدان زره پوشان گفت شما را از حال ما آگاهی بود آن طائفه بیک زبان باز نمودند - که حضرت الله تبارک و تعالی دیده عقل ما پوشید - از حال رفتن شاه درون خانه معلوم بود - از حال بیرون آمدن معلوم نشد *

* بیت *

شور بخنان بآرزو خواهند * مقبلان را زوال نعمت و جاه الغرض بعد ثبوت این واقعه سلطان فیروز شاه خداوندزاده را گوشه گزیدن فرموده وظیفه معین کرده - خداوندزاده مال بسیار داشت خسرو ملک بقوت آن مال کوشش برای غدر گماشت -- آن تمام مال در خزانه گرد آوردند - خسرو ملک را ازین محل جدا کردند و از آثار ملکی و روش قانون جهانداری دارالملک را فرمود تا هر غره ماهی برای دیدن ما بیاید بارانی پوشیده و کفش در پا کرده یعنی بدین طریق آید - آری هر که الله تعالی بقدرت اعلی نگاه داشت که تواند نکبت رساند فاعل حقیقی اوست *

* بیت *

بتعجیل میروم - انشاء الله تعالى روز دیگر کهنتر آمده خواهد شد
 سلطان فیروز سبک از خانه خداوندزاده بیرون آمد - بفرمان الله
 تبارک و تعالی آن اشخاص زره پوش که درون حجره های بغلگه بودند
 ازین مقاتلت که میان ایشان هر دو میرفت خبر نداشتند - چون
 سلطان فیروز از درون خانه سلامت بیرون آمد بفرمان کن فیکون
 پدید آرنده حکمهای مکنون آن اشخاص که با قوت بی قیاس
 زیر تختهای در بیرونی پنهان بودند و انتظار مینمودند ایشان را
 از حال در آمدن سلطان فیروز در خانه خداوندزاده خبر بود
 از حالت بیرون رفتن از خانه اصلا خبر نشد - سلطان فیروز شاه بکرم
 حضرت آله از خانه خداوندزاده سلامت بیرون آمد * * ایبات *
 پیش آور عزت و مذلت * بخشنده ملک و مال و ملت
 شکننده کام کامکاران * دوزنده دام دام داران
 چون سلطان فیروز شاه بکرم آله از درون خانه آن اهل تپاه بیرون آمد
 آواز بلند کرده هر کسی را از هواخواهان میطلبید - چون روز
 جمعه بود بیشتر ملوک بازگشته بودند - در انوقت رای بهیرو بهی
 بنای سلطان فیروز حاضر بود آواز داد - درین محل سلطان فیروز شاه
 اکمل با هیبت تمام چون خسروان عظام گفته که بهیرو تیغی که
 بر دست داری بمن ده - رای بهیرو دریافته که کار از دست رفته
 رای بهیرو گفته که من بنده تیغ کشیده دنبال خداوند عالم میروم

و ایشان را آگاه گردانیده - که اگر سلطان فیروز بنوعی از درون خانه سلامت بیرون آید آن زره پوشان که چون ^(۲) رعد خروشان زیر تختهایی در ایستاده اند بیرون آیند و تیغ چون میخ برق بر فرق سلطان فیروز گذار کنند - سلامت رفتن ندهند - بدین تعبیر خسرو ملک خود مراده و خداوندزاده مستعد شدند - و میان خود متفق گشتند چون روز جمعه شد سلطان فیروز شاه بر آئین معتاد بعد از نماز جمعه برای ملاقات خداوندزاده آمد - بعد ملاقات هر دو نفر فرود سقف در یک جامه خانه نشستند - و داور ملک در عقب خداوندزاده بر قانون هر جمعه نشسته - درین محل راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته ناپاک خسرو ملک خداوندزاده را از شوهری دیگر بود - المقصود آنکه ازین غدر احتراز می نمود - بفرمان حضرت ودود دران حالت داور ملک اهل سعادت بدیدن سلطان فیروز شاه اهل مهارت سرانگشت شهادت خود بدندان خویش گزید - و بچشم بشارت اشارت رسانید - انعی ازین مقام بتعجیل تمام سبک میباید خلاست و درگاه خود میباید آراست - همدان لحظه و لمحہ حضرت فیروز شاه از آثار الهام آله ایستاده شد - تا آمدن برگ هر چند که خداوندزاده گفت یک لحظه توقف میباید کرد تا تنبؤل برسد درین محل سلطان فیروز شاه اکمل فرمود فتح خان ملول است - ازان سبب

خداوندزاده هر دو در جامه خانه می نشستند - و خسرو ملک
 در آن حالت ایستاده میبود - و داور ملک پس پشت خداوندزاده
 نشستی - بعد از گفتن حکایات بی نهایت چون زمانه گذشته
 خداوندزاده برگ دادی^(۲) - سلطان فیروز بازگشتی - همچنین در هر جمعه
 شاه فیروز بر سبیل معتاد میرفت - و جوهر گوهر اتحاد میسفت
 چون آثار جسد و اسرار حق بتقدیر احد در جسد آدمی باقیست
 و این علامت باقیست خسرو ملک خود مراده^(۳) و خداوندزاده را
 این اتفاق افتاد که سلطان فیروز شاه را حرکت باید داد - و ابواب
 عداوت باطن بظاهر باید کشاد - یعنی چنانچه سلطان فیروز شاه
 سکندر ثانی در روز جمعه در آن محل که خداوندزاده میآمد
 و بسطان فیروز می نشست بیاید در آن محل بمکاره میباید گرفت و
 میباید کشت - برین اتفاق جمع گشتند و میان خویش از تاثیر اندیشه
 پیش متفق شدند - در آن محل عمارت سقف بود با دو حجره بغلکه
 خسرو ملک چند نفر زره پوش مستغرق در آهن از قدم تا بنا گوش
 مستعد گردانیده درون هر دو حجره بغلکه بتمام پر کنانیده برایشان
 عهد نهاد^(۴) - چون خداوندزاده دامنی بسر خود راست کند
 زره پوشان مزبور مستور از درون حجره بیرون آیند - و تیغ بر سلطان
 فیروز اندازند - و سر از تن او جدا گردانند - و بعضی زره پوش را
 خسرو ملک بیوفا زیر تختهای در بیرون پنهان^(۵) ایستاده کرده

(۲ ن) آرایندی * (۳ ن) حرامزاده * (۴ ن) وعده * (۵ ن) پنهان *

سیار و اسباب بیشمار هیچ عزتی از عورات رعایا بغیر از پیرایه
 نمودی - در خانه هر یک از رعایا سستروهای پاکیزه و پلنگهای
 خوب و اشیاهای بسیار^(۲) و مال فراوان هر همه را رخت^(۳) بی پایان
 جمه مملکت دهلی بغیر از بی از بیاری دستگاه بیغم شده *

* بیت *

خدا ترس را بر رعیت گمار * که معمار ملک است پرهیزگار

مقدمه هدهم عذر خسرو ملک و خداوند اراده

دختر سلطان تغلق که بر سلطان فیروز شاه

کرده بودند

نقل است که سلطان فیروز شاه بعون حضرت آله در شهر دهلی
 مسعول باستمال مملکت و آئین^(۴) سلطنت شد - خداوند اراده دختر
 سلطان تغلق و خسرو ملک شوهر^(۵) او در دهلی درون مقام حرم
 سلطان محمد در خانه خویش میبودند - و سلطان فیروز شاه فاعده
 کرده بود که بعد از نماز جمعه مخصوص برای ملاقات خداوند اراده
 رفتی - چون سلطان فیروز شاه خداوند اراده را دیدی نتواضع تمام
 و شتاب گام نکوشش ایستاده شدی - خدمت کردی - دران وقت
 خداوند اراده نیز نتواضع تمام خدمت کردی - سلطان فیروز شاه

(۲) بیعیاس • (۳) راجب • (۴) تر آئین • (۵) پسر او

پسر او و داور ملک شوهر او دهلی •

در عهد دولت خود شریعت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم را امام ساخته اشجار مراحم در صحن گلزار بنده و احرار کاشته آنچه نامشروعات بود بتمام دور گردانیده - و هرچه مشروع بود ازان هم خفت کرده - بلکه در طلبهای دیوانی از قانونات قانونی خارج محصل دیوان^(۲) در تنگه دوجیتل شدن فرموده - اگر کارکنی و صاحب عملی ازان زیادت ستدی تدارک الیم شدی اگر کالائے و یا متاعی در کارخانها خرید میکردند برنهی معادلت و قیمت روز می ستدند - طوائف بازار از صغار و کبار خرسند بودند - هرکجا کالای نفیس و یا متاع لطیف بودی برای خرید کارخانها ذخیره میکردند - زیراچه^(۳) چون نرخ بعدل شود و مال در زمان واحد ادا کنند هرایند طوائف را نفع بسیار شود - همه خرسند شوند - ملک سلطان فیروزشاه از بسیاری خوف^(۴) اله برعهده داران درگاه تاکید کردی که برکسی از تاثیر طمع بسی تعدی نرود - چون چنین تاکید شد رعیت افزود - و سیرگشت در مقامات خرمی نشست - تا کار رعایای^(۵) سلطنت بجائی رسید و بمرتبه کشید که از قسم آبادی در هر اقطاعی و در هر برگنه در هر گروهی چهار دبه آبادان گشت - در خانهای رعیت چندان غله و مال و اسپان و اسباب که نتوان گفت - و هر یکی را زر و نقره

(۲ ن) سلطنت * (۳ ن) خوف نرخ تعلل شود * (۴ ن) حرف اله *

(۵ ن) رعایای مملکت و برایای سلطنت *

ما را با جمیع مؤمنان ایمان روزی گرداند - امین یا رب العالمین
 مع هذا دران روز که شیخ الاسلام بالهام ملک علام پیش شهیار
 عظام اینچنین نظیر بی نظیر گفت و جوهر نصاب سفت جمله
 حاضران درگاه و ناظران بارگاه فیروزشاه سر بر زمین آوردند
 و زبان بدعا کشادند - درین محل شاه فیروز اکمل چشم مبارک
 پرآب کرده فرمود - شیخ الاسلام چنانچه دیدی ازان سلاطین
 ماضیه انار الله برهانهم کس نماند جز چند روز - ما نیز اربین
 جهان رخت برنقدیم و این بیت خواند *

* چون بزم ما به بینی خالی رما بگوئی *

* روزی درین محلت غوغا زدے حسابی *

مقدمه شانزدهم بیان رعیت پروری فیروز شاه

بتوفیق حضرت الله

نقل است که حضرت فیروزشاه بالهام الله و بتوفیق الله
 تبارک و تعالی در رعیت پروری بر آئین سروری جد بلوغ
 داشت - درین کار کوشش گماشت - ریاچه درعهد سلاطین ماضیه
 قانونات غیر قیاس بود - رعایای بلاد ممالک و برایای سلطنت
 در ادای مال مستهلک شدند - بعضی راویان برین مورخ
 ضعیف شمس سراج عقیق گفته - دنبال رعیت همین دستور بود
 یکی ماده کار میگذاشتند - دیگر بتمام می ستند - سلطان فیروزشاه

با ضعف جبلت در اندوه میباشد که آن زمان بشارت ایمان خواهند داد و یا وعده عذاب - زیراچه از حالت خاتمت و پیوستن بهجنت هیچ کسی را با عبادت بسی بتحقیق معلوم نیست بجز انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین و عشره مبشره رضوان الله علیهم - دیگر هیچ مؤمنی را عصمت ایمان معلوم نیست اندوه دین این است *

که رشک برد فرشته از پاکبی ما * که خنده زند دیو ز بیپاکی ما
ایمان بدر گور سلامت چو بریم * احسنت زهی چستی و چالاکی ما
و اندوه دوم بنده مؤمن را اندیشه اهل و عیال و بچگان خرد سال ست
که بعد از من حال زن و فرزندان من چه خواهد بود - درین
محل شیخ الاسلام این نکته گفت - و جوهر گوهر امیدواری
سفت - که خداوند عالم پناه بغی آدم اندوه دنیاوی در عهد
دولت خویش بیش از بیش از دل بنده مؤمن برگرفته - چون
یکی از جمله یاران حشم نقل میکند استقامت آنکس بهمه
بحال ازان شخص نمیکشد - و این نه اندک کار است - و درین
کردار ثواب بیشمار است - و امیدواری بسیار - زیراچه چون
خداوند عالم که مخلوق است اینچنین اندوه گران از پیش
دل مؤمنان برداشته امید میدارم چون حضرت الله تبارک
و تعالی که خالق مخلوقات کریم و رحیم است ایمان بنده مؤمن
سلب نکند - و سلامت بدار السلام رساند - الله تبارک و تعالی

کرداری - چون سلطان فیروزشاه از دل و جان بحضرت سبحان
یکی بوده الله تبارک و تعالی با قدرت اعلی مدت چهل سال
کمال برگی از مملکت در کاخ سلطنت نجنبانیده - آنهمه آثار
انوار فیروزشاهی بود *
* بیت *

باخلاص اگر سجده کرده شد * خدا را دگر سجده شکر آر
معهدا چون فیروزشاه اهل صفا محصول مملکت بدل وجه
حشم داد قاعده دیگر نهاد که اگر پدر یکی از جمله یاران حشم
نقل میکرد استقامت او بر پسر او مستقیم میداد - و اگر شخصی
پسر ندارد بدامان او می شود - و اگر کسی داماد هم ندارد
استقامت او بر غلام او مستقیم میداد - و اگر غلام هم نیست بر
قرب او - و اگر همچنان نیست بر عورت او مستقیم میدادند - همه
حال سلطان فیروزشاه خوش خصال در مدت چهل سال قاعده
نهاد که استقامت هر شخص مستقیم ماند - چنین گویند وقتی
شیخ الاسلام دهلی نبیسه بندگی شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین
ذکریا که شیخ صدرالدین نام داشته رحمة الله علیهم الجمعی
نشسته بود - ذکر نانها و استقامتها افتاد - در آن محل شیخ الشیخ
کلام بدین گفتار کشاد که در وقت رحلت بنده مومن در اندوه
چون گرانی در کوه پیش می آید - بدان سبب حیران و نگران
میشود - یکی اندوه دین - دوم اندوه دنیاوی - اندیشه دین
چپست - در حالت رحلت و تفرق بحضرت علیه السلام بنده مومن

و تمام حشم وجه دار - و این وضع مخصوص هم از آن شهریار
 درین دیار یادگار مانده - زیراچه در عهد سلاطین پیشین و امامان
 دین در دارالملک دهلی این آئین نبود - هیچ دیهی در وجه
 باز نمیدادند - و این راز بر کس نمیکشادند - بلکه راویان شریف
 بدین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف بروایات لطیف گفتند
 که سلطان علاءالدین بارها درین کردارها گفته - و جوهر بدگمانی
 در قسم جهانبنایی سفته - که دیه در وجه باز نباید داد
 زیراچه در یک موضع دیه البته دوپست و سیصد نفر مرد
 ساکن میباشد - و این تمام نفر زیر یک وجه دارند - اگر
 اینچنین چند نفر وجه دار از آثار غرور بسیار و اسرار

المقصود جمله دفاتر مال و جواهر بيشمار پيش دربار حضرت جهانداد
 بدیده خلایق شستند - دران روز حضرت شاه فیروز قوام الملک را
 سند داده چتر عطا شده وزیر کشور دارالملک دهلي شده
 و محصول بلاد ممالک از سر بسته - و برای بستن آن محصول
 بندگی خواجه حسام الدین جنید علیه الرحمة و الغفران از پيش
 تعیین شده - مدت شش سال بندگی خواجه خوش خصال
 در بلاد ممالک گشته بر حکم مشاهده محصول بسته شش کرور
 و هفتاد و پنج لک تنگه جمع مملکت بر نظام سلطنت قرار داد^(۲)
 در مدت چهل سال در عهد فیروزشاه خوش خصال جمع دهلي
 همین بود - چنانچه عزیزی درین محل بار نمود * قطعه *

تا توانی پیشه خود عدل کن * وین وصیت را امیدادند
 گر نباشد عدل شاهان بر زمین * عالم خاکی چهل سال قلند
 مقدمه پانزدهم پیدا آوردن سلطان شین گریند وقتی

قاعدۀ نانهای جدید
 شیخ بهاد الدین

نقل است سلطان فیروزشاه خلق را نانهای برقی شیخ
 و برای این کار دست احسان بر آورده - جهانبی دو اندازه
 سرور آورده - بعضی را ده هزار تنگه نان پرداخت تعیین کن
 بعضی را پنجهزار - و بعضی را دو هزار - بر اندازه هر یکی

خیانت صغائر و کبائر عفو می‌کند - اگر شخصی از تأثیر
 خیانت بسی در مجل جلا بوده میپاشد آن شخص باز در اوطان
 خود می‌آید - گوئی حکیمهای گذشته منسوخ میشود - چون
 سلطان محمد سبب مصلحتی مال بوجه سوندهار بخلق داده
 و خواجه جهان برای غرض خویش و خام طمع بی‌ش جواهر
 در فنا نهاد این چنین مال و جواهر اگر طلب کنند مستحسن نباشد
 زیراچه خلایق فقیر و مضطر گشته از غایت بی‌نوائی و نهایت
 گدائی کمرهای ایشان شکسته - فیروزتا از بسیاری حیوانی
 رو بخوابی نهد - و ازین جواهر و مال یکدنگ بر دست نیاید
 بجز بد نامی - برای طلب این مال و جواهر شروع کردن بکلی
 مصلحت نیست - چون قوام‌الملک اینچنین سخنان چون ناصحان
 بیان نمود حضرت شاه فیروز را فرحت ظاهر و باطن افزود - فرمان
 فرمود چه باید کرد - قوام‌الملک این کلام برآورد تا این جمله
 دفاتر سوندهار و جواهر بیشمار پیش دربار حضرت شهریار بنظر
 خلایق صغار و کبار میباید شست - تا هراس بی‌قیاس از دل خلق
 برود - زهی پادشاه نیکوکار و وزیر خوب گفتار *

* ابیات *

* ملک شاه و محمود و نوشیروان *

* که بردند گوی از همه خسروان *

* پند برای پند وزیران شدند *

* دور گیران شدند *

اعیان ممالک و وزارت بود - و سلطان محمد در حیات خویش بعد از آمدن از دولت آباد برای آبادانی ممالک دهلي موازنه دو کروڑ مال بوجه سوندهار بخلائق دهلي داده بود تا خطه و قصبات و قریات که در ایام قحط خراب شده بودند آبادان کنند - چنانچه از حالت آن مقالات این مورخ ضعیف شمس سراج عقیق در ذکر منافع سلطان محمد مشرح نبشته معین آن تمام مال بر خلق مانده بود - و خواجه جهان بعد از نقل سلطان محمد (که در شهر دهلي خلقي را چاکر گرفت) و جهانی بطع فاني با او پیوست و حضرت شاه فیروز در تهیه پادشاهی نشسته) جواهر بسیار و الماس پاره‌ای بیشمار بخلق ادا کرد - آن تمام مال سوندهار و جواهر بیشمار در دفتر خواجه فخرشاهی مجموعه دار بود - بنام طائفه (که باین وجوهات نسبت داشت) بیرون آورده پیش سلطان فیروز گذرانیده - درین محل سلطان فیروز شاه در تامل افتاده بر قوام الملک یعنی خان جهان ابواب این راز کشاد - و آن تذکره سوندهار و جواهر بدست او داده و فرموده که این وجه طلب کردن شاید - درین محل قوام الملک گفت - و جواهر گهر احسن سفت - چون پادشاهی دین پناهی صاحب دستگاہ از تخت گاهی بآن جهان سفر میکند و بجای او پادشاه دیگر می نشیند صلي عام بر خلائق خاص و عام در میدهد

مورخ شاهان فرماید *

* ابیات *

ازو بسته نقشه بهر خانه * رسیده بهر کشور افسانه
 نه آن کرد با مردم از مردمی * که آید در اندیشه آدمی
 بآزردن کس نیاورد رای • برون از خط عدل نهاده پای
 کار مرتبه احسان سلطان فیروز بجائے رسانید که آنچه بر ذات رعیت
 در عهد سلطان پیشین بارهای گران و تعبهایی فراوان بود تمام
 دور گردانید - رعیت را نواخت - چنانچه جمله رعایا و جمیع برایا
 برفاهیت آسوده - آنچه رسوم گذشتگان و قانون پیشینیان بود دور
 گردانید - جمله عالم از غریب و مسافر و مقیم آسوده - و تمام جهان
 از سر تازه شده *

* مثنوی *

* بیزارگانان رها کرد باج *

* نجست از مقیمان شهری خراج *

* ز دیوان دهقان قلم برگرفت *

* ز بیمایگان هم درم^(۲) برگرفت *

* عمارت همیکرد و زر میفشاند *

* همه خار میکند و گل می نشاند *

* چنان دادگر شد که درشام و روم *

* ز دی داستان کای خوشا مرز و بوم *

الحاصل دران ایام خواجه فخر شادی اهل عظام مجموعه دار

* این دم نکم نشاط کی خواهم کرد *

* بیت *

* تما در جهان ما را همین ست *

* خدا^(۲) زینسان همیشه شاد دارد *

مقدمه چهاردهم نواختن سلطان فیروز خلق

دهلی را و بخشیدن بقا

نقل است که حضرت سلطان فیروزشاه بعون آله بطالع سعد و میمن و بروز مبارک و بخت^(۳) همایون درون شهر دهلی بمنایت اری در آمد - بر عموم خلایق در لطف و احسان کشاد - زیراچه خلق دهلی بلاهای قحط و وبا بسیار کشیده - و تفکی غله و قماش بیشمار دیده - سلطان فیروز بر جمله عالم از وضع و شریف آزاد و بنده آشنا و بیگانه اراهل دور و نزدیک چون باران ابر بهاری بدرباری برآمده - تمام جهان بوستان شده - جنایتهای^(۴) صفائر و کبائر بخشیده - آنچه کسی از تاثیر حاجت بسی النماس میکند از حضرت سلطان اضعاف آن مییابد - آری این فعل را عطای جزیل گویند - و عطای جزیل آن باشد که چندان دهند که ستاننده از برداشتن عاجز گردد - چنانکه مناسب این خواجه نظامی

(۲) خدا ذات ترا سیار دارد * (۳) اختر * (۴) خاها صفائر

(۲) به دولت حضرت شاه فیروز شادی عام میان خلایق خاص و

عام مدام بود * * ابیات *

در شهر بیدسته قبه هرسو * بندشسته دران هزار مهر و
هریک بطریق و طرز دیگر * پوشیده دگر لباس و گوهر
بازار ز جامه گشته زیبا * هرسو علم بگشته برپا
گر خانه بشهر بود خالی * از شادی شاه بود حالی
سبحان الله چون حضرت آله سلطان فیروز شاه را برگزیده و بر
کشیده بود هوائیه جمله عالم در آن طور در فرحت و بهجت
گردانید - جمله عجمه خواجه جهان نظامی باز نموده *
از سر تازه شده * * ابیات *

* بیدار پدید * که از مولدش صبح صادق دمید
ندانم کس از مردم روشناس * کزان مردمی نیست بروی سپاس
اگر دیگران کامل شان آدمیست * همه مردم اند او همه مردمیست
معهذا در آمدن سلطان فیروز با نصرت و بهروز در شهر دهلی (۱۴) جمله
عالم را چشمها روشن گشته - هر یکی در حجره خرمی نشسته
باد بیغمی پیش گرفته - اشجار تنعم در گلستان امید گشته - ایام
جزنها بخرمی گذشته - هر یکی صغیر و کبیر این مصرع (۵) گفته *
* مصرع *

(۲ ن) از * (۳ ن) چنانچه خواجه نظامی بان اشعار نمود * (۴ ن)

درون * (۵ ن) حصول *

مقدمه سیزدهم در آمدن سلطان فیروز

در شهر دهلي

نقل است چون حضرت شاه فیروز با فتح و فیروز درون شهر دارالملک دهلي در آمد در شهر طلبهائي شاد يانه^(۲) زدند - و تمام شهر را بزيورهاي خوب و جامههاي پاکيزه بياراستند - هر چهار جانب قبهها بستند - چنانچه آئين سلاطين و قانون شهرياران پيشين است آراسته گردانيدند - درين محل راويان اکمل روايت کرده اند که شش قبه در شهر دهلي شهر دهلي بعنايت فیروز آباد آبادان نشده بود - مع هذا در زیر احسان کشاد - زیر اچه و يکروز جشن بود - در هر قبه يک^(۳) لک^(۴) و ننگي غله و قماش طعام و شربت و تنبول چندانکه به رر رر رر رر رر رر رر کس را منع نبود - خلایق براي دیدن قبهها از اطراف و اکناف عالم میآمدند - و درين بيست و يکروز بفرمان شاه فیروز هر که براي تماشا آمدني^(۵) هرچه خواستي ارالوان نعمت خوش خوردني و آن قبهها از چوبينه بود بلند چهار پوشش از چوبهائي بيشمار - در قبهها جامههاي نرمينه پیچيده - نقشها لون بلون کرده - در زیر هر قبه مطربان سرود میگفتند - پاکوبان پامیکرفتند - مدت بيست و يکروز

(۲) نهنگانه • (۳) يگان • (۴) بحکم فرمان • (۵) ن • هرچه از

الوان نعمت خوش آمده خورد • (۶) ن • گون بگون •

آدای نماز و کشف راز^(۲) این هر دو بزرگ اهل نیاز وداع آخرین کردند و بازگشتند - و در مقامات عبادات خود آرامیدند - و بعد از چندگاه بتقدیر آله ازین جهان خرامیدند - اول نقل خدمت شیخ نصیرالدین محمود بود در ماه با جاه مبارک رمضان بروز هژدهم بعده نقل خدمت شیخ قطب الدین منور در بیست و ششم ماه ذی قعدة شد - میان این هر دو بزرگوار دو ماه و چند روز فرق بوده در رحلت کردن و پیوستن بحضرت آله - آری عجب کاری و بوالعجب اسزاری - جمله عالم یا در طلب دنیا عمر بسر برند و یا در تمغای آخرت - اما اهل محبت در طلب دوست باشند و سر بازند و جان دهند^(۳) و خون خورند - با این همه حال بحکمت حضرت ذوالجلال دل از یافت او نا امید از سبب استعداد و قابلیت خویش *

* رباعی *

* زین گونه که حال نا پسندیده ماست *

* حسن رخ تو چه لائق دیده ماست *

* وصلت که به کیقباد و کسری فرسید *

* سوداست که از دماغ شریده ماست *

این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف میخواست که از احوال کمال ایشان نویسد پیشتر بآن^(۴) نموده آید *

(۲) کشف اسرار این هر دو بزرگوار اهل زمان * (۳) ن کنند *

(۴) ن بآن باز نموده آید *

دادند - بعد از ادای سنت عصر خدمت شیخ قطب الدین منور
 اهل مکنت دست خدمت شیخ نصیرالدین محمود طالب
 جنت گرفت و گفت که امامت میباید کرد - و خدمت شیخ
 نصیرالدین محمود دست خدمت شیخ قطب الدین منور گرفت
 که شما را پیش میباید رفت - یکرمان لطیف میان هر دو بزرگوار
 ظریف^(۲) برای امامت گفتار رفت - درین محل خدمت شیخ
 نصیرالدین محمود فرمود آن روز که بندگان شیخ الاسلام شیخ
 نظام الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز ما هر دو را
 خلافت دادند خدمت شیخ شما را بوقت چاشت خرقة پوشانیدند
 و هم دران روز بوقت نماز دیگر برین دعاگو خرقة عطا کردند
 چون خدمت شیخ نظام الحق و الدین در عطا کردن خرقة
 خلافت مرتبه^(۳) پیدا کردند باین وجوه برای امامت شما را پیش
 میباید رفت - چون خدمت شیخ نصیرالدین محمود این سخن
 گفت و حواله بخدمت شیخ نظام الدین کرد خدمت شیخ
 قطب الدین منور برای امامت پیش رفتند - سبحان الله چه وقت^(۴)
 بود آن وقت که هر دو بزرگان دین^(۵) طالبان حضرت رب العالمین
 بروی این زمین یکجا جمع شده بودند - و میان خویش ابواب
 اسرار میکشودند - مگر قرآن السعدین آن روز بود - مع هذا بعد از

(۲) ن) نظیف • (۳) ن) مرتبه بشما ابتدا کردند • (۴) ن) چه بود آن

وقت • (۵) ن) بزرگوار •

سماع مشغول بودند - آری عجب کاری و بوالعجب اسراری - در

سماع کم کسی بدین اسرار رسد - چنانچه درین باب خدمت شیخ

جمال الدین احمد هانسوی جد خدمت شیخ قطب الدین منور

علیهما الرحمة و الغفران فرموده * (۳) * ابیات *

بر تارک دل سماع چون تاج بود * بردوش دل حزین چون دیداج بود (۴)

از احمد خسته بشنو این زمزمه را * مر مردان را سماع چون معراج بود (۵)

المقصود بطولها و عز قبولها بعد از فارغ شدن از سماع هر دو

بزرگوار طالب رضای غفار از عالم سکر در مقامات صحو آمدند

سبحان الله میان علمای شریعت و امامان طریقت در شنیدن

سماع اختلاف بسیار است - اما درین قول هر همه متفق اند که

السماع مباح لاهله - و درین اهلیت سماع اجماع علما اختلاف

دارند - اما خدمت شیخ جمال الدین هانسوی فرمود (۶) * رباعی *

* تا حکم سماع را بدانی در حال *

* در حرمت و حلتش سخن گفت جمال (۷) *

* اصحاب نفوس را حرام است حرام (۸) *

* ارباب قلوب را حلال است حلال (۹) *

معهدا بعد از فراغ سماع وقت نماز عصر در آمده بود بانگ نماز

(۲) جمال الدین هانسوی * (۳) فرماید * (۴) دواج *

(۵) القصه * (۶) رباعی فرموده اند * (۷) حل او * (۸) ن

سماع * (۹) قبول *

نصیرالدین آن شخص را در کنار گرفتني - و با او رغبت بسیار کردني
 و در خانقاه با جاه خود داشتني - مع هذا این مورخ محسب صلحا
 محبت و موافقت این هر دو بزرگان دین طالبان حضرت
 رب العالمین اگر بر قرطاس نگارد کنا بے جداگانه باید - المقصود
 این هر دو بزرگ را عمر بآخر رسیده بود - چون خدمت شیخ
 نصیرالدین محمود در شهر هانسی رسیده^(۴) برای ملاقات خدمت شیخ
 قطب الدین منور قصد کرد - چون خدمت شیخ قطب الدین منور
 شنید که شیخ نصیرالدین محمود پیش در خانقاه رسیده خدمت
 شیخ قطب الدین منور بیای برهنه دوید - و با شیخ نصیرالدین
 ملاقات کرد - و هر دو با یکدیگر کنار گرفتند - خدمت شیخ
 نصیرالدین دست بسوی پای شیخ قطب الدین منور برده
 و خدمت شیخ قطب الدین منور دست بجانب پای شیخ
 نصیرالدین محمود دراز کرده موازنه یک لمحۃ لطیف میان
 این هر دو ظریف تواضع شده - هر دو بزرگوار ارغایت اتحاد
 بسیار و نهایت مودت بيشمار دست یکدیگر گرفته درون خانقاه
 با جاه زفته از خدمت شیخ نظام الدین یاد آورده؛ هر دو بزرگوار
 بسیار گریسته - بعد زمانی قوالان ارغیب رسیده هر دو بزرگوار در
 عالم استماع سماع مستغرق گشته - چند روز هر دو بزرگوار^(۵) در مقامات

(۲ ن) بزرگواران • (۳ ن) بشته آید • (۴ ن) رسیده • (۵ ن)

رفت - و این هردو بزرگوار طالب رضای حضرت پروردگار از
 مریدان حضرت شیخ الاسلام نظام الحق و الشرع و الدین بودند^(۲)
 و هردو بزرگ دین یک روز خلافت از بندگی شیخ نظام الدین^(۳)
 یافته بودند - بعد از دادن خلافت شیخ اهل سعادت فرمودند
 که شما هردو را میان خویش چون برادران اهل کیش و دوستان
 نیک اندیش کنار میباید گرفت - و هردو را چون برادران
 درین جهان تخم محبت در زمین مودت میباید کشت - بر حکم
 فرمان پیر پرتدبیر هردو بزرگوار بی نظیر میان خود بطریقه^(۴)
 برادران جانی و دوستان دوجاهانی درین جهان فانی زندگانی
 کردند - تا این محبت بجائی رسید هر که از شهر دهلی در
 شهر هانسی رفتی و ملاقات شیخ قطب الدین منور کردی خدمت
 شیخ میپرسیدند بابا پیوند کجا داری - اگر آن شخص گفتی که
 بر خدمت شیخ نصیر الدین دارم خدمت شیخ قطب الدین منور
 فرموده بیا نزدیک من بنشین که تو برادر زاده مائی - و خدمت^(۵)
 شیخ با او رغبت بسیار نمودی - و اگر کسی از شهر هانسی در
 شهر دهلی آمدی و خدمت شیخ نصیر الدین را پایبوس کردی
 خدمت شیخ نیز فرمودی بابا پیوند کجا داری - اگر آن بنده^(۶)
 گفتی که بر خدمت شیخ قطب الدین منور دارم خدمت شیخ

(۲) خدمت * (۳) و هردو بزرگ را بعد از دادن خلافت شیخ اهل سعادت

فرمودند * (۴) لا نظیر * (۵) میفرمودند * (۶) آبنده گفتی *

خفته اند که از برکت قدم ایشان خلّاق شهر هانسی^(۲) از نهب مغل
سلامت مانده - انشاء الله تعالی و بعون آله بیان سلامت ماندن
خلق شهر هانسی در محل آن نبشته آید - زیراچه این مورخ ضعیف
شمس سراج عمیف را برای تالیف این تصنیف یک^(۳) مقصود
همین بود * رباعی *

- * آنرا که خدا از قلم لطف نگارد *
- * شاید که بخود رحمت مشاطه نیارد *
- * مشاطه چه حاجت بود او را که خداوند *
- * هر ساعت و ماهی چو کریمانش برآرد *

مقدمه دوازدهم ملاقات شیخ قطب الدین منور

و شیخ نصیر الدین محمود در شهر هانسی .

نقل است خدمت شیخ نصیر الدین محمود علیه الرحمة
الغفران را سلطان محمد در تهته برابر خود بوده بود - و اندران
ایام که سلطان محمد شاه در زمین تهته بحضور آله پیوست
و حضرت فیروز شاه بعون الله بر پادشاهی نشست خدمت شیخ^(۴)
نصیر الدین محمود برابر سلطان فیروز بزرگشت - چون خدمت
شیخ نصیر الدین در شهر هانسی رسید مخصوص برای ملاقات
بندگی شیخ قطب الدین منور در خانقاه مکرم و معظم ایشان

نیکنام خدمت شیخ یعنی شیخ الاسلام قطب الانام ملجای
خواص و عوام برگزیده حضرت علام شیخ نورالحق و الشرع والدین
ذکره الله بالخير و السعادة خواجه این مورخ که پیش پدر خویش
خادمی میکردند پیش خدمت شیخ منور باز نمودند که حضرت
شاه فیروز لبایچه فرستاده اند - خدمت مخدوم فرمودند از جنس
محرّمات است و یا از قسم مشروعات - گفتند از قسم محرّمات
است - خدمت شیخ منور فرمودند استغفر الله چون از محرّمات
است دعا گویا چه کار آید و چه کند - چون خدمت شیخ منور از نماز
فارغ شدند و بازگشتند بندگی شیخ الاسلام نورالحق و الشرع والدین
در خاطر مبارک خود گذرانیدند نباید که سلطان فیروز را این فعل بر
مزاج نیفتد - خدمت ایشان دو نفر را بر راه کردند تا هر دو آستین
آن لبایچه بگیرند و پس پشت خدمت شیخ منور بروند تا
مادام که خدمت شیخ منور از درون مسجد بیرون آیند - زیراچه از
ملوک خانه نظر سلطان می افتاد - مع هذا چون آن اشخاص بدین
طریق دنبال خدمت شیخ منور روان شدند حضرت شاه فیروز از محل
ملوک خانه دید - کسان دوانید و الفاظ معذرت از زبان خود کشید
تا بر مخدوم زاده بگویند که خدمت شیخ منور از سبب آنکه این
کسوت نامشروع است نمی پوشند - خدمت شیخ را مزاحمت دادن
مصاحت نیست - ایشان پادشاهان دین اند کسوت نامشروع چگونه
پوشند - سبحان الله چه پاکان و چه پاکیزگان در جوار شهر هانسی

که شما را برای باختن شکار هوس بسیار و کوشش بیشمار است - دنبال شکاری جهانی را سرگردانی و عالمی را حیرانی است - این نوع نیکو نیست - جانی را بیفائده بپجان کردن مستحسن نیست - شکار همان مقدار باید کردن که حاجت باشد بغير حاجت شکاری کردن مصلحت نبود - درین محل سلطان فیروز فرمود خدمت شیخ دعا کنند تا الله تبارک و تعالی اریں چیز باز آرد - اریں سخن خدمت شیخ فرمود - سبحان الله منکر دعای ما - و قدری سخن بلند فرمود - و اریں سخن گذر کرده باز نمودند که منکر دعای ما همچنین است - نمیگوید که توبه کردم خدمت شیخ این لفظ فرمودند و فی الحال بسوی مسجد گام زدند - حضرت فیروز شاه اران جایگاه بارگشته - خدمت شیخ در مسجد جمعه رفته - حضرت فیروز شاه دربنگاه آمده و مستعد شده - برای ادای نماز جمعه بار درون حصار شهر هانسی رفته - مع هذا حضرت فیروز شاه مستثنی در محل ملوک خانه نشسته و خدمت شیخ اهل صفا در مقام علیحدّه بود که آن محل قدیم و مقام عبادت مستقیم اران بزرگان خدمت شیخ است - ار ملوک خانه نظر سلطان فیروز بر حضرت شیخ افتاد - حضرت فیروز شاه لباده سوشتری^(۶) بنخط لعل و سیاه برای خدمت شیخ فرستاد - و دران ایام فرزند

(۲) آن • (۳) شکار شکاری • (۴) و این سخن مکرر کرده •

(۵) لبچه • (۶) اشتقری •

خدمت شیخ جمال الدین هانسوی پوشیده بودند بر قانون معتاد
جد بزرگوار خود - و این جبه کهنه سالها بود - المقصود حضرت
فیروزشاه برای ملاقات خدمت شیخ منور رفت - و خان اعظم
تاتارخان طالب رضای رحمان برابر بود - هر دو بزرگوار بعارف
حضرت پروردگار مصافحه کردند - بعد مصافحه خدمت شیخ
رخ بسطان فیروز آوردند - و فرمودند که به نیت نماز جمعه بیرون
آمده شده بود - چون شما را دیدم این زمان بکدام نیت بازگردم و درون^(۲)
خانه روم - اعذی خدمت شیخ طالب رضای ربانی بکنایت
کیاست حضرت شاه را آگاه گردانیده که پیش از نماز جمعه برای
ملاقات درویشان نباید آمد - بعده خدمت شیخ منور هم پیش^(۳)
در ایستاده چند لفظی از وعظ و نصیحت فرموده - یکی از این
بود که بابا دعاگو شنیده است که شما را میل برای خوردن شراب
بسیار است - اگر سلاطین و امامان دین در خوردن شراب منشغول
شوند حاجات حاجتمندان مستمند بسته بماند - چون حضرت
الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی مسلمانان چند را در فتراک دولت
شما بسته است از حالت مقاتلت ایشان که دائم دل‌های پریشان
دارند غافل بودن مصلحت نیست - درین محل آن شهنشاہ اکمل
گفت که بعد ازین نخورم - خدمت شیخ فرمودند الحمد لله - نصائح
دیگر آن بود حضرت شیخ فرمودند که بابا دعاگو شنیده است^(۴)

(۲ ن) آمدن * (۳ ن) نباید آمدن * (۴ ن) خدمت شیخ فرمود *

همان لحظه سرائتن خواجه جهان جدا شده - انا لله و انا اليه راجعون - سبحان الله اين همه عبرت است كه الله تعالى بقدرت اعلى مهربانگان خود را مي نمايد - زمره مومنان و فرقه دوستان را واجب است كه اين عبرتها عبرت ^(۳) گيرند - و در طلب آخرت كوشش نمايند *

نيك بخت اربلا گران گيرد * عبرت از حال ديگران گيرد

مقدمه يازدهم رسيدن فيروز شاه در شهر هانسي

نقل است چون حضرت فيروز شاه را بهرم آله و عنایت الله از جهت تعلق فتح دهلي از آثار رحمت ايلي دل فارغ شده سلطان فيروز با ظفر و دولت و با نعمت و سعادت از منزل اكروده جانب شهر روان گردیده - بعد از چند منزل در شهر هانسي رسیده در حدود آن نزول فرموده - راويان محقق و منشرحان ^(۴) مدقق برين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف بروايات شريف و درايات ^(۵) لطيف گفته كه روز جمعه بود حضرت فيروز شاه پيش از نماز جمعه براي ملاقات خدمت شيخ الاسلام شيخ قطب الدين مبنور قدس الله سره العزيز قصد نموده درون حصار درآمد - دران وقت خدمت شيخ براي نماز جمعه از خانقاه بيرون آمده بودند - و پيش در خويش ايستاده شده بودند كه سلطان فيروز رسيد - و دران وقت خدمت شيخ جبهه

مرحمت بودي شیرخان را چه مجال که بغیر ملاقات من در محلي دیگر فرود آمدي - ازین دلیل معلوم شد که فرمان مرحمت نیست آري زهي وزیر با کیاس که از آثار انوار عقل بيقیاس في الحال معلوم کرده *

همه کار شاهان گيتي پژوه * زراي وزیران پذیرد شکوه المقصود روز دیگر خواجه جهان از شیرخان چند پرکاله سرائچه طلبید - شیرخان چند پرکاله سرائچه فرستاد - خواجه جهان کسان خود را آگاه کرد که این سرائچه را در صحرا نصب کنند - و سخن سرائچه پاک و هموار گردانند - چون همچنان کردند خواجه جهان را همداران محل بردند - چون خواجه جهان با دلي پریشان درون سرائچه رسید آب طلبید - وضو بتجدید کرد - و دوگانه نماز چون اهل یگانه با نیاز تمام گزارد - و کلاه شیخ الاسلام شیخ نظام الدین علیه الرحمة والغفران بر سر خود بنهاد - و دستار خدمت شیخ بر سر بست - روي سوي سیاف کرد و این لفظ از زبان برآورد که تیغ نیز داري - سیاف شمشیر خود نمود - ياري بود ازان خواجه جهان او را فرمود تا وضو کند و دوگانه بگزارد و تیغ براند - چون آن یار از نماز فارغ گشت خواجه جهان سر بسجده نهاد - چون مغمومان نام پروردگار بر زبان رانده کلمه طیبه گفته - آن یار تیغ گزار کرده

(۲ ن) آوردي * (۳ ن) برآورد کرد * (۴ ن) که این سرائچه پاک

و هموار گردانید *

بر خواجه جهان فرمان رسانیدند که شما را سن کبر شده است - انقطاع سامانه بوجه انعام بر شما مفوض گردانیده شده است - در سامانه بحق مشغول میباید بود - ^(۳) آری عجب اسراری و بوالعجب کرداری چون الله تبارک و تعالی بخواهد بنده را از بندگان درگاه خود بحضرت خویش اثر تاثیر کرم بیش برگزیند او را همه اسباب نعمت بے نقمت روزی گرداند - چون حضرت حق و حاکم مطلق خواجه جهان را بمنعمتهای دنیا و دین برگزیده بود در آخر عمر او را سعادت شهادت نیز روزی گردانید - انشاء الله تعالی بعون آله لفظی چند چون اصحاب ازجمند برای ارشاد ارباب بخت بلند از مقامات شهادت ^(۴) در بیان حادثه مغل مشرح نوشته آید - الغرض خواجه جهان را جانب سامانه روان کردند - چون خواجه جهان چند منزل از لشکر سلطان سمت سامانه رفت متعاقب آن شیرخان رسید - در منزلیکه خواجه جهان فرود آمده بود شیرخان نیز همدران منزل آمد - خواجه جهان را ملاقات نکرد - بغیر ملاقات او در محلی دیگر فرود آمد - اخبار این آثار و گفتار این اسرار بر خواجه جهان رسانیدند که شیرخان آمده و فرمان مرحمت آورده - در باب شما مرحمت است بار خواهند گردانید درین محل خواجه جهان اکمل گفت که فرمان مرحمت نیست بلکه شیرخان برای تلف کردن ما آمده است - اگر در باب من

(۲) سنه کبیر • (۳) شد • (۴) شهادت • (۵) میان •

(۶) آمده بود •

(۲)

کس را چه خبر که یکرمانش * سود آردش بیش از زیانش
 معینا آنچه در عقل ریزه ما گذشت باز نموده شد دیگر آنچه
 در ضمیر منیر بگذرد - حضرت فیروزشاه چون دید که ایشان هر همه
 بهندسه فراسست و زمزمه^(۳) کیاست برای تلف کردن خواجه جهان
 بیک زبان متفق شده اند سلطان فیروز از غایت فکر و نهایت اندیشه
 سپید گونه شد - و چند روز همدران^(۴) اندوه بود - درون دریای دل خویش
 از تاثیر تامل بیش ابواب تفکر میکشود - بعد از فکر بسیار و تامل^(۵)
 بیشمار حضرت جهاندار ملک عمادالملک را در محل خلوت طلبید
 اسرار نهانی پنهانی بگوش او رسانید - فرمان فرمود برو و بر مقربان
 درگاه و دولخواهان بارگاه بگو که اختیار کار خواجه جهان بدست شما
 دادم - هرچه ایشان را مصاحت افتد آن چیز بر خواجه جهان کنند
 از سر خواجه جهان بازآمدم - و از سر شما بازآمدن نتوانم - و بر
 خواجه جهان دم بدم فرمان سلطان از آثار مرحمت و اسرار شفقت
 میرسید - چون حضرت فیروزشاه را با مقربان درگاه و هواخواهان بارگاه
 اینچنین گفتار افتاد حضرت فیروزشاه اختیار بدست ایشان داد *

* بیت *

مردم ز هوا اگر رود پیش * یابد ز قضا نصیبه خویش
 المقصود جمله مقربان از دل و جان متفق شدند - و از زبان سلطان

(۲) کس را چه خبر که یک زمان است - سود آرد پیش یا زیان است *

(۳) زمزمه * (۴) همدران * (۵) ن تا مالت *

دریافته الفاظ خوب و کلمات مرغوب برداشته - و گفته اگر از اهل قلم فعلی غیر معتاد جهان^(۲) بوجود آید از سر آن گذشتن آئین سلاطین متقدم است - درین محل ملوک مذکور چون هواخواهان مستور کلام مشهور بمشهور گفتند - و جوهر گوهر احسن سفند - و برین جمله بار نمودند که گناه تبع سلاطین یکی صغیره است و یکی کبیره گناه صغیره در قسم مال است - و گناه کبیره در قسم ملکی - گناه صغیره عفو کردن شاید - و گناه کبیره عفو کردن زیبا ننماید - در چنین عفو عافیت کار پشیمانی بيشمار روزی نماید - فکیف خواجه جهان برای طمع جاه بے پایان بچه را برای پادشاهی اختیار کرده - مالهایی فراوان و زرهای بے پایان بخلق داده - چون مال نموده اوانی زرین و سیمین ادا کرده - چون آن هم بتمام داده جواهر فراوان و الماس پارهای بے پایان ادا کرده - جمله خزائن و اموال و دفائن نهی گردانیده - چون در آخر کار و انتهای کردار دیده که جمله عالم دوستدار خداوند عالم شده و جمیع خلایق مملکت بحضرت سلطنت پیوسته درین محل خواجه جهان بر راي^(۳) وزیران کار کرده - پیش از در آریز چون دستوران پرریز بعد از پیش آمده - و اگر مبادا عیاذا بالله منها این جانب کم افتادی خواجه جهان بآشکرو نهان از میان ما یکی را زنده نگذاشتی - چون او کم خویش دیده بعد پیوسته *

• فرد •

همه میان خویش اندیشه گفتن پیش تخت قرار دادند که صریح
باز نمایند *

* تا بخت کدام در کشاید *

* اقبال کدام ره نماید *

معهدا این جمله اشخاص از محل خلوت پیش در سلطان فیروز
آمدند - و ملک عمادالملک را درون محل بر سلطان فرستادند
عمادالملک باز نمود که جمیع ملوک بیک اتفاق آمده اند - چیزی
التماس دارند - حضرت فیروزشاه بالهام آله دریافته که این ملوک
نخم منقلب در زمین قلب خود کاشته دل از مملکت ما برداشته
فرمان شد بطلبند - چون (ایشان) در آمدند هر همه سربر زمین نهادند
بعضی راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف روایت
کردند که درین محل حضرت فیروزشاه را بشرف مبارک تغیر شده
القصة این جمیع ملوک الفاظ مخلصانه و کلمات دوستانه آغاز کردند
و باز نمودند که بکرم آله حضرت شاه را نصرت دست داد - دهلی
فتح شد - خواجه جهان بحضرت پیوسته - تعلق خاطرها و اندیشه
حزنها از دلها یکسو گشته - بر بنده مومن یک حج گزاردن فریضه
است - اگر فرمان شهریار و طغرای جهاندار شود بندگان درگاه و
مخلصان این بارگاه بسوی خانه کعبه روان شوند - حضرت فیروزشاه

(۲ ن) چون حضرت * (۳ ن) تعلق خاطر و اندیشه ازو یکسو

گشته *

مقدمه دهم مقالات اصحاب سلطان نسبت

خواجه جهان

نقل است حضرت فیروزشاه خواست تا خواجه جهان را
 مضرت نرساند - و باز بمرتبه وزارت نشاند - در خاطر گذرانید که
 زمره وزیران و فرقه دستوران اهل قلم باشند مدام دلهای عمال^(۲)
 خراشند - و بکوشش برای جمع کردن اموال کوشند ایشان را با
 مقام سلاطین چه کار - چون او را غلط افتاد آخر الامر ابواب الحاح
 و عجز کشاد - حالا^(۳) بر او عفو می باید کرد - و او را باز بمرتبه وزارت
 میباید رسانید - درین محل حضرت شهریار اکمل خواست تا عمل
 مشائخ را دستور سار^(۴) - یعنی گناه خواجه جهان ببخشد - چون
 اعوان درگاه و انصار بارگاه حضرت فیروزشاه دریافتند که مزاج شاه
 برین است تا از سر جنایت خواجه جهان چون خسروان باز آید
 همه بیک اتفاق از زمره خادان عظام و فرقه ملوک با احترام جمله
 جمع شدند - و میان خویش متفق گشتند و با یکدیگر مشورت
 کردند - و گفتند که در قسم ملکی و قانون جهانداري بدین
 حد از سر خیانت اعدا گذشتن نشاید - درین محل^(۵) پشیمانی
 روی نماید - عاقبت کار از آثار اسرار این کردار زیان اصلی رسد - هر

(۲) اهل عمال • (۳) چنین غلط • (۴) یعنی از سر گناه خواجه جهان باز آید
 و بدو ببخشد • (۵) از سر جنایت خیانت اعدا • (۶) فعل • (۷) گرداب •

خواجۀ جهان بگویند که از برای کدام چیز زنجیر در گردن خود کرده
خواجۀ جهان چون محزونان و مغمومان این بیت خواند *

* بیت *

* باز آمده ام چو خونیان بر در شاه *

* اینک سر و تیغ آنچه بایدت آن کن *

حضرت فیروزشاه اشخاص معتبر درانید تا پگ بر سر خواجۀ جهان
به بفتند - و بگویند که ما را این گمان هرگز نباشد که از ذات شما
اینچنین صفات زاید و یا چنین چیز آید - حضرت سلطان
همان زمان چودل زرین سوارچی خاصۀ خود فرستاد - و برین نوع
آگاهی داد - تا خواجۀ جهان را درین چودل سوار کنند و بخرم گاه^(۵)
برند و بگویند که ما برای ملاقات شما همانجا خواهیم آمد - مع هذا
خواجۀ جهان را در چودل سوار کردند - و در خرم گاه فرود آوردند
بکرم آلہ حضرت فیروزشاه را فتح دہلی بغیر واسطہ روزی شد
آنکہ از زبان خدمت شیخ قطب الدین منور علیہ الرحمۃ و الغفران
بیرون آمدہ بود کہ دہلی ہمین جا خواهد آمد همچنان شد

* بیت *

الحمد لله على نعمائه *

منصور شدند در ستانت * مقهور شدند دشمنانت

(۲۰) خواجہ جهان محزونانہ و مغمومانہ * (۳۰) پاداش این کسان *

(۴۰) چیزها * (۵۰) و یک خورمگاہ و چند پیرا لہ سرانچہ برآرند *

و مخدرات مسلمانان بر دست نا اهلان افتند - در ایام پیران سالی
 عهد^(۲) دار قیامت شوم تا کی خواهم زیست - هرچه آمد آمد
 رضینا بقضاء الله تعالی - آنچه حکم اوست همان خواهد شد
 چون آن امرا دیدند که خواجه جهان بتحقیق بر سلطان فیروز
 خواهد پیوست بعضی ارایشان برابر خواجه جهان بر سلطان فیروز
 رفتند - و بعضی روی بتفرید نهادند - المقصود^(۳) قوام الملک در
 فتح آباد بر سلطان فیروز پیوست - و خواجه جهان در منزل دهانسر
 نزدیک اکروده متصل قوام الملک دوم روز پیوست - راویان شریف برین
 مورخ ضعیف شمس سراج عقیف بکلمات لطیف روایت کرده - و برین
 جمله باز نموده که حضرت فیروز شاه بوقت نمار دیگر بار داده - و بر صندوق^(۴)
 دولت نشسته - ارکان دولت جمله حاضر بودند چنانچه رسوم آئین
 سلاطین است - سرایچه سر پرده فرود آورده - خواجه جهان زنجیر در^(۵)
 گردن خود کرده و پگ ارسر فرود آورده طایفه بر سر خود نهاده
 تیغ برهنه بر گلو^(۶)ی خود بسته در محل پایان متصل حجاب
 ایستاده - و وقت فرود آوردن سرایچه بوقت نمار دیگر سلام از دور
 می شود موازنه یک تیر پرتاب - معینا چون بعد از زمانی نظر سلطان
 بر خواجه جهان افتاد همان زمان سلطان کسان فرستاد تا بر

(۲) مواخذة دار • (۳) المقصود خواجه جهان در فتح آباد بر

سلطان فیروز پیوست • (۴) بار نمودند • (۵) سلطان • (۶) ن

مرد نیک است - از گفت من نخواهد گذشت - شما را نیز امان خواهد داد - چون خواجه جهان اسرار پنهان پیش دولتخواهان خود بازکشد ایشان هر همه بر نرمی دل خواجه جهان بسیار گریستند و دران ایام عمر خواجه جهان بهشتاد و چند سال رسیده بود - و پیر و معمر گشته - محاسن بنام سپید شده - خواجه جهان مخلوق^(۲) بود - ارادت بندگی شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز داشت - یک شیخی صاحب سجاده می نمود * * ابیات *

با آنکه بملک سرفراز است * پیری چو رسید در گذار است
کاری که کند نکو نیاید * در چشم همه تبه نماید

القصة چون این ملوک مانند اهل سلوک اینچنین کلمات از زبان خواجه جهان شنیدند گفتند اگر اشارت شود لفظ^(۳) چند از آثار عقل ناقص خویش باز نموده آید - خواجه جهان فرمود آنچه در دل بگذرد باز نمودن شاید - ملوک مذکور باز نمودند که در آئین^(۴) ملکی و قانون جهانداری پدري و پسری نمی گنجد - سهو و غلط کسی استوار نیست ندارد - ' زیراچه روش تاجداران برین^(۵) رفته است و حضرت فیروز شاه اگرچه مرد نیک است البته خلاف روش سلاطین نخواهد کرد - درین محل خواجه جهان این لفظ برآورد - که اگر باز گردم و درون دهلی حصاری شوم اگرچه لشکر و پیل دارم مبادا لشکر سلطان فیروز حصار دهلی بستانند - عورات مستورات

(۲) مخلوق • (۳) لفظ • (۴) درون • (۵) بدین *

و طیران شده بر خواجه جهان باز نمودند که شما را اتفاق ملاقات
 سلطان فیروز افتاد ما را چه اشارت می شود - درین محل خواجه جهان
 گفت که یاران بدانید و آگاه باشید که درین کار یعنی اختیار کردن
 پسر سلطان محمد مرا طمعی و غرضی نبود - زیرا که مقام امامت
 خاصه تاجداران است - و مقام وزارت خاصه وزرا است - اگر تاجداران
 دل بر کار وزرا نهند و وزرا دل بر کار شهریاری اندازند در مرور ایام
 ملک روی بخرابی آرد - چون بسمع من رسید که سلطان محمد
 وفات یافت و لشکر را متل تاخت سلطان فیروز و تاتار خان غائب
 شدند برای قرار خلق شهر و اطراف چند گاه آن خرابی^(۴) اختیار
 کرده شد - و درین اختیار غلط^(۵) بیشمار و سهو بسیار افتاد - خلایق
 هر دو جانب آوازا بر آوردند - و مگر نه مرا با مقام سلاطین چه کار *

• ابیات •

صیاد همه طیر بزد * سیمرغ بدام وی نگنجد^(۷)

روبه که مقام شیر جوید * اندام بخون خویش شوید

معهدا با این هم در عهد سلطان محمد سلطان فیروز را پسر خوانده بودم
 و اتباع من پیش او می آمد - و از نیز پدر خوانده بود - اما
 نمی دانم که در زیر این الله تبارک و تعالی را چه حکمت است
 و چه پیدا خواهد آورد - شما را نیز برابر من می باید آمد - سلطان فیروز

(۲ ن) این کار اختیار کردن پسر سلطان * (۳ ن) این مقام * (۴ ن)

خسروک * (۵ ن) در پی * (۶ ن) خطاء * (۷ ن) جمی *

و بدو گزندی رساند - آدمیان افعال^(۳) نیک بملائکه حواله کنند *

* بیت *

ملک و دیو هر دو حیرانند * آدمی ملک خویش میرانند
چون حکم الله تبارک و تعالی برین بود که خواجۀ جهان شهادت
یابد همه اسباب متوسط شد *

راهی که برای^(۴) نفس گیرند * یا خسته شوند و یا بمیرند
از ماست رسیده اینکه بر ماست * اندوه خورم چه سود بر ماست
المقصود چون خواجۀ جهان پنهان پنهان در خاطر خویش از نهایت
فکر بیش گذرانید که این کار چون بر غلط بود بگمان من کی راست
آید - این زمان بهتر آن باشد که من نیز بسلطان فیروز پیوندم
و راستی غلط باز نمایم - آنچه حکم الله و فرمان الله است آن خواهد شد
حاصل الامر قوام الملک روز پنجشنبه از شهر دهلی بیرون آمده بود
همدران روز در منزل اسماعیل فرود آمد که بیست^(۵) و چهار کوره
از دهلی است - و خواجۀ جهان روز جمعه بعد از نماز از شهر دهلی
کوچ کرده - و در حوض خاص علائی فرود آمده - آن جمیع ملوک که
با خواجۀ جهان بدل و جان یکی^(۶) شده بودند متفق شدند - و با
خواجۀ جهان در حوض خاص آمدند - چنانچه ملک حسن و ملک
خطاب و ملک حسام الدین از یک و اشخاص دیگر - هر همه حیران

(۲ ن) برو * (۳ ن) آدمیان نیک افعال بملائکه کنند * (۴ ن) هوای *

(۵ ن) بیست کوره * (۶ ن) یکجا *

آری به یقین^(۲) حلال خوارى * در کار امین و راست کاری

آراستة بسرای و تدبیر * در کار نکرده هیچ نقصیر.

مقدمه نهم پیوستن خواجۀ جهان بر سلطان

نقل است که چون خواجۀ جهان شنید که قوام الملک

سر از اطاعت کشیده بر سلطان فیروز رسید بعضی اشخاص که دران

جمع بودند برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیق تقریر کردند و برین

جمله بار نمودند که خواجۀ جهان چون دید که قوام الملک از صحبت

ما برید و مانند مرغان هوا بهوای خود پرید دران وقت درین

خواجۀ جهان یکتو پیروان بود و تسبیح در دست و هر دو دست

خود را پس پشت خویش کرده و کفش در پای پوشیده بغایت

متفکر و پریشان خاطر ساکن بالای هزار ستون می آمد و می رفت

معینا ان اشخاص که با خواجۀ جهان یار بودند و درین شور

جولانگري می نمودند ایشان ابواب رار باز کشودند - که اگر اشارت اعظم

همایون خواجۀ جهان شود دنبال قوام الملک کرده آید تا از پرده

غیب چه کشاید - خواجۀ جهان جواب نداد - آری عجب کاری

خواجۀ جهان وزیر عاقل و کامل بود دید که حکمت آلهی و تقدیر^(۵)

حضرت نامتناهی برین بود که حضرت شاه فیروز با فتح و بهروزی

در مملکت دار الملک نظام گیرد اندازه کیست که آن حکم بگرداند

(۲) متن * (۳) در کار نه کردی هیچ خوارى * (۴) طاعت *

(۵) چون دید *

فروخانه قوام‌الملک پیش در قبله بود - قوام‌الملک در فروخانه خود درآمد - همدران لحظه و لمحّه قوام‌الملک در چوادرل زرین سوار شده فوج کشیده روز روشن با حرم و فرزندان و یاران با تمام خیل و تبع^(۲) در دروازه میدان بیرون آمد - و التفات از روزگار خواجه جهان نکرد - چون قوام‌الملک پیش دروازه میدان رسید دربان دروازه کوشید تا تخته دروازه بدهد - تازی سواران رسیدند و تیغ‌هایی در نشان از نیام کشیدند - دربان دروازه نتوانست بند کرد - قوام‌الملک آهسته آهسته سمت حضرت شاه فیروز روان شد - و سلطان فیروز از سرسنتی روان شده بود - و چند منزل آمده در منزلک^(۳) اقدار نزول فرمود: قوام‌الملک بحضرت فیروزشاه رسیده پایبوس کرده - و همدران روز در خانه شاهزاده فیروزخان پسر تولد شده - چون حضرت شاه فیروز را دران منزل در شادی چون مزدق کیقبادی پیدا آمده یکی شادی پیوستن قوام‌الملک درم شادی تولد پسر در خانه شاهزاده فیروزخان حضرت فیروزشاه دران مقام باهتمام تمام شهری بزرگ بنا کرده و آنرا فتح آباد نام نهاده - و آن فرزند را فتح خان نام داشته - و همدران روز قوام‌الملک امیدوار (مسند) شده حضرت فیروزشاه بمرحمت گفته *

* ایات *

هسته . ته امید . راست کارت * اجل دخیم در وزارت

فرود هزارستون رسید خواست تا بالایی شیب برآید - شخصی
 از نزدیکان خواجه جهان از بالایی شیب فرود میآمد - آن شخص
 بدیدن قوامالملک انگشت خود بدنندان گرفت - و بچشم نهانی
 به پنهانی گفت که بالایی شیب برآمدن مصلحت نیست
 قوامالملک دریافت فی الحال هم پیش در بالایی شیب خود را
 لنگ ساخت - و یک نفر مختص خود بر خواجه جهان / فرستاد
 و از حالت علالت^(۲) خود اعلام داد که پای من / اماس گرفته از
 خانه تا این آستانه بهزار حیلۀ آمدم - بالایی شیب برآمدن نمی توانم
 قوامالملک تا آمدن جواب نپایست فی الحال بازگشت - چون
 خواجه جهان اینچنین بیان شنید که قوامالملک الفاظ عذر از زبان
 خود کشید کسان خود درانید تا بقوامالملک بگویند با شما مشورت^(۳)
 اصلی و اتفاق کلی است تا این دور باید آمدن - تا آنزمان که کسان
 خواجه جهان بر قوامالملک برسند قوامالملک در صحن کوشک
 رسیده بود - چون کسان خواجه جهان بر قوامالملک رسیدند و پیغام
 خواجه جهان رسانیدند قوامالملک گفت که از درد پای بیقرارم
 خبر از خود ندارم نماز پیشین اول وقت آمده شود - تا مادام که
 کسان خواجه جهان جواب قوامالملک بر خواجه جهان برسانند
 قوامالملک پیش در قبله رسید^(۴) - و در عهد سلطان محمد تغلق

(۲) مقالات • (۳) مصلحت و مشورت اصلی اتفاق کلی است □

فیروزشاه هر یکی را بزبان ملیح و بیان فصیح بصریح مستظهر گردانیده و با ایشان وعده‌های نیک کرده^(۲) منتظر نفس بندگی شیخ قطب‌الدین منور می‌بود - با این هم اگرچه خلق دهلی بعنایت ازلی زمان زمان می‌پیوست اما دلاسی حضرت فیروزشاه نمی‌شد تا آنکه ملک قوام‌الملک اعنی خانجهان مقبول درین کار سبقت نمود - عرائض خویش با چگونگی احوال پیش حضرت فرستاد - و از حال آمدن خود خبر داد - ابواب هوا خواهی چون هوا خواهان کشاد - در هر عرضداشت التماس^(۳) که داشت باز می‌نمود - حضرت فیروزشاه نیز بر حسب مطلوب طالب جواب می‌فرستاد - درمیان شهر دهلی چکاچک افتاد که قوام‌الملک عرائض بحضرت فیروزشاه فرستاد - امروز یا فردا رخ بجانب فیروزشاه خواهد نهاد - چون خواجه جهان بدلائل اشکار و نهان معاینه کرد در تعبیه آن شده تا قوام‌الملک را بگیرد - سبحان الله چون حکمت الهی و تقدیر حضرت نامتناهی برین است تا حضرت فیروزشاه در ملک نظام گیرد اندازه کیست که آن حکم بگرداند * * ابیات *

اقبال کند چو رهنمائی * هر سو که روی فرح بیائی

آن روی نکو چو رخ نماید * هر کار که بسته شد کشاید

المقصود از تائیر حکمت ودود قوام‌الملک خواست تا از دهلی بیرون آید - دران روز در سرای مخصوص کرده آمد^(۴) - و دران ایام خواجه جهان بالایی هزارستون کوشک همایون می‌بود - چون قوام‌الملک

که دهلی هم بر شما خواهد آمد - آری عجب اسراری - خدمت شیخ نصیرالدین این کلام برای آن فرمود تا بزرگی شیخ قطب الدین مذکور میان جهان و جهانیان پیدا شود - وگرنه میان این هر دو بزرگوار بکرم کردگار محبت^(۲) و یگانگی است که این هر دو بزرگ هم خرقه بودند - و هر دو در آخر سن رسیده بودند *

محبت نیکان ز جهان دور گشت * خوان عسل خانه زنبور گشت المقصود چون جواب نبشته بر سلطان فیروز رسید بدین^(۳) اشارت با بشارت حضرت شاه با مہارت امیدوار گشت - و منتظر نفس شیخ می بود *

مقدمه هشتم پیوستن قوام الملک اعنی

خانجهان مقبول بر سلطان فیروز

نقل است که بحضرت شاه فیروز خلائق دیار ملتان و دیپالپور و سرسئی و مقامات دیگر تمام پیوستند چنانچه بر سلطان محمد شاه پیوسته بودند - چه از زمره خانان کبار و ملوک نامدار و چه از فرقه معارف خوش کردار و چه از طائفه گردان جرار و کندآوران اهل اختیار و چه از طائفه لشکریان نیک کار - و سی و شش راجگی که آن جانب است بتمام پیوسته - کثرت خلق بسیار شده - حضرت

(۲) محبت یگانگی از بطایفه بود و هر دو بزرگ هم خرقه بودند * (۳)

بدین بشارت اشارت *

شده مخصوص کرده زیارت بندگی شیخ الاسلام فرید الحق و الشرع
 و الدین قدس الله سره العزیز آمده از انجا در قضیه سرستی نزول
 فرمود - سرستی از دهلی نود کوه باشد - صرافان و بقالان سرستی
 جمع شدند - و چند لک تفکّه بوجه خدمتی پیش آوردند
 درین محل فرمان شد خدمتی شما بر ما بوجه قرض است
 انشاء الله تعالی چون در شهر دهلی در آمده شود مبلغ شما باز بشما
 دهانیده آید - بملک عماد الملک بشیر حواله شد که بعد از در آمدن
 در شهر دهلی مال ایشان بدهاند - حضرت فیروز شاه بکرم اله
 آن تمام مال بحشم داد - البته خلق لشکر را خرچ حاصل شد
 درین محل شیخ نصیرالدین محمود رحمة الله علیه بر سلطان فیروز
 گفته که از تهته تا این مقام دعاگوی درگاه از حضرت اله التماس
 کرده - بکرم حق پادشاه با جمیع بنگاه و لشکرها خواه سلامت رسیده
 ازینجا پیشتر حد ولایت خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ
 قطب الدین منور علیه الرحمة و الغفران است - بخدمت ایشان
 نبشته می باید فرستاد - سلطان فیروز همچنین این لفظ بخدمت
 شیخ قطب الدین منور در هانسی نوشت که خدمت شیخ
 نصیرالدین همچنین فرمودند - و حواله بر شما کردند - خدمت شیخ
 قطب الدین نبشته چون خدمت برادر شیخ نصیرالدین حواله
 برین ضعیف کرده امید از کرم الله تبارک و تعالی این دارم

حمائل ملیح مذکور فرمان پسر سلطان محمد بود - و در حمائل
الافان فرمان سلطان باشد - چون حضرت شاه فیروز ملیح را اردور
بدین طریق دید در دل خود گذرانید که ملیح فرستاده خواجه جهان
رسید - حضرت شاه عیان مرکب عزت خود همدران محمل کشید
و این لفظ بر زبان خود راند مگر خواجه جهان در جهان نماند - بعده
فرمان شد که ملیح را همانجا بدارند و از استفسار کنند که خواجه جهان
سلامت است - مع هذا چند نفر حجاب دانا در باریک بینی
مستثنی سمت ملیح رفتند - و او را همانجا داشتند - و از حال
خواجه جهان و خلائق شهر دهلې پرسیدند - ملیح مذکور از آثار
غرور مشرح بار نمود - چون آن حجاب شتاب^(۲) آثار این اخبار
بگوش حضرت شاه فیروز رسانیدند و تقریر ملیح بصریح تمام بار نمودند
درین محمل حضرت شاه اکمل از زبان خود بیرون آورد که کرم حق
می باید - از خواجه جهان و غیر او چه کشاید - آری جمیع خلائق
از آشنا و بیگانه درین افسانه این ترانه می سرانیدند *

* بیت *

بی از تو مباد ملک یکدم * بر تخت همیشه باش خرم
الغرض حضرت فیروز شاه بعنایت الله تبارک و تعالی درون شهر ملتان
در آمد - بمشائخ^(۳) ملتان دست احسان برآورد - بعده میان اجودهن

(۲) بتاب شتاب * (۳) مشائخ و ملایان را زیارت کرد بر خلق ملتان

تعالی کیف یشاء - و چون الله تعالی بنده را از بندگان خود بدوستی گیرد فرمان از حضرت رحمان بفرشتگان رسد تا بنده مرا دوست گیرند - بر مهتر جبرئیل فرمان حضرت جلیل رسد یا جبرئیل محبت بنده من در آبهای روان کن تا هر که از آن آب خورد بنده مرا بدوستی گیرد - زیراچه این همه قدرت حضرت جلت بود که جمله خلایق دارالملک دهلی دوستداران و هواخواهان سلطان شدند - خانه و فرزندان خود را در تهلکه جانی در معرض تلف انداختند - و چندین مشقت راه اختیار کردند - خرچ و اخراجات از گره خویش کردند و بحضرت شاه فیروز پیوستند - اینچنین چیزها بکوشش مخلوقات و موجودات نباشند مگر بعفایت بیغایت حضرت الوهیت - چون الله تعالی را در حق خلق دهلی کرم فراوان و عنایت بی پایان بود و در ازل آزال قلم رانده که در مدت چهل سال مبارک قدمی والی این ولایت آمر خلق بود تا این خلق چندگاه بکرم آله زیر سایه چتر دولت او برفاهیت و بهجت خواهد گذرانید همه اسباب آن موجود گردانید *

هر نا امیدي را امید پندار * روزست سپید از پس شب تار
 المقصود چون سلطان فیروز در حد ملتان رسید در عین کوچ می آمد
 ملیح ترین نام غلام خواجه جهان فرستاده خواجه جهان از دور
 نمودار گردید - سلطان فیروز شاه شناخت - درین محل فرمود که از
 طرف دهلی چند سوار می آیند - چون ملیح نزدیکتر آمد و در

جميع آدميان بسوي سلطان فيروز ميديد انگشت حثرت بدنندان
 غيرت ميگزيند - اما هيچ نميگفت - از سر خلق ميگذشت
 اگرچه اصحاب و ارباب خواجه جهان اهل مناب^(۲) ميگفتند كه خلق
 دهلي مال از ما ميستانند و بر سلطان فيروز ميروند اگر اتباع
 و فرزندان بعضي را تدارك كنند خلق از رفتن بازمانند - خواجه جهان
 اين همه شنيدني و هيچ جواب ندادني - تا كار فرار خلق بجائي
 رسيد آنانكه قدرت دارند بحضرت سلطان فيروز شاه ميروند - و آنانكه
 قدرت ندارند دهلي ايشان سوي سلطان مائل و طالب است
 دو ديده بر راه داشته^(۳) هر روز اخبار منزل ميپرسند - آري عجب
 كاري و بوالعجب اسراري - چون حضرت الله تبارك و تعالي بقدرت
 اعلي مملكت دارالملك دهلي را در ازل بنام شاه فيروز خوش خصال
 نبشته بود همه اسباب آن موجود ميگردانيد - اگرچه سلطان فيروز
 با لشكري گسسته و جيوش شكسته ميآمد و در دهلي خواجه جهان
 بيست هزار سوار موجود داشت اتباع و فرزندان خلق لشكر درون
 حصار دهلي مانده معيذا سلطان فيروز را بعنايت ازلي بغير نيغ
 فتح دست داده - العنايه قبل الماء و الطين * • بيت •
 چود دولت مريكي را رخ نمايد • ز در اقبال ناخوانده در آيد
 سبحان الله تعالي دلها در قبض قدرت اوست - لقوله عليه السلام
 القلوب بين اصبعين من اصابع الرحمن يقلب الله

کند هر يك آئين ترس آشكار * نيايد ز ترسندگان هيچ کار

مقدمه هفتم روان شدن سلطان فيروز

از تهته سمت دهلي

نقل است چون سلطان فيروز بحمايت كرم آله و عنايت الله
از تهته بازگشت درين محل بمشورت نشست - كه به کدام راه در شهر
دهلي مي بايد رفت - گروهي گفتند در راه گجرات تا اموال گجرات
بدست آيد - ازين سخن سلطان فيروز فرمود عم من يعني سلطان تغلق
اي دفع شر خسروخان از جانب ديپالپور روان شد - الله تعالى
دردت اعلى او را فتح دهلي دست داد - ما را نيز براي برکت و يمن
ر راه ملتان و ديپالپور در شهر دهلي مي بايد رفت - خدائي تعالى
ببرکت متابعت سلطان تغلق با تمام لشكر سلامت در دهلي برساند
~~همچنين اتفاق سلطان فيروز شاه اهل برکات بکوچ متواتر روان شده~~
معهدا چون خلأئق دهلي شنیده كه سلطان فيروز شاه با پيل و بنگاه
از راه ملتان و ديپالپور ميرسد خلأئق را شادي ظاهر و باطن پيدا شد
بعضي امرا و ملوك و معارف اهل صدور بمستور بجانب شهنشاه
مشهور روان شده - و بر طريق گريختگان رفته - و بحضرت فيروز شاه
پيوسته - تا كار بجائے كشيد و كردار آن بمرتبه رسيد كه از طائفه
بار مغني نيز رخ آورده - خواجه جهان ميل جمله جهان و كوشش

(۲ ن) در * (۳ ن) البته بعضي * (۴ ن) شاهي *

در زمین دل بجای گل موافقت گشته و خلقی که در لشکر نهته
مصحوب سلطان محمد بودند مشقتها و محنتها کشیده بودند
و از نهایت بذل سلطان محمد نقدی در خزانه نمانده بود و از
مضرت لشکر مغل نقصان بسیار بلشکر سلطان رسیده بود سلطان
فیروز شاه بخاطر میگذرانید که اگر از احوال خواجه جهان بر سر جمع
مذکور سارد^(۲) حمل بران نمایند که مرا ازو هم در خاطر است ازین
اشجار منقلب گشته - و خلق لشکر نهته مشقتها بسیار و محنتهای
بیشمار دیده - و از غایت بذل سلطان محمد مال در خزانه نمانده
و با این هم لشکر را مغل زده - خلائق مسکین و شکسته و گشته و بینوا
گشته طرف شهر رخ نهاده - فرزندان و اتباع خلق درون حصار دهلی
مانده - اگر واقعه خواجه جهان میان عوام خلائق از زبان بیرون
خواهم آورد خلق لشکر گمان خواهند برد مگر سلطان فیروز از
خواجه جهان خوف دارد - تخم هراس در بوستان قلب میکار
ازین اشجار دو اثمار تلخ بار آورد - یکی آنکه دل لشکر از سبب
بینوائی افتاده است - دوم آنکه چون قضیه خواجه جهان^(۳) شنوند
ایشان بیشتر دل اندازند - ازین جهت سلطان فیروز تا رسیدن حدرد
ملتان واقعه خواجه جهان از زبان بیرون نداد • • • منطوبی
چو لشکر هراسان شود در ستیز • سگالش نثار^(۴) مگر در گریز
به لشکر توان کرد این کارزار • به تنها چه برخیزد از یک سوار

و تمام خلق دهلي نیز بحکمت لم یزلي منتظر مقدم سلطان
میبودند - و چشم بر راه داشته هرکه از لشکر میآمد استفسار^(۲)

* بیت *

چگونگی احوال می نمودند *

* نمیدانم که میآید که از ره گرد میخیزد *

* چنین دانم همون آید که برد ابرو میخیزد *

* مراو را پای در راهست و ما را دست بر سینه *

* از انجا او همی جنبد ازینجا درد میخیزد *

الحاصل چون^(۳) سلطان فیروز بسرحد ملتان رسید تا آن زمان بر زبان
معجز بیان از احوال خواجه جهان از قلیل و کثیر مذکور نه نموده بود
آری در قسم ملک داری آنچه زمره شهریاران کامل و فرقه تاجداران
عادل در آئین ملک کرده بودند سلطان نیز همان را دستور ساخته بود
نون محقق گشت که خواجه جهان اشجار منقلب و مخالفت^(۴)

(۲ ن) خالق دهلي میپرسیدند که سلطان فیروز تا کجا رسید * (۳ ن) تا
آنکه سلطان فیروز در حد ملتان رسید تا آن زمان از زبان خویش میان
عموم خلایق نگفتی که خواجه جهان تخم مخالفت در گشت موافقت
گشت * (۴ ن) اشجار منقلب گشته و خلق لشکرتهه مشقهایی بسیار
و محنتهایی پیشمار دیده و از غایت بذل سلطان مال در خزانه نمانده - با
این همه لشکر را مغل زده خلایق مسکین شکسته و کشته و بینوا گشته
طرف شهر رخ نهاده فرزندان و اتباع خلق درون حصار دهلي مانده اگر
واقعۀ خواجه جهان میان عموم خلایق از زبان بیرون خواهم آورد خلق
لشکرگمان خواهند برد مگر سلطان فیروز از الخ *

منجنيق نهاده خواهد انداخت - و نیز مذکور ميشد که خواجه جهان با افواج قاهره سلطاني دغدغه جدال دارد - ما حصل^(۲) کلام چون احوال غير مکرر بسمع سلطان ميرسيد و آوازا متواتر ميگرديد جمله ملوک و خوانين که در لشکر ظفرائير بودند بیک اتفاق باز نمودند که سلطان محمد ولد نداشت مگر یک دختر که در عهد سلطان تغلق شده^(۳) بود - خواجه جهان پسر سلطان محمد را از کجا پيدا کرد - و جميع^(۴) عقلا اينچنين الفاظ بر زبان ميگذرانيدند - و هر غلط خواجه جهان - حيرت مينمودند که با وجود کبر سن چنين امور ازو بظهور پيوست نه لائق او بود - درين محل سلطان فيروز اکمل فرمود که هرگز نبود که از ذات احسن صفات خواجه جهان چنين حرکات^(۵) بظهور پيوندند و با اين همه سلطان فيروز شاه انديشمند ست دهلي حرکت مينمود - و جمله لشکر از وضع و شريف دل بار داده^(۶) ميامدند تا بکجا انجامد - و سلطان فيروز چون مشعل گيتي افروز دل بر کرم واجب الوجود نهاده بود - و جميع^(۷) سران لشکر خواهان سلطان فيروز بودند - و از حضرت واهب العطايا نصرت سلطان مسألت مينمودند

(۲) المقصود چون اخبار اختيار خواجه جهان شاه فيروز شنيد و متواتر آوازا در لشکر رسيد جمله خانان و ملوک الخ * (۳) تولد نموده بود * (۴) گردانیده * (۵) مقدمات صادر شود * (۶) بے دل شده ميامده يعنی تا بچه نوع انجامد * (۷) و جميع خلایق لشکر و شهر سلطان فيروز را ميخواستند *

دور ملک او بود بذلهای فراران و بخششهای بی پایان کرد - چون مال
در خزانه اندک بود خواجه جهان زر و نقره و ارانی زرین و نقرگین
بخلق داد - چون ازان نیز فارغ شد جواهر نیز تلف نمود - با آواز^(۲)
بذل عطا از هر چهار جانب خلق متوجه اردوی او گردید - اما^(۳)
عجب آنست که مال از خواجه جهان می بردند و طالب دولت^(۴)
سلطان فیروز میبودند و دعای دولت او می نمودند * بیت *
نیکویی و بدی هم او کنند * حکم بفساد می رساند^(۵)

مقدمه ششم شنیدن خواجه جهان اخبار جلوس سلطان فیروز بر تخت دولت

نقل است که چون خواجه جهان اخبار دولت سلطان شنید
بر غایت خود تاسف بسیار خورد - و در هر دو لشکر اخبار مختلف^(۶)
مذکور میشد که خواجه جهان بران قرار داده که چون لشکر سلطان
بدهلی رسد امرا که در اردوی ظفر قرین اند اتباع آنها را در پله

(۲) جواهر دادن آغاز کرد * (۳) خالق تازید چاکر میشد * (۴)
می بردند * (۵) نیک و بد از وی کنند * (۶) و خلائق هر دو
جانب الفاظ مختلف پیش گرفتند بعضی آواز برآوردند خواجه جهان
میخواهد اتباع آن اشخاص که در لشکر سلطان فیروز اند چون سلطان
نزدیک شهر دهلی نرسد در پله منجنیق کند و در لشکر اندازد و بعضی
میگفتند که خواجه جهان باو قتال خواهد کرد بلکه خواجه جهان از
دهلی تا رهتک سی کوهی از شهر بتمام قریات خراب کنانیده بود *

لشکر سلطان محمد اینچنین واقعه زاده - و ملیح مذکور بنده
 مشهور بود - چنانچه تا غایت روز نام ملیح خلق دهلی^(۲) البته دانند
 چون خواجه جهان اینچنین واقعه شنید در ماتم نشست یکی بر فوت
 سلطان محمد دوم بر غائب شدن سلطان فیروز - و خواجه جهان را
 با سلطان فیروز محبت بود اینچنین محبت که میان ایشان
 غیري لکنجیدی - بلکه اتباع خواجه جهان سلطان فیروز را پسر
 خوانده بود - المقصود بار آمده شود بر سر سخن - چون بعد از
 شرط عزا خواجه جهان ارملت برخواست گفتار ملیح راست پنداشت
 درین محل خواجه جهان اجتهاد کرده پسر سلطان محمد را بهادشاهی
 نشانده - بتقدیر الله تبارک و تعالی در اجتهاد خواجه جهان غلط
 افتاده - چون خواجه جهان شنید که ملک امیر حاجب سلامت
 است و در ملک نشسته بر غلط اجتهاد واقف شد - و آنکه حشم
 جمع میکرد و مستعد میشد ارسبب مصلحت ملکی بوده - زیراچه در
 قسم ملکی و رسوم جهانداري اینچنین غلط و سهو کسی استوار ندارد
 تا آنکه میان هر دو التیام نشود تا آنزمان ارحطه عظیم و نیش^(۳) الیم
 بیغم نباید بود - الحاصل خواجه جهان در دهلی حشم بسیار جمع کرد
 خلایق را چاکر گرفت - موارنه بیست هزار سوار بر خود موجود
 گردانید - خلق را مال بسیار داد - و مال دران ایام در خزانه
 اندک بود زیراچه سلطان محمد در مدت بیست و هفت سال که

افسانه این داستان چون قانون باستان از زبان بندگی مجلس عالی
 کشور خان بنی کشلو خان بهرام ابیه^(۳) شنید - چون سلطان محمد در
 زمین نهته برحمت حق پیوست امیران هزاره^(۴) خراسان که در مدد
 سلطان محمد آمده بودند ایشان خبر نقل سلطان محمد شنیدند
 بازار بزرگ را نهب کردند - چنانچه بیان آن این مورخ باستان در ذکر
 مناقب سلطان محمد مشرح باز دیده - المقصود^(۵) در روز غارت
 بنگاه خلق لشکر متفرق افتاده - هر یکی که دران انجمن بود بهر
 سمتی^(۶) رخ نهاد - هنوز سلطان فیروز که بیادشاهی نه نشسته همدران
 لحظه ملیح تون تون نام غلامی بود ازان خواجه که خواجه جهان
 پیش ازان بر سلطان محمد فرستاده بود - ملیح مذکور در عین شور
 مشهور از لشکر جانب دهلی روان شد - و سلامت در دهلی رسیده
 پیش خواجه جهان تقریر کرد که سلطان محمد از جهان خرامید
 طائفه مغل بر لشکر دویده خلائق بارار بزرگ را نهب و غارت کرده
 میان^(۷) لشکر فساد بسیار و خون ریزی بیدمار شده - ملیح مذکور این
 تقریر نیز کرده که تانارخان و ملاک امیر حاجب یعنی سلطان فیروز
 غائب شدند - و معلوم نیست که ایشان بدست^(۸) مغلان افتادند و یا
 کشته شدند - و بیشتر ملوک دران جنگ سعادت شهادت یافته - در

(۲ ن) لشکر خان * (۳ ن) ابیه * (۴ ن) و نوره ذکر کن با امیران هزاره

خراسان الخ - در دیگر - و نوروز که کت با امیران تغراة خراسان الخ * (۵ ن)

درون * (۶ ن) شهر * (۷ ن) سلطان * (۸ ن) بدست *

مقدمه پنجم بیان غلط خواجه جهان احمد ایاز باختیار^(۲)
کردن پسر سلطان محمد بیادشاهی .

نقل است چون سلطان محمد در فوت آخرین جانب
دولت آباد سواری کرد چند نفر را در دهلی گذاشت - یکی
ملک کبیر - دوم قتلغخان - سیوم سلطان فیروز که دران ایام نائب
امیر حاجب بود - بتقدیر الله تعالی ملک کبیر و قتلغخان پیش
از نقل سلطان محمد خرامیدند - و سلطان محمد سلطان فیروز را
بر خود طلبید - چون دهلی خالی بود سلطان محمد خواجه جهان
را در دهلی از تهته فرستاد تا خواجه جهان در دهلی نائب
غیبت باشد - و بعضی ملوک در پهلوی او بودند - چنانچه ملک
قوام الملک اعنی خان جهان و ملک حسن و ملک حسام الدین
ازبک و ملک خطاب^(۳) و اشخاص دیگر - درین محل عوام گویند چون
خواجه جهان شنید که سلطان محمد نقل کرد و جمله خاندان و ملوک
و علما و مشائخ اهل سلوک که آن جانب بودند سلطان فیروز را
در پادشاهی نشاندند بعد شنیدن این اخبار و آثار گفتار این اسرار
خواجه جهان پرکار پسر سلطان محمد را در دهلی بیادشاهی نشاند
و با سلطان فیروز بمقاومت پیش آمده - خلق را با خود یار کرده - و این^(۴)
قول عوام درست نیست - این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف

(۲) اجتہاد • (۳) خطاب • بلا ملک • (۴) که با سلطان فیروز

جمع شدند - سلطان فیروز را این اتفاق روی داد تا با لشکر مغل جنگ باید کرد - لشکر سلطان از طائفه گردان و کندآوران و زمره گیوان و نیوان^(۲) و فرقه غازیان و مبارزان و جمله خانان و پهلوانان و تمام دلاوران و جنگ جویان و کل حشم و خدم اسلحه در تن پوشیدند - و بر اسبان برگستوانها کردند - و پیلان با مهابت را آراسته کرده جمیع سواران جرار و پیادگان نامدار حاضر آمدند سلطان فیروز بر لشکر مغل زد - میان هر دو لشکر جنگ بسیار و قتال بیشمار گذشت - کشش فراوان شد - بفرمان حضرت سبحان و تاثیر رحمت رحمان از آثار اسرار اقبال سلطان فیروز شاه میان لشکر مغلان هزیمت افتاد - هر یکی از مغلان رخت و کالا بپاک داده سلطان فیروز شاه را فتح غیبی روی نموده ابواب بهروزی کشوده تمام^(۳) خلق بازار بزرگ که اسیر مغلان شده بودند هر همه را رها گذائیده - لشکر مغل بهزار حيله جان خود برده - اول فتح و بهروزی^(۴) و نصرت و بهروزی همین بود - درین فتح میان خلق شادی عام پیدا آمده - معیندا سلطان فیروز با فتح و نصرت با تمام لشکر و پیل سمت دهلی بازگشته - اکنون آغاز از حالت مقاتل ملوک شهر دهلی کرده آید *

* جنگ سلطان نیست اینجا تیر باران چشم دار *

* از عروسیها بود کانبجا شکر باران شود *

(۲) توانان * (۳) بتمام خلق * (۴) عالم * (۵) او - آن *

این مثنوی میسر آیدند * * مثنوی *

سلطان شهنشاه فیروز * کردست ازل خدایش شهرور
 سلطان شهان و شهریاران * سرتاج سران و تاجداران
 المقصود سلطان فیروز اول در قسم ملکی و جهانداري در روز جلوس
 این امر کرد و گفت (بشیرا برو حشم را گرد آر) ازین شغل عمادالملکی او
 یافت - جلوس سلطان فیروز بتاریخ بیست و چهارم ماه محرم سنه
 اثین و خمسين و سبعمائه بود - مع هذا سلطان فیروز شاه مستثنی
 همچنان پیل سوار درون حرم رفت و در پای خداوند زاده افتاد
 خداوند زاده سر سلطان فیروز را در کنار گرفت - و یک لک تنگه را
 کلاه جهانداري ^(۲) یادگار سلطان تغلق شاه و سلطان محمد شاه بر سر
 سلطان فیروز شاه بدست خود نهاد - سلطان فیروز ازان مقام
 بارگشت - خلق را آرام شد - الحمد لله علی ذاک *

مقدمه چهارم جنگ کردن فیروز شاه

با طائفه مغل

نقل است چون سلطان فیروز بر تخت پادشاهي نشست
 خلق بغایت خوش گشت - با این هم دلها از سبب لشکر مغل
 بغایت در تعلق بود - و لشکر مغل بعد از غارت کردن بنگاه هم
 در جوار لشکرگاه دهلي فرود آمده بودند - جمله خانان و ملوک

گزارد - سر بر در خدا بسجده نهان - و زبان بمناجات کشاد - آب
 از دیده روان کرد و گفت آلهی قرار همکنانرا^(۳) و آرام نظام اشغال
 جهانداري اندازه آدمي نيست - قرار ملک از امر تست - آلهی
 پناه من و قوت من توئی - بعده تاج جهانداري بر سر سرور
 سلطان فیروز داشتند - و دواج شهر ياري در بر مبارک پوشانیدند
 آن اشخاص بیقیاس که دران جمع بودند برین مورخ ضعیف
 شمس سراج عقیف باز نمودند که سلطان جامه شاهي و خلعت پادشاهي
 هم بالاي جامه ماتم پوشید - هر چند که ملوک سلطان محمد
 پوشیدند تا^(۴) جامه ماتم از تن سلطان فیروز دور کنند سلطان فیروز دور
 کردن نداد - و گفت اگر سبب مصلحت ملکی جامه شاهي
 پوشیدم جامه ماتم دور نتوان کرد - زیراچه سلطان محمد خود کار
 و مربی و راهنمای من در همه چیزها بود - بلکه بسد هزار آرزو

اهل سلوک متفق گشتند و ملک سیف الدین خوجو را بر خدارند زاده
فرستادند - و ملک مذکور مشهور الافاق بود - هرچه گفتی راست
گفتی با مهابت و صلابت باز نمودی - ملک سیف الدین بر
خدارند زاده رفت - و کلمات ملیح بصریح گفت که ای عورت اگر
بوجود سلطان فیروز پسر ترا اختیار کنند نه تورو ی خانه بینی و نه
ما روی زن و فرزندان - زیراچه پسر تو بی طریق است - از نتواند
ملک داری کردن - و ما در زمین دیگران رسیده ایم - و اینچنین
لشکر مغل بر سر ما نشسته - اگر سلامتی خود ازان لشکر میخواهی
چیزی که ما همه اختیار کرده ایم تو هم دران راضی باش - اما
شغل و خطاب سلطان فیروز اعنی شغل نائب بارکی بر پسر تو
مفوض خواهند کرد - چون ملک سیف الدین خوجو چنین کلمات
گفت خدارند زاده ساکت گشت - ملک سیف الدین^(۱۲) باز آمد
دران وقت جمله ملوک متفق شدند - و سا^(۱۳) روز را اختیار کردند
با آن هم سلطان فیروز قبول نمیکرد - درین^(۱۴) راویان اکمل چنین
گفتند - و جوهر صدق سفند^(۱۵) - تاتارخان که دران جمع پاستان پیر بود
ایستاده شد - و باروی سلطان فیروز گرفته زور کرد تا در تخت سلطنت
بنشاند - درین محل سلطان فیروز با^(۱۶) تاتارخان گفت - چون این
بلای عظیم و محنت الیم در گردن من انداخته آید زمانی صبر
کنید تا وضو کنم - سلطان فیروز وضو کرد - و دوگانه نمار چون اهل یگانه

و مرتبه بلند دارد - هم همچنین چون برای امامت جهانداري
و مقتدائي در قسم شهرپاري جمله خانان و ملوک و قضات و علما
و مشائخ اهل سلوک که برابر سلطان محمد در تهته رفته بودند بیک
اتفاق متفق شدند - و سلطان فیروز را اختیار کردند - او از ان گریزان
از کثرت خوف سبحان - پس این صفت نباشد مگر اولیای
حق تعالی را زیراچه بار امامت جهانداري مشکل باریست - قال
عليه الصلوة والسلام کلکم راع و کلکم مسئولون عن
رعیتہ *

* بیت *

ملک سلیمان چو گرفتی مناز^(۳) * کز سر موري ز تو پرسند باز
فی الغرض هر همه برین اختیار قرار دادند - و برین اتفاق دل نهادند
چون از اسرار این مقال خداوند زاده دختر سلطان تغلق مادر داور ملک^(۴)
شنید (او دران ایام برابر بود) خداوند زاده بران ملوک پیغام
کرد که بوجود پسر من داور ملک نائب امیر حاجب را برای^(۵)
پادشاهی اختیار کردن شاید - پدر من سلطان تغلق پادشاه و برادر
من سلطان محمد شاه - بوجود پسر من غیری چگونه نشیند - بعضی
راویان درین محل روایت کرده که خداوند زاده الفاظ بی طریق گفته
چون پیغام خداوند زاده برین ملوک رسید هر یک ملوک چون مار کز
پیچید - پیغام خداوند زاده کس نه پسندید - جمیع ملوک و تمام^(۶)

(۲ ن) برای * (۳ ن) بساز * (۴ ن) قوم * (۵ ن) خسرو ملک *

(۶ ن) این جمیع *

که بغیر امام چارہ نیست - دہلی دور دست و اینچنین واقعہ را کہ سلطان محمد در نعمت جنت آسود - و طائفہ معل حرکت کردہ دو بدو ما در آمدہ آخر الامر نگاہ را خراب گردانیدہ - و طائفہ معل بے انصاف بعد غارت کردن نگاہ برائے طمع خام و لذت کام ہم در فردیکی آن مقام^(۳) مقام کردہ بدین طمع تا شاید بود دیگر چیرے نیر توایم^(۴) بود - معہذا چون ملوک سلطان محمد در محل مسورت نشستہ تا یکدیگر جوہر اسرار و گوہر گفتار سفتند - بعد گفت و شنود بسیار و اندیشہ بیشمار ہر دو مرۃ را ہم مرۃ ملوک و ہم مرۃ اہل سلوک را این اتفاق افتاد تا سلطان فیروز را در پادشاہی نشاند و رمام جہانداری و مہار شہریاری بدست او سپارد - و سلطان فیروز شاہ از بسیاری خوف اللہ از امامت جہانداری عاری بود سلطان فیروز نارمینمود کہ من بیت طواف خانہ کعبہ را دہا اللہ شرفا دارم - سبحان اللہ ہم در اندازے مقال قادر پر کمال امامت جہانداری سلطان فیروز بر نسبت مشائخ^(۶) نہ خلق نمود - ریراچہ در امامت طریقت شرطیست بعضے پیران بوقت رفتن ازینجہان بعضے مریدان را بجای خود بہ تحکم^(۷) مینشانند - سجادہ خود ندو میسپارد - و آن مرید از ان نارگران گریزان - اینچنین خروہ را میان مشائخ خرقہ تحکم گریزد - و خرقہ تحکم میان مسائے مدرے

(۲) در مدد ما آمدہ * (۳) آن مقام کردہ (۴) توایم بود *

(۵) حد * (۶) نو * (۷) تحکیم * (۸) ن روی سپارد *

هادی گردید - آنکه عوام گویند که سلطان محمد فیروز را
 بیشتر احوال و اکثر اوقات در محنت و مشقت میداشت این
 سخن راست است - محنت و مشقت نه برای آن بود که با
 سلطان فیروز عداوت داشت - اگر حسد و عداوت بود فی الحال
 از پیش تخت دور کرد - چون سلطان محمد پادشاه با جاه
 صاحب دستگاه با کیاست فراوان و فراست بے پایان بود در تختگاه
 دهلی انواع کفایت و درایت میان جهان هرجهانیان نمود البته
 سلطان فیروز شاه را ادب معلمانه کرده تا پخته گردد - و در آئین
 جهانداري^(۳) ماهر شود - چنانچه سلطان فیروز در نقل سلطان محمد
 چهل و پنج ساله کامل گشته بود^(۴) *
 * بیشتر *

* تنعم که من از فضل در جهان دیدم *

* هم از جفا پدر بود و سیلی استاد *

مقدمه سیوم شرح جلوس فیروز شاهی

نقل است که چون سلطان محمد شاه بتقدیر الله تعالی از
 جهان خرامید و سربدان جهان کشید طائفه مغل خلق بنگاه
 نهیب کردند - و رخ بملک خود نهادند - درین محل جمیع خانان^(۵)
 و ملوک و تمام غلما و مشائخ اهل سلوک که برابر^(۶) سلطان محمد
 در تهنه بودند درین محل بمشورت نشستند - و با یکدیگر گفتند

(۲ ن) میان جهانیان * (۳ ن) تاجداري * (۴ ن) گشت * (۵ ن)

نهیب * (۶ ن) در برابر *

سلطان محمد شاه سلطان فیروز شاه هزده ساله بود - سلطان محمود سلطان فیروز شاه را نائب امیر حاجب گردانید - و نائب باریک خطاب کرد - دوازده هزار سوار نامدار در سپاه سلطان فیروز تعیین شد حضرت سلطان محمد شاه را در باب سلطان فیروز مرحمت و شفقت بیقیاس افتاد - هر چه در قسم ملکی پیش سلطان محمد گذاشته سلطان محمد بکنایت کیاست سلطان فیروز را تعلیم کرده همه وقت پیش خورش داشت - سلطان فیروز همدران ایام بر عموم خلایق لطف فراوان و احسان بپایان داشته - کار هر حاجتمندی که بر سلطان فیروز شاه افتاده سلطان فیروز بکار آن حاجتمند یکزمان هم توفیق نداشته - چون سلطان محمد شاه بتوفیق آله مملکت دارالملک دهلی را چهار قسم کرد چنانچه ارجالت آن مقاتل این مبرز ضعیف شمس سراچ عفیف در ذکر مناقب سلطان محمد مشرح نبشتم - مع هذا سلطان محمد شاه مستثنی یک قسم بنام سلطان فیروز تعیین فرمود تا آئین جهانداري و قانون شهریاري آموزد - آری عجب کارے و بوالعجب اسرارے - گفته بزرگان است هر آنکس که کار یک معامله تواند کرد آن شخص کارهاي مملکت و امورهاي سلطنت بپرداخت تواند رسانید - همچنین سلطان محمد باریک بین راج مملکت را حواله سلطان فیروز کرد - تا بعنایت الهی حضرت فیروز شاهي در امور مملکت راني و آئین جهانباري

(۲)

تغلق شاه دوم از سلطان محمد شاه - در قسم ملک داری و رسوم
جهانبانی هادی گشت - بارها درین کردارها تانارخان بزرگ گفته
اسرارے کہ میان ما در قسم ملکی و رسوم شهریاری سلطان فیروز
بداند در دل دیگرے خطرے ازان نگذرد - این بود تولد سلطان فیروز
هرچه این مورخ از بزرگان خود نقل صحیح شنید درین درج کرد *

* بیت *

صلاح جهان آن شب آمد پدید * که از مولدش صبح صادق دمید

مقدمه دوم آموختن سلطان فیروز مراسم^(۳)

تاجداری از تغلق شاه و سلطان محمد^(۴)

نقل است کہ سلطان فیروزشاه در جلوس حضرت سلطان
تغلق شاه چهارده ساله بود - و سلطان تغلق چهار و نیم سال در ملک
جولانگری نمود - درین مدت سلطان فیروزشاه پیش سلطان تغلق شاه
خدمت میکرد - و هرچه از سلطان در قوانین^(۵) سلطنت داری
صادر شدے سلطان فیروزشاه بالهام آله آن جمله چیزها دریانے - چون
دور سلطان تغلق بآخر رسید مملکت دهلی از سلطان تغلق بسلطان^(۶)
محمد رسید سلطان محمد شاه کہ پای بر تخت نهاد در جلوس

(۲) ن) رسم * (۳) ن) آئین * (۴) ن) تاجداری - بدون این فقره - از
تغلق شاه و سلطان محمد * (۵) ن) در قوانین سلطنت دیدی و از صادر
شدے * (۶) ن) ظهور *

سپهسالار رجب از دار فنا بدار بقا کشید - دران روز سلطان تغلق را ماتم بزرگ پیش آمد - چنین گویند گویندگان صادق و اخبار کنندگان مدتی که در میان چنین ماتم مادر سلطان فیروز در عین گریه چنانچه رسم عورات باشد میگفت - که این چه روز پیش آمد این فرزند را چگونه خواهم پرورد و حال او چه خواهد شد - یعنی حال سلطان فیروز چنانچه خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران گفت • • ابیات •

و زینش خبر نی که پروردگار • چگونه • ورا پرورد در گزار^(۳)
 چه گنجینها زیر بارش • کشد • چه اقبالها در گذارش کشد

المقصود چون از نا امید می مادر سلطان فیروز شاه حضرت سلطان تغلق شنید کلام معذرت از زبان خود کشید - معذرت بسیار و دلدار می بیشمار کرده فرمود که غم مخور این فرزند من است و جگر گوشه من - بکرم الله تبارک و تعالی تا حیات من باقی است چه التفات^(۴) است - الغرض از بی بی کدبانو سپهسالار رجب را همین یک پسر سلطان فیروز شده بود - دیگر هیچ پسری و دختری نشده - و آنکه گویند ملک قطب الدین برادر سلطان فیروز بود این سخن راست است ملک قطب الدین از مادری دیگر بود - و برادری ملک نائب بارک نیز همچنین صورت است - او هم از مادری دیگر بود مع هذا سلطان فیروز هفت ساله بود که پدر از سر برفت - آئین تاجداری و قوانین جهانداری از دو پادشاه گرفت - یکی از سلطان

دل همدرین گفتار نهاد - رانه مل ابواب این راز بر فرجد این مورخ کشاد
و بر سلطان تغلق فرستاد که رانه مل دخترک خود را بسپهسالار رجب
داد - الحاصل کار خیر سپهسالار شد - و بطالع سعد و اختر میمون در
دیبالپور آورد - مادر سلطان فیروز را رانه مل بی بی نائله^(۲) نام داشته بنود
چون در خانه سپهسالار رجب آمد سلطان تغلق بی بی کدبانو نام کرد
المقصود بعد چند سال بعنایت حضرت آله فیروز شاه بار گرفت - بعد
گذشتن ده ماه سلطان فیروز بوقت سعد و طالع میمون و بروز مبارک^(۳)
و همایون از کتم عدم در وجود آمد - و از تنگنای مشیمه قصد عالم
خاکی کرد - پای مبارک خود درین جهان نهاد - در روز تولد فیروز شاه
سلطان تغلق شاه ابواب بخشش عام بر خلایق خاص و عام^(۴) کشاد
و جد این مورخ یعنی شمس شهاب عقیف نیز همدرین روز تولد شد
عورات بزرگان این مورخ دران ایام در دیبالپور درون حرم سلطان تغلق
بر مخدومه جهان آمد و شد داشتند - بارها درین گفتارها فرجده
این مورخ گفته البته گاه گاه بود که من جام شیر خود در دهان
مبارک سلطان فیروز میدادم - و کرات حضرت سلطان فیروز شاه
با برکات در اوج^(۵) کامرانی و پایه سلیمانی بر پدر و اودر این مورخ^(۶)
گفته که من شیر جدۀ ایشان خورده ام - المقصود چون حضرت شاه فیروز
تولد شد و بقیاس هفت سالگی رسید بتقدیر الله تبارک و تعالی^(۷)

(۲) نائله * (۳) ن از * (۴) ن عوام * (۵) ن با یک کس در اوج

کامرانی بر پایه سلیمانی * (۶) ن درین * (۷) ن قیامی •

عاجز گشت - تمام خلق در مقام تلفی افتاد - در آن ایام عهد سلطان علاءالدین بود هرزه شور کردن نمیتوانستند - چون دوسه روز گذشت بر خلق رانده مل سختی شد خلق بغایت تنگ آمد - درین محل بعضی راویان محقق و مخیران مدقق بدین مورخ ضعیف شمش سراج عقیف گفت چون وقت نماز شام شده مادر رانده مل که عورتی پیر بود چون شنید که سلطان تغلق بر خلق ایشان سختی میکند مادر رانده مل گریه گفان و موی کفان^(۲) درون خانه رانده مل میرفت و کلمات نا امید می گفت - جواهر قطرات عبرات می سفت در آنکالت دختر رانده مل با سعادت مادر سلطان فیروز اهل مهارت در سخن خانه ایستاده بود - چون آن دختر نیک اختر مادر رانده مل را در گریه و زاری دید پرسید که ای جدۀ این چندین گریه را سبب چیست - درینکالت مادر رانده مل گفت این گریه برای جان تو میکنم - اگر سبب تو نبودی سلطان تغلق بر خلائق این دیار چندین سختی نکرد - درین محل راوی مصدق گفت که همان دخترک جوهر گوهر صفت گوهر احسن صفت - و گفت که ای جدۀ اگر بدادن من چندین خلائق شما خلاص مییابد فی الحال پیغام ایشان قبول باید کرد - و مرا مییابد گذرانید - و باید دانست که یک دختر را مغفل بودند - چون مادر رانده مل بر رانده مل رفت و آنچه از زبان دخترک شنید باز گفت پیش رانده مل نیز این کلام موافق افتاد

مشغول گشتند - سلطان تغلق را این مطلوب افتاد که برای سپهسالار رجب از دختر رائی از رایان دیبالپور کار خیر کند - همدارین تفحص و تجسس بود بعضی معارف بر سلطان تغلق رسانیدند که دختر رانه مل بهتی بغایت صاحب جمال^(۲) است و بآراستگی کمال است - دران ایام بحکمت حضرت علام جمله راجگی از خواص تا عوام از طائفه مینیان و بهتیان داخل ولایت قصبه ابهر مضافات دیبالپور میآمدند - و زمین جنگل نیز داخل بود - دران ایام فرجد این مورخ اعنی ملک سعد الملک شهاب عقیف^(۳) عهده داری ولایت ابهر از دست سلطان تغلق داشت - سلطان تغلق بمشورت فرجد این مورخ چند نفر دانا در باریک بینی مستثنی بر رانه مل فرستاد و گلدسته پیغام بدست شان داد - چون فرستادگان پیغام از زبان سلطان تغلق گزاردند رانه مل از غایت نخوت و نهایت رعونت الفاظ ناهموار و کلمات ناگفتار آغاز کرد - چون آثار و اسرار این اخبار بر سلطان تغلق رسانیدند که رانه مل پیغام قبول نمیکند سلطان تغلق با فرجد این مورخ مشورت کرد - بعد گفت و شنود برین قرار یافت که در تلوندي رانه مل فرود میباید آمد - و مال سالینه ازو میباید طلبید - و بمرتبہ نباید ستد - روز دیگر سلطان تغلق در تلوندي رانه مل رفت - مال سالینه نقد طلبید - جمله مقدمان و چودهریان ولایت را زیر لٹ و شدت کشید - مال تمام نقد طلبید - جمله ولایت رانه مل

(۲) دختران * (۳) اند * (۴) عملداری * (۵) حاصل *

بودن سلطان فیروزشاه در آخر عمر به چیز بزرگ^(۲) کردن بندیان و آراستن
مساجد و انصاف رسانیدن مظلومان - مقدمه پانزدهم وداع آخرین
با سید جلال الدین - مقدمه شانزدهم بیان ندامت سلطان فیروزشاه
مقدمه هفدهم تسلیم کردن تغلق شاه بخانجهان - مقدمه هژدهم
احوال سحر که سلطان فیروز را کرده بودند *

قسم اول از ولادت سلطان فیروز تا جلوس هژده مقدمه

مقدمه اول شرح تولد فیروزشاه (سنه ۷۰۹) تسع و سبعهائے
نقل است که پدر سلطان فیروز سپهسالار رجب نام داشت - حضرت
الله تبارک و تعالی او را بهمه چیز آراسته - سپهسالار رجب مذکور
برادر سلطان غیاث الدین تغلق غازی بود - چنانچه از حالت ولادت
ایشان ابن مورخ داس^(۳)تان در مناقب سلطان تغلق مشرح باز نمود
المقصود چون این هرسه برادر تغلق و رجب و ابوبکر از ملک
خراسان در دهلی آمدند دران ایام عهد دولت سلطان علاء الدین
بود - حضرت علاء الدین بحکمت کبریائی در باب ایشان انواع ابواب
عاطفت کشود - این هرسه برادر پیش تخت علایی خدمت
میکردند - چون سلطان علاء الدین شجاعت و جلالت ایشان دیده
و آثار کند آوری و دلاوری^(۴) ایشان معاینه کرده ولایت شهر مشهور
دیباپور بسطان تغلق عطا فرمود - هراینه هرسه برادر در کار و مصالح

شرح جشنها - مقدمه هفدهم در بیان احوال طلب کردن مطربان^(۲)
 بعد نماز جمعه بحضرت سلطان فیروز - مقدمه هژدهم در بیان نمونهاهی
 جدید *

قسم پنجم شرح مخلوقی سلطان فیروز و بیان نقل
 شاهزاده فتح خان و بیان عظمت بعض خانان
 و ملوک و شرح آخر عهد او هژده مقدمه

مقدمه اول در بیان مخلوقی سلطان فیروزشاه - مقدمه دوم
 دور کردن نامشروعات - مقدمه سیوم سوختن زناردار پیش دربار
 حضرت شهریار - مقدمه چهارم ستن جزیه از طائفه زنارداران
 و کفار - مقدمه پنجم از احوال^(۴) دو مرد دراز قد و یک مرد کوتاه بالا
 و دو عورت با ریش - مقدمه ششم بیان عظمت خان اعظم ناتار خان
 مقدمه هفتم بیان عظمت خانجهان - مقدمه هشتم بیان
 عظمت ملک نائب باریک - مقدمه نهم بیان عظمت ملک
 ملوک الشرق عماد الملک بشیر سلطانی - مقدمه دهم بیان ندیمی
 سید الحجاب - مقدمه یازدهم احوال ملک شمس الدین ابورجا
 مقدمه دوازدهم در بیان فطرت شمس الدین دامغانی - مقدمه
 سیزدهم کشتن سلطان طائفه خونیان را - مقدمه چهاردهم مشغول

(۲ ن) جشنها بانواع * (۳ ن) بیان احضار مطربان و پهلوانان * (۴ ن)

دیباپور - مقدمه هژدهم وضع کردن طاس گهزیال بعد از آمدن
مهم تهنه *

قسم چهارم باز ماندن سلطان فیروز شاه از سواری

مهم‌های بزرگ و مشغول شدن باستمال

مملکت هژده مقدمه

مقدمه اول باز ماندن سلطان از سواری مهم‌ها - مقدمه دوم
اهتمام سلطان فیروز شاه برای جمع بندگان^(۲) - مقدمه سیوم آمدن جامه
خلیفه خلد الله ملکه برای سلطان فیروز - مقدمه چهارم نشستن
سلطان در محل بارجا - مقدمه پنجم بیان فرحت و بهجت ملوک
آنروزگار - مقدمه ششم در بیان فواخشی سال و ارزانی نعمت - مقدمه
هفتم شرح احوال حسم - مقدمه هشتم بردن کیفیت یاران پسر
عماد الملک پیش سلطان فیروز شاه و جواب با صوات یافتن - مقدمه
نهم شرح آوردن منارهای سنگین - مقدمه دهم در بیان شکارهای
فیروزشاهی - مقدمه یازدهم در بیان عمارت‌های گوناگون که سلطان
فیروز کرده - مقدمه دوازدهم شرح یاد کردن سلطان فیروز شاه طائفه
بیکاران را - مقدمه سیزدهم شرح اسباب کارخانهای فیروزشاهی
مقدمه چهاردهم شرح بیان سکه مهرشش کانی - مقدمه پانزدهم
در بیان بنای دیوان خیرات و شفاخانه بابرکات - مقدمه شانزدهم

قسم سیوم شرح احوال مهم تہتہ و برابر خود
آوردن جام و بانہبنہ و وضع طاس گہریال

ہژدہ مقدمہ

مقدمہ اول اتفاق سلطان فیروز با خانجہان برای مهم تہتہ
مقدمہ دوم روان شدن سلطان فیروز سمت تہتہ - مقدمہ سیوم
نزل فرمودن سلطان فیروز در حریم تہتہ - مقدمہ چہارم در آویز
شکر سلطان با تہتیان - مقدمہ پنجم احتراز کردن سلطان فیروز از تہتہ
برگشتن بسمت گجرات - مقدمہ ششم افتادن لشکر سلطان فیروز
در کونچی رن - مقدمہ ہفتم زاری کردن خلق لشکر در کونچی رن
مقدمہ ہشتم رسیدن سلطان فیروز در گجرات - مقدمہ نہم فرستادن
خانجہان استعداد بسیار بر سلطان فیروز شاہ در گجرات - مقدمہ
دہم روان شدن سلطان فیروز جانب تہتہ از گجرات - مقدمہ یازدہم
نزل فرمودن سلطان فیروز در حریم تہتہ و فراخی سال مر لشکر را
مقدمہ دوازدهم گذارا شدن ملک عماد الملک و ظفرخان از لب
آب سند و جنگ دادن با طائفہ سندیان - مقدمہ سیزدہم آمدن
عماد الملک در دہلی برای طلب حشم - مقدمہ چہاردهم آغاز
صلح با تہتیان - مقدمہ پانزدہم آمدن بانہبنہ بدرگاہ فیروز شاہ
مقدمہ شانزدہم بازگشت سلطان فیروز سمت دہلی - مقدمہ
ہفدہم روان شدن خانجہان باستقبال سلطان تا حد شہر مشہور

قسم دوم بیان مهم لکهنوتی دوکرت سواری سمت جاجنگر و نگرکوت هژده-مقدمه

مقدمه اول روان شدن سلطان فیروز سمت لکهنوتی کرت اول
مقدمه دوم رسیدن سلطان فیروز در لکهنوتی - مقدمه سیوم
جنگ سلطان فیروز با سلطان شمس الدین و بدست آمدن پنجاه
پیل و کشته شدن یک لک و هشتاد هزار مرد بنگاله - مقدمه
چهارم بارگشت سلطان فیروز سمت دهلی - مقدمه پنجم بنای
شهر حصار فیروزه - مقدمه ششم استقامت املاک - مقدمه هفتم
ملاقات سلطان فیروز با خواجه این مورخ در هانسی - مقدمه
هشتم بنای شهر فیروز آباد در کرانه لب آب جون - مقدمه نهم
آمدن ظفرخان ارسنارگانو باستغاثه - مقدمه دهم روان شدن
سلطان فیروز در لکهنوتی کرت دوم - مقدمه یازدهم حصارپا شدن
سکندر شاه - مقدمه دوازدهم صلح کردن سلطان سکندر با سلطان فیروز
مقدمه سیزدهم روان شدن سلطان فیروز از جونپور سمت جاجنگر
مقدمه چهاردهم شکار کردن سلطان فیروز پیلان را و اطاعت رای
جاجنگر - مقدمه پانزدهم بارگشت فیروز شاه بعون آله ارجاجنگر
و افتادن در راه قلب - مقدمه شانزدهم رسیدن سلطان فیروز شاه
در شهر دهلی - مقدمه هفدهم خوشی و خرمی خلایق عهد
سلطان فیروز - مقدمه هجدهم در بیان فتح قلعه نگرکوت *

قسم اول از ولادت تا جلوس هژده مقدمه

مقدمه اول در ولادت سلطان فیروزشاه - مقدمه دوم آموختن سلطان فیروز مراسم تاجداري از سلطان تغلق و سلطان محمد - مقدمه سوم شرح جلوس فیروزشاهي - مقدمه چهارم جنگ کردن سلطان فیروز با مغلان - مقدمه پنجم بیان غلط خواجه جهان احمد اياز باختيار کردن پسر سلطان محمد ببادشاهي - مقدمه ششم شنیدن خواجه جهان اخبار جلوس سلطان فیروز بر تخت دولت - مقدمه هفتم روان شدن سلطان از تهته سمت دهلي - مقدمه هشتم پیوستن قوام الملک اعني خانجهان بسطان فیروز - مقدمه نهم پیوستن خواجه جهان بسطان فیروز - مقدمه دهم مقاتل اصحاب سلطان نبست خواجه جهان - مقدمه یازدهم رسیدن سلطان فیروز در هانسي مقدمه دوازدهم ملاقات شيخ قطب الدین منور و شيخ نصیر الدین محمود در شهر هانسي - مقدمه سیزدهم در آمدن سلطان فیروز در شهر دهلي - مقدمه چهاردهم نواختن سلطان فیروز خلق دهلي را و بخشیدن بقايا - مقدمه پانزدهم پیدا آوردن سلطان قاعد نانهاي جديد - مقدمه شانزدهم شرح رعیت بروزي سلطان فیروز - مقدمه هفدهم غدر خسرو ملک و خداوندزاده دختر سلطان تغلق بسطان فیروز مقدمه هزدهم شرح اختیار کردن سلطان فیروز در خطبه نام سلاطین سافیه در نماز جمعه و اعیاد و بیان سکههاي سلاطین *

سلطان غیاث الدین بلبن آغار کرده - و تا نهایت ششم سال از جلوس نیک نفوس فیروزشاهی نوشته - و از احوال سلطان فیروزشاه در دیباچه ذکر سلطان صد و یک مقدمه اختیار کرده - و از جلوس تا ششم سال یازده مقدمه نوشته - و برای کتابت باقی نود مقدمه خدمت مولانا معذرت کرده که اگر حیات من وفا کند نود مقدمه دیگر نیز بنویسم - و مگر نه هر کرا الله تبارک و تعالی توفیق دهد او بانجام رساند چون منصب خدمت مولانا نبود دران تواریخ فیروزشاهی همان یازده مقدمه ماند - چون این موزع ضعیف شمس سراج عقیف را حضرت الله تبارک و تعالی توفیق داده بعنایت او این ابواب کشاده این موزع آن نود مقدمه درین تاریخ درج کرده - اما از گاه زادن سلطان و بر تخت نشستن و خرامیدن بجهان^(۲) هر کرا برای مطالعه آن یازده مقدمه خدمت مولانا ضیاء الدین برنی حاجت افتد در تواریخ فیروزشاهی نظر کند - ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار *

* مثنوی *

خداوندا در توفیق بکشی * نظامی را ره تحقیق بنمای

دلی ده کویقینت را بشاید * زبان ده کافرینت را سراید

ابدون آغار کرده فهرست ابواب آن نود مقدمه بعون الله تبارک

و تعالی و توفیق - نود مقدمه مبني بر پنج قسم هر قسمی هزده

مقدمه بدین تفصیل *

مبارک خدمت شیخ نصیرالدین محمود شنید رحمة الله عليه
 چون سلطان محمد^(۲) دنبال طغي در نهته رفت خدمت شیخ
 نصیرالدین را برابر خود برد - چون سلطان محمد در نهته نقل کرد
 و سلطان فیروز شاه در بادشاهی نشست خدمت شیخ نصیرالدین
 بر سلطان فیروز شاه پیغام کرده که باین خلق عدل و انصاف
 خواهی کرد و یا برای این مشتے مسکینان والی دیگر از الله
 تبارک و تعالی التماس کرده آید - سلطان فیروز جواب فرستاد که
 با بندگان خدایتعالی حلم و رزم و اتفاق کنم - چون خدمت شیخ
 این لفظ شنید بر سلطان فیروز جواب فرستاد اگر با خلق اینچنین
 خلق خواهی کرد ما هم برای تو از الله تبارک و تعالی چهل سال
 ملک خواسته ایم - عاقبت همچنان شد که سلطان فیروز تا چهل سال
 ملک راند - بعضی^(۳) راویان درین محل روایت کرده که شیخ
 نصیرالدین محمود سی و نه خرما برای سلطان فیروز فرستاد
 زه بشارت بر بشارت *

همیدون آغاز کرده آید از ابتدای حال سلطان فیروز

اگرچه پیش ازین خدمت مولانا ضیاء الدین برنی علیه الرحمة
 و الغفران از حالت روش سلاطین دهلی تاریخ تصنیف کرده
 و آنرا تواریخ فیروزشاهی نام نهاده - و ابتدای آن تاریخ از جلوس^(۴)

(۲) سلطان محمد ابن تغلق * (۳) آری بعض راویان * (۴) کرده *

صاحب تاج و تخت شوند - عاقبت کار از آثار اسرار انفاس آن بزرگوار همچنان^(۲) شد - معیناً چون خدمت شیخ علاءالدین باقی جامه بسطان فیروز داد حضرت شاه فیروز ختم پادشاهی کرد - بعد از رفتن او اینچنین شهر دهلی آخر رسید یعنی نهب گشت - المقصود بشارت دوم از زبان خدمت شیخ شرف الدین پانی پتی شنید - در آن هنگام که هر سه نفر سلطان تغلق و سلطان فیروز و سلطان محمد مخصوص برای ملاقات خدمت شیخ شرف الدین رفتند شیخ برخادمان گفت چیزی از جنس طعام پیش این عزیزان بیاورند - خادمان شیخ طعام در کاسه کرده آوردند - چون آن هر سه نفر دست در کاسه انداختند تا نغمه تناول کنند درین محل خدمت شیخ شرف الدین علیه الرحمة والغفران فرمود که سه پادشاه در یک کاسه طعام میخورند - و بشارت دیگر از زبان خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز یافته - اندر آن ایام که سلطان فیروز شاه خرد بودند برای پابوس در غیاث پر رفت - خدمت شیخ را تواضع سلطان فیروز شاه بغایت خوش آمد - خدمت شیخ فرمود بابا چه نام داری - سلطان فیروز گفت بنده کمال الدین نام دارد - و سلطان فیروز شاه را کمال الدین لقب بود - چون خدمت شیخ این لفظ شنید علی الفور از زبان مبارک این نفس کشید - عمر بکمال دولت بکمال نعمت بکمال - و بشارت دیگر از زبان

فیروز شاه بکمال رسانید * بیت *

* نه حسنش غایت^(۲) دارد نه سعدی را سخن پایان *

* چو میرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی^(۳) *

ایضا حضرت شاه فیروز بشارت ملک و سلطنت پیش از اجلاس در تخت مملکت از زبان چهار مشائخ نامدار یافته - اول از خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ علاء الدین نبیسه بندگی شیخ الاسلام و المسلمین فرید الحق و الشرع و الدین قدس اسرارهم - چنانچه از حال آن بشارت این مورخ ضعیف، شمس سراج عفیف در ذکر مناقب حضرت سلطان غیاث الدین تغلق شاه مشرح باز دیده شمه درین محل نیز کتابت کرده آید اگرچه تکرار تلخ^(۴) نماید - اندران ایام که سلطان تغلق مقطع دیبالپور بود برای ملاقات شیخ علاء الدین قصد کرده - سلطان محمد و سلطان فیروز که دران ایام صغیر^(۵) بودند برابر رفته - دران وقت پیش شیخ علاء الدین جامه کرباس غیر دوخته کرده آورده بودند - خدمت شیخ چهار و نیم گز جامه ازان جامه پاره کرده سلطان تغلق را داده و فرموده که بر سر خود به بند^(۶) و بیست و هفت گز جامه سلطان محمد را و چهل گز جامه سلطان فیروز را داده فرمود بر سر بندند - چون این هر سه نفر ازان محل بیرون آمدند خدمت شیخ علاء الدین فرمود که این هر سه نفر

(۲) آخری * (۳) مست • (۴) تلخ * (۵) در ایام صغر

و در دیگر - در ایام صغیر * (۶) بندند *

بسیار زیان بیشمار دارد - اما^(۲) چون حضرت فیروز شاه اخلاص دل و نیت صادق با حضرت الله تبارک و تعالی داشت و چندین حلم برای ریا و نفاق و نمودار خلق نبود خدای تعالی مدت چهل سال صفت حلم شیوه^(۳) مستحسن او گردانید *

* نیکویی خو کن چون ترا دست رس است *

* کین عالم یادگار بسیار کس است *

و اگر کسی از نهایت حسد بے بدسگالی کردے الله تبارک و تعالی آنکس را بقدرت خود خاسر و خائن^(۴) کرده حضرت سلطان فیروز رسانیدے - با این هم اگر آنکس صد جفا کردے حضرت فیروز شاه از گناه او بار آمدے - و اگر خواستے مجرمے را قید کنند^(۵) هرگز بحضور آن مجرم نگفتے که بند کنند - چون آن شخص را از پیش بار میگردانیدند سلطان فیروز شاه بر موکلان او بدست خود اشارت کردے که این مجرم را قید کنند - هرگز بزبان خود نگفتے سبحان الله هرچند که از اوصاف سفيه و اخلاق^(۶) مرضیة سلطان فیروز شاه نبشته میشود هنوز جرعة ایست که از دریا برگرفته میآید^(۷) اگرچه سلطان جلال الدین را خطبایی خوش کلام بر شاخ مغایر عظام^(۸) باسم حلیمی و کریمی میسرانید اما صفت حلم سلطان

(۲) تا * (۳) نیکو کن چون مر ترا دست رس است * (۴) ن

للمصحح - خائب * (۵) کند * (۶) ن اخلاص * (۷) ن برگرفته -

بدون میآید * (۸) ن میرانند *

فراشت و کیاست. بیش این چنین حلم ورزیده - اگر یک ضد گناه
 رده و آن شخص را بحضرت فیروز شاه بردند و آن شخص
 سان و لزان پیش او رفتی بمجرد آنکه نظر سلطان فیروز بران مجرم
 ناده باو کلام بلینت تمام گفتی - و از سر گناه او باز آمده
 چه صد جنایت کبیره از وجود او صادر شدی با این هم بخشید
 ناه کبیره سلاطین چیست - یا مالیست یا جانی - مالی^(۲)
 ست که عهده دار^(۳) بر کار^(۳) مبادا مال بیت المال تلف کند
 جانی آنست که عیاذا بالله منها کسی غدر انگیزی کند^(۴)
 چنین گناه حضرت فیروز شاه بخشید - و اگر بر کسی تفتی
 ع برای ادب کردن او فرمودی که در محل سلام نگذارند - چون
 خص چند روز بوقت سواری نمودار گردید بعد چند روز
 ت شاه فیروز از غایت شفقت و مهربانی و از نهایت مهر جانی
 بیاری شرم حضور چون مشائخ دوجاهانی آنکس را باز پرس
 - و از سر گناه او در گذشتی - مگر دو چیز یک دزد برونی
 شخص خونی - زیراچه درین هر دو شخص^(۵) حقوق دیگران
 - این هر دو طائفه را سیاست کردی - آری عجب کار
 جب اسرار - سلاطین پیشین در قسم شهریاری و مدار
 بی حلم بسیار نکرده - زیراچه در امور و اشغال^(۶) سلطنت حلم

(مالی چیست آنست * (۳ ن) هر * (۴ ن) عذر * (۵ ن)

چنین (۶ ن) انفعال •

دارم قلب فروختند - بدین سبب مهتر یوسف چندان مشقتها
و محنتها دیده که آن قصها در تفاسیر مسطور است - چون مهتر
یوسف بعد از شذائد بسیار و مکائد بیشمار بملک مصر رسیده
و برادران مهتر یوسف از سبب گرانی غله و حیرانی آن از کنعان
در مصر آمده بعد از گفت بسیار و شنود بیشمار مهتر یوسف
نیکي کاره^(۲) خود را بر برادران اظهار گردانیده - درین محل برادران
ترسیده - نباید که مهتر یوسف انتقام خود بکشد - مهتر یوسف
بر ایشان گفته که ای برادران من هیچ خوف و هراسی بسوی خود
راه نباید داد - میان ما و شما هرچه رفت جمله چیزها بتقدیر
اوست هر جفائی که از وجود شما آمد و هران جنایتی که از ذات
با برکات شما صادر شده بتمام بخشیدم - و عفو گردانیدم - اگر مهتر
یوسف مکانات آن جنایات طلبیدی حسن بودی - چون از سر
جفای برادران بار آمد الله تعالی این فعل را احسن خواند کقولہ
تعالی نحن نقص علیک احسن القصص * بیت *

آنها که بجای ما بدیها کردند * گردست رسد بجز نکوئی نکم *

* بیت *

* هر که او در راه ما خاری نهد از دشمنی *

* هر گلی کز باغ عمرش بشکفتد بیخار باد *

معهداً حضرت فیروزشاه مستثنی نیز در عهد دوات خویش

یسعی است از مشائخ طریقت که تاج شاهی بر سر دارد - ایضا سلطان
 فیروز در فتح و فیروزی بحدی بود هر کجا که رخ نهادی بفرمان
 ندای تعالی بغیر تیغ فتح آن مقام دست دادی - و بغیر جنگ
 نه شدی - تا کار اسلحه در عهد فیروز شاهی بحکمت آلهی بجائ
 سیده و بمرتبه کشیده که خلائق دهلی جنگ فراموش کرد - بلکه
 اسلحه را ارزش نماند - ایضا در عهد دولت فیروز شاهی بعنایت
 حضرت آلهی ذره ظلم بر کس نرفت که شمه عدل بر کس نکرد
 پراچه حرفت ظلم خصلت احسن تاجداران نیست - و اگر
 سلطان فیروز در عهد خویش شیوه عدل پیش گرفتی هیچکس
 طاقت عدل نیاوردی - حضرت فیروز شاه بالهام آله بر عموم خلائق
 درگاه مدت چهل سال حکم کرده - و شیوه حلم در جمیع ادیان
 مستحسن است - خصوصا در دین اسلام - فکیف از زمره شهریاران
 اهل اکرام که در مقام مثلته اند - کقولہ تعالی اطیعوا الله و اطیعوا
 الرسول و اولی الامر منکم - و همچنین الله تبارک و تعالی
 سورۃ یوسف را در قرآن بر حبیب خویش احسن القصص خواند
 و آن احسن چه بود - اعنی برادران مهتر یوسف علیه السلام
 بر مهتر یوسف جفاهای بسیار کردند - گاهی از پدر جدا گردانیدند
 و گاهی در میان چاه تاریک براہ باریک انداختند - و گاهی بچند

ای فلان میدانمی درون این کوشک کیست - یعنی سلطان فیروزشاه است - که بلاهای جمله عالم زیر پای اوست - آنروز که او ازین جهان برود معلوم جهانیان شود - فی الحال همدان چند سال از آثار تقدیر حضرت ذوالجلال و اسرار حکمت برقرار حضرت فیروزشاه خوش خصال ازین جهان سفر کرد - حضرت دارالملک دهلی زیر زبر گشت - بلکه آخر الامر بنهب مغل پیوست - ایضا همدان سال زمرد حجاج و فرقه حاجیان محتاج از ثواب زیارت کعبه مبارک محروم ماندند - همدان ایام راویان شیرین کلام چه از زمرد خواص و چه از فرقه عوام بار نمودند که پسر سید اجل آنکه امیر مکه مبارک بود برادران او درین سال او را کشتند - در مکه مبارک شور افتاد جمله قوافل که از اطراف و اکناف جهان برای طواف خانه کعبه آمده بودند محروم باز گشتند - زیارت میسر نیامد - در خنده است - چون عالمی از جهان سفر میکند رخنه در دین می افتد که تا قیامت مسدود نگردد - همچنین حضرت فیروزشاه یکی از اولیای الله بود - مدت چهل سال الله تعالی ولایت آدمیان چهار بدر تفویض نمود - بعد از رفتن او رخنه در مملکت دهلی افتاد که خلایق دهلی سر در جهان نهاده - و اگر حکم خدا باشد تا قیامت اگر مسدود گردد - بارها درین گفتارها خدمت شیخ قطب الدین منور رحمة الله علیه خواجه خواجه این مورخ ~~نرمودی~~ سلطان فیروز

این خطر در خاطر ایشان نگذشت که قرار ملک بامر مالک الملک است - این ندانست که مادر بیچاره بچندین مشقت فرزند بزیاده ماه شدت و مشقت حمل بکشد - و مدت دو نیم سال شیر دهد - زحمت ولادت* ببیند - نشاید یکایک جانی را بیجان کردن سلطان فیروزشاه همدران محل از حال اختیار خود باز نموده که ما این بیت دستور خود ساختیم *

نگه کن که چون مادر مهر سنج * بران طفل خود چند بردست رنج
 دران مقام حضرت فیروزشاه نیکنام این^(۲) نذر نویسانیده (چون ما این^(۳)
 دستور خود ساختیم و حاجات حاجتمندان بر نهج معدلت برآردیم
 الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی بغیر تبخ چندان هراس ما در دلهای
 خواص و عوام انداخت که جمله عالم بسوی ما شتافت) سبحان الله
 حضرت فیروزشاه ختم تاجداران دارالملک دهلی بود - و امان دوزان
 بود - که در عهد دولت او مدت چهل سال کمال لشکر مغل از لب
 آب سند جانب دهلی نیامده - بلکه درین مدت از غایت خلق
 سیار و ایتار زر نا شمار و لشکر بردی بکوشش^(۴) بسیار و رعیت نوازی
 تکرار هیچ کسی با قوت بسی بیک نفسی انگشت مخالفت
 چندانیده - چنانچه شیخی واصلی سالکی در آخر عهد سلطان
 حسن مورخ گفته که وقتی من بوقت صبح برای وضو لب
 جون میرفتم - واصلی دگر دران محل وضو میکرد - بمن^(۵) گفت

ماه محرم مکرم (سنه ۷۵۲ اثنین و خمسين و سبعمائه) جلوس نمود - چهل و پنج ساله در ملک نشست - مدت دور ملک سی و هشت سال و هشت ماه بود - چنین گوید ضعیف نحیف شمس سراج عفیف مورخ این تواریخ و مصنف این تصانیف سلطان فیروز شاه سپید پوست و بلند بینی و کشیده محاسن بود - نه از حد دراز و نه از غایت حد کوتاه بالا - در فرهی و تنگی معتدل مینمود تاجداري مشفق و مهربان بود - حلمي بی انداره و خلقي و امر داشت - اولیا صفت علما احوال بود - لشکر نوار رعیت پرور در خلق نصیبه از خلق محمدی داشت - در حلم بغایت - اگر زمره عمال از آثار اسرار افعال صد خیانت میکردند هیچکس را بکلام هم نیارزدی بلکه حضرت شاه فیروز درون کلاه کشیده کوشک نزول که پیش دربار شهر فیروز آباد است اینک دستور سلاطین سلف بود نویسانیده - و هم در آن محل کتابت کنانیده - که سلاطین پیشین را برای مدار ملک این بیت دستور بود مدین بیت امام خود ساخته * * بیت *
 ملک را گر قرار میخواستی * تیغ را بیقرار باید داشت
 بعده فرود آن محل حضرت شاه فیروز الملک^(۱۴) احوال کما^(۱۵) خویش ثبت کنانیده - اگرچه سلاطین پیشین را این بیت دست بوده و این ارگمان ایشان^(۱۶) رخ نموده (مگر قرار ملک بتیغ است^(۱۷))
 (۱۲) جمله پنج سال • (۱۳) مدت • (۱۴) فیروز الملک اکمل فیروز
 (۱۵) کمال • (۱۶) بدیشان •

حصن خواص را ازان جرعه جرعه نصیب شود - خمار شراب کلام
 لذت جام آن پیام در کام ناکامان بکام ناکام علی الدوام باقی باشد
 چنانچه آن سرمست خمخانه اسرار رموزات صحو و مسکر از جام
 قائق شکر فرمود قوله علیه السلام ما صب الله في صدري
 نيمًا الا وصبيته في صدر ابن ابي قحافة - بنا این هم بعض غور
 ميوزات لطيف و دقيقه اسرار دقائق شريف الفاظ قليل شهرياران که
 نبي كثير فهم شود شهرياران دانند - المقصود حضرت فيروز شاه بتوفيق
 م بفرست و کياست خویش از آثار^(۳) کنایت ملکی مدت چهل سال
 مال بر تختگاه دار الملک شهر دهلي بادشاهی رانده - خلایق را
 ورده - چنانچه^(۴) درین مدت بعنايت الله تعالى برگي از شاخ ملکی
 جنبید - اکنون آغاز کرده آید شرح مناقب حضرت فيروز شاه *

ذکر مناقب سلطان الاعظم حضرت فيروز شاه

إنا، الله بهانه

آن ختم تاجداران و آن خانم بختياران آن سالار قافله خسروان
 و آن خطيب منابر سروران نامدار آن دوران امان و آن امان
 ان آن شرف سلطنت و آن سعادت مملکت آن روشن کننده
 پعت و آن منور دارنده طريقت آن بهروزي يافته از حضرت آله
 طان الاعظم فيروز شاه قدس الله سره العزيز بتاريخ بيست و چهارم

(۲ ن) ابي بکر * (۳ ن) استار * (۴ ن) مدتي * (۵ ن) بمناقب *

صاحب فتح اسرار ربوبیت مظفر و منصور انوار مملکت الوهیت فرمود
 قوله عليه السلام ^(۲) رزقی تحت رمحی - مقام دهم کیاست
 و فراست است - و هو فی المقصود والمطلوب - گوهر کیاست
 از نتیجه علوم مکتوبات لدنی و رموزات آن از عالم عوالم سنی است
 قوله تعالى و ما اوتیتهم من العلم الا قلیلا - شاه کیاست
 خطاب فراست اسم اعظم در مکتب قدس از معلم انس ^(۳) آموخته
 اعنی علمنی ربی - هم ازینجاست که فراست هر مردی
 و کیاست هر فردی بر اندازد خردی است - چنانچه علما و مشائخ
 رضوان الله علیهم اجمعین در هر مقامی که گامی نهاده
 شیرینی از رموزات کیاست در هر گامی چشانیده و در هر مشربی
 که کیاست ^(۴) لدنی افتاده ذوقی از چاشنی دقایقات کفایت در
 هر ذهنی رسانیده آنکه گویند (اشارات کیاست این زمره و بشارات
 فراست این فرقه بصفت بهار عام است) راست است - با آن هم
 غرض رموزات ایشان جز ^(۵) از ایشان غیره نداند - قوله تعالى
 والراسخون فی العلم - همچنین سلاطین طالبان دین همیشه در
 حقائق رموز کیاست و دقایق اسرار فراست بکفایت کفایت کوشند
 و همیشه جرعه ارشوت غور اینمعنی نوشند - تا زمره خواص و فرقه ^(۶)

(۲) درین حدیث شریف در اکثر نسخ متروک شده • (۳) از معلم

آموخته • (۴) شربتی • (۵) که کیاست هر گامی چشانیده و لدنی

افتاده ذوقی از • (۶) خبر • (۷) چیزی ندارند • (۸) مرد •

آفاق را ازان جرعه^(۲) رسانند - و لذت آن بکام جان ایشان چشاندند - اگر صد بار از کردار خود نا امید شوند هزار بار مردانه وار دست در دامن امیدواری زنند - آنکه گویند این قوم خود نخورده خورانیده و خود نپوشیده پوشانیده راست است - همچنین سلاطین دوربین همیشه برای قلعه کشائی و مملکت آرائی حریص باشند * * بیت *

گدا را کذب یک درم سیم سیر * فریدون بملک عجم نیم سیر
همیشه برای فتح قلعه و ضبط ممالک بدل و جان کوشند - دائم جام شراب این طمع مالا مال نوشند - عیاروار، درین کار با قوت بسیار قصد کنند - اگر صد بار نا امید شوند هزار بار دست بحبل امیدواری زنند - از شجره اطف کم من فئته قلیله بثمره و مارمیت اذرمیت^(۳)
بر گیرند * * بیت *

شهانرا بهنگام کین خواستن * ببايد چنين لشکر آراستن^(۴)
چون بعزایت سبحان و حمایت فیض رحمان مقامی بدست
شهریاران آید و در محلی قدم مبارک ایشان در آید بسیاری خزائن
جواهر لطیف و گنجینه دوائی شریف در قبض آید - عطای کبیر
بخلق کثیر رسد - جهانی بوستان و عالمی گلستان گردد - و فرحت^(۵)
در دلهای احبا افزاید - حدت در قلبهای اعدا در آید - آنکه گفته اند^(۶)
(دوست در بالیدن و دشمن در کاهیدن) راست است - چنانچه آن^(۷)

(۲) جرعه جرعه * (۳) ن) ثمره * (۴) ن) شهانرا ببايد چنين لشکر
آراستن * (۵) ن) حب * (۶) ن) خلت * (۷) ن) نازیدن *

و رجا جاری گردد - آنکه گردند انتفاء ارطاف آله است راست است
 همچنین سلاطین بروش متین تاج انتفاء بر سر دواج عدوت در بر
 همیشه بر ساط مکنات متفکر و متمکن باشند - گاهی مرکب انتفاء
 در میدان عدوت تارد - پیل بد عیوت برای دعوت برانند - در بر
 ند نفس را شهرج بدامت نماید - تا بر حرف هوا و حرس
 مقدمات^(۲) نقد برد پیش آرند - دعوی^(۳) برد^(۳) مطعی کنند - بر سر مقام
 دائم قائم باشند اگر مبادا بر صد این تصور کنند بعود بالله من الجور
 بعد الکور - چنانچه آن منتنة ثقلین و صدر نشین ساط قوسین فرمود
 قوله علیه السلام السعد من وعط بغیره صدق یا رسول الله صلی الله
 علیه و سلم *

دیک نجات از بلا گران گیرد * عدوت از کار دیگران گیرد

مقام بهم فتح و نصره^(۴) است - این مقام دائم قائم از عنایت آلهی و میص
 بی عایت نامنداهی است - قوله تعالی انا فتحنا لک فتحا مبیا
 نصرت طاهری است - و فتح باطنی طاهری در عالم ملک است
 و باطنی در ممالک ملکوت که آن را ملکوت قلب خوانند - چنانچه سلما
 و مسائج رضوان الله علیهم اجمعین دائم برای فتح دل و صبط آوردن
 حصار آب و گل حریص باشند تا حواهر اسرار الوهیت و گوهر آثار انوار
 ربوبیت که در گنجینه تی و سعینه بدن مدبرین است بدست ایشان آید
 و پای همت بد احیا در آید تا مستحقان اهل اسحقاق و طالبان اسرار

اکثر افسوس در باطن ایشان ظاهر گردد - همه سلاطین طامعان دین در
استمالت درگاه بیداری بیدار و ترتیب بارگاه هوشیاری هوشیار بوده اند^(۲)
آنکه گویند بدگمانی یکی از علامات هوشیاری بر مقامات بیداریست^(۳)
راست است - تا کار این کار بجائے کشد - و مقام این مقام بمقامه
رسد - که در مملکت بادشاهان و سلطنت شاهنشاهان از غایت
هوشیاری و نهایت بیداری اگر مورچه^(۴) از اثر تمنا قدم هوا از بساط
وفا پای بیرون نهد از سطوت تاجداران و حدت قهر جهانداران سوخته
گردد که لو دبت نملۃ لا حترقت - چنانچه آن هوشیار ترین عالمیان^(۵)
و بیدار ترین جهانیان فرمود قوله علیه السلام عجلوا بالصلوات قبل
الفوت - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام هشتم انتباه
و عبرت است - انتباه از نتیجۃ خوف آله و اثر تأثیر هیبت جلال
و عظمت کمال حضرت الله است - مخاوقات کونین و موجودات
قلین در تحت این ندا نیست و پست اند - قوله تعالی له من
لماک الیوم لله الواحد القهار - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله
بهم اجمعین از غایت خوف بی قیاس و نهایت حراس انتباه
افعال قبیحۃ پیشینیان کنند - و دست امید در دامن اعمال
الکۃ ایشان زنند - تا جهاز عمل و زورق امل در مرج البحرین خوف^(۶)

(۲) در استمالت درگاه بیداری و ترتیب بارگاه هوشیاری بوده اند *

(۳) هر - مر * (۴) (۵) (۶) لو دنون نملۃ الاحرقه *

(۶) و زورق در موج بحرین *

در کمین اند - تا در زمین و نگین یقین دین برپایند که اربعة اعدا
هریک اعدا در مملکت ظاهری و سلطنت باطنی^(۲) به تیغ زدن
و بیخ کنیدن مشغول اند - پس چنانچه علما و مشائخ رحمة الله علیه
بناتیر فضل آله از غایت هوشیاری بنهایت بیداری در امور پروردگار
و خصمی لیل و نهار لحظه غافل و لحظه غافل نبوده خلأ را براه
دین راه نموده از کثرت هوشیاری بیداری شبها اختیار کرده و بسی
از تعینات نهار برآورده تا مملکت شهر دل و حصار قالب آب و گل
از ان غوغای خطرات اربعة محفوظ ماند - تا کار این طائفه بجائے
کشد و مقام این بمحلے رسد که اسرار مکنون^(۴) کون برایشان مکشوف
گردد - آنکه گویند برگے که از درخت جدا میشود این طائفه را معلوم
است راست است - همچنین درگاه شهریاران و بارگاه جهان داران
بحکم^(۵) سبحانی و تاثیر آسمانی از دوست و دشمن خالی نیست *

* مصرع *

* چه دشمنان حسودند و دوستان غیور *
سلاطین در امور ملکی و قضایای مالی طرفه العین خالی نیستند
اگر لحظه در ارکان ملکی فلیله فرو گذاشت شود در دل تاجداران
تعلق کثیر پدید آید - و اگر لحظه در قانون مالی بشری ضائع شود

(۲) بنقب * (۳) مشغول ارایش * (۴) لفظ مکنون کون در بعضی آید

نسخه موجود نیست * (۵) بحکومت * (۶) سلاطین در امور اسرار

قضایا الی طرفه العین خالی *

مکنت تاجداران سعادت عالم و عالمیان است - دو در قیمتی و گوهر
 بی قیمتی^(۲) لطف و قهر شرف درگاه و بارگاه ایشان است - در مقام عظمت
 و محل مکنت گاهی شراب تلخ قهر بجام لطف بدشمنان دهند
 و گاهی شراب^(۳) لطف در جام قهر برکف درستان نهند - چون خورشید قهر
 جلال بادشاهان در تابش آید قهر لطف برقعۀ عنف^(۴) بر چهرۀ جمال
 خود آویزد - چون قهر لطف شهنشاهان بر مشرق شفقت برآید
 آفتاب قهر با آن جلالت غضب افتان و خیزان در سایۀ قهرمان^(۵)
 جلالت درآید - تا فریقین را از دائرۀ ادب پای بیرون نیاید - اثر
 حدت و غیرت شهریاران است در محل غضب ذرۀ از شریعت
 تجاوز نکنند - و در هنگام لطف چون شانه سرموی فرونگذارند
 آنکه اعظم ترین موجودات و معظم ترین مخلوقات است گوهر ناسفته را
 سفته در محل لطف گفته - اسلام اخوانی - و در مقام قهر فرمود
 لا اله الا الله انا غیور واللہ اغیر منی - صدق یا رسول الله
 ای الله علیه و سلم - مقام هفتم هوشیاری و بیداریست - بیداری
 بسیاری عقل و کثرت فهم دل است - و این تعلیم از حضرت لم یزل
 ت - و در قرآن بسیاری محل است - قوله تعالی یا بنی
 اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم - چه بسی اعدا

(۲) در بعضی نسخه لفظ بی قیمتی موجود نیست * (۳) در بعضی نسخه

گاهی شراب لطف بدشمنان دهند * (۴) عنف * (۵) قهر با آن جلالت

آن صاحب اینار کونین در مقام قاب قوسین گفت - قوله علیه السلام
ادخال السرور في قلوب المومنین صدقة - صدق یا رسول الله
صلی الله علیه و سلم - مقام ششم عظمت و رعب است - عظمت ار
عطای ربانی و لطف سبحانی - قوله تعالى اطيعوا الله و اطيعوا
الرسول واولی الامر منکم - درین محل اسرار آلهی و رموزات^(۳)
نامتداهی بسیار و بیشمار است - کشف سر الربوبیة کفر^(۴)
اگرچه اکابر مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین در بعضی اوقات در
امورات ظاهری لای^(۵) اسرار باطنی (ار غایت شکر آنش خلیل^(۶)
تقلید) سفته - تا فریقین با عظمت و هیبت باشند - در مقام مکنت
بر سریر امامت بمتابعت سنت زندگانی کنند - لیکن اصحاب اوسط^(۷)
(بخیار اختیار مختار بینی که خیر الامور اوسطها چنانچه علماء مشائخ
قدس الله سرهم العزیز همیشه با عظمت و مکنت باشند) ورزش
روش باعتدال بر حسب حال کنند - زبر اچه جام درد نروشان
شراب فائبعونی اند - و جامه پوشان خلعت یحببکم الله - سلو^(۸)
با هیبت و جلالت اختیار کرده اند تا خلایق کونین طرفه ال^(۹)
بنعمة دینی رسند - همچنین سلاطین اهل یقین دائم با عظم^(۱۰)
و مکنت باشند - تكمه عظمت تاج شهریاران شرف جهانیان - و^(۱۱)
آید

(۲ ن) جوانمردی * (۳ ن) امورات * (۴ ن) لو کشف سر الالهیة کفر

(۵ ن) لقای * (۶ ن) از غایت شکر شکر است * (۷ ن) مرون * (۸ ن) اسرار

است اخبار آثار ایثار از لطف پروردگار است - قوله تعالى
 لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون - چنانچه علما و مشائخ
 رضوان الله عليهم اجمعین از غایت لطف نعمت کونین بر خلایق
 خافقیین ایثار کردند - شراب انس که از حضرت قدس در کام جان
 ایشان رسید جرعه در کام ناکامان باهتمام تمام ریختند - و اثری در
 دل‌های مستحقان آمیختند - ساقی وحدت باد مغفرت دمدم گرد
 شان گردانیده - قوله تعالى من جاء بالحسنة فله عشر امثالها *

* بیت *

* امروز شراب است و کباب است شفائی^(۳) *

* گردان‌شده در جمع همه لطف خدائی *

صاحب سلوک دستور مشائخ و ملوک در مرصاد العباد نبشت
 قیمت گوهر ایثار از قیاس گفتار بیرون است - همچنین سلاطین
 دین در مدت ایام و طوابعوام خویش بر جمیع خلایق بایثار
 پناز برآیند - آنچه بریشان رسید از نقد و جنس بطالبان^(۴) آن چیز
 پیش آمدند - و مراد ایشان پیش ایشان نهادند - حق بمستحق
 انیدند - بلکه این طائفه جان بخش باشند - هم ازین حال است که^(۵)
 وهر ایثار شرف تکه تاجداران و اعظم مرتبه بختیاران است - آنکه
 بوند (نیرو جراحات و جوان مردی راحت) راست است - چنانچه

(۲ ن) اختیار * (۳ ن) شفائی * (۴ ن) و طالبان * (۵ ن) جایست *

(۶ ن) تکیه *

پیشروان امت و معتقدان ملت دزون صومعه گور بطلب راز
 نمازند^(۳) - همچنین سلاطین در وقت قتال و هنگام پیل مال در میدان
 جلالت و مقام شجاعت انواع جنود مبارزان آراسته و اکثر صرف
 مجاهدان پیراسته کنند - با دشمن دوست که دران طغرای اوست
 در آویز کنند - دران حالت با کمال جلالت جان پر کف نهاده
 و خود را بخدا و دیعت داده در دریای غزا از سرمفا غوطه زده^(۴)
 گوهر لطیف و جوهر شریف بدست آرند * مصرع *

* واللّه بهر غوطه که آرد گهری را *

بکرم ربانی و نعم سبحانی^(۶) اول از سرمیدان جلالت مظفر و منصور
 بار کردند - غنائم که آن عطای ربانی و بخشش سبحانیست میان
 خویش بخش کنند - این بشارت از اشارت پروردگار و خصمی لیل
 و نهار است - قوله تعالی و یسئلونک عن الانفال قل
 الانفال لله و الرسول^(۷) - چنانچه آن مبارز صفونین و مجاهد مفرک
 جنودین مر اهل نبرد را جامهای لطف از جامدارخانه تربید
 میپوشاند - و جامهای شراب مرحمت از شرابخانه شفقت بسپند
 میفوشاند - قوله علیه السلام الجنة تحت ظلال السیوف
 صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام پنجم ایثار و افتخار

(۲) معتقدان • (۳) در نیارند • (۴) خورند بهر غوطه • (۵) ن

که بهر غوطه که آرد گهری دیگر را • (۶) آسمانی • (۷) عبادات •

فضل بر کفش نهاده یازده ماده گاو زال را داده - یکی از غایت
 عدل - ده از نهایت فضل - راست است ^(۲) از تأثیر این چنین
 طاعات سیئات بحسنات بدل گردد - کقوله تعالی بیدل الله
 سیئاتهم حسنات - چنانچه آن عادل کونین و برگزیده خافقین
 نشان آن بعیان داده - کقوله علیه السلام - عدل ساعة خیر من
 عبادة ستین سنة - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 مقام چهارم مقاتله و مبارزه است - مبارزه از نتیجه امر پروردگار
 است - کقوله اقاتلوا المشرکین حیث وجدتموهم - مقاتله
 ظاهریست - و مبارزه باطنیست - چنانچه علما و مشائخ قدس
 سرهم در میدان مسجد برای ادای نماز و مسألت نیاز بوقت راز
 صفوف برکشند - و دنبال امام تحریمه بندند - مثال آن بدین
 مثال است - قوله تعالی و الصافات صفا - بهنگام صلوة
 با ابلیس پرتلبیس و با نفس اماره خسیس بعزایت
 نامتناهی مظفرو منصور بازگردند - غنائم ^(۳) مرحمت
 بخش کنند - نشان آن عطا در ایشان ^(۴) عیان است
 ی و سارعوا الی مغفرة - آن طالب اسرار روحانی
 حواجه عین القضاة همدانی علیهم الرحمة و الغفران در تمهیدات خود
 درر براهین ثبانات سفت - گفت الانبیاء یصلون فی القبور
 (۲ ن) مآثر • (۳ ن) غنائم مرحمت رحیم و کرامت کرم کریم را
 بخشش کنند • (۴ ن) در شان •

فرمود - قوله عليه السلام واذا تسمع تسمع - صدق يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم - مقام سوم عدل و فضل است - مقام عدل از نتیجه خوف لم یزل است - و جرعه از جام کلام این ذوق - قوله تعالى و زلوا بالقسطاس المستقیم چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین در همه احوال جنگ در دامن عدل زده - و دست در آستین فضل کرده - هراینه بر آئینه عدل نظر برده نباید بر چهره جمال هست کلف قیل و قال نشیند^(۴) و رخساره جمال کمال نقصان بیند - بهر مرتبه که از مراتب سینه سلوک رسیده پایه عدل و فضل را محکم جنبانید - و خلایق را بنعمت دینی رسانیده - و دولت دنیای این آثار کرده - چنانچه قول مشائخ در عالم لطائف است **الشیخ یحیی و یمیت - ای یحیی القاب و یمیت النفس** همچنین زمره ملوک متناهی^{۱۶۶} و قوت سربک در دور عظمت و طور مملکت خویش لوای عدل امرایه و علم دولت فضل را پیراسته تا هیچ مظلوم مغمو نباشد - و قوی بمظنه قوت تازک ضعیفی نخرشد - بدین سبب همیشه درگاه عدل و بارگاه فضل را آراسته دارند - از آثار عدل برحالت مظلومان پردازند و از انوار فضل مسکینان را بفرارند - گویند خدام شاه عز الدوله ماده کار زالی را بغضب ذبح کرده - شاه عز الدوله بران زال در عدل کشاده و مرزده

(۲ ن) ادا اسمع تسمع - ادا اسمع تسمع • (۳ ن) کلفت • (۴ ن) شنید •

نگرند - و عبادات حسنه را سیئات پندارند - تخم عمل اندر کشت
 خوف و رجا کارند - بر جمیع خلائق بنظر عفو نگرند - در مقام شفاعت
 دست بدعا بردارند - که الدعاء صبح العبادۃ - همچنین سلاطین
 از سر یقین همیشه عفو را دثار و شعار خود ساخته - گوی حلم بپروگان
 علم در میدان همت باخته - مرکب سعادت بجانب نعمت ناخته
 وصف این طائفه بحدیست که بیشتر از جنایت صغائر و کبائر
 باز آمدند - چنانچه هارون رشید با مراد مزید پسر زالی خراشیده
 حالی با نقصان جمالی از گمانی در خرف سزاده - زال از سر اشوال
 احوال سبب قیل و قال^(۵) رخ بر رخ خلیفه نهاده - حجاب باب^(۶)
 شتاب عصا بدستش داد - زال ازین مثال بادل ناشاد دست حاجات
 بمناجات کشاد - از اثر مهابت اجابت دل معظم^(۷) خلیفه و جگر
 مکرم گرم گشت - پسر زال بیحال را از شفقت کمال خلعت شریف
 و کموت لطیف در بر نهاده - منادی^(۸) بنادی ندا در داد - هذا احسن
 الفعل و اکمل العمل - عیار زر عفو بر مسک عمل سلاطین طالبان
 دین توان شناخت - لولو و مرجان حلم در دریای مرجع البتدرین
 شفقت ایشان توان یافت - درگاه عظمت و بارگاه عزت این مقام
 دائم مصفا است - چنانچه آن غواص بسیرین و آشنای بکار کونین

(۲) در وصف * (۳) از کمالی * (۴) حین - لام صدم - حبس *
 (۵) قتل و قتال * (۶) بناب * (۷) خطیر خلیفه نوب و جگر
 مکرم گرم گشت * (۸) منادی بنادی *

بر زبان رود و یا خطرۀ عنف در خاطر ایشان گذرد - عالمی را زبانی
 بجانی و جهانی را عم آب و نانی پیش آید - کیخسرو از وزرا
 سوال این اقوال بدین منوال کرد - که اثر خطرۀ بی شفقتی
 پادشاهان و موجب بی لطفی شهنشاهان در حق خلایق چیست
 گفتند چون در شیرینی بزمان واحد بحکمت محکمۀ احد
 بی واسطۀ موجودات و کوشش مخلوقات اثر ترشی پدید آید
 جوهر گوهر شفقت بیش بها است - قیمت آن ندانند مگر مشائخ
 اهل یقین - و بهای آن نشناسند مگر سلاطین طالبان دین - هر چند
 در دل شهریاران اثر شفقت بر عامه بیشتر - ضیای انتشار نیکنامی
 گیتی مداران در چهار رکن عالم ریادت تر - مقام شفقت مر تاجداران
 دولتست هنی - و نعمتست سنی - چنانچه آن مشفق کونین
 صاحب تربیت اهل خانقین بشارت می دهند - علیه
 صلیه و الهیام - التعظیم لامر الله و الشفقه علی خلق الله
 قیا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم - مقام درم عفو
 ست - عفو از غایت هیبت پروردگار و نهایت عظمت جباری کردگار
 است - کقوله تعالی افرحسبتم انما خلقناکم عبدا و انکم الینا
 لترجعون - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم
 ز هیبت قهر الوهیت و حدث سطوت ربوبیت در
 بیهوش - و در میدان تفکر مدهوش اند - طاعت

از دواج ارواح با عالم^(۲) آب و گل است - اخبار این آثار و شعاع
 خوف از حضرت پروردگار است - کقولہ تعالیٰ لا تقنطوا
 رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا - چنانچه
 علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین بر عامه خلایق
 مشفق تر از ابوی و مهربان تر از والدین آند - طالبان مقصود را
 بمطلوب میرسازند - و جویندگان محبوب را راه برتری و بهتری
 باز آید - بر عموم خلایق باحسان جزیل برمی آیند - گوی لطف
 آن تربیت در میدان شفقت بسبقت میرسازند^(۳) - جمیع
 احوال را احتیاج^(۴) بعلم و مشائخ است - همچنین سلاطین از تاثیر
 شدان بر جمیع مخلوقات مهربانی از سر شفقت مهربانی کنند
 بمن عظمت درجات پیش کل موجودات خوان تربیت بآسانی برند
 مخرج بر عامه خلایق بصفت^(۵) باران ابر بهاری بدر باری بقوت^(۶)
 ووشیاری و همت بیداری بر آیند - چنانچه اهل دور بمستور گزارند
 اصحاب نزدیک و ارباب رفیق در بوته حیرت بر آتش غیرت بگدازند
 بیگانگان در دائره یگانگی گوهر خویش نمایند - یگانگانرا از کثرت شفقت
 لذت عاطفت عقد دوستی بردوستی افزایند - خلایق بهفتاد و دو
 گروه زیر سایه چتر سلاطین آرام گرفته اند - مبدا^(۷) آن لحظه
 مبدا که از زبان شهریاران و لسان جهان داران لفظ بی شفقتی
 (۲) علم * (۳) می ربایند * (۴) اختیار * (۵) بصنعت *
 (۶) بقوت * (۷) مبدا که از زبان آه بدون مبدا بلکه آن لحظه

رضوان الله عليهم اجمعين بعبارت و استعارت فرموده - الشيخ في قومه كالنبي في امته - همچنان ارحال احوال سلاطین : ار دوزا امامان دین باشارت بشارت و مهارت بصارت بینا گردانیده -
 عليه السلام لولا السلطان لاكل الناس بعضهم بعضا

مقامات زمره سلوک ارعد و حصرو وهم و فکر بیرون است - قاعده

فائده جواهر معانی^(۲) هر یک مقامات چون بحر جیغون - و رمنای

غورات ار قعر سیحون - معده این ضعیف اعفی شمس سراج عنچند

(که مورخ تواریخ تاجداران است) ار اندیشه شرح چند مقیمی

ار گنجینه دینیه فهم و سفینه وهم خویش بغوامی دست آران

میان روش مقامات اهل سلوک و طریق و روش درجات زمره مبین^(۳)

بمثل و تمثیل گفته - چون هر این گوهر بادله عقلی و براهین^(۴)

بکفایه نقلی سفته شرح ده مقام ار مقامات مذکور بسطور مشم

نوشته - تبرکا بکلام مجید و مرقان حمید - کفوله تبارک و تعالی و

واتمماها بعشر الخ * بیت^(۵)

* سلک سخن را چو در انشاں کنیسم *

* پیشکش حضرت شاهان کنیسم *

مقام اول شفقت است - گوهر شفقت ار قعر دریای دل بتائید -

کجمله حضرت غنا و استغنا تاج بادشاهی این دو مملکت
 برق شاه انبیا نهاده - و دواج زیبائی سلطنت این دو سلطنت
 بر مبارک شهنشاه اصفیا پوشانیده - درگاه مصطفی و بارگاه
 جتبی چون اصحاب تجرید و ارباب تفرید در مقام مکان
 طلب مالک لامکان مجردوار ایستاده - دیده تمنا درین هر دو
 مملکت نکشاده - قوله تعالی مازاغ البصر و ما طغی نقل از
 روح زبور سریانی *

* انا الموجود فاطلبنی تجدنی *

* وان تطلب سوائی لم تجدنی *

* رباعی *

دنیا جم را و قید و خاقان را * تسبیح فرشته را صفا رضوان را
 دوزخ بد را بهشت مرینکان را * جانان مارا و جان ما حانان را
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم جرعه ازین
 برای علما و مشائخ یقین دوم سلاطین طالبان دین چشانیده - و برای
 ثامت این دو مملکت خلعت مقامات سلطنت پوشانیده - و این
 هر دو طائفه را بسطور منسطور آگاهانیده - چنانچه در باب علما و مشائخ

(۳) تاج بادشاهی رعنائی این دولت دو مملکت * (۳) و دواج زیبائی
 اصفیا پوشانیده جامعه سلطنت این دو سلطنت در بر مبارک شهنشاه اصفیا
 پوشانیده * (۴) بر دو * (۵) مستور * (۶) فرموده *

برای حفظ او شیدائی - زانرا بناگام در کام او گویائی - زه مزرعه
 اخبرائی - کقوله علیه السلام الدنيا مزرعة الآخرة - دوم مملکت
 آخرت با نعمت بسیار و کرامت بی شمار حظ^(۲) اهل دل خوش کردار
 مسکن اصحاب نیکوکار - میل دل ارباب ابرار ارواح خوب رفتار
 تمنای ستمکاران بیقرار - همه اخبار آثار پروردگار - قوله تعالی
 منکم من یرید الدنیا الخ *
 * رباعی *

دیدیم نهان گیتی و اصل درجهان * از علت و ارباب گذشتیم آسان
 در نور سپید و در سیاه مانده بدیم * زین نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن
 حکمت علیم و قدرت قدیم انواع نعیم بلطف کریم با شفقت عظیم
 باستقامت مستقیم بیشتر نعمت و اکثر متاع دولت درین هر دو
 مملکت بیافید - چنانچه حضرت کبریائی از مملکت دنیای خیر
وَالْغَنَاطِيرُ الْمُقَنْطَرَةُ مِنَ الْذَّهَبِ وَالْفُضَّةِ وَالْخَيْلِ
 الْمَسُونَةِ وَالْإِنْعَامِ وَالْحَرِثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
 ایضا از آرزوی اخبرائی بلطف خدائی از وصف انهار و اشجار و
 لطیف در کنوز شریف کشاده ندا در عالم در داده - قوله تعالی
 جنات عدن تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها ابد

(۲ ن) خص اهل خوش کردار * (۳ ن) همه در اخبار * (۴ ن) درین

در مملکت دنیای خیر داده * (۵ ن) خدائی * (۶ ن) کشاده اند *

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
افسانهٔ دوسرود بقدر بزرگ و دوعورت باریش	۳۸۵	هندوستان

فصل الیاء

قصهٔ دو پسر یوسف بغرا	۵۰۳	یوسفپور
کشتن برادر مهتر سر برادر کهتر را	۵۰۴	=

* تمام شد *



حالات	صفحه	اسمائي مواضع
ایستاده شدن مزارق سنگین	۳۱۲	نویزه
فصل الواو		
کوشش سلطان فیروز برای عمارت	۳۳۰	وزیر اباد
فصل الهاء		
فهرست کتاب	۳۱	هانسي
رسیدن سلطان فیروز در ملتان	۶۱	=
رسیدن سلطان فیروز در شهر هانسي	۷۸	=
لپاچه فرستادن سلطان فیروز بخندمت	۸۱	=
شیخ منور قدس سره		
ملاقات دو بزرگ در هانسي	۸۲	=
گفتار در وصیت حضرت نظام الدین قدس سره	۸۳	=
بیان محبت دو بزرگوار	۸۴	=
در آبادي زمین حصار فیروزه	۱۲۸	=
بیان استقامت املاک	۱۲۹	=
ملاقات کردن سلطان فیروز با شیخ نورالدین	۱۳۲	=
قدس سره		
=	۱۳۳	=
آوردن مزارهاي سنگین	۳۰۶	هندوستان
گفتار تیمور درباره یادگار سلطان فیروز	۳۱۴	=

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
مسلمان شدن خانجهان	۳۹۵	ملتان
آوردن مناره‌های سنگین	۳۰۵	مناره زرین
=	۳۰۸	=
بر آمدن خانجهان از دهلی برای پایبوس	۹۷	منزل اسمعیل
سلطان فیروز		
با هم ملاقی شدن عماد الملک و خانجهان	۲۳۷	مهرپور
کشته شدن قاضی صدر الملک	۱۴۷۳	=
کوشش سلطان فیروز برای عمارت	۳۳۰	مهرپالپور
بنای شهر فیروز آباد	۱۳۴	مهروله
آوردن مناره‌های سنگین	۳۰۵	میرتیه
افسانه مناره دوم	۳۱۳	=
فصل النون		
فهرست کتاب	۳۲	نگر کوت
فتح قلعه نگر کوت	۱۸۶	=
نصیحت کردن سلطان فیروز کفاران را	۱۸۷	=
بیان مهم تهنه	۹۰	=
آوردن مناره‌های سنگین	۳۰۵	نوپره
=	۳۰۸	=
=	۳۱۰	=

اسمائی مواضع	صفحه	حالات
مروت	۴۹۱	بسیار زدن خانجهان ابورجا را
≡	۴۹۲	آورانیدن محمد شاه بن فیروز شاه ابورجا را
مصر	۲۱۸	راه یافتن سلطان فیروز ارکونچی رن
≡	۳۴۲	وفات حضرت یوسف علی نبینا وعلیه السلام
معتبر	۲۶۱	رسیدن رسولان نزد سلطان فیروز
≡	۲۶۲	گرفتار کردن بکن قریب حسن را
≡	۲۶۳	کلام سلطان فیروز با رسولان
ملتان	۵۵	رسیدن سلطان فیروز بسرحد ملتان
≡	۵۷	روانگی سلطان فیروز ارگهته بدھلی
≡	۵۹	بیان رحمت الہی
≡	۶۰	خبر رسانیدن ملیح بسطان فیروز
≡	۶۲	پیوستن قوام الملک بسطان فیروز
≡	۲۳۰	نصیحت شیخ الاسلام بسطان فیروز
≡	۲۳۱	جواب سلطان فیروز بشیخ الاسلام
≡	۲۳۸	گرد آوردن خانجهان لشکریهای فراوان
≡	۲۵۰	زیارت کردن سلطان مسائغ ملتان را
≡	۲۷۰	فرستان سلطان فیروز بندگان را در مواضع متفرقه
≡	۳۳۹	بودن هر کارخانه علیحدہ در تحت هر امیر
≡	۳۸۹	کیفیت یافتن تاتار خان

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
بنای حصار فیروزه	۱۲۴	لکهنوتی
بنای شهر فیروز آباد	۱۳۴	=
آمدن ظفر خان نزد سلطان فیروز	۱۳۹	=
روان شدن فیروز شاه سمت لکهنوتی	۱۴۴	=
روان شدن سلطان فیروز سمت جاجنجر	۱۴۳	=
بازگشتن سلطان فیروز	۱۷۲	=
رسیدن سلطان فیروز در دهلی	۱۷۵	=
خوشی و خرمی خلایق در عهد سلطان فیروز	۱۷۸	=
=	۱۷۹	=
فتح قلعه نگر کوت	۱۸۵	=
بیان مهم تهنه	۱۹۰	=
=	۱۹۱	=
زاری کردن خلق لشکر در کونچی	۲۱۴	=
دزدیدن کارکنان موزه زرین	۴۰۱	=
خلاص دهانیدن خانجهان کارکنان را	۴۰۲	=
بنای شهر فیروز آباد	۱۳۴	لهرات
فصل المیم		
کوشش سلطان فیروز برای عمارت	۳۳۰	مالچه
بیان سنت نبوی	۲۲۷	مدینه

اسامي مواضع	صفحه	حالات
گجرات	۲۵۱	کلام خانجهان با سلطان فيروز
=	۲۷۰	فرستان سلطان بنندگان را در مواضع متفرقه
=	۴۵۵	شغل استيفا يافتن شمس الدين ابورجا
=	۴۸۲	تفحص کردن اصحاب ديوان عملهاي ابورجا را
=	۴۸۵	شكايت کردن همه اصحاب ديوان ابورجا را
=	۴۸۶	فرمان سلطان فيروز بخانجهان براي اخذ مال از ابورجا
=	۴۹۷	اجمال حال هر سال با تفصيل سال
=	۴۹۹	=
=	۵۰۰	مقرر کردن سلطان فيروز شمس الدين دامغاني را بر گجرات
=	۵۰۲	كيفيت بغاوت و كشته شدن دامغاني
مگد دريا	۴۹۴	قصه تاجر خراساني
		فصل اللام
لاهور	۲۳۸	گرد آوردن خانجهان لشكراهي فراوان
لكهنوتي	۳۲	فهرست كتاب
=	۱۰۹	روان شدن سلطان فيروز سمت لكهنوتي
=	۱۲۲	نامزد شدن اكداله با آزاد پور
=	۱۲۳	فتحنامه فرستادن سلطان فيروز در دهلي

صفحه	اسمائی مواضع	حالات
۳۳	فهرست کتّاب	
۲۰۸	افزادان لشکر سلطان در کونچی (ن)	
۲۱۳	تعریف خانجهان	
۲۵۲	خوشی و خرمی خلائق دهلی در عهد فیروز شاهي	
۲۵۳	وظیفه مقرر کردن سلطان برای جام و بانهبه	
۲۹۵	بیان آبادانی ممالک	کهرله
	وصل الکاف	
۳۳	فهرست کتّاب	گجرات
۵۷	روانگی سلطان فیروز از تهته به دهلي	
۲۰۴	بازگشت سلطان فیروز سمت گجرات	
۲۰۵		
۲۰۷	تعاقب کردن تهتهیان مر سلطان فیروز را	
۲۱۹	فرمان سلطان بخانجهان	
۲۲۰	عرضداشت پیش سلطان فیروز	
۲۲۱	فرمان سلطان فیروز	
۲۲۵	فال دیدن سلطان فیروز بمصحف	
۲۳۲	رسیدن سلطان فیروز به تهته	
۲۳۹	گرانی غله میان لشکر تهته	

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
جواب خانجهان بسطان	۴۰۴	فیروز اباد
گفتگوي خانجهان و سلطان	۴۰۵	=
شدت کردن خانجهان بر ابو رجا	۴۹۰	=
کشتن برادر مهتر مز برادر کهتر را	۵۰۴	=
قصه خواجه احمد و کشتن او متعلم را	۵۰۵	=
تحقیق کردن کوتوال برای دریافت قاتل	۵۰۶	=
یاد کردن سلطان بندیان را	۵۰۹	=
فصل القاف		
بنای شهر چونپور	۱۴۸	قذوج
باهم ملاقي شدن عماد الملک و خالجهان	۲۳۷	=
فصل الکاف		
وفات شاهزاده فتح خان	۴۹۳	کبتر
بر راه حصار فیروزه منزلها بنا کردن	۱۲۷	کرنا
رواگي سلطان فیروز سمت چاچنگر	۱۶۳	کزه
فرمان فیروز شاه بخانجهان	۱۷۴	=
جلوس فیروز شاه بر تخت شاهي	۴۴	کعبه
=	۴۷	=
فرستادن سلطان زندگان را در مواضع منفرد	۲۷۰	=
بنای شهر چونپور	۱۴۸	کردي دریا

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
خوشي خلأق در عهد فيروز شاهي	۱۷۸	فيروز اباد
وضع طاس گهرياله	۲۶۰	=
نشستن سلطان در محل با رجا	۲۷۸	=
استعداد خانجهان براے استقبال سلطان	۲۹۰	=
استقبال خانجهان مر سلطان فيروز را	۲۹۱	=
آوردن منارهاي سنگين	۳۰۵	=
=	۳۰۸	=
=	۳۱۰	=
شکار آهو وغيره	۳۲۱	=
كوشش سلطان فيروز براي عمارت	۳۳۰	=
جشن شب برات	۳۴۵	=
=	۳۴۶	=
بيان مطربان	۳۴۸	=
دور كردن سلطان فيروز مر دوري را	۳۷۶	=
قصه زنار دار و سوختن او پيش دربار	۳۸۰	=
افسانه دوميرو بقدر بزرگ و دوعورت باريش	۳۸۵	=
افسانه گوسپند و زاع عجيب	۳۸۶	=
افسانه سواربي خانجهان	۳۹۸	=
پيغام سلطان بخانجهان	۴۰۳	=

اسمائی مواضع	صفحه	حالات
صحن میدانی	۲۷۸	نشستن سلطان فیروز در محل با رجا فصل العین
عراق	۱۲۵	بنای شهر حصار فیروزه فصل الفا
فتح اباد	۶۵	پایبوس کردن قوام الملک سلطان فیروز را
=	۷۰	پیدوستن خواجه جهان بسلطان
=	۱۲۸	در آبادی زمین و ملحق کردن هانسی و غیره بحصار فیروزه
=	۱۲۹	بیان استقامت املاک
=	۳۳۰	کوشش سلطان برای عمارت
فیروز اباد	۲۰	فهرست کتاب
=	۳۲	=
=	۸۸	داخل شدن سلطان فیروز در دهلی
=	۱۲۲	نامزد شدن پندوه بفیروز اباد
=	۱۲۴	بنای شهر فیروز اباد
=	۱۳۵	=
=	۱۳۶	آسانی راه میان دهلی و فیروز اباد
=	۱۷۵	رسیدن فیروز شاه در دهلی
=	۱۷۷	رغبت سلطان فیروز در تاریخ نویسانیدن

اسمائی مواضع	صفحه	حالات
سندار گانو	۳۲	فهرست کتاب
=	۱۳۷	آمدن ظفر خان نزد سلطان فیروز
=	۱۳۸	=
=	۱۳۹	=
=	۱۴۰	عرض مدعا کردن ظفر خان بحضور سلطان
=	۱۴۳	رای زدن خانجهان در باره ظفر خان
=	۱۵۸	گفتگوی هیبت خان با سکندر شاه
=	۱۶۲	باهم گفتگوی فیروز شاه و ظفر خان
سند	۱۹۹	متوجه شدن سلطان برای جنگ تهنه
=	۲۰۰	جنگ سلطان فیروز با تهنه‌یان
=	۲۴۸	ارازه غرق شدن کشتی اتباع بانه‌بده
سندیله	۲۳۷	باهم ملاقی شدن عماد الملک و خانجهان
سپینه	۳۳۰	کوشش سلطان فیروز برای عمارت
سهروان	۳۴۰	بیان پایگاه سلطان فیروز
سیوزستان	۱۹۸	متوجه شدن سلطان فیروز برای جنگ تهنه
فصل الصاد		
صحن گلین	۲۷۷	نشستن سلطان فیروز در محل با رجا
=	۲۷۸	=
صحن میانگی	۲۷۷	=

اسمائی مواضع	صفحه	حالات
سامانه	۲۹۵	بیان آبادانی ممالک
=	۴۵۴	فرمان سلطان محمد بملک کبیر
=	۴۵۵	شغل استیفا یافتن شمس الدین ابورجا
=	۴۸۲	تفحص کردن اصحاب دیوان عملهای ابورجا
ستلج دریا	۱۲۷	بر راه حصار فیروزه مذرلها بنا کردن
سرای شیخ ملکیارپران	۱۳۴	بنای شهر فیروز آباد
سرای شیخ ابونکر { طوسی	۱۳۴	=
سرای ملک	۱۳۴	=
سرسنی	۶۱	رسیدن سلطان در ملتان
=	۶۲	پیوستن قوام الملک بسطان فیروز
=	۶۵	پایبوس کردن قوام الملک سلطان فیروز را
=	۱۲۸	در آبادی زمین و ملحوق کردن هانسی و غیره بحصار فیروزه
=	۳۲۰	شکار کردن سلطان گورخر و غیره را
=	۴۰۴	جواب خانجهان بسطان
سکروده	۲۹۵	بیان آبادانی ممالک
سلطان پزر	۱۳۵	بنای شهر فیروز آباد
=	۳۴۰	بیان پایگاه سلطان

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
کلام خانجهان با سلطان	۲۵۱	ديبالپور
فرستادن سلطان بندگان را در مواضع متفرقه	۲۷۰	=
کیفیت یافتن تاتار خان	۳۸۹	=
فصل الرابع		
کلام خانجهان با سلطان	۲۵۱	ردم
آباد کردن سلطان مقابر سلاطین و مشائخ را	۳۳۳	=
افسانه پسران و دامان خانجهان	۴۰۰	=
فصل السین		
در آبادی زمین و ملحق کردن هانسی	۱۲۸	سالوره
و غیره بحصار فیروزه		
بیان آبادانی ممالک	۲۹۵	=
آوردن مناره های سنگین	۳۰۵	=
=	۳۰۸	=
کوشش سلطان فیروز برای عمارت	۳۳۰	=
پیغام سلطان بخانجهان	۴۰۳	=
گفتگوی خانجهان و سلطان	۴۰۵	=
قصه خواجه احمد و کشتن او متعلی را	۵۰۵	=
گرد آوردن خانجهان لشکری های فراوان	۲۳۸	سامانه
فرستادن سلطان بندگان را در مواضع متفرقه	۲۷۰	=

اسمائی مواضع	صفحہ	حالات
دہلی	۴۰۵	گھنگری حاکمہاں و سلطان
=	۴۰۶	گھنگری حاکمہاں و سلطان
=	۴۰۸	تعریف عین الملک
=	۴۱۰	واپس آمدن عین الملک از سراجہ حاکمہاں
=	۴۵۲	حاصر گردانیدن ملک کنیر ملک محیر را
=	۴۵۳	بدل کردن ملک کنیر ملک محیر را
=	۴۵۵	شعل استیفا یا متی شمس الدین ابورحا
=	۴۵۶	گمان بردن سلطان در کار کد
=	۴۹۸	احمال حال ہر سال با تفصیل سال
=	۵۰۴	کشتی نوادر بہتر مربرادر کہتر را
=	۵۰۵	قصہ حواجہ احمد و کشتی او متعلی را
دیدا پور	۳۴	مہر سب کد
=	۳۶	دیان تولد سلطان فیروز
=	۳۷	=
=	۳۹	دیان ترویج مادر سلطان فیروز
=	۵۷	روانگی سلطان فیروز از تہتہ دہلی
=	۶۲	پیوستی قوام الملک بسطان
=	۲۳۸	گرد آوردن حاکمہاں لسکرہائی واران
=	۲۵۰	ریارت سلطان مشائخ ملتان را

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
شکار کردن سلطان فیروز گاو میش و غیره را	۳۲۶	دهلي
کوشش سلطان برای عمارت	۳۲۹	=
=	۳۳۰	=
مقرر کردن سلطان بیکاران را در کار	۳۳۴	=
بیان پایگاه سلطان	۳۴۰	=
جشن شب برات	۳۴۶	=
بیان مطربان	۳۴۸	=
اعتقاد سلطان با مشائخ	۳۷۱	=
دور کردن سلطان دانگانه را	۳۷۵	=
موقوف کردن سلطان دوری را	۳۷۶	=
قصه زنار دار	۳۸۰	=
بردن سلطان جزیه از کفار	۳۸۳	=
افسانه دو مرد بقدر بزرگ و دو عورت باریش	۳۸۴	=
افسانه دو مرد بقدر بزرگ و دو عورت باریش	۳۸۵	=
بیان تفسیر تائار خانی	۳۹۲	=
مسلمان شدن خانجهان	۳۹۵	=
افسانه نشستن خانجهان در مسند	۳۹۷	=
افسانه سواری خانجهان	۳۹۸	=
افسانه پسران و دامادان خانجهان	۴۰۰	=

حالات	صفحه	اسمائی موافق
فرستادن سلطان جام را برای دفع شر نماچی	۲۵۴	دهلی
وضع طاس گهریاله	۲۶۰	=
رسیدن رسولان نزد سلطان	۲۶۱	=
مدح کردن خانجهان مرسلطان را	۲۶۴	=
کلام خانجهان با سلطان	۲۶۵	=
بسیار شدن بندگان سلطان فیروز	۲۷۲	=
نشستن سلطان در محل بارجا	۲۷۸	=
=	۲۸۶	=
فراخی نعمت در عهد سلطان فیروز	۲۸۹	=
استقبال خانجهان مرسلطان را	۲۹۱	=
فراغت مردمان در عهد سلطان فیروز	۲۹۲	=
بیان آرزائی نعمت	۲۹۳	=
بیان آبادائی ممالک	۲۹۵	=
=	۲۹۶	=
آوردن منارهای سنگین	۳۰۵	=
=	۳۰۶	=
=	۳۰۸	=
گفتار تیمور درباره یادگار سلطان	۳۱۴	=
شکار کردن سلطان جانوزان دشتی آهوان وغیره	۳۲۱	=

اسمائی مواضع	صفحه	حالات
دهلي	۲۱۱	افتادن لشکر سلطان فیروز در کونچي رن
=	۲۱۲	بردن خانجهان رخته‌های سلطان بخانه خود
=	۲۱۴	زارى کردن خلق لشکر در کونچي رن
=	۲۱۹	فرمان سلطان بخانجهان
=	۲۲۰	عرضداشت خانجهان پیش سلطان فیروز
=	۲۲۲	استعداد خانجهان برای سلطان
=	۲۳۱	جواب سلطان بشیخ الاسلام
=	۲۳۴	جنگ سلطان با سندیان
=	۲۳۶	روان کردن سلطان عماد الملک را در دهلي
		برای آوردن لشکر
=	۲۳۷	باهم ملاقي شدن عماد الملک و خانجهان
=	۲۳۸	گرد آوردن خانجهان لشکرهای فراوان
=	۲۴۷	باز گشتن سلطان سوی دهلي
=	۲۴۸	اواز غرق شدن کشتی اتباع بانهنه
=	۲۴۹	باز گشتن بانهنه سوی لشکر سلطان فیروز
=	۲۵۰	زیارت کردن سلطان مشائخ ملتان را
=	۲۵۱	کلام خانجهان با سلطان
=	۲۵۲	خوشي و خرمي خلائق دهلي
=	۲۵۳	وظیفه مقرر کردن سلطان برای جام و بانهنه

اسمائی مواضع	صفحہ	حالات
دہلی	۱۴۲	فرستادن سلطان ظفر خانرا نزد خانبہان
==	۱۴۴	روان شدن فیروز شاہ جانب لکھنؤئی
==	۱۴۸	بنای شہر جونپور
==	۱۵۸	گفتگوی ہیبت خان با سکندر شاہ
==	۱۶۲	باہم گفتگوی سلطان فیروز و ظفر خان
==	۱۷۲	باز گشتن فیروز شاہ و افتادن برآہ قلب
==	۱۷۳	افتادن فیروز شاہ برآہ قلب
==	۱۷۴	فرمان سلطان فیروز بخانبہان
==	۱۷۶	رسیدن سلطان فیروز در دہلی
==	۱۸۱	ذکر حکایت پادشاہی
==	۱۸۵	فتح قلعہ نگر کوت
==	۱۸۶	==
==	۱۹۰	بیان مہم ٹہنہ
==	۱۹۱	==
==	۱۹۴	روان شدن سلطان فیروز سمت ٹہنہ
==	۱۹۸	متوجہ شدن سلطان فیروز برآہ حرب ٹہنہ
==	۱۹۹	==
==	۲۰۵	بار گشت سلطان فیروز سمت گجرات
==	۲۰۷	تعاقب کردن ٹہندان مر سلطان فیروز را

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
داخل شدن فیروزشاه در دهلی	۸۹	دهلی
نوازش کردن سلطان خلق دهلی را	۹۰	=
پیش شدن کاغذ یافتنی بر سلطان	۹۲	=
وزیر مقرر نمودن سلطان فیروز قوام الملک را	۹۴	=
قاعدۀ مقرر کردن سلطان برای نانهای	۹۵	=
جدید		
بیان مراسم سلطان فیروز بر رعایا	۱۰۰	=
اختیار کردن فیروزشاه خطبۀ سلاطین ماضیه	۱۰۴	=
روانگی سلطان فیروز سمت لکهنوی	۱۰۹	=
خبر کوچ کردن فیروزشاه	۱۱۳	=
زارعی کردن زنان بنگاله	۱۱۹	=
مراجعت سلطان فیروز از بنگاله	۱۲۲	=
فتحنامه فرستان سلطان فیروز در دهلی	۱۲۳	=
بنای شهر حصار فیروزه	۱۲۴	=
بیان استقامت املاک	۱۳۰	=
بنای شهر فیروز اباد	۱۳۴	=
=	۱۳۵	=
آسانی راه میان دهلی و فیروز اباد	۱۳۶	=
آمدن ظفر خان نزد سلطان فیروز	۱۳۸	=

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
شنیدن خواجه جهان خبر جلوس سلطان فیروز	۵۳	دهلی
حیرت عقلا بر غلط خواجه جهان	۵۴	≡
رسیدن سلطان بسرحد ملتان	۵۵	≡
دور اندیشی سلطان فیروز	۵۶	≡
روانگی سلطان فیروز ارگنه دهلی	۵۷	≡
پیوستن مردمان بسطان فیروز	۵۸	≡
بیان رحمت الهی	۵۹	≡
خبر رسانیدن ملیح بسطان فیروز	۶۰	≡
رسیدن سلطان در ملتان	۶۱	≡
پیوستن قوام الملک بسطان فیروز	۶۲	≡
کیفیت گریختن قوام الملک از دهلی	۶۳	≡
بر آمدن خواجه جهان اردهلی برای	۶۷	≡
پیوستن بسطان		.
گفتار خامان بحضور خواجه جهان	۶۹	≡
کلام سلطان به نسبت خواجه جهان	۷۱	≡
کلام اصحاب سلطان به نسبت خواجه جهان	۷۳	≡
رسیدن سلطان فیروز در شهر هانسی	۷۸	≡
گفتار در وصیت حضرت نظام الدین قدس سره	۸۳	≡
داخل شدن فیروز شاه در دهلی	۸۸	≡

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
کلام سلطان با رسولان	۲۶۳	دولت آباد
اجمال حال هر سال با تفصیل سال	۴۹۹	=
پیوستن خواجه جهان بسلطان	۷۰	دهانسور
باهم ملاقی شدن عمادالملک و خانجهان	۲۳۷	دهار
بیان استقامت املاک	۱۲۹	دها ترهته
در فهرست کذاب	۳۱	دهلی
=	۳۲	=
=	۳۳	=
بیان تولد سلطان فیروز	۳۶	=
آموختن سلطان مراسم تاجداري	۴۲	=
=	۴۳	=
جلوس فیروز شاه بر تخت شاهی	۴۴	=
جنگ کردن سلطان فیروز با طائفه مغل	۴۸	=
=	۴۹	=
بغارت خواجه جهان با سلطان فیروز	۵۰	=
رسانیدن ملیح خبر وفات محمد شاه	۵۱	=
بختواجه جهان		
نشانیدن خواجه جهان پسر سلطان محمد	۵۲	=
را بباد شاهی		=

اسمائی مواضع	صفحہ	حالات
خراسان	۱۲۵	بتائی شهر حصار فیروزہ
≡	۳۸۹	کیفیت یافتن تاتار خان
≡	۴۸۳	پیش ابورجا با کار کفای عبد آلہ
≡	۴۹۴	قصہ تاجر خراسانی
≡	۴۹۶	فرمان سلطان ہتف انداختن بر روی خراسانی
خضر آباد	۱۲۸	بیان آبادانی زمین و ملحق کردن ہانسی وغیرہ بحصار فیروزہ
≡	۳۰۵	آوردن سلطان فیروز مزارہای سنگین
≡	۳۰۸	≡
فصل الدال		
در آب	۳۱۳	افسانہ مزارہ درم
≡	۴۵۲	خاطر گردانیدن ملک کبیر ملک مجیر را
دولت آباد	۵۰	بغاوت خواجہ جهان با سلطان فیروز
≡	۹۲	پیش شدن کاغذ یافتنی بر سلطان فیروز
≡	۱۸۵	فتح قلعہ نکر کوت
≡	۲۲۴	عرضداشت بہرام خان پیش سلطان
≡	۲۲۵	فال دیدن سلطان بمصحف
≡	۲۶۲	گرفتار کردن بہمن قریب حسن را

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
در فهرست کذاب	۳۲	حصار فيروزه
بنائي حصار فيروزه	۱۲۴	=
بنائي حصار فيروزه	۱۲۶	=
برراه حصار فيروزه منزلها بنا کردن	۱۲۷	=
در آباداني زمين موضع حصار فيروزه	۱۲۸	=
بيان استقامت املاک	۱۲۹	=
ملاقات کردن سلطان فيروز با شيخ نور الدين	۱۳۲	=
=	۱۳۳	=
آمدن طغر خان نزد سلطان فيروز	۱۳۷	=
=	۱۳۸	=
روان شدن فيروز شاه جانب لکهنوتي	۱۴۵	=
رخصت کردن سلطان تاتار خان را سمت	۱۴۷	=
حصار فيروزه		
فرستادن سلطان بغدادگان را در مواضع متفرقه	۲۷۰	=
کوشش سلطان فيروز براي عمارت	۳۳۰	=
تحقيق کوتوال براي دريافت قاتل	۵۰۶	حصار سيوري
فصل الخاء		
بيان تولد فيروز شاه	۳۶	خراسان
رسانيدن ماليب خبروفات محمد شاه بخواجه جهان	۵۱	=

اسمائی مواضع	صفحه	حالات
جوزپور	۲۳۷	باهم ملاقی شدن عماد الملک و خانجهان
=	۲۳۰	کوشش سلطان فیروز برای عمارت
جون دریا	۱۲۷	براه حصار فیروزه منزلهای بنا کردن
=	۱۳۶	بنای شهر فیروز آباد
=	۲۹۰	استعداد برای استقبال سلطان فیروز
=	۲۹۱	استقبال خانجهان مرسلطان را
=	۳۱۰	آوردن سلطان فیروز مناره‌های سنگین
=	۴۵۲	حاضر گردانیدن ملک کبیر ملک مجیر را
جوی رجیو	۱۲۷	براه حصار فیروزه منزلهای بنا کردن
جوی الغخانی	۱۲۷	=
جلیکرن	۱۷۲	افتادن سلطان فیروز براه قلب و دشوار

فصل الحاء

چتر	۲۹۶	بیان آبادانی ممالک در عهد سلطان فیروز
چندیری	۲۳۷	باهم ملاقی شدن عماد الملک و خانجهان
چچیه چوبین	۲۷۷	نشستن سلطان در محل با رجا
=	۲۷۸	=
چین	۳۳۳	آباد کردن سلطان مقابر سلاطین و مشائخ را
=	۴۰۰	افسانه پسران و دامادان خانجهان

فصل الحاء

اسمائی مواضع	صفحه	حالات
		فصل الجیم
جاجنگر	۳۲	در فهرست کتاب
=	۱۳۵	بنای شهر فیروزا باد
=	۱۴۳	روانگی سلطان فیروز سمت جاجنگر
=	۱۶۹	یله کردن رای جاجنگر پیل را و گریختن
=	۱۷۰	=
=	۱۷۱	التماس مهتگان بحضور سلطان فیروز
=	۱۷۲	بازگشتن سلطان فیروز از جاجنگر
=	۱۷۴	فرمان فیروز شاه بخانجهان
=	۱۷۹	خوشی خلأق در عهد فیروز شاه
=	۱۹۰	بیان مهم تهنه
=	۲۱۴	زاری کردن خلق لشکر در کونچی رن
جالپهار	۳۸۵	افسانه دو مرد بقدر بزرگ و دو عورت باریش
جنید قصبة	۱۲۹	بیان استقامت املاک
جونپور	۳۲	در فهرست کتاب
=	۱۴۸	بنای شهر جونپور
=	۱۴۹	رسیدن فیروز شاه در بنگاله
=	۱۶۲	باهم گفتگوی فیروز شاه و ظفر شاه
=	۱۶۳	روانگی سلطان فیروز سمت جاجنگر

اسمائی مواضع	صفحه	حالات
تهنه	۲۳۶	روان کردن سلطان عماد الملک را در دهلی برای آوردن لشکر
=	۲۳۸	گرد آوردن خانبهان لشکریهای فراران
=	۲۳۹	گرانی غله میان لشکر تهنه
=	۲۴۰	پیغام تهنه‌یان بخدومت حضرت جلال الدین حسین
=	۲۴۱	رسیدن حضرت جلال الدین حسین بلشکر سلطان
=	۲۴۲	اصلاح شدن میان تهنه‌یان
=	۲۵۰	زیارت کردن سلطان مشائخ ملتان را
=	۲۵۱	کلام خانبهان با سلطان
=	۲۵۲	خوشی و خرمی خلایق دهلی در عهد سلطان فیروز
=	۲۵۳	وظیفه مقرر کردن سلطان برای جام و بانهبه
=	۲۵۴	فرستان سلطان جام را برای دفع شر تماچی
=	۲۶۰	وضع طاس گه‌پاله
=	۳۸۴	افسانه مرد کرتاه بالا
=	۴۰۳	پیغام سلطان بخانبهان
=	۴۵۲	جاسر گردانیدن ملک کبیر ملک مجیر را

اسمائی مواضع	صفحه	حالات
تہتہ	۲۰۰	جنگ سلطان فیروز با تہتہیان
=	۲۰۳	بازگشتن جام از حربگاہ
=	۲۰۴	بازگشت سلطان فیروز سمت گجرات
=	۲۰۶	=
=	۲۱۲	برون خانجہان رختہاے سلطان بخانہ
		خود
=	۲۱۳	تعریف خانجہان
=	۲۱۴	زاری کردن خلق لشکر در کوچی دن
=	۲۱۶	سخن پیر مرد با سلطان در کوچی دن
=	۲۲۱	فرمان سلطان بخانجہان
=	۲۲۲	استعداد خانجہان برائے سلطان فیروز
=	۲۲۳	عرضداشت خانجہان پیش سلطان
=	۲۲۴	عرضداشت بہرام خان پیش سلطان
=	۲۲۵	فال دیدن سلطان بمصحف
=	۲۲۶	کلام سلطان با مقربان
=	۲۳۰	نصیحت شیخ الاسلام بسطان فیروز
=	۲۳۱	جواب سلطان فیروز بشیخ الاسلام
=	۲۳۲	رسیدن سلطان فیروز بد تہتہ
=	۲۳۵	جنگ سلطان با سندیان

اسمائی موامع	صفحه	حالات
تهته	۳۳	بیان فهرست کذاب
≡	۳۴	بیان فهرست کذاب
≡	۴۵	جلوس فیروز شاه بر تخت شاهی
≡	۵۰	بغارت خواجه جهان با سلطان فیروز
≡	۵۱	رسانیدن ملیح خبر وفات محمد شاه بخواجه جهان
≡	۵۶	بیان دورانیشی سلطان فیروز
≡	۵۷	روانگی سلطان ارتهته بدھلی
≡	۶۱	رسیدن سلطان در ملتان
≡	۸۲	ملاقات دو بزرگوار در هانسی
≡	۱۰۸	شرح سکها در عهد سلطان فیروز
≡	۱۳۸	آمدن ظفر خان نزد سلطان فیروز
≡	۱۷۹	خوشی خلایق در عهد سلطان فیروز
≡	۱۹۰	بیان مهم تهته
≡	۱۹۱	≡
≡	۱۹۳	استعداد سلطان فیروز برای سواری تهته
≡	۱۹۴	روانگی سلطان فیروز سمت تهته
≡	۱۹۷	متوجه شدن سلطان فیروز بحرب تهته
≡	۱۹۹	≡

اسمائی مواضع	صفحہ	حالات
بہار	۲۳۷	باہم ملاقی شدن عماد الملک و خانجہان
بہرائیچ	۳۷۲	مخلوق شدن سلطان فیروز
بہکر	۱۹۸	متوجہ شدن سلطان فیروز برای حرب تہتہ
=	۲۳۴	جنگ سلطان فیروز با سندیان
بہیانہ	۱۸۵	فتح کردن سلطان فیروز قلعہ نگر کوت
بیت المقدس	۳۴۲	بیان وفات حضرت یوسف علی نبینا وعلیہ السلام

فصل الپاء

پندورہ	۱۱۷	فرار کردن سلطان شمس الدین از جنگ
=	۱۲۲	مراجعت فیروز شاہ از بنگالہ
=	۱۳۷	آمدن ظفر حان نزد سلطان فیروز

فصل التاء

ترہٹ	۲۳۷	باہم ملاقی شدن عماد الملک و خانجہان
تغلقپور عرف سپدم	۱۲۹	بیان استقامت املاک
=	۳۳۰	کوشش سلطان فیروز برائے عمارت
تہلک	۴۹۱	بسیار زدن خانجہان ابو رجا را
=	۴۹۲	آورانیدن محمد شاہ بن فیروز شاہ ابو رجا را
تیلا	۴۹۷	اجمال حال ہر سال با تفصیل سال

فصل التاء

تہتہ	۳۱	بیان فہرست کتاب
------	----	-----------------

اسمائی مواضع	صفحه	حالات
اکداله	۱۵۹	خلعت فرستادن فیروز شاه برای شکندر شاه
اکرده	۷۰	پیوستن خواجه جهان به سلطان فیروز
=	۷۸	رسیدن سلطان فیروز در شهر هانسی
=	۱۲۸	در آبادی زمین و ملحق کردن آن به صدار فیروزه
اند بهت	۱۳۴	در بیان بنای شهر فیروز آباد
=	۱۳۵	=
اندها ولی	۱۳۴	=
انواله	۳۲۱	شکار آهو و غیره
=	۴۵۵	شغل استیفا یافتن شمس الدین ابورجا
ارده	۱۴۸	بنای شهر جونپور
=	۲۳۷	باهم ملاقی شدن عماد الملک و خانجهان
ایرج	۲۳۷	=
فصل الباء		
بداون	۲۳۷	باهم ملاقی شدن عماد الملک و خانجهان
=	۳۲۱	شکار آهو و غیره
=	۴۵۵	شغل استیفا یافتن شمس الدین ابورجا
=	۴۹۰	شدت کردن خانجهان بر ابورجا
بنارسی	۱۶۶	یله کردن رای جاجنکر پیل را و گریختن از
		خوف سلطان فیروز

اسمائی مواضع	صفحه	حالات
ابوهر	۳۲۰	شکار گور خر
اثاوه	۱۴۹۷	اجمال حال هر سال با تفصیل سال
اجودهن	۶۰	خبر رسانیدن ملیح بسلطان فیروز
=	۱۹۸	متوجه شدن سلطان فیروز بحرب تهنه
آچه	۲۴۰	پیغام فرستادن تهنیان بخدمت حضرت
		جلال الدین حسین
=	۲۴۱	رسیدن حضرت جلال الدین حسین بلشکر
		سلطان فیروز
اکداله	۱۱۲	جنگ سلطان فیروز با شاه شمس الدین
=	۱۱۳	خبر کوچ کردن فیروز شاه
=	۱۱۷	فرار کردن سلطان شمس الدین از جنگ
=	۱۱۸	رسیدن سلطان شمس الدین فرود حصار خود
=	۱۱۹	زاری کردن زنان بنگاله
=	۱۲۲	نامزد شدن اکداله با آزاد پور
=	۱۴۳	زاری زدن خانجهان درباره ظفر خان
=	۱۴۹	رسیدن فیروز شاه در بنگاله
=	۱۵۰	حصاری شدن سکندر شاه از خوف سلطان فیروز
=	۱۵۲	درست کردن لشکر بنگاله برج حصار را
=	۱۵۷	شرط صلح و قاصد فرستادن

اسماء	صفحه	حالات
هیبت خان	۱۵۹	خلعت فرستادن سلطان برای سکندر شاه

فصل الیاء

یعقوب	۳۶۶	جشن شب برات
یمین الدین	۴۸۲	تفحص اصحاب عملهای ابررجا
یوسف بغرا	۵۰۳	قصه یوسف بغرا که در پسر داشت
یوسف علی نبینا و علیه السلام	۲۳	بیان ظلم برادران
≈	۲۴	انتقام نکشیدن حضرت یوسف از برادران
≈	۳۴۲	بیان وفات یوسف علی نبینا و علیه السلام
≈	۳۴۳	بیان قحط مصر
≈	۵۱۰	خواب دیدن عزیز مصر

پاره دومین فهرست مواضع و آبها با ذکر

حالات هر صفحه

اسمائی مواضع	صفحه	حالات
--------------	------	-------

فصل الف

ابوهر	۳۷	بیان تولد فیروز شاه
-------	----	---------------------

حالات	صفحه	اسماء
مقوله سلطان در باره بيكا ران	۳۳۶	نظامي رحمه الله
حديث سرور عالم صلى الله عليه وسلم	۳۵۲	=
افسانه سوارچي خانجهان	۳۹۸	=
لباچه فرستادن سلطان بخدمت شيخ منور قدس سره	۸۱	{ شيخ نور الدين قدس سره
ملاقات كردن سلطان با شيخ نور الدين	۱۳۲	=
قصه تاجر خراساني	۴۹۴	نيك آمدي
تيغ كشیدن خراساني درون سراي سلطان	۴۹۵	=
فرمان سلطان به تف انداختن بر روي خراساني	۴۹۶	=
اجمال حال هر سال با تفصيل سال	۴۹۷	=
قصه خواجه احمد و كشتن او متعلم را	۵۰۵	=
فصل الواو		
بردن سلطان نه كرور مال	۴۴۵	وحيد قرشي
مسمي شدن سيد الحجاب بمعروف	۴۴۶	=
فصل الهاء		
شرط صلح و قاصد فرستادن	۱۵۶	هيبت خان
رفتن هيبت خان بسفارت نزد سكندر شاه	۱۵۷	=
گفتگوي هيبت خان با سكندر شاه	۱۵۸	=

اسماء	صفحه	حالات
حضرت نظام الدین قدس سره	۵۰۰	مقرر کردن سلطان فیروز دامغانی را بر گجرات
نظامی رحمه الله	۸۹	داخل شدن فیروز شاه در دهلی
==	۹۰	نوازش کردن سلطان فیروز خلق دهلی را
==	۱۱۶	جنگ سلطان فیروز با شمس الدین شاه
==	۱۴۳	رای زدن خانجهان درباره ظفر خان
==	۱۵۲	درست کردن لشکر بنگاله برج حصار را
==	۱۵۷	رفتن هیبت خان بسفارت پدش سکندر شاه
==	۱۵۹	خلعت فرستادن سلطان برای سکندر شاه
==	۱۹۸	متوجه شدن سلطان فیروز سمت تهنه
==	۱۹۹	نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهنه
==	۲۱۴	زاری کردن خلق در کونچی رن
==	۲۱۹	فرمان سلطان فیروز بخانجهان
==	۲۴۰	پیغام تهنه‌یان بخدمت جلال الدین حسین
==	۲۴۴	رسیدن بانهبه در شکارگاه بخدمت سلطان
==	۲۴۶	خلعت دادن سلطان جام و بانهبه را
==	۲۵۵	ذکر یاکاری بادشاهان
==	۲۶۷	انعام دادن سلطان بخانجهان
==	۳۰۰	شرح احوال چشم

حالات	صفحه	سماء
توتیب نشستن امراء	۲۸۲	ظام الملک
=	۲۸۵	=
استقبال خانجهان مر سلطان را	۲۹۱	=
تذگ آمدن اصحاب دیوان از ابورجا	۴۶۱	=
سوال سلطان و جواب خانجهان	۴۶۴	=
کلام سلطان با خانجهان و مکرران دیوان	۴۶۴	=
گفتگوی ملک زاده با ابورجا	۴۸۱	=
فرمان سلطان فیروز برای اخذ مال از ابورجا	۴۸۶	=
بشارت یافتن فیروز شاه	۲۸	حضرت نظام الدین قدس سره
گفتار خاصان بحضور خواجه جهان	۶۹	=
کشته شدن خواجه جهان	۷۷	=
گفتار در وصیت حضرت نظام الدین	۸۳	=
بیان محبت هر دو بزرگوار	۸۴	=
گفتگوی دو بزرگوار در امامت	۸۶	=
ملاقات سلطان فیروز با شیخ نور الدین	۱۳۲	=
زیارت کردن سلطان فیروز مقبره بزرگان	۱۹۵	=
مانم سلطان از مرگ خانجهان	۴۲۴	=
بردن سلطان نه کردار مال از ترکه عماد الملک	۴۴۵	=

اسماء	صفحه	حالات
نائب باریک	۴۳۳	محاسبه کردن فائز باریک
==	۴۳۴	بے بدی نائب باریک
==	۴۳۵	وفات نائب باریک
نایله بی بی	۳۹	نام مادر فیروز شاه
نصر الله	۳۷۹	دور کردن سلطان فیروز دهگانه را
نصرتخان	۴۲۸	در عظمت ملک نائب باریک
نصیر الدین محمود	۲۹	بشارت یافتن فیروز شاه
==	۶۱	رسیدن سلطان بهمانان
==	۶۲	پیوستن قوام الملک بسطان فیروز
==	۸۲	باهم ملاقات کردن در بزرگوار
==	۸۳	گفتار در وصیت حضرت نظام الدین
==	۸۴	بیان محبت هردو بزرگوار
==	۸۶	گفتگوی دو بزرگوار در امامت
==	۸۷	وفات دو بزرگوار
==	۱۸۱	بیان فراغت مردمان در عهد سلطان فیروز
==	۴۲۳	دائما خانجهان با رضو بودی
نظام الملک	۱۳۵	بنا کردن شهر فیروز اباد
==	۲۲۰	عرضداشت لشکر پیش سلطان فیروز
==	۲۸۰	ترتیب امرا هنگام بار دادن سلطان فیروز

حالات	صفحه	اسماء
بیان رحمت آلهی	۵۹	ملیح تون تون
خبر رسانیدن ملیح بسطان فیروز	۶۰	=
گفتگوی خانجهان با سلطان فیروز	۹۳	ملک شاه
جمیع خانان بر ابورجا دشمنی کردند	۴۸۰	ملک زاده فیروز
گفتگوی ملک زاده با ابورجا	۴۸۱	=
ترتیب نشستن امراء	۲۸۱	منگلی خان آغلی
دعای سلطان فیروز در کونچی زن	۲۱۷	حضرت موسی علی فیینا و علیه السلام
ترتیب نشستن پیش مسند وزیر	۴۱۹	مودود

فصل النون

ناصرالدین محمد شاه ۱۰۶	اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماضیه
نائب باریک ۳۵	فهرست کتاب

۴۰	وفات سپهسالار ایوب زانتان فیروز	
۱۳۵	بنا کردن شهر فیروز آباد	=
۲۲۵	فال دیدن سلطان فیروز بمصحف	=
۴۲۹	محبت نائب باریک با سلطان فیروز	=
۴۳۰	=	=
۴۳۱	نیک خلعتی نائب باریک	=
۴۳۲	محاسبه کردن نائب باریک	=

اسماء	صفحه	حالات
معروف	۴۴۶	مسمی شدن سید الحجاب بمعروف
≡	۴۴۷	کلام سلطان فیروز درباره سید الحجاب
≡	۴۴۹	خلق سید الحجاب با خلق
معزالدین محمد سام	۲۵۱	کلام خانجهان با سلطان فیروز
مقبول عطر دار	۴۴۲	حواله مقبول یک کرور مال شدن
ملک کبیر	۵۰	بغارت خواجه جهان
≡	۴۵۱	حال شمس الدین ابورجا
≡	۴۵۲	حاضر گردانیدن ملک کبیر ملک مجیر را
≡	۴۵۳	قتل کردن ملک کبیر ملک مجیر را
≡	۴۵۴	فرمان سلطان محمد بملک کبیر
ملک مبارک کبیر	۲۸۷	طرز ملاقات شیخ الاسلام با سلطان فیروز
≡	۳۳۸	بودن هرکارخانه علیحده در تحت هر امیر
ملک مجیر ابورجا	۴۵۱	حال شمس الدین ابورجا
≡	۴۵۲	حاضر گردانیدن ملک کبیر ملک مجیر را
≡	۴۵۳	قتل کردن ملک کبیر ملک مجیر را
≡	۴۵۴	فرمان سلطان محمد بملک کبیر
ملیح نون نون	۵۱	رسانیدن ملیح خبر وفات محمد شاه بخواجه جهان
≡	۵۲	نشانیدن خواجه جهان پسر سلطان محمد را

اسماء	صفحه	حالات
محمد شاه	۴۵۲	حاضر گردانیدن ملک کبیر ملک مجیر را
=	۴۵۳	قتل کردن ملک کبیر ملک مجیر را
=	۴۵۴	فرمان سلطان محمد بملک کبیر
=	۴۹۳	وفات شاهزاده فتح خان
=	۵۰۳	قصه یوسف بغرا که دو پسر داشت
محمد بن فیروز شاه	۱۰۷	اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماضیه
=	۲۷۳	بسیاری بندگان سلطان فیروز
=	۴۲۷	عداوت خانجهان و محمد خان
=	۴۲۸	بیان عظمت نائب بارک
=	۴۴۰	شرح مال عماد الملک
=	۴۹۲	آورانیدن محمد شاه بن فیروز ابورجا را
=	۴۹۸	اجمال حال هر سال با تفصیل سال
محمد عادل شاه	۱۰۷	اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماضیه
محمود غزنوی	۹۳	گفتگوی خانجهان با سلطان فیروز
=	۱۷۰	برکندن سلطان فیروز جگناته را
محمد حاجی ملک	۳۳۸	بودن هر کارخانه علیحده در تحت هر امیر
=	۳۶۶	جشن شب برات
مسعود غازی	۳۷۲	محلوق شدن سلطان فیروز
معروف	۴۴۵	بودن سلطان فیروز نه‌کرور مال از عماد الملک

اسماء	صفحه	حالات
محمد شاه	۲۳۱	جواب سلطان فیروز بشیخ الاسلام
=	۲۵۱	کلام خانجهان با سلطان فیروز
=	۲۶۱	رسیدن رسولان پیش سلطان فیروز
=	۲۶۲	گرفتار کردن بکن قربت حسن را
=	۲۷۴	آمدن جامه خلیفه برای سلطان فیروز
=	۳۱۶	هوس سلطان فیروز در باختن شکار
=	۳۲۱	شرح کیفیت جشن
=	۳۸۹	کیفیت یافتن تا نار خان
=	۳۹۰	بیان دلوری تا نار خان
=	۳۹۵	مسلمان شدن خانجهان
=	۳۹۶	معاملات خانجهان در دیوان وزارت
=	۴۰۶	قصه عین الملک
=	۴۰۷	سوال سلطان محمد از اعیان
=	۴۰۸	تعریف عین الملک
=	۴۱۹	ترتیب نسبتین پیش مسند وزیر
=	۴۲۵	قصه تولد پسر خانجهان
=	۴۴۴	وفات عماد الملک
=	۴۴۶	مسمی شدن سید الکجابا بمعرف
=	۴۵۱	حال شمس الدین ابرو جا

اسماء	صفحه	حالات
محمد شاه	۵۰	بغاوت خواجه جهان
==	۵۱	رسانیدن ملیح خبر وفات محمد شاه بخواجه جهان
==	۵۲	بر تخت نشانیدن خواجه جهان پسر
		سلطان محمد را بپادشاهی
==	۵۴	حیرت عقلا بر غلط خواجه جهان
==	۵۶	بیان دور اندیشی سلطان فیروز
==	۶۰	خبر رسانیدن ملیح بسطان فیروز
==	۶۳	پیروستن قوام الملک بسطان فیروز
==	۶۴	گریختن قوام الملک از دهلی
==	۶۸	کلام خواجه جهان با خاصان خود
==	۸۲	باهم ملاقات کردن دو بزرگوار
==	۹۲	پیش شدن کاغذ یافتنی بر سلطان
==	۹۳	گفتگوی خانجهان با سلطان فیروز
==	۱۰۰	غدر خسرو ملک از سلطان فیروز
==	۱۰۴	سلامت پیرون آمدن سلطان فیروز
==	۱۴۸	بغا کردن شهر جونپور
==	۱۴۹	رسیدن فیروز شاه در بغاله
==	۱۸۷	نصیحت سلطان فیروز به بدینیان
==	۱۹۱	بیان مهم تهنه

اسماء	صفحہ	حالات
حضرت محمد علیہ السلام	۳۰۷	منبت پرورگار بر امتان سید مختار
≡	۳۴۳	بیان قحط مصر
≡	۳۵۱	امرا احسان بہ نسبت دختر
≡	۳۵۹	شرح کیفیت شفا خانہ سلطان فیروز
≡	۳۷۲	محارق شدن سلطان
≡	۴۴۸	قصہ محتاج با سید الحجاب
≡	۵۱۱	مشغولی سلطان برائے آبادی مساجد
≡	۵۱۳	انصاف کردن سلطان مظلومان را
محمد شاه	۲۷	بشارت یافتن فیروز شاه
≡	۲۹	≡
≡	۳۱	فہرست کتاب
≡	۴۱	آموختن فیروز شاه مراسم تاجداری
≡	۴۲	≡
≡	۴۳	جلوس فیروز شاه بر تخت شاہی
≡	۴۴	≡
≡	۴۵	≡
≡	۴۷	≡
≡	۴۸	≡

حالات	صفحة	سماء
شکایت نمامان برای سبک مهر شسگانی	۳۴۴	کجر شاه
="	۳۴۵	="
تحقیق کردن خانجهان	۳۴۶	="
="	۳۴۷	="
="	۳۴۸	="
برپیل سوار کردن کجر شاه را	۳۴۹	="
نام مادر فیروز شاه	۳۹	کدبانو
وفات سپهسالار رجب پدر فیروز شاه	۴۰	="
وفات دو بزرگوار	۸۷	کسری
بغاوت خواجه جهان	۵۰	کشور خان
بغاوت خواجه جهان	۵۰	کشلو خان
بودن هر کارخانه علیحده در تحت هر امیر	۳۳۹	کمال الدین تور تیخان
وفات دو بزرگوار	۸۷	.. ان ..
فصل الهیم		
مراحم فیروز شاه بر رعایا	۹۹	{ حضرت محمد علیه السلام
بیان سنت نبوی	۲۲۷	
کلام خانجهان با سلطان	۲۶۵	="
بشارت پیغامبري یافتن سرور عالم صلی الله	۲۷۶	="
علیه و آله و سلم بعد چهل سال		

اسماء	صفحه	حالات
قطب الدین منور	۸۴	بیان محبت هردو بزرگوار
≡	۸۵	شنیدن سماع دو بزرگوار
≡	۸۶	گفتگوی دو بزرگوار در امامت
≡	۸۷	وفات دو بزرگوار
≡	۱۳۱	ملاقات سلطان فیروز با شیخ نورالدین
قوام الملک	۹۳	کیفیت گریختن قوام الملک
≡	۹۴	گریختن قوام الملک از دهلی
≡	۹۵	پایبوس کردن قوام الملک، سلطان فیروز را
≡	۹۶	شنیدن خواجه جهان از گریختن قوام الملک
≡	۹۷	بر آمدن خواجه جهان از دهلی برای
		پیوستن بسطان
≡	۷۰	پیوستن خواجه جهان بسطان
≡	۹۴	وزیر کردن سلطان فیروز قوام الملک را
≡	۳۹۵	مسلمان شدن خانجهان
≡	۳۹۶	معاملات خانجهان در دیوان وزارت
≡	۳۹۷	افسانه نشستن خانجهان در مسند
≡	۴۲۵	قصه تولد پسر خانجهان
قوام الدین	۵۰	بغارت خواجه جهان

حالات	صفحه	اسماء
صلح شدن میان سلطان فیروز و سکندر شاه	۱۹۱	قبول ملک
باهم گفتگو سلطان فیروز با ظفر خان	۱۹۲	=
فرمان سلطان محمد بملک کبیر	۴۵۴	=
شغل استیفا یافتن شمس ابورجا	۴۵۵	=
بغارت خواجه جهان	۵۰	قتلخان
رسیدن رسولان پیش سلطان فیروز	۲۹۱	قربت حسن کانکو
گرفتار کردن بکن قربت حسن را	۲۹۲	=
وفات سپهسالار رجب	۴۰	قطب الدین شاه
بیان احوال عماد الملک	۴۳۶	=
اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماضیه	۱۰۷	قطب الدین مبارک شاه
رسیدن سلطان فیروز در ملتان	۶۱	قطب الدین منور
پیوستن قوام الملک بسطان فیروز	۶۲	=
کیفیت گریختن قوام الملک	۶۳	=
کلام سلطان فیروز به نسبت خواجه جهان	۷۱	=
رسیدن سلطان فیروز در هانسی	۷۸	=
آمدن سلطان فیروز بزیارت شیخ منور	۷۹	=
لباچه فرستادن سلطان برای شیخ منور	۸۱	=
باهم ملاقات کردن دو بزرگوار	۸۲	=
گفتار در وصیت حضرت نظام الدین قدس سره	۸۳	=

اسماء	صفحه	حالات
غخرالدین شاه	۱۴۰	عرض مدعا کردن ظفر خان بحضور سلطان
غخر شاهی	۹۱	نوازش کردن سلطان فیروز خلق دهلی را
≡	۹۲	پیش شدن کاغذ یافتنی بر سلطان فیروز
حضرت فرید الدین	۲۷	بشارت یافتن فیروز شاه
≡	۶۱	رسیدن سلطان در ملتان
≡	۱۳۳	ملاقات کردن سلطان فیروز با شیخ نور الدین
≡	۱۹۸	منوجه شدن فیروز شاه سمت تهنه
≡	۳۷۱	اعتقاد سلطان با مشائخ
فرید الدین عطار	۲۱۸	راه یافتن سلطان فیروز از کولچی رن
غریزون	۱۵۰	حصاری شدن سکندر شاه از خوف سلطان
≡	۲۹۸	شرح احوال حشم
≡	۴۹۳	وفات شاهزاده فتح خان
فضل آله علی بلخی	۴۸۲	تفحص اصحاب عملهای ابرجا
غفور	۲۲۹	تفحص خانجهان باز آیدگانرا حسب فرمان
≡	۲۳۸	گرد آوردن خانجهان لشکر فراوان
فیروز خان	۶۵	پای بوس کردن قوام الملک سلطان را
فصل القاف		
قابوس حکیم	۲۸۳	بیان سخنان قابوس حکیم
قبول ملک	۱۶۰	خلعت پوشانیدن ملک قبول سکندر شاه را

حالات	صفحه	اسماء
فصل الغین		
بشارت یافتن فیروز شاه	۲۷	غیاث الدین شاه
ابتدای حال فیروز شاه	۳۰	غیاث الدین بلبن شاه
اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماضیه	۱۰۶	=
تولد فیروز شاه	۳۶	غیاث الدین تغلق
اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماضیه	۱۰۷	=
فصل الفاء		
پای بوس کردن قوام الملک سلطان را	۶۵	فتح خان شاهزاده
پنهان کردن خسرو ملک زره پوشان را برای قتل سلطان	۱۰۲	=
شراب خوردن سلطان فیروز	۱۴۶	=
حصاری شدن سکندر شاه از خوف سلطان فیروز	۱۵۰	=
آمدن جامه خلیفه برای سلطان فیروز	۲۷۴	=
پوشانیدن سلطان فیروز را جامه خلیفه	۲۷۵	=
وفات شاهزاده فتح خان	۴۹۳	=
قصه تاجر خراسانی	۴۹۴	=
کیفیت ملاقات سید جلال الدین با سلطان	۵۱۴	=
کیفیت بغاوت و کشته شدن دامغانی	۵۰۲	فخر مال
آمدن ظفر خان نزد سلطان فیروز	۱۳۷	فخر الدین شاه

اسماء	صفحه	حالات
عماد الملک	۴۴۳	صحبت خانجهان با عماد الملک
≡	۴۴۴	وفات عماد الملک
≡	۴۴۵	بردن سلطان نه کروړ مال از ترکۀ عماد الملک
≡	۴۹۹	سفارش عماد الملک براي شمس الدين دامغانی
عمر خان	۴۲۸	در عظمت ملک نایب باریک
عین القضاة	۹	مقام چهارم
عین الملک	۴۰۶	قصۀ عین الملک
≡	۴۰۷	سوال سلطان محمد از اعیان درباره عین الملک
≡	۴۰۸	تعریف عین الملک
≡	۴۰۹	گفتگوی عین الملک و خانجهان
≡	۴۱۰	بازگشتن عین الملک از سراچۀ خانجهان
≡	۴۱۱	گفتار عین الملک با سلطان فیروز
≡	۴۱۲	شکوه کردن خانجهان پیش سلطان فیروز
≡	۴۱۳	فرمان خانجهان بعین الملک
≡	۴۱۴	معزول شدن عین الملک
≡	۴۱۵	افسانۀ غریب از عین الملک
≡	۴۱۶	مشورت سلطان با عین الملک
≡	۴۱۷	≡
≡	۴۱۸	خلعت دادن سلطان خانجهان را

حالات	صفحه	اسماء
تفویض سلطان اختیار خواجه جهان بدست اعیان	۷۵	عماد الملک
جنگ لشکر سلطان با سندیان	۲۳۳	=
=	۲۳۴	=
=	۲۳۵	=
فرستادن سلطان عماد الملک را برای	۲۳۶	=
طلب لشکر در دهلی		
ملاقات عماد الملک و خانجهان	۲۳۷	=
گرد آوردن خانجهان لشکر فراوان	۲۳۸	=
ترتیب نشستن امراء	۲۸۵	=
تقسیم سلطان محصول بلاد بر خلایق	۲۹۷	=
شرح احوال حشم	۲۹۸	=
ذکر کیفیت پیران پیش سلطان	۳۰۲	=
شکار آهو وغیره	۳۲۲	=
بیان احوال عماد الملک	۴۳۶	=
عظمت عماد الملک	۴۳۷	=
شرح مال عماد الملک	۴۳۹	=
=	۴۴۰	=
ستدن سلطان نه کردن مال از عماد الملک	۴۴۱	=
حواله متعبد نظر دار یک کردن مال شدن	۴۴۲	=

اسماء	صفحه	حالات
علاء الدین شاه	۳۸	بیان تولد فیروز شاه
≡	۹۵	قاعده نهادن سلطان فیروز نابهائے جدید را
≡	۱۰۶	اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماضیه
≡	۱۰۷	≡
≡	۲۵۱	کلام خانجهان با سلطان
≡	۲۷۲	بسیار شدن بندگان سلطان
≡	۲۹۳	بیان آرزائی نعمت
≡	۲۹۵	بیان آبادائی ممالک
≡	۴۷۸	اقسام هوا خواهان بادشاه
علی ملک	۳۳۸	بودن هرکارخانه علیحده در تحت هرامیر
≡	۳۶۶	جشن شب برات
{ حضرت علی کرم الله وجهه }	۳۵۲	بیان حدیث سرور عالم صلی الله علیه وسلم
	۳۳	فهرست کذاب
عماد الملک	۳۴	≡
≡	۳۵	≡
≡	۴۸۱	جلوس فیروز شاه بر تخت شاهي
≡	۶۱	رسیدن سلطان فیروز بملتان
≡	۶۳	کلام ملوک به نسبت خواجه جهان

اسماء	صفحہ	حالات
ظفرخان بن ظفرخان	۲۸۶	ترتیب نشستیں امراء
=	۴۰۴	جواب خانجہان بسلیطان
=	۴۰۵	گفتگوی خانجہان و سلطان
=	۴۵۵	شغل استیفا یافتن شمس الدین ابورجا
=	۴۹۹	سفارش عماد الملک برائے دامغانی

فصل العین

عبدالحق عرف جاہر سوندھار	۳۳۱	کوشش سلطان فیروز برائے عمارت
عبد آہ	۴۸۳	پیش ابورجا با کارکنان عبد آہ
=	۴۸۴	باز نمودن عبد آہ حال ابورجا پیش سلطان
=	۴۸۵	شکایت کردن ہمہ اصحاب دیوان ابورجا را
=	۴۸۷	بدگمان شدن سلطان فیروز بر ابورجا
=	۴۸۸	بستن سلطان ابورجا را و مال او ضبط کردن
عزیز الملک	۴۱۹	ترتیب نشستیں پیش مسند وزیر
عزیز مصر	۵۱۰	خواب دیدن عزیز مصر
=	۵۱۱	مشغولی سلطان برائے آبادی مساجد
بیخ علاء الدین قدس سرہ ۲۷		بشارت یافتن فیروز شاہ
=	۳۷۱	اعتقاد سلطان فیروز با مشائخ
علاء الدین شاہ	۳۶	تولد فیروز شاہ

اسماء	صفحه	حالات
		فصل الظاء
ظفر خان	۳۲	فهرست کتاب
"	۳۳	"
"	۱۳۷	آمدن ظفر خان نزد سلطان
"	۱۳۸	"
"	۱۳۹	ملاقات کردن ظفر خان از سلطان فیروز
"	۱۴۰	عرض مدعا کردن ظفر خان بحضور سلطان
"	۱۴۱	انعام یافتن ظفر خان از سلطان فیروز
"	۱۴۲	فرستادن سلطان ظفر خان را نزد خانجهان
"	۱۵۹	شرط صلح و قاصد فرستادن
"	۱۵۸	گفتگوی هیبت خان با سکندر شاه
"	۱۶۲	گفتگوی سلطان فیروز با ظفر خان
"	۲۰۹	بار گشتن جام از حرگاه
"	۲۰۷	تعاقب کردن نهنگیان
"	۲۲۵	قال دیدن سلطان فیروز بمصحف
"	۲۳۳	جنگ لشکر سلطان با سندیان
"	۲۳۴	"
"	۲۳۵	"
ظفر خان بن ظفر خان	۲۸۱	توتیب تسنن امراء

آسماء	صفحه	حالات
صدر جهان	۲۸۱	ترتیب نشستن امراء
صدر الملك	۴۷۲	ثبوت خیانت قاضي صدر الملك
=	۴۷۳	کشته شدن قاضي صدر الملك
فصل الضاد		
ضياء الملك	۴۵۵	شغل استيفا یافتن ابورجا
=	۴۶۰	غیب کردن ابورجا اصحاب دیوان وزارت را
=	۴۶۱	تنگ شدن اصحاب دیوان وزارت از ابورجا
=	۴۶۴	سوال سلطان و جواب خانجهان
=	۴۶۵	کلام سلطان با خانجهان و محرران دیوان
=	۴۶۶	خلعت دادن سلطان ابورجا را
=	۴۷۵	استهزا کردن ابورجا اصحاب دیوان وزارت را
=	۴۷۶	طعن کردن ابورجا بر خانجهان
=	۴۸۰	دشمن شدن جمیع خاندان مر ابورجا را
=	۴۸۱	گفتگویی ملک زاده با ابورجا
=	۴۸۴	باز نمودن عبد الله حال ابورجا پیش سلطان
=	۴۸۷	بدگمان شدن سلطان بر ابورجا
ضياء الدين برني	۲۹	ابتدای حال فیروز شاه
=	۳۰	=
=	۱۷۷	رغبت سلطان در تاریخ نویسانیدن

اسماء	صفحه	حالات
شمس الدین ابورجا ۴۸۹	آمدن باراریان برای تماشای ابورجا	
۴۹۰	شدت کردن خانجهان بر ابورجا	
۴۹۱	بسیار زدن خانجهان ابورجا را	
۴۹۲	آورائیدن محمد شاه بن فیروز ابورجا را	
۴۹۷	اجمال حال هر سال با تفصیل سال	
۴۹۸		
شمس الدین دامغانی ۳۵	فهرست کتاب	
۴۹۸	اجمال حال هر سال با تفصیل سال	
۴۹۹	سفارش عماد الملک برای دامغانی	
۵۰۰	مقرر کردن سلطان دامغانی را بر گجرات	
۵۰۱	بغاوت دامغانی و کشته شدن او	
۵۰۲	کیفیت بغاوت و کشته شدن دامغانی	
شهاب عفیف ۳۷	بیان تولد فیروز شاه	
شهاب الدین محمد شاه ۱۰۶	اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین مافیه	
شیر خان ۷۶	روان شدن خواجه جهان طرف سامانه	
۷۷	کشته شدن خواجه جهان	
فصل الصاد		
۹۶	قاعده نهادن سلطان نانهایی جدید را	
۲۳۰	نصیحت شیخ الاسلام بسلطان	

اسماء	صفحه	حالات
شمس الدین ابورجا	۴۶۷	نشستن ابورجا در دیوان وزارت
=	۴۶۸	خرج بیجا گرفتن ابورجا مرمتصرف کارخانه را
=	۴۶۹	درشت گرفتن ابورجا جنیدی را
=	۴۷۳	کشته شدن قاضی صدر الملک
=	۴۷۴	عیب کردن ابورجا اصحاب دیوان را
=	۴۷۵	استهزا کردن ابورجا اصحاب دیوان را
=	۴۷۶	طعن کردن ابورجا بر خاندان
=	۴۷۷	رشوت بردن ابورجا
=	۴۷۸	اقسام هواخواهان بادشاه
=	۴۷۹	تفتی کردن ابورجا برای گرفتن رشوت
=	۴۸۰	دشمن شدن جمیع خاندان ابورجا را
=	۴۸۱	گفتگوی ملک زاده با ابورجا
=	۴۸۲	تفحص اصحاب عملهای ابورجا را
=	۴۸۳	پیش ابورجا با کارکنان عبد آله
=	۴۸۴	باز نمودن عبد آله حال ابورجا پیش سلطان
=	۴۸۶	فرمان سلطان بخاندان برای اخذ مال از ابورجا
=	۴۸۷	بدگمان شدن سلطان بر ابورجا
=	۴۸۸	بستن سلطان ابورجا را و مال او ضبط کردن

اسماء	صفحه	حالات
شمس الدین شاه	۱۴۳	رای زند خانجهان درباره ظفرخان
==	۱۴۹	رسیدن فیروز شاه در بنگاله
شمس الدین التمش	۱۰۹	اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماضیه
==	۳۱۴	گفتار تیمور درباره یادگار سلطان فیروز
شمس الدین ابورجا	۳۵	فهرست کتاب
==	۴۵۱	بیان احوال شمس الدین ابورجا
==	۴۵۴	فرمان سلطان محمد بملک کبیر
==	۴۵۵	شغل استیفا یافتن شمس الدین ابورجا
==	۴۵۶	بدگمان شدن سلطان فیروز بر کار کنان
==	۴۵۷	مقرب کردن سلطان فیروز ابورجا را
==	۴۵۸	همه روزیاد کردن سلطان ابورجا را
==	۴۵۹	دشمن شدن ارکان دولت ابورجا را
==	۴۶۰	عیب گرفتن ابورجا اصحاب دیوان وزارت را
==	۴۶۱	تنگ شدن اصحاب دیوان وزارت از ابورجا
==	۴۶۲	بیان مراتب طباع انسان
==	۴۶۳	گله کردن ابورجا اصحاب دیوان را
==	۴۶۴	سوال سلطان و جواب خانجهان رو برزی
		مخبران دیوان
==	۴۶۶	خلع دادن سلطان ابورجا را

اسماء	صفحه	حالات
شکفته نتهی ملک بحر ۳۳		کوشش سلطان فیروز برای عمارت
حضرت شرف الدین ۲۸		بشارت یافتن فیروز شاه
شرف الدین مالوه ۴۷۳		کشته شدن قاضی صدر الملک
۴۸۱		گفتگوی ملک زاده با ابورجا
۴۸۲		تفحص اصحاب عملهای ابورجا
شرف الدین قاسی ۴۷۸		بیان اقسام هواخواهان بادشاه
شمس الدین شاه ۳۲		فهرست کتاب
۱۱۰		رسیدن سلطان فیروز بکنار آب کوسی
۱۱۱		پناه گرفتن سلطان شمس الدین در اكداله
۱۱۲		جنگ سلطان فیروز با شمس الدین شاه
۱۱۳		خبر کوچ کردن فیروز شاه
۱۱۴		جنگ سلطان با شمس الدین شاه
۱۱۵		
۱۱۷		فرار کردن شمس الدین شاه از جنگ
۱۱۸		رسیدن شمس الدین شاه فرود حصار خود
۱۲۰		ظاهر شدن فعلی عجیب از تانارخان
۱۲۲		نامزد شدن پندوه بفیروز آباد
۱۳۷		آمدن ظفرخان نزد سلطان فیروز
۱۴۰		عرض مدعا کردن ظفرخان بحضور سلطان فیروز

اسماء	صفحه	حالات
سید در کانی	۲۸۹	ترتیب نشستن امراء
سید الحجاب	۳۵	فهرست کتاب
≡	۴۰۳	پیغام سلطان بخانجهان
≡	۴۰۴	جواب خانجهان بسطان
≡	۴۰۵	باهم گفتگوی خانجهان و سلطان
≡	۴۰۵	بردن سلطان نه در در مال از عماد الملک
≡	۴۰۶	مسمی شدن سید الحجاب بمعروف
≡	۴۰۷	کلام سلطان در باره سید الحجاب
≡	۴۰۸	قصه محتاجه با سید الحجاب
≡	۴۰۹	خلق سید الحجاب با خلق
≡	۴۵۰	تعریف سید الحجاب
≡	۴۷۹	تفتی کردن ابورجا برای گرفتن رشوت
سیف الدین خوجو	۴۹	جلوس فیروز شاه بر تخت شاهی
≡	۲۴۸	آوازه غرق شدن کشتی اتباع بانهبند
≡	۲۴۹	بازگشتن بانهبند سوی لشکر سلطان
فصل الشین		
شاهین ماک	۴۹۷	تقسیم سلطان محصول بلاد بر خلایق
≡	۳۳۸	بردن هرکارخانه علیحدہ در تحت هر امیر
شکفته نندی ملک بحر	۱۳۵	بنا کردن شهر فیروز آباد

اسماء	صفحه	حالات
سعدی	۴۹۱	بسیار زدن خانجهان ابورجا را
=	۴۹۸	اجمال حال هر سال با تفصیل سال
=	۵۱۲	انصاف کردن سلطان مظلومان را
سقراط	۳۵۵	کلمات بقراط
سکندر شاه	۳۲	فهرست کتاب
=	۱۴۹	رسیدن سلطان فیروز در بنگاله
=	۱۵۲	درست کردن لشکر بنگاله برج حصار را
=	۱۵۳	کلام دستوران سکندر شاه
=	۱۵۴	قاصد فرستادن سکندر شاه
=	۱۵۵	التماس وزرای سلطان بحضور سلطان
=	۱۵۷	رفتن هیبت خان بسفارت
=	۱۵۸	گفتگوی هیبت خان با سکندر شاه
=	۱۵۹	خلعت فرستادن سلطان برای سکندر شاه
=	۱۶۰	خلعت پوشانیدن ملک قبول سکندر شاه را
=	۱۶۱	مصالحه شدن میان سلطان و سکندر شاه
=	۱۶۲	گفتگوی سلطان با ظفر خان
سکندر رومی	۲۱۳	تعریف خانجهان بحسن انتظام
=	۲۱۴	زاری کردن خلق در کونچی رن
=	۲۶۷	انعام دادن سلطان بخانجهان

اسماء	صفحه	حالات
رجب سپهسالار	۴۰	وفات سپهسالار رجب
=	۴۳۹	بیان احوال عماد الملک
رضی ملک	۲۹۹	شرح احوال حشم
رکن الدین	۴۲۵	قصه تولد پسر خانجهان
=	۴۸۲	تفحص اصحاب دیوان عملهاے ابررجا

فصل السین

ساهرین ملک	۴۰۳	پیغام سلطان بخانجهان
=	۴۰۴	جواب خانجهان بسلطان
=	۴۰۵	باهم گفتگوی خانجهان و سلطان
سبکتگین	۱۱۴	جنگ سلطان با شاه شمس الدین
سعدی	۱۹۲	بیان مهم تهنه
=	۲۴۰	پیغام تهنه‌یان بخدومت جلال الدین حسین
=	۳۰۴	ذکر کیفیت پیران پیش سلطان
=	۳۳۱	کوشش سلطان فیروز برای عمارت
=	۴۳۲	محاسبه کردن نائب بارک
=	۴۳۳	=
=	۴۳۵	وفات نائب بارک
=	۴۶۱	تنگ شدن اصحاب دیوان از ابررجا
=	۴۸۷	بد گمان شدن سلطان فیروز بر ابررجا

حالات	صفحه	اسماء
بیان پایگاه سلطان	۳۴۰	دشاد صفدر خان
جنگ سلطان با شمس الدین شاه بنگاله	۱۱۵	دیلان ملک
=	۱۱۶	=
فرار کردن شاه بنگاله از جنگ	۱۱۷	=
شقدارچی حصار فیروزه	۱۲۸	=
کیفیت رفتن سلطان فیروز بشکار	۳۱۸	=
فصل الذال		
راه یافتن سلطان از کونچی رن	۲۱۸	ذوالذون مصوری
فصل الرء		
کیفیت تولد فیروز شاه	۳۷	رانه مل بهتی
ایضا	۳۸	=
ترتیب نشستن امراء	۲۸۱	راودت ادهرن
سلامت بیرون آمدن سلطان فیروز	۱۰۳	رای بهیرو بهتی
ترتیب نشستن امراء	۲۸۱	رای سبیر
پناه گرفتن سلطان شمس الدین در اكداله	۱۱۱	رای جیارن
ترتیب نشستن امراء	۲۸۱	رای مدار دیو
کیفیت تولد فیروز شاه	۳۶	زجب سپهسالار
=	۳۷	=
=	۳۹	=

اسماء	صفحه	حالات
خواجه جهان	۷۶	پیغام فرستادن اعیان بر خواجه جهان
≡	۷۷	کسته شدن خواجه جهان
≡	۹۲	پیش شدن کاغذ یافتنی بر سلطان
≡	۹۳	گفتگوی خانجهان با سلطان
≡	۱۴۸	بنا کردن شهر جرنپور
≡	۳۳۸	علیحده بودن هر کارخانه در تحت هر امیر
≡	۳۹۶	معاملات خانجهان در دیوان وزارت
≡	۳۹۷	افسانه نستین خانجهان در مسند
خیلجان	۴۲۸	عظمت ملک نائب باریک
فصل الدال		
دارر ملک	۴۵	جلوس فیروز شاه بر تخت شاهی
≡	۱۰۱	شوره کردن خسرو ملک در قتل سلطان
≡	۱۰۲	پنهان کردن خسرو ملک زره پوشانرا برای قتل سلطان
≡	۱۰۴	سلامت بیرون آمدن سلطان فیروز
دربا خان	۲۸۶	ترتیب نشستن امراء
≡	۴۵۵	شغل استیفا یافتن شمس الدین ابورجا
≡	۴۹۹	شفارش کردن عماد الملک برای شمس الدین دامغانی

اسماء	صفحه	حالات
خواجۀ جهان	۵۷	از تہہ بدهلي آمدن سلطان فيروز
	۵۸	پيوستن مردمان بسلطان فيروز
	۵۹	بيان رحمت آلهي
	۶۰	خبر رسانيدن مليح بسلطان
	۶۳	گريختن قوام الملک از دھلي
	۶۴	
	۶۵	پای بوس کردن قوام الملک سلطان را
	۶۶	شنيدن خواجۀ جهان گريختن قوام الملک
	۶۷	بر آمدن خواجۀ جهان از دھلي بوائے
		پيوستن بسلطان فيروز
	۶۸	کلام خواجۀ جهان با خاصان خود
	۶۹	کلام خاصان بحضور خواجۀ جهان
	۷۰	پيوستن خواجۀ جهان بسلطان
	۷۱	کلام سلطان به نسبت خواجۀ جهان
	۷۲	گفتگوی سلطان با خاصان خود
	۷۳	کلام خاصان به نسبت خواجۀ جهان
	۷۴	
	۷۵	تفويض کردن سلطان اختيار خواجۀ جهان
		بدشت اعيان


حالات	صفحه	اسماء
کیفیت رفتن سلطان بشکار	۳۱۸	حضرت بهرام
علیحدہ بودن ہر کارخانہ در تحت ہر امیر	۳۳۸	✓
بغارت کردن خواجہ جهان از سلطان	۵۰	ملک خطاب
بیرون آمدن خواجہ جهان از دہلی	۶۷	✓
برای پیوستن بسطان		
تفحص کردن اصحاب عملہای ابوجا را	۱۴۸۲	خطرالدین
کشتن برادر مہتر مر برادر کہتر را	۵۰۴	خواجہ احمد
کشتن خواجہ احمد متعلی را	۵۰۵	✓
تحقیق کونوال برای دریافت قائل	۵۰۶	✓
ثابت شدن خونریزی خواجہ احمد	۵۰۷	✓
کشتہ شدن خواجہ احمد بقصاص	۵۰۸	✓
بیان بغارت خواجہ جهان	۵۰	خواجہ جهان
رسانیدن ملیح خبر وفات محمد شاہ بخواجہ جهان	۵۱	✓
نسانیدن خواجہ جهان پسر سلطان محمد	۵۲	✓
را ببادشاہی		✓
جلوس سلطان فیروز بر تخت شاہی	۵۳	✓
حیرت عقلاء بر غلطی خواجہ جهان	۵۴	✓
رسیدن سلطان فیروز بسرحد ملتان	۵۵	✓
بیان دور اندیشی سلطان فیروز	۵۶	✓

حالات	صفحه	اسماء
آورانیدن محمد شاه بن فیروز شاه ابورجا را	۴۹۲	خانجهان
تیغ کشیدن تاجر خراسانی درون سراس	۴۹۵	=
سلطان فیروز		
بیان احوال هر سال با تفصیل سال	۴۹۸	=
ثابت شدن قتل خواجه احمد	۵۰۷	=
کشته شدن خواجه احمد بقصاص	۵۰۸	=
جلوس فیروز شاه بر تخت شاهی	۴۵	خدارند زاده
ایضا	۴۶	=
ایضا	۴۸	=
عذر خسرو ملک از سلطان فیروز	۱۰۰	=
شوره کردن خسرو ملک در قتل سلطان	۱۰۱	=
سلامت بیرون آمدن سلطان	۱۰۳	=
ایضا	۱۰۴	=
عذر خسرو ملک از سلطان فیروز	۱۰۰	خسرو ملک
شوره کردن خسرو ملک در قتل سلطان	۱۰۱	=
پنهان کردن خسرو ملک زره پویشانرا برای	۱۰۲	=
قتل سلطان		
سلامت بیرون آمدن سلطان	۱۰۴	
این آمدن سلطان فیروز	۵۷	

اسماء	صفحه	حالات
خانجهان	۴۶۴	سوال سلطان و جواب خانجهان
==	۴۶۵	کلام سلطان با خانجهان و محرران ديوان
==	۴۶۶	خلعت دادن سلطان ابورجا را
==	۴۶۷	نشستن ابورجا در ديوان وزارت
==	۴۷۵	استهرا کردن ابورجا اصحاب ديوان را
==	۴۷۶	طعن کردن ابورجا بر خانجهان
==	۴۷۷	رشوت بردن ابورجا
==	۴۷۹	تفتي کردن ابورجا برائے گرفتن رشوت
==	۴۸۰	دشمن شدن جميع خاندان ابورجا را
==	۴۸۱	گفتگوي ملک زاده با ابورجا
==	۴۸۲	تفحص کردن کار کنان عملهای ابورجا را
==	۴۸۳	پيشکش کردن ابورجا با کار کنان عبد الله
==	۴۸۵	شکایت کردن همه اصحاب ديوان ابورجا را
==	۴۸۶	فرمان سلطان بخانجهان برائے اخذ
		از ابورجا
==	۴۸۷	بد گمان شدن سلطان بر ابورجا
==	۴۸۸	بستن سلطان ابورجا را و مال او ضبط کردن
==	۴۹۰	شدت کردن خانجهان بر ابورجا
==	۴۹۱	بسیار زدن خانجهان ابورجا را

حالات	صفحه	اسماء
ترتیب نشستن پیش مسند وزیر	۴۱۹	خانجهان
خبر دادن منجمان سلطان را	۴۲۱	=
وفات خانجهان	۴۲۲	=
همواره با وضو ماندن خانجهان	۴۲۳	=
مائم سلطان از مرگ خانجهان	۴۲۴	=
قصه تولد پسر خانجهان	۴۲۵	=
قصه وزیر شدن پسر خانجهان ملقب بخانجهان	۴۲۶	=
عدارت خانجهان و محمد خان	۴۲۷	=
بیان نیک خلقی نائب باریک	۴۳۱	=
حواله شدن یک کرد مرال بمتبول	۴۴۲	=
محبت خانجهان با عماد الملک	۴۴۳	=
وفات عماد الملک	۴۴۴	=
دشمن شدن ارکان دولت شمس الدین ابورجا را	۴۵۹	=
عیب گرفتن ابورجا اصحاب دیوان وزارت را	۴۶۰	=
بتنگ آمدن اصحاب دیوان وزارت از ابورجا	۴۶۱	=

اسماء	صفحه	حالات
خانجهان	۳۹۹	ايضا
==	۴۰۰	افسانه پسران و دامادان خانجهان
==	۴۰۱	دزدیدن کار کنان موزه زرین
==	۴۰۲	خلاص دهانیدن خانجهان کار کنان را
==	۴۰۳	پیغام سلطان بخانجهان
==	۴۰۴	جواب فرستادن خانجهان بسطان
==	۴۰۵	باهم گفتگویی خانجهان و سلطان
==	۴۰۶	قصه عین الملک
==	۴۰۸	تعریف عین الملک
==	۴۱۰	بارگشتن عین الملک از سراچه خانجهان
==	۴۱۱	گفتار عین الملک با سلطان
==	۴۱۲	آمدن خانجهان پیش سلطان بشکایت عین الملک
==	۴۱۳	فرمان خانجهان بعین الملک
==	۴۱۴	معزولیی عین الملک
==	۴۱۵	افسانه غریب از عین الملک
==	۴۱۶	مشورت سلطان با عین الملک
==	۴۱۷	==
==	۴۱۸	خلعت دادن سلطان خانجهان را

اسماء	صفحه	حالات
خانجهان	۲۷۵	پوشانیدن جامه خلیفه مرسلطان را
=	۲۸۰	ترتیب امراء هنگام باردادن سلطان
=	۲۸۱	ترتیب نشستن امراء
=	۲۸۲	ایضا
=	۲۸۵	ایضا
=	۲۸۶	ایضا
=	۲۹۰	استعداد خانجهان برای استقبال سلطان
=	۲۹۱	استقبال خانجهان مرسلطان را
=	۲۹۲	قراغت مردمان در عهد سلطان
=	۲۹۷	تقسیم کردن سلطان محصول بلاد بر خلائق
=	۳۳۵	مشغول کردن سلطان بیگاران را درکار
=	۳۴۵	شکایت کردن نمامان در سکه مهر ششگانی
	۳۴۶	تحقیق کردن خانجهان سکه مهر ششگانی
=	۳۴۸	ایضا
=	۳۹۱	کیفیت نشستن تاتارخان در دربار
=	۳۹۴	وفات تاتارخان
=	۳۹۵	کیفیت مسلمان شدن خانجهان
=	۳۹۶	معاملات خانجهان در دیوان وزارت
=	۳۹۸	افسانه سواری خانجهان

اسماء	صفحه	حالات
خانجهان	۱۹۷	متوجه شدن سلطان سمت نهاده
==	۲۱۱	انتظام خانجهان در دهلي بغیبت سلطان
==	۲۱۲	بودن خانجهان رختهاي سلطان بشانۀ خود
==	۲۱۳	تعریف خانجهان
==	۲۱۴	زاري کردن خلق در کونچي رن
==	۲۱۹	فرمان سلطان بخانجهان
==	۲۲۱	ايضا
==	۲۲۲	استعداد خانجهان براي سلطان
==	۲۲۳	عرضداشت بخانجهان پیش سلطان
==	۲۲۷	بیان سنت نیری
==	۲۲۹	تفحص خانجهان گریزندگان را از لشکر
==	۲۳۶	فرستادن سلطان عماد الملک را برای طلب لشکر
==	۲۳۷	ملاقات عماد الملک با خانجهان
==	۲۳۸	گرد آوردن خانجهان لشکرهاي فراوان
==	۲۵۶	زیارت کردن سلطان مشائخ ملتان را
==	۲۵۲	خوشي و خرمي خلایق دهلي
==	۲۶۶	ندامت سلطان از کلام خانجهان
==	۲۶۷	انعام دادن سلطان بخانجهان
==	۲۷۴	آمدن جامۀ خلیفه برای سلطان

اسماء	صفحه	حالات
جام	۲۵۴	فرستادن جام را براي دفع شر تماخي
جبريل	۵۹	بيان رحمت الهي
=	۵۱۳	انصاف کردن سلطان مظلومان را
جلال الدين خلجي	۲۶	در بيان مذبح سلطان جلال الدين
=	۴۲۰	مقرر کردن شغل وقوفي
سيد جلال الدين	۳۶	در فهرست کتاب
جلال الدين فيروز	۱۰۶	اختيار کردن خطبه سلاطين ماضيہ
جلال الدين حسين	۲۴۰	پيغام تهنيان بخدمت جلال الدين حسين
=	۲۴۱	رسیدن بخدمت جلال الدين بلشکر سلطان
=	۴۴	اصلاح با تهنيان
جلال الدين رومي	۲۸۶	ترتيب نشستن امراء
جلال الدين بخاري	۵۱۴	كيفيت ملاقات جلال الدين با سلطان
=	۵۱۶	وداع آخرين ميان سلطان و جلال الدين بخاري
جمال الدين	۷۹	رفتن سلطان بزيارت شيخ
=	۸۵	شنیدن سماع دو بزرگوار
جمشيد	۳۵۵	کلمات بقراط
چو نانشه	۴۲۵	قصه تولد پسر خانجهان
=	۴۲۶	وزير شدن پسر خانجهان
		فصل الحاء

اسماء	صفحه	حالات
تغلق شاه	۵۰۳	قصه در پسر يوسف بغرا
تماچي	۲۴۷	بارگشتن سلطان سوي دهلي
=	۲۵۴	فرستادن جام را براي دفع شر تماچي
تهپا	۲۳۱	جواب سلطان بشيخ الاسلام
تيمور	۳۱۴	گفتار تيمور در باره يادگار سلطان
=	۳۱۵	در بيان شكار کردن سلطان

فصل الجيم

جام	۱۹۹	نزول فرمودن سلطان در حریم تهته
=	۲۰۰	جنگ فيروز شاه با تهپيان
=	۲۰۱	=
=	۲۰۳	بارگشتن جام از جنگاه
=	۲۴۰	پيغام تهپيان بخدمت جلال الدين حسين
=	۲۴۱	رسیدن حضرت جلال الدين بلشکر سلطان
=	۲۴۲	اصلاح با تهپيان
=	۲۴۳	رسیدن بانهبنه در شکار گاه بحضرت سلطان
=	۲۴۵	رسیدن جام در شکار گاه بحضرت سلطان
=	۲۴۶	خلعت دادن سلطان جام و بانهبنه را
=	۲۴۷	بارگشتن سلطان سوي دهلي
=	۲۵۳	وظيفه مقرر کردن براي جام و بانهبنه

اسماء	صفحه	حالات
تغلق شاه	۱۴۸	بنا کردن شهر جونپور
=	۱۸۷	نصیحت کردن سلطان کافران را
=	۱۹۱	بیان مهم تهنه
=	۲۳۱	جواب سلطان بشیخ الاسلام
=	۲۵۴	فرستادن جام را برای دفع شر تماچی
=	۲۶۱	رسیدن رسولان پیش سلطان فیروز
=	۲۶۲	گرفتار کردن بکن قربت حسن را
=	۲۷۴	آمدن جامه خلیفه برای سلطان
=	۳۱۶	هوس سلطان در باختن شکار
=	۳۱۷	کیفیت رفتن سلطان بشکار
=	۳۶۱	شرح جشن
=	۳۶۴	تجمل سواری در روز عید
=	۳۸۹	کیفیت یافتن تارنارخان
=	۴۰۶	قصه عین الملک
=	۴۲۵	قصه تولد پسر خانجهان
=	۴۴۴	وفات عماد الملک بشیر
=	۴۴۶	مسمی شدن سید الحجاب بمعرف
=	۴۵۱	بیان احوال شمس الدین ابورجا
=	۴۹۳	وفات شاهزاده فتح خان

اسماء	صفحه	حالات
تاتار خان	۳۹۰	بیان دلاوری تاتار خان
≡	۳۹۱	کیفیت نشستن تاتار خان در دیوان
≡	۳۹۲	بیان تفسیر تاتار خانی
≡	۳۹۳	خوف الهی که تاتار خان داشت
≡	۳۹۴	بیان وفات تاتار خان
تاج الدین ترک	۴۸۰	دشمن شدن جمیع خاندان ابورجا را
تغلق شاه	۲۷	بشارت یافتن فیروز شاه
≡	۳۱	در بیان فهرست کتائب
≡	۳۴	بیان تولد فیروز شاه
≡	۳۷	≡
≡	۳۸	≡
≡	۳۹	در ذکر نام مادر فیروز شاه
≡	۴۰	وفات سپهسالار رجب پدر فیروز شاه
≡	۴۱	آموختن فیروز شاه مراسم تاجداري
≡	۴۵	جلوس فیروز شاه
≡	۴۸	≡
≡	۵۴	حیرت عقلا بر غلط خواجه جهان
≡	۵۷	از تهته بدھلی آمدن فیروز شاه
≡	۱۰۰	غدر نمودن خسرو ملک از سلطان فیروز

۴۰۶	افسانه معزولي عين الملك
۴۱۹	افسانه اصحاب مناصب که برابر وزیر برای پرداخت امور ملکی
۴۲۱	تعیین شده بود
۴۲۵	افسانه فوت خانجهان
۴۲۸	افسانه عظمت خانجهان بن خانجهان
۴۳۰	مقدمه هشتم در بیان عظمت ملک نائب باریک مشتمل بر چند
۴۳۲	افسانه نیکخواهی و نیک خلقی ملک نائب باریک
۴۳۴	افسانه محاسبه که با کار کفان خویش میکرد
۴۳۹	افسانه بے بدی و تاثیر موم دلی ملک باریک
۴۳۹	مقدمه نهم بیان عظمت ملک ملوک اشرق عماد الملک بشیر
۴۴۰	سلطانی مشتمل بر چند افسانه
۴۴۲	افسانه شرح مال ملک عماد الملک
۴۴۴	افسانه سندن شاه اسمانجه سلطان فیروز شاه نه کرور مال ملک
۴۴۵	عماد الملک
۴۴۶	افسانه حالت ملک مذکور با خانجهان دستور
۴۴۷	افسانه آزاد کردن عماد الملک بندگان را
۴۴۸	مقدمه دهم بیان ندیمی ملک سید السجابه
۴۴۹	مقدمه یازدهم شرح احوال ملک شمس الدین ابوزجا که در عهد

- مقدمه اول در بیان محالوتی سلطان فیروز شاه طاب ثراه ... ۳۷۱
- مقدمه دوم در بیان دور کردن سلطان فیروز شاه نا مشروعات را ۳۷۳
- مقدمه سیوم سوختن زناردار پیش دربار حضرت شهریار ... ۳۷۹
- مقدمه چهارم سندن جزیه از طائفه زنارداران ... ۳۸۲
- مقدمه پنجم ار احوال دو مرد درار قد و یک مرد کوتاه بالا و دو عورت باریش مشتمل بر چند افسانه ... ۳۸۴
- افسانه آدمی بقدر کوتاه ... ۳۸۴
- افسانه دو مرد بقدر بزرگ و بسیار دراز و دو عورت باریش ... ۳۸۵
- افسانه زرافه سیاه با نول و پایهای لعل ... ۳۸۶
- افسانه طوطی سفید با نول و پایهای لعل و شرح سرماهی دریا ۳۸۷
- افسانه گاو با پنج پای ... ۳۸۷
- مقدمه ششم بیان عظمت خان اعظم تا تارخان ... ۳۸۸
- مقدمه هفتم بیان عظمت خانجهان مشتمل بر چند افسانه ۳۹۴
- افسانه نشستن خانجهان در مسند وزارت ... ۳۹۷
- افسانه سواری خانجهان ... ۳۹۸
- افسانه پسران و دامادان خانجهان ... ۳۹۹
- افسانه خلاص دادن خانجهان کارکنان را از سلطان فیروز شاه ۴۰۰
- افسانه جواب صریح دادن خانجهان بر روی خسرو جهان سلطان فیروز شاه ... ۴۰۲

۲۹۸	مقدمه هفتم شرح احوال حشم
				مقدمه هشتم بردن پسر عماد الملک کیفیت یاران پیش سلطان
۳۰۲	فیروز شاه و جواب با صواب یافتن
۳۰۵	مقدمه نهم شرح آوردن منارهای سنگین
۳۱۵	مقدمه دهم در بیان شکارهای فیروزشاهی
۳۲۹				مقدمه یازدهم در عمارت‌های گوناگون که سلطان فیروز شاه کرده
۳۳۴				مقدمه دوازدهم شرح یاد کردن سلطان فیروزشاه طائفه بیکاران را
۳۳۷	مقدمه سیزدهم شرح اسباب کارخانهای فیروزشاهی
۳۴۴	مقدمه چهاردهم شرح بیان احوال سکه مهرششگانی
۳۴۹				مقدمه پانزدهم در بیان بنای دیوان خیرات و شقاخانه با برکات
۳۵۰	مقدمه شانزدهم شرح جشنها مشتمل برچند افسانه
۳۵۱	افسانه جشن روزعید
۳۵۵	افسانه باختن بازیهای شب برات
				مقدمه هفدهم در بیان احوال طلب کردن مطریان بعد از نمار جمعه
۳۵۷	بحضرت سلطان فیروزشاه
۳۵۹	مقدمه هیزدهم در بیان نمونههای جدید
۴۴۴				قسم پنجم شرح محلولی سلطان فیروزشاه و بیان نقل شاهزاده فقیه
۴۴۵	خان و بیان عظمت بعضی خانات و ملوک و شرح آخر
				مشمتمل بر هیزده مقدمه
				ورجا که در عهد

- سال مرلشکرا ۲۳۰
- مقدمه دوازدهم گذرا شدن ملک عمادالملک و ظفر خان ارباب آب
- سند و جنگ داس باطائفه سندیان ۲۳۳
- مقدمه سیزدهم آمدن عمادالملک در دهلی برای طلب حشم ۲۳۶
- مقدمه چهاردهم اغار اصلاح یا تهتیبان ۲۴۱
- مقدمه پانزدهم آمدن با نهیغه و جام بدرگاه فیروزشاه ... ۲۴۳
- مقدمه شانزدهم نارگست سلطان فیروز شاه سمت دهلی ... ۲۴۷
- مقدمه هفدهم روان شدن خانجهان باستقبال سلطان نادر شهر
- مشهور دیبالپور ۲۵۰
- مقدمه هجدهم وضع طاس گهزیال بعد از آمدن مهم تهته ۲۵۴
- قسم چهارم بار آمدن سلطان فیروزشاه از سواری مهمهای نزر و
- مشغول شدن باستمال مملکت مستعمل برهیزده مقدمه
- مقدمه اول بار آمدن حضرت فیروزشاه از سواری مهمها ... ۲۶۱
- مقدمه دوم اهتمام سلطان فیروزشاه برای جمع کردن بندگان ۲۶۷
- مقدمه سیوم آمدن جامه حلیفه خلد الله ملکه برای سلطان
- فیروزشاه ۲۷۳
- مقدمه چهارم نشستن سلطان فیروز در محل نارجا ..
- مقدمه پنجم بیان فرحت و بهجت ملوک آن روزگار ..
- مقدمه ششم در بیان فراخی سال و آرائی نعمت

صفحه

ملاقات شیخ قطب الدین منظور و شیخ نصیرالدین	۸۲
محمود در شهر هانسی	...
سیزدهم در آمدن سلطان فیروزشاه در شهر دهلی	۸۸
چهاردهم نواختن سلطان فیروزشاه خلق دهلی را و بخشیدن	...
بقایا	...
پانزدهم پیدا آوردن سلطان فیروزشاه قاعده نانهی	۱۹۰
شانزدهم بیان رعیت پروری فیروزشاه بتوفیق حضرت آله	۹۸
هفدهم غدر خسرو ملک و خداوند زاده دختر سلیمان تغلق	...
که بر سلطان فیروزشاه کرده بودند	۱۰۰
هیزدهم شرح اختیار کردن سلطان فیروزشاه خطبه سلاطین	...
ماضیه در نماز جمعه و اعیاد و بیان سکهای سلاطین	۱۰۵
دوم بیان لکهنوتی دوکرت سواری سمت جاجنگر و نگرکرت	...
مستمل بر هیزده مقدمه	...
اول روان شدن سلطان فیروزشاه سمت لکهنوتی کرت اول	۱۰۹
دوم رسیدن سلطان فیروزشاه در لکهنوتی و محاصره کردن	۱۱۰
قدمه سیوم جنگ کردن سلطان فیروزشاه با سلطان شمس الدین	...
و بدست آمدن پنجاه پیل و کشته شدن یک لک و هشتاد	...
هزار مرد نیک بگاله	۱۱۴
چهارم بازگشت سلطان فیروزشاه سمت دهلی	۱۲۱

